

تهران ۵۰

تاریخچه نیم قرن حضور باستان شناسان آلمانی در ایران

به کوشش: باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی پور

ترجمه: حمید فهیمی

با آثاری از:

میريام بروسیوس، نوربرت بنگه، یودیت تومالسکی، مایک نویفر
پاتریسیا رحیمی پور، باگوآن سونگ، سوزانه سیگلر، هارلد شولتز
بهرنگ صمصامی، یورگ فاسیندر، حمید فهیمی، ینس کروگر
اولاف ماتیس، سوزانه مارچاند، الکساندر ناگل، گئورگ ناومان
هانس ناومان، رایندر نیف، ماری وینگر، باربارا هلوینگ
دیتریش هوف

به نام خدا



تهران ۵۰؛ تاریخچه نیم قرن حضور باستان شناسان آلمانی در ایران

به کوشش	:	باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی پور
ترجمه از آلمانی	:	حمید فهیمی
با آثاری از	:	میریام بروسیوس، نوربرت بنکه، یودیت تومالسکی، مایک تویفر، پاتریسیا رحیمی پور، باگوآن سونگ، سوزانه سیگلر، هارلد شولتز، بهرنگ صمصامی، یورگ فاسبیندر، حمید فهیمی، بنس کروگر، اولاف ماتیس، سوزانه مارچاند، الکساندر ناگل، گئورگ نویمان، هانس ناومان، رایندر نیف، ماری وینگنر، بارابارا هلوینگ، دیتریش هوف
ویراستار	:	شهرناز اعتمادی
صفحه‌آرایی و گرافیک	:	یوسف حسن‌زاده
ناشر	:	موزه ملی ایران
شابک	:	۹۷۸ - ۹۶۴ - ۴۲۱ - ۱۹۶ - ۶
نوبت و سال چاپ	:	اول / ۱۳۹۵
شمارگان	:	۵۰۰ نسخه
قیمت	:	۳۵۰۰۰ تومان
لیتوگرافی، چاپ و صحافی	:	طیف نگار

این نمایشگاه کار مشترکی بین موزه ملی ایران و مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران است که از ۵ تا ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۵ در موزه ملی ایران به نمایش درآمد.

- مسئول نمایشگاه : نینا رضایی با همکاری سپیده مقدم و مریم پناهی
- امین اموال نمایشگاه : زهرا اکبری
- همکاران نمایشگاه :
- بخش‌های پارینه‌سنگی، سفال، پیش‌ازتاریخ، تاریخی، اسلامی، کتیبه، مهر و سکه
اداره اموال موزه ملی ایران: فرامرز رنجبر، نسرين زهتاب، نيره نظری، نینا رضایی،
شهاب شهیری، خدیجه باصری، فیروزه سپیدنامه، صدیقه پیران
امین اموال موزه شیراز: مهدی نجفی
امین اموال موزه باستان‌شناسی نطنز: ایل بیگی
واحد بین‌الملل و حقوقی: معصومه احمدی، مهرزاد خدایی و لیلا حیدرپور
حفاظت و امنیت: مصطفی تقی‌بیگی و همکاران
خدمات: واحد خدمات
زیرنویس اشیاء: ناهید غفوری
دفتر مدیریت: مریم معتمدی‌نصر و کرم میرزایی
روابط عمومی: فاطمه ذوالفقاری، راحله روحی‌زیارت و راحله مینایی
مرمت: مارال داداش‌زاده، احسان صانعی‌نژاد، فرزاد گشایش، منصوره ملا احمدی
و مهناز مردفکری.
- همکاران در ستاد مرکزی : سمیع‌الله حسینی‌مکارم، محمدزمان صداقت، دکتر حمید ضیایی‌پور، دکتر
محمدحسن طالبیان، محمدحسین عسکرپور، فاطمه عظیم‌پور، دکتر محمدرضا
کارگر
سازمان میراث فرهنگی، صنایع
دستی و گردشگری کشور

تهران ۵۰

تاریخچه نیم قرن حضور باستان شناسان آلمانی در ایران

به کوشش: باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی پور

ترجمه: حمید فهیمی



موزه ملی ایران
NATIONAL MUSEUM OF IRAN

۱۳۹۵

فهرست مطالب

- مقدمه ناشر / دکتر جبرئیل نوکنده ... ۹
- شادباش / فریدریکه فلیس ... ۱۰
- پیشگفتار / سوند هانزن ... ۱۱
- یادآوری‌ها و سپاسگزاری / باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی‌پور ... ۱۳
- تهران ۵۰. تاریخچه نیم قرن حضور باستان‌شناسان آلمان در ایران؛ ایران و آلمان‌ها در قرن ۱۹ - دو غریبه با هم مواجه می‌شوند / باربارا هلوینگ ... ۱۷
- هواخواهان یونان / پاتریسیا رحیمی‌پور ... ۱۹
- جنبش‌های روشنفکری سده ۱۹ در ایالت‌های آلمان ... ۲۰
- شکل‌گیری علوم و پژوهش‌های باستانی / پاتریسیا رحیمی‌پور ... ۲۰
- گشایش مؤسسه در رم در سال ۱۲۰۸ / پاتریسیا رحیمی‌پور ... ۲۲
- شرق‌شناسی و شرق‌گرایی / سوزانه مارچاند و پاتریسیا رحیمی‌پور ... ۲۳
- باستان‌شناسی مشرق‌زمین ۱: متن‌ها و جست‌وجو برای پیشینه انجیل / گئورگ نویمان ... ۲۶
- جنبش‌های تجددخواهی در ایران ... ۲۹
- ناصرالدین‌شاه و نخستین عکاسی در ایران / میریام بروسیوس ... ۳۰
- نخستین پژوهش‌های ایران‌شناختی اروپایی‌ها: بررسی‌های منطقه‌ای و جغرافیایی، زبان - آداب و رسوم - دین، باستان‌شناسی ... ۳۵
- گذشته ایران در حکومت قاجار؛ سوغات؟ ژنرال آلبرت هوتوم شیندلر در تپه‌حصار / باربارا هلوینگ و حمید فهیمی ... ۳۶
- ایران در زمان حکومت قاجار ... ۳۷
- امپراتوری قیصری آلمان و ایران ... ۴۴
- فریدریش زاره / ینس کروگر ... ۴۷
- باستان‌شناسی در امپراتوری قیصری به عنوان «دانش کشورگشا» / اولاف ماتیس ... ۴۹
- باستان‌شناسی مشرق‌زمین ۲: پژوهش‌های تاریخ معماری / باربارا هلوینگ ... ۵۱
- نخستین سفر ارنست هرتسفلد به ایران ... ۵۳
- آخرین قطار از قفقاز / دست‌نوشته‌ای از ارنست هرتسفلد ... ۵۶
- سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول ... ۶۰
- جمهوری وایمار و رضاشاه: دو آغاز جدید متفاوت پس از جنگ جهانی اول ... ۶۲
- باستان‌شناسی در ایران، در خدمت بیداری ملی ... ۶۳
- انجمن پشتیبانی از کاوش‌ها و سفرهای پژوهشی / ینس کروگر ... ۶۵
- ارنست هرتسفلد در مقام رایزن حکومت ایران ... ۶۶
- پاسارگاد / باربارا هلوینگ ... ۶۹
- کوه خواجه / الکساندر ناگل ... ۷۲
- کاوش‌های تخت جمشید ... ۷۶
- تخت جمشید / الکساندر ناگل ... ۷۸

- ارنست هرتسفلد / الکساندر ناگل ... ۹۲
- تل باکون / بارابارا هلوینگ ... ۹۴
- الکساندر لنگزدورف در ایران / بارابارا هلوینگ ... ۹۷
- ایران رنگی: پژوهش‌های نخستین / الکساندر ناگل ... ۹۹
- باستان‌شناسان، زبان‌شناسان، ادیبان / پاتریسا رحیمی‌پور ... ۱۰۱
- روبرت بایرون در بازدید از تخت جمشید / (از کتاب سفر به اوکسیانا نوشته روبرت بایرون) ... ۱۰۳
- «کاووش‌ها و خاطرات. اقامت نویسنده و روزنامه‌نگار سوئسی، آنه‌ماری شوارتسن‌باخ در ایران، در آغاز سال ۱۳۱۳» / بهرنگ صمصامی ... ۱۰۴
- دورانی جدید در آلمان و بازتاب آن در ایران ... ۱۰۸
- باستان‌شناسی در خدمت تبلیغات نازی‌ها - آیا ما همه آریایی نیستیم؟ ... ۱۰۹
- نکته‌هایی درباره تاریخچه آریاها / مایک تویفر ... ۱۱۰
- آغازی ناکام در اصفهان ... ۱۱۲
- ویلهلم آیلرز / بارابارا هلوینگ ... ۱۱۴
- بایگانی آوانگاری برلین و مجموعه رول‌های ویلهلم آیلرز / سوزانه سیگلر ... ۱۱۸
- جنگ و شکست در آلمان و ایران ... ۱۲۰
- دوران پس از جنگ در آلمان ... ۱۲۱
- موسسه باستان‌شناسی آلمان پس از جنگ جهانی دوم / ماری ویگنر ... ۱۲۲
- ایران پس از جنگ بین غرب و شرق ... ۱۲۴
- روابط ایران و آلمان پس از جنگ جهانی دوم / ... ۱۲۵
- ثریا اسفندیاری بختیاری / پاتریسیا رحیمی‌پور ... ۱۲۶
- علی سامی / حمید فهیمی ... ۱۲۸
- توسعه پژوهش‌های باستان‌شناختی در ایران پس از جنگ ... ۱۲۸
- آغازی نو - پایه‌گذاری شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان ... ۱۲۹
- خاطرات سال‌های نخست مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران از راینر میشاییل بومر ... ۱۳۵
- سید محمدتقی مصطفوی / حمید فهیمی ... ۱۳۸
- «مسیر اسکندر» اریک بورینگر و فعالیت مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران. دیدگاه یونانی‌محور در زمینه باستان‌شناسی و تاریخ ایران / هارالد شولتر ... ۱۴۰
- باستان‌شناسی در ایران - ایجاد رشته تحصیلی ... ۱۴۵
- پژوهش‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در دهه ۱۳۴۰ خ ... ۱۴۵
- زنداد سلیمان / یودیت تومالسکی ... ۱۵۰
- ۱۲ خرداد ۱۳۴۶: محمدرضاشاه پهلوی در برلین ... ۱۵۳
- بیستون / بارابارا هلوینگ ... ۱۵۴
- گسترش پژوهش‌های باستان‌شناختی در ایران ... ۱۵۶
- پنجمین گردهمایی هنر و باستان‌شناسی ایران ... ۱۵۷

- پژوهش‌های مربوط به میراث باستانی ایران در جمهوری دمکراتیک آلمان (آلمان شرقی) / هانس ناومان ... ۱۵۹
- بسطام / باربارا هلوینگ ... ۱۶۰
- دههٔ طلایی ۱۳۵۰ ... ۱۶۹
- گفت‌وگو با باربارا گرونه‌والد / گفتگوکننده: پاتریسیا رحیمی‌پور ... ۱۷۱
- پژوهش‌های باستان‌شناختی در ایران در دههٔ ۱۳۵۰ ... ۱۷۶
- عزت‌الله نگهبان: پدر باستان‌شناسی ایران / حمید فهیمی ... ۱۷۷
- علی حاکمی / حمید فهیمی ... ۱۸۰
- اردشیرخوره-گور- فیروزآباد / دیتریش هوف ... ۱۸۱
- باستان‌شناسی مشرق‌زمین ۳: آنتون مورتگات و سراغ‌های تاریخ هنر غرب آسیا، با اشارهٔ ویژه به پژوهش‌های مربوط به ایران / گئورگ نویمان ... ۱۸۹
- انقلاب و جنگ ... ۱۹۱
- باستان‌شناسی در ایران پس از انقلاب ... ۱۹۱
- تخت سلیمان / دیتریش هوف ... ۱۹۲
- گفت‌وگو با دیتریش هوف، پژوهشگر معمار / گفت‌وگوکنندگان: باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی‌پور ... ۱۹۹
- باستان‌شناسی مشرق‌زمین ۴: بررسی زمین‌شناسی، بررسی‌های سطحی و اموال فرهنگی / باربارا هلوینگ ... ۲۰۴
- آغازی جدید و بروز نرمش‌های سیاسی: گفت‌وگوی تمدن‌ها با بهره‌گیری از دانش ... ۲۰۶
- گفت‌وگو با ولفرام کلایس، پژوهشگر معمار / گفت‌وگوکنندگان: باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی‌پور ... ۲۰۷
- اریسمان: پژوهش‌های میان‌رشته‌ای دربارهٔ فلزکاری کهن / باربارا هلوینگ ... ۲۱۰
- دستاوردهای ژئوفیزیک / یورگ فاسبیندر ... ۲۱۴
- باستان‌شناسی ایران در قرن ۲۱ ... ۲۱۶
- علیرضا شاپورشه‌بازی / حمید فهیمی ... ۲۱۷
- پرواز شناسایی بر فراز جنوب ایران / باگوآن سونگ ... ۲۱۸
- روش‌های نو ... ۲۲۰
- تنگهٔ بلاغی: کاوش‌های نجات‌بخشی روی رد پای ارنست هرتسفلد و اورل اشتاین / باربارا هلوینگ ... ۲۲۱
- تحلیل علمی یافته‌های جانوری / نوربرت بِنکه ... ۲۲۵
- باستان گیاه‌شناسی / رایندر نیف ... ۲۲۷
- تخت جمشید رنگی: پژوهش‌های نو / الکساندر ناگل ... ۲۲۹
- فرضیه‌های نو ... ۲۳۵
- چشم‌انداز آتی ... ۲۳۶
- کتاب‌شناسی ... ۲۳۶

کشور ایران از گنجینه‌های غنی فرهنگ و تمدن بشری است که در دوره‌های مختلف پیش‌ازتاریخی و تاریخی خاستگاه و محل شکل‌گیری فرهنگ‌های گوناگون بوده است. میراث مادی این فرهنگ‌های کهن همواره چه در سطح ملی چه بین‌المللی مورد توجه پژوهشگران بوده است. توجه بین‌المللی به این پیشینه غنی به طور جدی در سده نوزدهم و با ورود باستان‌شناسان و سیاحان اروپایی آغاز شد و در سده بیستم به اوج رسید. در طول هشتاد سال گذشته، بخشی از یافته‌های حاصل این پژوهش‌ها به تدریج وارد موزه ملی ایران شده است که دریچه‌ای به فرهنگ و زندگی نیاکان ما می‌گشاید. موزه ملی ایران همواره پذیرای پژوهشگرانی بوده که حاصل فعالیت‌های آنان اطلاعاتی ارزشمند درباره فرهنگ‌ها و تمدن‌های کهن این سرزمین بوده است.

بدیهی است برای درک بهتر پیشینه این سرزمین علاوه بر بررسی مجموعه‌های موجود در موزه ملی ایران، لازم است سایر مجموعه‌هایی نیز بررسی شوند که طی بیش از یک سده به مؤسسات و موزه‌های خارج از ایران منتقل شده، تا از این طریق تصویر کامل‌تری از پیشینه فرهنگی - اجتماعی این سرزمین به دست آید. برای دستیابی به این هدف موزه ملی ایران همواره آماده تعامل و همکاری با موزه‌ها، مؤسسات و نیز پژوهشگران در سطح بین‌المللی است. در این راستا موزه ملی بر آن شده است که نمایشگاه مشترکی از ۵۵ سال فعالیت باستان‌شناسان آلمانی در ایران برگزار کند. باستان‌شناسانی که بی‌شک سهم مهمی در کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناختی در کشور داشته‌اند، از آن جمله پژوهشگران نام‌آشنایی چون ارنست هرتسفلد، اریخ اشمیت، پیتر کالمایر، ولفرام کلایس، دیتریش هوف و دیگریانی که بی‌تردید برای بازشناسی فرهنگ و تمدن ایران تلاش بسیار کرده‌اند. اندیشمندانی که آثار به‌دست‌آمده آنان از نفایس موزه ملی ایران است.

اهمیت چنین رویدادهایی صرفاً موضوعی برای برگزاری یک نمایشگاه نیست. بلکه تلاشی است برای مستندکردن، واکاوی و بازشناسی فعالیت‌هایی که در حوزه باستان‌شناسی ایران اتفاق افتاده و از این نظر این کتاب الگویی مثال‌زدنی است، زیرا در آن علاوه بر معرفی محوطه‌ها و نتایج کاوش‌های باستان‌شناسی، کاوشگران و چهره‌های تأثیرگذار در روند این فعالیت‌ها نیز معرفی و فضای سیاسی و اجتماعی دو کشور ایران و آلمان در طول یک سده گذشته نیز - که به شکل‌گیری مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران انجامیده - بررسی شده است.

موزه ملی ایران، بنا بر وظیفه‌ای که به عهده دارد، بر آن است که نمایشگاه‌هایی از این دست را در برنامه‌های آتی خود بگنجانند و از این راه قدرشناس پژوهشگران و مؤسساتی باشد که برای شناختن و شناساندن فرهنگ و تمدن ایران تلاش‌های بسیار کرده‌اند و حاصل این تلاش‌ها و پژوهش‌ها زینت‌بخش سالن‌های موزه شده و مخازن آن را غنی‌تر کرده است.

جبرئیل نوکنده

رئیس موزه ملی ایران

شادباش

در سال ۱۳۴۰ مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، با هدف ایجاد و پایه‌ریزی مکانی برای دراختیار گرفتن پروژه‌های پژوهشی مشترک و نیز با تأسیس کتابخانه به قصد فراهم ساختن امکان تحصیل و تبادل دانش و علم، شعبه تهران خود را بنیانگذاری کرد. ولی پژوهش مشترک در این فضای فرهنگی سنتی به‌مراتب دیرپاتر از زمان گشایش در ۵۰ سال پیش دارد. اکنون صرف پژوهش‌های انجام‌شده در اریسمان درباره فلزکاری کهن، برای پاسخگویی به پرسش‌های اصلی موجود در خصوص تاریخ قدیم بشر مدنظر نیست و در این محوطه کارگاه تولید مس و گسترش فلزکاری کهن و پی‌آمد آن در جامعه و محیط از دیدگاه‌های گوناگون مورد پژوهش است. به عنوان هسته مرکزی پادشاهی هخامنشی، اهداف و علایق پژوهشی و پژوهش‌های نو تا دوره‌های تاریخی گسترش پیدا کرده‌اند. مقر پادشاهی در تخت جمشید موضوع پژوهش‌های مشترک گوناگونی بوده است. تلاش ما بر این است که پژوهش‌های مشترک در ایران و مبادلات علمی میان آلمان و ایران در آینده نیز حفظ شود و تداوم یابد.

برلین، آذرماه ۱۳۹۰

فریدریکه فلس

رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان

از پنجاه سال پیش، شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، که امروزه بخش اروآسیا نام دارد، امتیاز پژوهش‌های میدانی باستان‌شناختی را در ایران به دست آورد. به انگیزه پنجاهمین سالگرد تأسیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران، تاریخچه همکاری‌های آلمان و ایران در عرصه‌های گوناگون باستان‌شناسی در کتاب پیش رو آمده است. شعبه تهران این مؤسسه حدود ۱۵۰ سال پس از آغاز پژوهش‌های باستان‌شناسی در اروپا و ایران تأسیس شد. از باز شدن گورهای شاهی در تخت جمشید در سال ۱۹۰۱خ تا پژوهش‌های علمی در مورد این گورها و ثبت و انتشار آن‌ها، زمانی طولانی سپری شده است.

در این کتاب پژوهش‌های علمی پنج دهه گذشته با شرح و تفصیل آمده و با مطالعه آن به راحتی می‌توان بستر و زمینه‌های نخستین پژوهش‌ها و همچنین جدیدترین پژوهش‌های علمی را تشخیص داد.

هدف اکثر باستان‌شناسان این است که بتوانند در پژوهش‌هایشان در زمینه فرهنگ‌های کهن یافته‌های باستانی و آثار مربوط را طوری بررسی کنند که سالم بمانند و آسیبی به آن‌ها وارد نشود. بی‌گمان حقیقت این است که، جوامع قرن بیست‌ویکم به گونه ناآشکار علاقه‌مند به تحقیق درباره توسعه انسانی در قدیم‌ترین جوامع بشری هستند. باستان‌شناسی امروزه به میان توده‌های مردم گسترده شده و محبوبیتی دوچندان یافته است. مردم می‌خواهند بدانند که تجارت و دادوستدهای امروزی ما بر پایه کدام تجربیات تاریخی پایه‌ریزی شده است. از این رو باستان‌شناسان در مقابل جامعه وظایفی دارند. مهم‌ترین وظیفه باستان‌شناسان دقت علمی و به‌کارگیری تجهیزات نو و پیشرفته در بررسی مدارک و آثار باستانی و نیز حفاظت و نگهداری از آثار و شواهد کهن است، ولی در عین حال پژوهش‌های باستان‌شناختی به‌طور مستقیم با تجربیات و فرافکنی‌های انسان‌ها مواجه می‌شود و به این ترتیب در فرایند تفسیرهای فرهنگی زمان ما هم تأثیر می‌گذارد.

این کتاب به خوبی نشان می‌دهد که چگونه باستان‌شناسی و سیاست، حتی بدون تأکید مستقیم بر جنبه‌های سیاسی در علم، با هم در ارتباط هستند. این مسئله در مورد باستان‌شناسی آلمان و ایران، تا به امروز، آشکار است. اهداف همکاری‌های علمی بین‌المللی در طول ۲۰۰ سال گذشته به طور بنیادی تغییر کرده است. اهداف کاوش‌های باستان‌شناختی قرن ۱۹ م این بود که موزه‌ها، ترجیحاً موزه‌های اروپا، با اشیاء و یافته‌های باشکوه آراسته و غنی شوند، ولی امروزه هدف اصلی این پژوهش‌ها، بررسی و تحقیق در مورد میراث تاریخی مشترک است. از آنجا که مسئله تاریخ و میراث مشترک در میان است، در پروژه‌های پژوهشی ما و کاوش‌های علمی پژوهشگران، دانشجویانی از سرتاسر دنیا شرکت دارند که صرفاً براساس سطح علمی‌شان انتخاب می‌شوند. کاوش‌های مشترک در محوطه اریسمان، که در قالب کار گروهی باستان‌شناسان و دانشمندان و پژوهشگران علوم طبیعی تصویری نو از فلزکاری کهن در اختیار گذاشت و نیز کاوش‌های نجات‌بخشی در تنگه بلاغی، نمونه‌هایی از همکاری‌های علمی جدید و موفقیت‌آمیز است. من امیدوارم بتوانیم در ۵۰ سال آتی، به طور مشترک با همکاران ایرانی‌مان، برای ارتقای سطح علمی و بررسی و پژوهش در زمینه تاریخ و تمدن کهن ایران گام برداریم.

ابتدا در اینجا مایلیم تا از کشور میزبان، ایران، برای فراهم ساختن امکان کار علمی و به‌ویژه از همه همکاران ایرانی سپاسگزاری کنم که در طول دهه گذشته با آن‌ها در زمینه بررسی باستان‌شناختی و تاریخی ایران همکاری کرده‌ایم. از ولفرام کلایس و دیتریش هوف، آخرین سرپرستان شعبه تهران، سپاسگزارم که تا به امروز در پژوهش تاریخ و باستان‌شناسی ایران کهن فعالیت می‌کنند. زمانی که شعبه تهران به شاخه بخش اروآسیا تبدیل شد، رئیس پیش از من

در بخش اروآسیا، هرمان پارتسینگر، با تعهد فراوان کاوش در اریسمان را پذیرفت و پس از وی نیز باربارا هلوینگ، رئیس شاخه تهران این فعالیت‌ها را ادامه داد. از ایشان هم سپاسگزارم.

همچنین سپاس صمیمانه خود را از باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی پور ابراز می‌دارم که به مناسبت پنجاهمین سالگرد فعالیت‌های گوناگونی از جمله برگزاری نمایشگاه و گردهمایی و انتشار آثاری را با حس مسئولیت فراوان عهده‌دار شدند. ایشان در این راه از حمایت و همکاری‌های صمیمانه مارگریت حکیم‌پور، همکار باسابقه‌مان در تهران، برخوردار بودند.

بدون تردید برپایی نمایشگاه، بدون پشتیبانی موزه هنرهای اسلامی امکان‌پذیر نبود. در این خصوص از رئیس موزه، اشتفان وِبر، همچنین از اوته فرانکه و یلکا کانت سپاسگزارم که از ابتدای نمایشگاه ما را با نظرات کارشناسانه‌شان همراهی کردند.

ما از ابتدای فعالیت‌ها از پشتیبانی مالی و بودجه قابل توجه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان برخوردار بودیم و از این رو از فریدریکه فِلس، رئیس مؤسسه، سپاسگزاری می‌کنم. همچنین از بنیاد خدمات تبادلات علمی و دانشگاهی آلمان و نیز بنیاد فریتس - تیسن برای پشتیبانی‌های مالی سپاسگزارم.

برلین، آذرماه ۱۳۹۰

سوند هانزن

سفر به تاریخچهٔ یک مؤسسه، از بسیاری جنبه‌ها به کاوش باستان‌شناختی شباهت دارد. این شباهت‌ها عبارت است از کشف و مرور خاطره‌ها، بررسی اسناد و مدارک آرشیوی، شناسایی زمینه‌ها برای مستندسازی و تفسیرها. به این ترتیب و با توجه به وجود تناقضات، چشم‌اندازی به گذشته گشوده می‌شود. در عین حال مؤسسه امکان ارتباط با خارجی‌ها را به‌وجود آورده و به این ترتیب فرصت بررسی آثار و یافته‌ها چندبرابر شده است. این مسئله در آن زمان عجیب به نظر می‌رسید و اکنون نیز – هرچند از دیدگاهی متفاوت – چنین است. ایران امروز ایران سال ۱۳۵۰خ یا زمان دیگری در گذشته نیست و آلمان هم تغییر کرده است. به همین ترتیب زمینه‌های برخورد‌های انسانی و نیز پیش‌زمینه‌های کارهای علمی هم به همان اندازه دستخوش تغییر و دگرگونی شده است. پیش از هرچیز جا دارد از همکاران و دوستان ایرانی برای کار مشترک بلندمدت و سازنده‌ای تشکر کنم که زمینه‌های کار ما را تشکیل می‌دهد.

در این کتاب، که دربرگیرندهٔ تاریخچهٔ مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان در ایران است، برای قدردانی از کار باستان‌شناسان آلمانی در ایران، در زمینهٔ تاریخ و باستان‌شناسی، تلاش کرده‌ایم. مواد آرشیو، خاطرات شخصی، تصاویر و شواهد تاریخی، همه تاروپود الیاف این تاریخ هستند و در شکل‌گیری آن سهمی داشته‌اند. در این زمینه افراد و مؤسسه‌های گوناگون ما را یاری کردند که از همهٔ آن‌ها سپاسگزاریم.

سپاس فراوان ما تقدیم به همکاران پیشین مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان در شعبهٔ تهران، به‌ویژه ولفرام کلایس، دیتریش هوف و باربارا گرونه‌والد. ایشان خاطره‌های شخصی خود را با ما تقسیم کردند و مسائلی را روشن ساختند که امروزه کمتر برای جوانان ما قابل دسترس است. گزیده‌ای از این آگاهی‌ها در سخن منتشرشده از خود ایشان در این کتاب موجود است. راینر میثائیل بومر هم که از سال ۱۳۳۸ در کاوش‌های تخت سلیمان شرکت کرده، از خاطره‌های خود از زمان بنیانگذاری شعبهٔ تهران گزارش داده است.

آگاهی‌های ارزشمند دیگری را بستگان و اعضای خانواده‌های برخی از بازیگران و نقش‌آفرینان این تاریخچه در اختیار گذاشته‌اند. از هایکو کرفتر، پسر فریدریش کرفتر، معمار و مورخ کاوش‌های تخت جمشید و پاسارگاد در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۵خ، سپاسگزاریم. سال‌ها پیش، هایکو کرفتر میراث عکاسی پدرش را به مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان در تهران واگذار کرد. میراثی که از میان آن تصاویر فراوانی در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است. او همچنین دفترچه‌های یادداشت روزانهٔ خصوصی، آلبوم‌ها، طراحی‌ها و نقاشی‌های پدرش را در اختیار ما قرار داد. ارتباط با ماریئله لنگزدورف - کلاوس، ایده‌ها و سرنخ‌های ارزشمندی دربارهٔ پدرش، الکساندر لنگزدورف - کلاوس به ما داد، که از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲خ در تخت جمشید و تل باکون مشغول به کاوش باستان‌شناختی بود. ویلهلم آیلرز، پسر ویلهلم آیلرز، بزرگوارانه بخشی از میراث پدرش را، که از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰خ برای مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان در تهران کار کرده بود، در اختیارمان گذاشت. اولریش شابکا، از شاگردان ویلهلم آیلرز، سهمی در یادآوری خاطره‌ها و سابقهٔ دانش وی ایفا کرد و هایدماری کُخ عکس‌هایی از میراث والتر هینس در اختیار ما قرار داد.

مدارک معاصر در بایگانی سیاسی وزارت خارجه و در آکادمی علوم برلین - براندنبورگ مورد بررسی و پژوهش قرار گرفت و در این میان از همه مهم‌تر بایگانی مرکزی مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان در برلین بود که در آن نخستین نامه‌های شعبه تهران موجود بود و با پشتیبانی اوتا دیرشدل در دسترس ما قرار گرفت. مارگارته فون‌اس نامه‌های مربوط به میراث آرنولد نولدکه را، که در شعبهٔ مشرق‌زمین مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان در برلین موجود بود، در اختیار ما

قرار داد، که در میان این بایگانی ارزشمند همچنین برخی از مکاتبه‌های ارسالی و دریافتی الکساندر لنگزدورف قرار داشت. بررسی نامه‌نگاری‌های شخصی الکساندر لنگزدورف و دبیر علمی‌اش گرو فون مِه‌هارت، برای ما به همت آندراس مولر - کارپه از دانشگاه ماربورگ میسر شد. اطلاعات مربوط به گالری هنر و بایگانی گالری آرتور م. ساکلمر، مؤسسه اسمیتسونین، واشنگتن محل نگهداری میراث ارنست هرتسفلد، را از الکساندر ناگل دریافت کردیم و اجازه استفاده و چاپ یک دست‌نویس منتشر نشده و یک برگ از دفتر طراحی ارنست هرتسفلد نیز توسط موزه متروپولیتن نیویورک برایمان صادر شد. سوزانه سیگلر از بایگانی آوانگاری موزه قوم‌شناسی ما را وارد دنیایی از قوم‌شناسی صداهای ضبط شده کرد. او همچنین عکس‌هایی از اولین دستگاه‌های ضبط صدا و دیسک‌های گرامافونی را تهیه کرد. آنه‌ماریه شوارتسن‌باخ دسترسی به بایگانی مطبوعاتی سوئیس و اسکن گزارش‌ها را امکان‌پذیر ساخت. «کتابخانه دیگر» در انتشارات آیش بورن اجازه استفاده از کتاب *سفری به اوکسیانا* اثر روبرت بایرون را فراهم کرد.

از هارتموت نیماند، ینس کروگر، کریستین جانسن، ماریه ویگنر، دیتریش هوف، اولاف ماتیوس، مارگارت هوناس، اشتفان کرول، پیتر گرونه‌والد، میثائیل مولر - کارپه، هارالد شولتس، فریفته توکلی، متیو اشتولپر، علی موسوی و اسماعیل مقدم برای آگاهی‌رسانی، راهنمایی، و گفت‌وگوهای فراوان و از حمید فهیمی به دلیل آگاهی‌رسانی و بررسی منابع فارسی و از یودیت تومالسکی به دلیل انجام پژوهش‌هایش در تهران، و نیز از مارگریت حکیم‌پور سپاسگزاریم.

تصاویر ارزشمند موجود به بایگانی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران تعلق دارد. بخش عمده‌ای از این مجموعه تصاویر را باربارا گرونه‌والد بین سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۷۳ خ تهیه و جمع‌آوری کرده است؛ علاوه بر این مجموعه‌ای است که راینر میثائیل بومر، ولفرام کلایس و باربارا هلوینگ تهیه کرده‌اند. مجموعه‌های جدید از تصاویر اشیاء را پیتر گرونه‌والد، عکاس در بخش مرکزی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در برلین، موزه هنرهای اسلامی برلین، اشتفان فریدریش در مجموعه دولتی باستان‌شناسی مونیخ، موزه متروپولیتن نیویورک، و مؤسسه اسمیتسونین واشنگتن تهیه کرده‌اند. از بخش «فناوری‌های نو»، ضیاء دیلمی‌پور، یورگ فاسبیندر و فرزین رضائیان همکاری کردند. نام همه در اختیار قراردهندگان تصاویر، تا آنجایی که امکان‌پذیر بود، در شرح تصاویر آمده است. ویرایش و آماده‌سازی گرافیکی تصاویر کتاب را آنکه رویتر در بخش اروآسیای مؤسسه باستان‌شناسی آلمان انجام داده است.

قطعات فیلم از فعالیت‌های باستان‌شناسان در برخی محوطه‌ها هم در پربار کردن نمایشگاه سهم ارزنده‌ای داشتند. از آقایان پژمان مظاهری‌پور و فرزین رضائیان به‌خاطر در اختیار قراردادن فیلم‌هایشان سپاسگزاریم.

از اوت ه فرانکه و ینس کروگر در موزه هنرهای اسلامی برلین، اینگرید اشنیدبرک در موزه مردم‌شناسی برلین، سوزانه زیگلر در آرشیو آوانگاری موزه مردم‌شناسی برلین، رالپ وارتهکه در موزه جنوب غرب آسیای برلین، آنجلیکا هوفمن در موزه پیش‌از تاریخ برلین، روپرت گبهارد و هارالد شولتز در مجموعه‌های دولتی باستان‌شناسی مونیخ، آندراس مولر - کارپه در دانشگاه ماربورگ، توماس فرولیش در شعبه رُم مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، ورا آنکه در آرشیو آکادمی علوم براندنبورگ برلین، اشتفان هوفمن در بخش مجموعه‌های ویژه کتابخانه دانشگاه لایپزیک، زیگیزد کراووس در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه دولتی برلین، یولیان رابی و همکارانش، به‌ویژه الکساندر ناگل از مؤسسه اسمیتسونین واشنگتن و یوان آروز و یلنا راکچ از موزه متروپولیتن نیویورک، برای پشتیبانی و همراهی در تحقیق بر روی اشیاء موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی سپاسگزاریم.

سرپرستی و نظارت بر همه مراحل تحقیق و پژوهش مربوط به نمایشگاه فقط از طریق پشتیبانی و اختصاص بودجه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان امکان‌پذیر بود که در این مورد صمیمانه از فریدریکه فلس، رئیس مؤسسه، و همچنین از بنیاد خدمات تبادلات علمی و دانشگاهی آلمان سپاسگزاریم که پژوهش در مورد منابع منتشر شده فارسی را از طریق

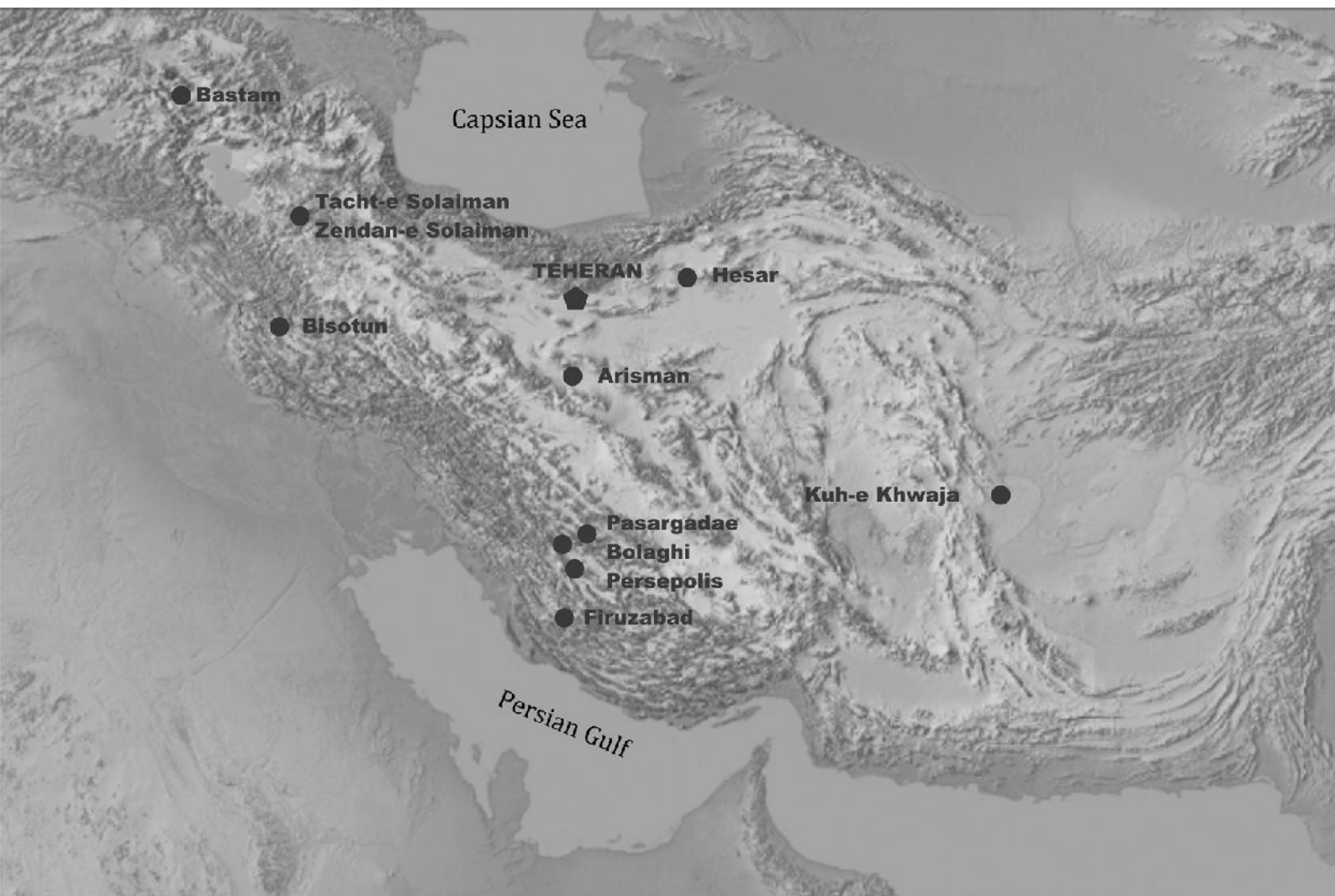
اختصاص بورسیه تحصیلی فراهم ساخت و نیز بنیاد فریتس - تیسن که بودجه‌ای مالی برای تدارک و برگزاری سمینار علمی در نظر گرفت.

در زمینه چیدمان نمایشگاه از همکاری‌های تخصصی و متعهدانه ایلکا شامبرگ سود بردیم. سوزانه هاووس اشتاین همکاری ویژه در بخش گرافیک داشت. در کارهای ویژه نصب و راه‌اندازی نمایشگاه دیتر ماتسکه و تیل هاینکه همکاری صمیمانه داشتند. امیلی شالک برگردان متون نمایشگاه را به انگلیسی عهده‌دار بود. نیکول کِرر از دفتر مطبوعاتی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان نه تنها در خصوص روابط عمومی، بلکه در بسیاری دیگر از کارهای مهم مربوط به برپایی نمایشگاه به گونه‌ای حرفه‌ای همکاری کرد.

در پایان سپاس ویژه خود را به موزه هنرهای اسلامی برلین تقدیم می‌کنم که نمایشگاه در آن محل برپا شد. از رئیس موزه، اشتفان وپر، قائم‌مقامش، اوتو فرانکه و یلکا کانت در بخش خدمات فنی موزه برای همکاری بی‌دریغ در فراهم ساختن امکانات و حس مسئولانه در کار مشترکشان با ما، سپاسگزاریم. رونویسی واژه‌ها و نام مکان‌ها به زبان فارسی، به منظور بالابردن امکان خوانایی، بر اساس الگوی رایج در متون و روزنامه‌های آلمانی نگاشته شده است.

برلین، آذرماه ۱۳۹۰

باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی‌پور



تصویر ۱. ایران، محوطه‌های باستانی.

تهران ۵۰

تاریخچه نیم قرن حضور باستان‌شناسان آلمان در ایران

باربارا هلوینگ

ایران و آلمان‌ها در قرن ۱۹ - دو غریبه با هم مواجه می‌شوند

مشارکت‌هایی در سطوح گوناگون صورت می‌گرفت. بی‌تردید دشواری‌ها و مخاطرات بسیار زیاد بودند و این سفرها همیشه به خوبی به پایان نمی‌رسید.

از میان گزارش‌های گوناگون سفر به ایران در قرن ۱۷ م^۲ امروزه هنوز دو گزارش که دربرگیرنده توصیف‌های دقیق و نقشه هستند، به‌گونه‌ای ویژه مشهور مانده است. یکی از این کتاب‌ها «توصیفی از یک سفر جدید به مشرق‌زمین» اثر آدام اولشلگر، ملقب به آدام اولناریوس، شخصی است که به عنوان عضو هیئت بازرگانی بلندپایه از تجارت‌خانه هولشتاین گوتروپ بین سال‌های ۱۰۱۸ - ۱۰۱۲ خ به دربار صفوی وارد شد و پس از بازگشت، در پارک کاخ گوتروپ یک «خانه ایرانی» ساخت و به این ترتیب بناهای پارسی به کتاب‌های تخصصی معماری قرن ۱۸ - ۱۷ م راه پیدا کرد. همچنین گزارش انگلبرت کمپفر پزشک، که یک هیئت اعزامی سوئدی را بین سال‌های ۱۰۶۲ تا ۱۰۶۷ خ سرپرستی کرد. این مأموران در دربار ایران به فرهنگ غنی و باشکوه پایتخت صفویان، اصفهان، برخوردند، ولی پس از پایان یافتن دوره صفویه بر اثر یورش افغان‌ها در سال ۱۱۰۱ خ، ایران از میدان دید اروپایی‌ها کنار رفت و در پی آن، دوره‌ای همراه با رقابت‌های سیاسی داخلی و جنگ قدرت بین پارس‌ها و ترکمن‌ها آغاز شد.^۳ سفرها - که از پیش هم مخاطره‌آمیز بودند - تحت تأثیر این وضعیت و شرایط ناپایدار کاهش یافتند. در این میان سفر کارستن نیبور به همراه هیئت اعزامی دانمارکی قابل توجه است که در سفر خود به یمن در سال ۱۱۴۴ خ از تخت جمشید بازدید کرد و در زمره نخستین کسانی بود که از کتیبه‌های میخی رونویسی کرد. این دوره آشفتگی در ایران در سال ۱۱۷۵ خ، پس

مسئله اصلی درباره تاریخچه نزدیکی دو ملتی که سرزمین‌هایشان بیش از ۳۰۰۰ کیلومتر از هم فاصله دارد، وضعیت مرزها، جغرافیا و زمان این نزدیکی است. ویپن فون بلوچر، دیپلمات آلمانی در تهران، بین سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ خ، شاهد آغاز تعلق خاطر و علاقه خودبه‌خودی سیاسی - نظامی در ایرانیان بود، که با گذشته دور زمان اشکانیان (۲۴۷ پم تا ۲۲۴ م)، به عنوان پارس‌های رقیب رومی‌ها که تضعیفشان کرده بودند، تفاوت داشت. ولی برخلاف امپراتوری روم، پاسداری از مرزها برای آلمان‌ها آسان‌تر بود.^۱ همچنین در زمان یورش‌های تُرک‌ها به اروپا (۱۰۶۲ - ۹۰۸ خ) سربازان سپاه عثمانی - خوشبختانه - در سوی دیگر عثمانی‌ها نسبت به ایرانی‌ها به اروپا نزدیک‌تر بودند. ولی بدون تردید یک‌چنین ارتباط متقابل و کسب اخبار از یکدیگر به این معنی نیست که دو ملت با هم آشنا بوده‌اند. بر پایه گزارش‌های مربوط به سرزمین ایران - همچون سایر سرزمین‌های ناشناخته شرق - که درحقیقت اول‌بار در سفرنامه مشهور جهانگرد اروپایی، مارکوپولو (۱۳۲۴ - ۱۲۵۴ م)، آمد که در اروپا منتشر شد، ولی رفرنس‌هایی که به مارکوپولو اشاره کرده باشند، کم‌شمارند. از پایان قرن ۱۶ م - در ایران سلسله صفویه (۱۱۱۵ - ۸۸۰ خ) در پایتختی جدید پایه‌گذاری و سیاست ثبات و تحکیم در سیاست خارجی دنبال شد - همچنین برای نخستین‌بار مأمورانی به خارج از کشور اعزام شدند و تبادل دیپلمات‌ها با کشورهای دیگر صورت یافت. درحقیقت امپراتوری عثمانی به نوعی دشمن مشترک تلقی می‌شد و در نتیجه تلاش‌هایی برای همکاری انجام می‌شد. هم‌زمان انحصار تجارت ابریشم متعلق به دولت صفویه برداشته شد و

۱. بلوچر ۱۹۴۹: ۲۳۴.

۲. ویس هووفر ۱۹۹۸؛ هوف ۲۰۰۱.

۳. اوسترهامل ۱۹۹۸: ۲۲۱ - ۲۲۲.

تضعیف کرده و در عین حال باعث تاثیرگذاری در صدور جمهوری می‌شد.

ناپلئون بناپارت به دنبال برقراری نظم نو در اروپا بود، که با نابودی امپراتوری مقدس روم و آلمان آغاز شده بود و در برابر امپراتوری پروس و روسیه تزاری و نیز درمقابل انگلستان متوقف نمی‌شد.

در همان زمان ایران قاجاری،^۵ به عنوان برقراری مجدد پادشاهی و حاصل سیاست کشورگشایی گسترده، مطرح و به شدت تحت فشار امپراتوری روسیه تزاری بود، که مالکیت سرزمین‌های جنوب کشور خود را در شمال ایران ادعا می‌کرد. همین عوامل به جنگ‌های روسیه و ایران در جنوب قفقاز و آسیای مرکزی منجر شد: در سال ۱۱۸۰ خ ایران بخش گرجستان را از دست داد و در سال ۱۱۹۳ خ و ۱۲۰۷ خ هربار بخشی از آذربایجان از دست ایران خارج شد. دومین شاه قاجار، فتحعلی‌شاه، برای حفظ امنیت در برابر روسیه، در ماه می سال ۱۱۸۶ خ پیمانی را با ناپلئون امضاء کرد. نکته جالب توجه در این پیمان نامه نقش باارزش و حیاتی ایران به عنوان منطقه عبور به قصد مواجهه با بریتانیای کبیر و هجوم به متعلقات آن کشور در سرزمین هندوستان بود. ولی پس از آشتی فرانسه و روسیه در سال ۱۱۸۶ خ، و برطرف شدن خطر تزار، پیمان نامه فرانسه و ایران دیگر اجرا نشد. تأثیر چرخش در معادلات سیاسی مرکز اروپا بر همسایگان جنوب شرقی نیز تأثیر گذاشت. امپراتوری عثمانی،^۶ که در آستانه قرن ۱۹ نیز همچنان بر بخش بزرگی از بالکان فرمان می‌راند، به گونه‌ای فزاینده افت کرد، تحت فشار قرار گرفت و سرزمین‌های گسترده‌ای را از دست داد، سرزمین‌هایی که میراث ملی پیش از امپراتوری عثمانی توصیف می‌شدند. این جریان همچنین گریبان یونان را گرفت که علیه عثمانی‌ها به پا خاسته بود. جنگ آزادی‌بخش یونانی‌ها (۱۲۱۱ - ۱۲۰۰ خ) نیروهای آزادی‌خواه اروپا را برانگیخت و حمایت آنان را به دنبال داشت و در سال ۱۲۱۱ خ با استقرار پادشاه اتو، یکی از پسران لودویگ بایرن، به پایان رسید. ایالت‌های

از سپری شدن دهه‌های همراه با جنگ تصاحب قدرت به دست آقا محمدخان به پایان رسید، که نخستین شاه سلسله قاجار بود. سلسله‌ای که تا سال ۱۳۰۴ در قدرت باقی ماند.

اروپا نیز دوره‌ای از ناآرامی را بر اثر وقوع انقلاب فرانسه سپری کرد، قرن ۱۸ م^۴ که نگاه به آینده و آرمان‌گرایی جایگزین روابط اجتماعی فئودالی شد. این مسئله به روشنی در نقد فرهنگی ژان ژاک روسو مشخص شده، ولی این اعتقاد که افراد بشر می‌توانند آزادانه پیشرفت کنند، به شکل‌گیری مکتب انسان‌گرایی نو منجر شد.

الگوها از دو سو جست‌وجو می‌شدند: در تاریخ و دوره‌های باستان و نیز در ناشناخته‌های نزد مردمان خارجی در دنیای معنوی. مضمون آن آرمان‌ها آزادی و برابری همه انسان‌ها بود که سرانجام در انقلاب فرانسه در سال ۱۱۶۸ خ در پاریس با اعلان پیروزی کامل بر حکومت سلطنتی آشکار شد. برای نخستین بار در تاریخ اروپایی‌ها حاکمیت کامل بر سرنوشت خود را درخواست کردند و اندیشه روشنگری مسیر خودش را در جامعه تازه‌سازمانده‌ی شده پیدا کرد. هرچند در سایر روندها و جریان‌های سیاسی در همسایگی فرانسه مبنای مخالفت با انقلاب فرانسه وجود داشت، اندیشه حقوق شهروندی و بشری در حرکت‌های اجتماعی قرن ۱۹ اروپا تأثیرگذار بوده است.

برای آلمان‌ها تغییر قدرت در فرانسه نوعی تهدید محسوب می‌شد. هیچ نمونه و پیش‌زمینه‌ای برای تهدید جامعه فرانسه وجود نداشت و راه برای رسیدن به جمهوری از طریق مبارزه‌های خونین بین تندروی‌های فزاینده انقلابیون جمهوری خواه به‌اشتباه طی شده بود. در ابتدا ناپلئون بناپارت، که ۱۰ سال پس از انقلاب بر پایه کودتا، رهبری جمهوری نوپای فرانسه را عهده‌دار شده بود، توانست جمهوری را تثبیت کند. در این میان، یک عامل اساسی ارتش جنگی بر علیه قدرت‌های همسایه بود، که روابط میان قدرت‌های درون اروپا را

۴. ولر ۲۰۰۸.
۵. امیرپور و ویتسکه ۲۰۰۴: ۳۷ - ۳۴؛
جعفری ۲۰۱۰: ۴۰ - ۳۷.
۶. ماتوز ۲۰۱۰.

در منابع باستانی آمده و تا به امروز نیز به عنوان رؤیای یونان باستان مطرح است.

آلمان در حمایت از یونان تنها نبودند، ولی با جدیت از یونانی‌ها حمایت و پشتیبانی کردند و در آن شرایط هواخواهی از استقلال یونان شکل گرفت، مسئله‌ای که

هواخواهان یونان

پاتریسیا رحیمی پور

ابتدا با به تصور کشیدن گذشته‌ای ایده‌آل مخالفت شد و به دنبال آن آرمان‌های دموکراتیک ملی مورد اعتراض قرار گرفت و هواخواهی از یونان صراحتاً شکل بیان سیاسی افسانه‌ای اساطیری برای یونان را به خود گرفت که به نظر می‌رسید براساس عشق به دوران کهن یونان شکل گرفته بود. این جریان از سال ۱۱۷۹ خ آغاز شد و در دو دهه بعد نقش خود را ایفا کرد. البته پشتیبانی و حمایت یونانی‌ها از بقیه اروپایی‌ها بیشتر بود: به صورت پدیده‌ای جهانی عشق و علاقه به گذشته باستانی همه قشرهای اجتماع را به خود جلب می‌کرد. این جریان بر محور مبارزه برای آزادی و مفهوم آن می‌چرخید، که به نمایندگی از سوی همه مردم دنیا در یونان در حال انجام بود. از آنجایی که این کشور به گونه‌ای ویژه محلی مناسب برای به بار نشستن این هدف بزرگ به شمار می‌رفت، از سوی همگان به عنوان «گهواره فرهنگ اروپایی» به سبکی ویژه شناخته شد. نخست این تصویر در منابع ادبی فراوان پذیرفته شده کهن شکل گرفت و البته بناهای باستانی و تاریخی افتخارآمیز و نیز بناهای مدرن با سبک بناهای کهن هم در این میان سهم خود را داشتند. به این ترتیب این اسطوره پایه‌ریزی شده بیش از یک سده به واسطه فعالیت آلمان‌ها در یونان به گونه‌ای پابرجا حفظ شد.

در منطق هواخواهی یونان، علت و معلول به گونه روشن و آشکار پدیدار و درک نمی‌شود. ماجرا به این ترتیب است که از یک سو عشق و علاقه به آثار تمدن کهن به مشارکت در عملیات جنگی منجر می‌شد و از سوی دیگر بر شکل‌های گوناگون فرهنگ عامه تأثیر

آنان با اشتیاق و تعصب از یونان حمایت می‌کردند، سرزمینی که فرهنگ را برایشان به ارمغان آورده بود. یونان یوخیم وینکلن هواخواهی از یونان را این‌گونه توصیف می‌کند: فقط آزادی یونان، هنر را آن‌گونه فراهم ساخت که اکنون می‌بینیم و همچنین آزادی مشروط به دستیابی به رتبه بالایی از هنر است. این آزادی باید به این سرزمین بازگردانده می‌شد.

در هر صورت طرفداران حرکت‌های سیاسی - فرهنگی در هواخواهی از یونان^۲ عمل‌گرایی خود را پایه‌ریزی کردند، که بر اثر قیام ملی یونانی بین سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۲۰۹ خ به دست آمد. در روز هفتم ماه مارس ۱۲۰۰ خ یونانی‌ها در برابر امپراتوری بیگانه ترک‌ها، که بر اثر موج همبستگی درونی، بسیاری از سرزمین‌های اروپایی را تصرف کرده بودند، پیروز شدند. در پی این رویدادها، انجمن‌های هواخواهان یونان تشکیل شدند که به کمک و حمایت از یونان اختصاص داشتند. دو روز پس از نخستین فراخوان تشکیل انجمن‌ها، یک انجمن در روز سوم آگوست با عنوان «انجمن حامی یونان» با ۱۰۰ نفر عضو در اشتوتگارت تشکیل شد.

به گونه فزاینده‌ای داوطلبان از آلمان به یونان می‌رفتند تا به قیام شکل گرفته در آنجا کمک کنند. شکل‌گیری پشتیبانی و حمایت در محل به سختی صورت می‌گرفت. تصویر ایده‌آلی که هواخواهان یونان طراحی کرده بودند، محقق نشد. این مبارزات دلایل گوناگونی داشت؛ از جمله بازگرداندن کشور به گذشته پرافتخار و قهرمانانه خود و رهایی کشور از شر حکومت بیگانه.

خود آنها بود. در آن زمان در محافل اشراف و طبقه متوسط اشیاء و تزئینات آنها متنوع بودند.

کارخانه چینی وگ وود در تولیدات خود از نقش‌مایه‌های باستانی استفاده کرد و چارلی چاپلین با بازی در فیلم «شغل جدید او» (امریکا ۱۲۹۴خ) اشیاء و ابزارهای باستانی را به گونه‌ای خنده‌دار دستمایه قرار داد و وضعیت محیط اجتماعی و زندگی روزانه را در دوران باستان نشان داد و همچنین نشان داد که حرکت هواخواهی یونان در نهایت چگونه اثرگذار شده است.

می‌گذاشت. به طور همزمان فرهنگ عامه نیز بر مبنای عشق و علاقه به آثار باستانی و کهن شکل گرفته بود، همان فرهنگی که برای نمونه به پژوهش‌های نخستین در شهرهای پمپئی و هرکولانیوم منجر شد. کاوش‌ها در پمپئی سامان‌دهی و تا بالاترین سطح اجرا شد. این کاوش‌ها برای نخستین بار چشم‌اندازی به آثار تمدنی کهن گشود و از سوی دیگر تصویری از آثار برجسته معماری و نیز فرهنگ و شیوه زندگی این منطقه به دست داد. ویژگی زینتی یافته‌های این کاوش‌ها در پس نمای

جنبش‌های روشنفکری سده ۱۹ در ایالت‌های آلمان

نوعی نظام علمی آرمانی پایه‌ریزی شد. نمونه آن سفر الکساندر فون هومبولت به امریکا در ۱۱۷۹خ بود که وی در شرح آن همه مشاهداتش را در یک کشور خارجی با دقت توصیف و طبقه‌بندی کرد. ولی سفر به کشورهای خارجی فقط یک روش از میان روش‌های گوناگون فراوان برای پژوهش و تحقیق در دنیا بود. در سال ۱۱۸۹خ دانشگاه برلین (دانشگاهی که بعدها دانشگاه هومبولت نام گرفت) بنیان‌گذاری شد و به برقراری ارتباط میان آموزش و پژوهش اختصاص یافت و در پی آن رشته‌ها و تخصص‌های ویژه و مؤسسه‌ها و آزمایشگاه‌ها، مجموعه‌ها و کتابخانه‌های ویژه پدیدار شدند. بنابراین، مشاهدات دقیق و اندازه‌گیری پدیده‌های زندگی، آزمایش‌های تاریخی و مقایسه زبان‌ها و متن‌ها بدون سفر هم امکان‌پذیر شد. در میان رشته‌های نو، دوران باستان و شرق‌شناسی وجود داشتند که هردو آنها نقش مهمی در پژوهش‌ها و بررسی‌های انجام یافته در ایران ایفا کردند.

سازماندهی نوین سیاسی ایالت‌های آلمان پس از شکست در برابر ناپلئون نیاز به نوسازی گسترده و دوباره در آموزش و پرورش^۸ را مطرح کرد و نشان داد که آرمان‌های انقلاب فرانسه — آزادی، برابری و برادری — تا سرزمین پروس هم کشیده شده است. لازم بود همه مردم به آموزش و پرورش رایگان دسترسی پیدا کنند و نوعی خودباوری نو در این آموزش و در کارآیی‌های علمی پدید آید. در پروس، ویلهلم فون هومبولت برای اصلاحات آموزش و پرورش به کار گماشته شد. درحقیقت در این سده و تا سال ۱۲۳۹خ این موفقیت به دست آمد که تقریباً همه مردم با خواندن و نوشتن و مباحث فرهنگی‌ای آشنا شدند که پیشتر دست‌نیافتنی به نظر می‌رسید. آموزش آرمانی مورد نظر هومبولت به‌ویژه بر پایه آموزش کلاسیک استوار بود و در پی بیداری موج هواخواهی یونان، دیگر مشغولیت‌های نویسندگان یونانی تنها با روایت‌های لاتین به عنوان بخشی از آموزش‌های دبیرستانی نبود. پژوهش و بررسی، نوشتن و فهمیدن روشمند دنیا صرفاً بر پایه

شکل‌گیری علوم و پژوهش‌های باستانی

پاتریسیا رحیمی‌پور

کنم و هیچ دانشی از آن نداشته باشم؟ درک و فهم گذشته

چه فایده‌ای خواهد داشت اگر من چیزی از گذشته پیدا

دلیل و پیش‌زمینه پیدایش دانش به شمار می‌رود.^۹

رسانس در اروپا با تغییر و دگرگونی در ادراک زمان آغاز شد و در نتیجه با نخستین مناظره‌ها و برخوردها در تاریخ همراه بود. نقش ساخت‌وسازها و بناهای موجود و سرپای معماری قدیم همچون پورتا نیگرا در تریر و سنت نوشتاری حفظ‌شده تقریباً آشکار و بدیهی، در جایی نمایان بود که هیچ نشانی از شکاف دیده نمی‌شد و پرداختن به دیگر جنبه‌های میراث فرهنگی در آغاز نیازمند انگیزه خاصی بود.

در گام نخست اشیاء و یافته‌ها در پیش‌زمینه بودند، چیزی تقریباً در حد و اندازه‌های ابزار سرگرمی، که البته باعث بروز کنجکاوی هم می‌شدند. کم‌کم به اشیاء کاربری‌های گوناگون داده شد، به جای اینکه فقط به دلیل ظاهر جذاب و عجیب‌شان نگهداری شوند.

بر اثر توجه به طبقه‌بندی اشیاء بر پایه کاربری آن‌ها، تلاش شد که اشیاء و فرآورده‌های یافت‌شده از نظر زمانی و مکانی هم ارزیابی شوند.^{۱۰} به این ترتیب ژاک بوچر د پرتس در قرن ۱۹ نخستین طبقه‌بندی واقعی ابزار سنگی را به عنوان ابزار کار انسان‌های باستان تدوین کرد؛ ابزاری که به همراه استخوان حیوان‌های منقرض‌شده به دست آمده بود، ولی در ابتدا این نظریه پذیرفته نشد. معاصران او به نظریه رایج در آن زمان از ژان لئوپلد نیکلاس فردریک کویر با عنوان نظریه فاجعه معتقد بودند که بر پایه آن هیچ توسعه پایداری وجود ندارد و زمین به تناوب به همه بلاهای طبیعی دچار می‌شود.

در آن زمان هنوز قدمت یافته‌ها تعیین نشده بود. گام بسیار بنیادی برای تحقق این امر مهم، کسب شناخت در زمینه اصل لایه‌نگاری بود. این موضوع مدتی مورد بحث بود که آیا ابزار سنگی‌ها و استخوان حیوان‌های منقرض‌شده، که با هم از یک لایه به دست می‌آید در یک زمان وجود داشته و بنابراین قدمت یکسان دارند یا نه. زیاد شدن شمار یافته‌ها و پذیرفته شدن این احتمال، منتقدان این نظریه را متقاعد کرد.

کریستین یورگنسن تومسن پایه‌گذار باستان‌شناسی

پیش‌ازتاریخ و به‌ویژه پایه‌گذار نوعی الگوی معتبر گاه‌شناختی برای همه دوره‌های باستان‌شناختی است. او اشیاء موزه ملی کپنهاگ را بر پایه مواد تشکیل‌دهنده و شکل آن‌ها (برای نمونه نوع ظرف) ساماندهی و همچنین برای نخستین بار توالی دوره‌ها را از دوره سنگ و دوره مفرغ تا دوره آهن طراحی کرد، که تاکنون نیز معتبر است. وی با طرح این روش طبقه‌بندی سه‌دوره‌ای در سال ۱۲۱۶ خ و با افزایش شمار بازدیدکنندگان موزه مشهور شد.

در آن زمان، باستان‌شناسی کلاسیک پایه‌گذاری شده بود. در سال ۱۱۴۱ خ یوان یوآخیم وینکلمن، در قالب یکی از نخستین نوشته‌های باستان‌شناسانه، گزارشی از کشفیات هرکولانیوم را منتشر کرد. البته گورهای پمپئی و هرکولانیوم به دلیل کاوش‌ها و یافته‌های قرن ۱۶ از سال ۱۰۸۸ خ شناخته شده بودند. منتها برای پژوهش در مورد مرحله گذر به کارکردهای علمی لازم بود در اواسط قرن ۱۸ و در میان انتشارات وینکلمن به جست‌وجو پرداخت. یافته‌های این کاوش‌ها در ایتالیا، برای نخستین بار این فرصت را فراهم کرد که تصویری کلی از گذشته به دست آید، تصویری که در قالب قطعات و اشیاء هنری مشهور نمایان شده بود. هرچند در آن‌جا آن نوع معماری یادمانی وجود نداشت که در دوره باستانی کلاسیک و از کاوش‌های باستان‌شناسی شناخته شده بود، از ابتدا اشیاء مربوط به زندگی روزمره در بستر اصلی‌شان به دست آمد. نخستین تلاش‌ها برای تدوین گاه‌شناسی هنر یونان را نیز به وینکلمن نسبت می‌دهند. با لشکرکشی ناپلئون به مصر در سال ۱۱۷۷ خ،

نگاه‌ها همچنین متوجه میراث باستانی فراتر از مرزهای اروپا شد. سنگ رشید^{۱۱} یافت‌شده در مصر، که به پاریس منتقل شد، باعث شد خط هیروگلیف مصری به دست ژان فرانسوا شامپولین در سال ۱۲۰۱ خ رمزگشایی شود. با گسترده‌گی فعالیت‌ها در حیطه باستان‌شناسی، سرانجام این دانش در راه آموزش و تعلیم پا به عرصه ظهور گذاشت. در سال ۱۱۸۱ خ نخستین کرسی تدریس رشته باستان‌شناسی کلاسیک در دانشگاه کریستین

۹. تریگر ۱۹۸۹: ۳۵ -

۲۷؛ کوساک ۱۹۹۹؛
اشناپ ۲۰۰۹.

۱۰. بوچر د پرتس
۱۸۶۴.

۱۱. سنگ‌نیشته‌ای از
دوران بطلمیوسی که
بر روی آن متنی به
سه زبان (دو متن به
زبان مصری باستان و
یک متن به زبان یونانی
کلاسیک) نوشته شده
است - مترجم.

سنگر رمی ندلیتز (پتسدام) در سال ۱۲۸۷خ به گونه‌ای بنیادین آگاهی‌هایی گسترده و غنی، در حدی که در آن زمان امکان‌پذیر بود، به دست داد. به این ترتیب ثبت و طبقه‌بندی اشیاء و مواد باستانی در بستر یا پدیده «پیت دورریز» ممکن شد.

این پیشرفت‌های روشمند، معنی داده‌ها و اشیاء را به گونه‌ای شایان توجه تغییر داد و به همان اندازه بر مفهوم ساختارها در باستان‌شناسی تأثیر گذاشت. آن‌ها تنها اشیاء باستان‌شناسی پیش از تاریخ را دربرداشتند. بر طبق دسته‌بندی‌ها، که در اینجا گسترش پیدا کرده بودند، اشیاء باستانی نیز در ارتباط با مفهوم‌شان، توسط این آگاهی‌ها دچار کاهش و تنزل شدند. هرچند درک و مفهوم زیبایی آن‌ها همچنان با زیبایی شناخته شده امروزی برابری داشت، ولی در آن زمان در حقیقت ارزش هنری اشیاء در حاشیه قرار داشت، چراکه به خاطر مفهوم علمی اثبات شده از آن‌ها از اهمیت کمتری برخوردار بود. در حالی که دانش و آگاهی در حوزه فعالیت‌های میدانی و به واسطه یافتن اشیاء و مصنوعات از گذشته افزایش پیدا می‌کرد، سرانجام حوزه‌های دانشگاهی نیز گسترش یافت. با افزایش سلطه باستان‌شناسی، نیاز به تقسیم‌بندی فرعی زیرشاخه‌ها آشکار شد. افزون بر این، مشخص شد که مواد و یافته‌های باستانی تا حد زیادی معرف ویژگی‌های منحصربه‌فرد فرهنگی هستند. در زمینه باستان‌شناسی شرق نزدیک (جنوب غرب آسیا) که مکان پژوهش میدانی آن در سرزمین‌های دیگر غیر از اروپا و همچنین ایران است، نخستین کرسی آموزشی در سال ۱۲۹۹خ در برلین پایه‌گذاری شد.

آلبرشتس در شهر کیل آلمان بنیان‌گذاری شد. افزون بر این زیرشاخه‌های باستان‌شناسی هم به گونه‌ای فزاینده در اواسط سده ۱۹ گسترده شدند و به سوی علمی شدن گام برداشتند، که البته راه زیادی تا بنیان‌گذاری نخستین کرسی‌های آن‌ها در پیش بود. بخشی از سهم این گستردگی و توسعه نیز مرهون اصلاح فزاینده روش‌های کاوش بود. در کنار پذیرش سیستم سه‌دوره‌ای، دوره‌بندی متناوب اشیاء و یافته‌ها نیز در گرو تدوین نوعی گاه‌شناسی نسبی با تکیه بر روش‌های علمی بود. از طریق مقایسه شکل ظاهری، سبک و مواد تشکیل‌دهنده یافته‌های مشابه و همچنین فازها یا مراحل زمانی نیز تحلیل و طبقه‌بندی شدند.

در کنار این‌ها همچنین کاوش‌های فراوانی مربوط به دوره کلاسیک باستانی انجام شد که بی‌گمان معروف‌ترین آن‌ها کاوش‌های هاینریش شلیمان بود. شهرت شلیمان فقط به این دلیل نبود که یافته‌های کاوش‌های جذاب و دیدنی و جنجال‌برانگیز بود و جایگاهی در میان تاریخ علوم یافته بود، بلکه او نخستین کسی بود که در آن زمان از عکاسی برای ثبت داده‌های کاوش‌هایش استفاده کرد. شلیمان خیلی زود متوجه شد که ثبت و مستندسازی گسترده و جامع مکان و موقعیت مواد و اشیاء، و بستر و مواد مرتبط با یافته‌ها نیز ضروری است.

در آلمان کارل شوخ هارت (۱۳۲۲-۱۲۳۸خ) به واسطه تجربیاتش در کاوش در اردوگاه نظامی رومی‌ها در هالترن (وست هافن)، در مورد پدیده‌های دایره‌ای شکل تاریک و بی‌رنگ بر زمینه روشن خاک به عنوان گودال‌های دورریز توضیح داد و در کاوش‌های

گشایش مؤسسه در رم در سال ۱۲۰۸

پاتریسیا رحیمی‌پور

کردند. هدف و وظیفه این مؤسسه در ابتدا جمع‌آوری مجموعه‌ها و گنجینه‌ها و نیز انتشارات فراوان مربوط به میراث فرهنگی در وهله نخست فقط در ایتالیا بود. سه

در سال ۱۲۰۸خ عده‌ای از دانشمندان و فرهیختگان، هنرمندان و اهل قلم اقدام به پایه‌گذاری مؤسسه‌ای با عنوان *istituto di corrispondenza archeologica*^{۱۲}

۱۲. دوسترت (به کوشش) ۲۰۰۴.

از این جمله بود. در کنار بسیاری دیگر از مؤسسه‌ها و سازمان‌ها، موسسه باستان‌شناسی آلمان هم سهم بسزایی در این پیشرفت داشت.

فرصت‌های مطالعاتی و پژوهشی نو از طریق تبادل متمرکز پژوهشگران، براساس وظایف مؤسسه باستان‌شناسی، در سطح بین‌المللی شناخته شده بود. بین‌المللی بودن همچنین از این رو مورد تأکید قرار می‌گرفت که سالیان متمادی زبان رسمی در مؤسسه ایتالیایی بود.

تأمین مالی مؤسسه را دیگران و درحقیقت پادشاهان پروس تضمین می‌کردند. این مؤسسه از سال ۱۲۵۰ خ فعالیت می‌کرد و با شکل گرفتن امپراتوری آلمان، در سال ۱۲۵۳ خ به مؤسسه باستان‌شناسی آلمان تبدیل و به دلیل تأسیس انجمنی بین‌المللی در آن به مؤسسه‌ای غنی بدل شد، که سطح آن بین‌المللی محسوب می‌شد. وظایف این مؤسسه‌ها متنوع بود. در کنار کارهای مشترک بخش‌های خارجی با پژوهشگران کشورهای میهمان، رشد دانش بر پایه معیارهای بین‌المللی و تبادل آگاهی‌ها در مورد تاریخ هر یک از آن کشورها نیز ممکن می‌شد.

سال پس از پایه‌گذاری این مؤسسه در رم، مرکز اصلی مؤسسه به برلین منتقل شده که تاکنون نیز پابرجا و فعال مانده است.

دغدغه اصلی بنیانگذاران مؤسسه باستان‌شناسی ایجاد نوعی ارتباط علمی میان یافته‌ها و داده‌ها و آگاهی‌های نو بود؛ یعنی همان چیزی که برای یک سازمان ارشد و مرکزی علمی مورد نیاز است. بنابراین خیلی زود عقیده یکسانی به کار گرفته شد، که امروزه پایه تشکیل شبکه‌های علمی را دربردارد: دیدارها در نشست‌های علمی مدام به تبادل پژوهشگر، گسترش و توسعه مجموعه‌ها و گنجینه‌ها، ساخت کتابخانه و به‌ویژه پیشرفت روش‌ها منجر شد. تا زمانی که باستان‌شناسی هنوز به عنوان علم وجود نداشت، فازهای زمانی در میانه قرن ۱۹ از طریق توسعه تصاعدی آگاهی و دانش و زمینه‌های پژوهش در این رشته شکل گرفته بود و با گذشت زمان بسیاری از شاخه‌های باستان‌شناسی که برای این هدف مناسب بودند، موجب درک ویژگی‌های فرهنگی می‌شدند. باستان‌شناسی جنوب غربی آسیا هم

شرق‌شناسی و شرق‌گرایی

سوزانه مارچاند و پاتریسیا رحیمی‌پور

بیشتری از مسافران را ممکن کرده و بنابراین به طور طبیعی باعث بزرگ‌تر شدن شعاع سفرها و ایجاد درک متقابل شده بود.

میراث برجای‌مانده از مسافران کتاب‌ها، گزارش‌های ماجراجویی‌ها و فعالیت‌های گوناگون جالب و ناآشنایشان بودند که بی‌گمان برای خوانندگان اروپایی جذابیت ویژه خود را داشت. نتیجه این رویکرد نوعی شیفتگی و جذب برای غربی‌ها بود که به سرعت در فرهنگ زندگی روزمره‌شان رسوخ می‌کرد. ثروتمندان توانایی گردآوری مجموعه‌هایی با اشیاء کشورهای مشرق‌زمین را داشتند و این امر مردم‌پسند با انتشار کتاب‌های مربوط به آثار

ادوارد سعید، با استفاده از واژه شرق‌گرایی، نوعی جریان معنوی مربوط به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را در سال ۱۳۵۷ خ توصیف کرد. به نظر می‌رسد که در آن زمان بر نگاه عمداً به سوی شرق، تأکید می‌شد. اساس این نگاه نوعی توجه اروپامحورانه و غربی به جوامع شرقی بود که درحقیقت با نوعی احساس برتری ارتباط داشت. با این نقد اجتماعی سعید تلاش کرد پدیده‌ای را طبقه‌بندی کند که اوج آن در اواخر قرن نوزدهم و موج جدیدی از آن در دهه ۱۲۹۰ خ دیده شده بود. در آن زمان شرق در دسترس بود (تصویر ۲). پیشرفت‌هایی همچون ایجاد راه آهن، تحرک و جابه‌جایی شمار

مشرق‌زمین تکمیل می‌شد. ولی علاقه به انتشارات همچنین شامل برپایی نمایشگاه‌های جهانی می‌شد، که در آن زمان برنامه یا مراسمی با حضور انبوهی از مردم علاقه‌مند بود. پانوراما‌های بزرگ طراحی شده در این نمایشگاه‌ها، با فضاهایی کاملاً مرتبط با فرهنگ شرقی، شرح و توصیفی از مشرق‌زمین بودند. همچنین در آن زمان سرمایه‌گذاران در بخش کشتیرانی و ساخت راه آهن به گونه‌ای فزاینده به مشرق‌زمین علاقه نشان دادند. ولی آگاهی از مشرق‌زمین در آن زمان البته همچنان محدود بود و این‌چنین بود که آرمینوس وامبری جهانگرد در سخنرانی خود در جمع جغرافی‌دانان در شهر لایپزیک در سال ۱۲۴۳خ با کمی اغراق گفت که حکومتگران آلمان و جامعه آلمانی به همان اندازه درباره آسیای مرکزی آگاهی دارند که خان خیره^{۱۳} درباره آلمان می‌داند. بنابراین می‌توان گفت که شرق‌شناسان در نیمه دوم سده ۱۹ مستقل نبودند و در سایه همکاران باستان‌شناس کلاسیک کار می‌کردند.

گرایش به اشیاء و فراورده‌های تجملی و لوکس آسیایی ابتدا ویژه طبقه مرفه جوامع اروپای مرکزی بود، ولی پس از آن به طبقه متوسط نیز سرایت کرد. در پایان قرن ۱۹ تصاویر بیشتری از مشرق‌زمین وجود داشت؛ در آثار عامه‌پسندی همچون مجله‌ها، یادداشت‌های سفر، نقاشی‌های سرگرم‌کننده قهوه‌خانه‌ای در کتاب‌ها یا بر روی کاغذهای دیواری. در سال ۱۲۷۸خ قیصر آلمان به مشرق زمین رفت و همزمان هنرمندان پیش‌تاز به الهامی نو از مشرق‌زمین امیدوار شدند.

جای تعجب نیست که همزمان با شکل‌گیری علاقه شدید به مشرق‌زمین، شرق‌شناسی نیز پایه‌گذاری شد. به‌ویژه رنسانس دوم شرقی، همان‌گونه که سوزانه مارچاند آن را تجدید شکوفایی شرق‌شناسی می‌نامد، به بررسی‌ها و تحقیقات علمی در این زمینه و رشد و پیشرفت پژوهش‌های مشرق‌زمین منجر شد.^{۱۴} نخستین کاوش‌های باستان‌شناختی در مصر به

سرپرستی ریچارد لپسیوس (۱۲۲۴-۱۲۲۱خ) هنوز بر اصل برتری و ارجحیت جمع‌آوری اشیاء برای موزه‌ها استوار بود، اصلی که به بیان روشن‌تر از دهه ۱۲۶۰خ نقش اساسی در این فعالیت‌ها داشت. با پایه‌گذاری انجمن مشرق‌زمین آلمانی در سال ۱۲۷۷خ مرحله‌ای فعال از کاوش‌ها آغاز شد و در همان دوره آلمان‌ها در بابل، آشور، تل آمارنا، بغازکوی (هاتوشا)، سامرا و سایر محوطه‌ها به کاوش باستان‌شناختی پرداختند. دیپلمات‌هایی چون ماکس فرایهر فون اوپنهایم، یا زبان‌شناسان آماتوری چون هوگو وینکلر، کاوشگر هاتوشا، کسانی بودند که مهم‌ترین کاوش‌ها را انجام دادند. به این ترتیب موقعیتی به‌وجود آمد که آثار و اشیاء آسیایی، فراتر از تاریخ‌نگاری و سنت نوشتاری پیشین (مسیحی) و با دیدگاهی نو مورد نگرش قرار گیرند. با وجود این هرچند شرق‌گرایی رونق یافت و ادامه پیدا کرد، در عین حال شرق‌شناسی دچار مشکل شد. برای نمونه با وجود کارکرد حضور آلمان‌ها در چین، به عنوان نیمه‌مستعمره در آن زمان، تا سال ۱۲۸۸خ هیچ کرسی علمی و آموزشی برای پژوهش‌های مربوط به چین (چین‌شناسی) وجود نداشت. درمقابل، کرسی‌های آموزشی باستان‌شناسی کلاسیک از سال ۱۲۵۹خ به گونه‌ای انفجاری افزایش یافت.

این پژوهش‌ها ناگهان با آغاز جنگ جهانی اول متوقف شد و مواد و اشیاء بی‌شمار و گسترده‌ای - تنها برای نمونه، ۱۵ هزار کیلوگرم دست‌نوشته و کارهای هنری با بازگشت به‌دست‌آمده از پژوهش‌های آکادمی علمی برلین در تورفان چین - بلااستفاده ماند. با وجود اینکه پیشرفت شرق‌شناسی به واسطه کاوش‌های باستان‌شناختی شتاب یافته بود، بی‌گمان تأثیر دیگر عوامل اجتماعی را، که در سمت و سوی کاملاً متفاوتی ریشه داشتند، نیز نمی‌توان نادیده گرفت. این عوامل عبارت بودند از مجموعه‌داران خصوصی، صاحب‌نظران، مسافران، کارداران اروپایی در حکومت‌های عثمانی، ژاپن یا چین و همچنین تجار فعال بین‌المللی. با وجود آنکه

۱۳. مرکز استان خوارزم در ازبکستان امروزی - مترجم. ۱۴. استرهامر ۱۹۹۹؛ مارچاند ۲۰۱۰.



تصویر ۲. کاروان کوچ‌نشینان قشقایی در برابر آرامگاه‌های شاهان هخامنشی در نقش رستم.

مجموعه‌داران هنر ایرانی در اوایل قرن ۲۰ م که به دلیل ثروتش قادر به جمع‌آوری آن‌ها شده بود، صرفاً به دلیل علاقه، به صورت رایگان به عنوان موزه‌دار در بخش تازه‌گشایش‌یافته هنر اسلامی در موزه‌های دولتی برلین مشغول به کار بوده است. ویلهلم فون بوده که توانسته در این باره از زاره پیشی بگیرد و به واسطه ۲۱ تخته‌فروش از مجموعه شخصی‌اش در این زمینه همکاری می‌کرده است. شور و شوق و علاقه بازدیدکنندگان بی‌گمان مشتق شده از طریق این‌گونه نمایشگاه‌ها بود. ولی شناخت و آگاهی‌های شرق‌شناسان چندان فراگیر نشد. تصویر مشرق‌زمین همچنان بر اثر تصورات موجودیت پیدا می‌کرد و این چنین بود که بازدیدکنندگان از نمایشگاه سال ۱۲۸۹ خ مونیخ، که در آن برای نخستین بار هنر آسیایی به عنوان هنر و نه صرفاً به عنوان اشیاء تزئینی نشان داده شد، چندان استقبال نکردند؛ زیرا در آن زمان محبوبیت و تأثیر پدیده‌های هنری بیشتر از دانش مربوط به آن‌ها بود.

تابه حال مجموعه‌های اندکی شناخته شده، چند نمونه شناخته‌شده مانند مجموعه ف. ر. مارتین سوئدی یا آلبرت گوپیل فرانسوی، نشان می‌دهد که این مجموعه‌ها چه تأثیری بر دانش و تجربه کاری در موزه‌ها دارد. اشیاء و مواد به دست آمده از مشرق‌زمین همیشه به یکسان مورد توجه نبوده است. نقش‌های مصری با برتری الگوبرداری می‌شدند و در این میان سایر کشورها تأثیر چندانی نداشتند. یک استثناء در این میان هنر ایرانی بود که وضعیت برجسته‌ای به خصوص در آثار ادبی ایرانی، تاحدودی به دلیل شعرهایش، داشت که در آن زمان خیلی مدرن بود، ولی عناصر و ذات آریایی ویژه این هنر نیز در این امر مؤثر بود. در حدود سال ۱۲۵۹ خ سفال ایرانی را سفالی می‌دانستند که معمولاً خوش‌ساخت بود و از فرش‌های مشهور ایرانی به عنوان بزرگ‌ترین و زیباترین دستاورد مشرق‌زمین نام می‌بردند. این امر هنوز به روشنی اثبات نشده، ولی به نظر می‌رسد که فریدریش زاره، یکی از بزرگ‌ترین کارشناسان و

باستان‌شناسی مشرق‌زمین ۱: متن‌ها و جست‌وجو برای پیشینه انجیل

گئورگ نویمان

کاوش‌های فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها در میان‌رودان، برای نمونه از طریق پل امیله بوتایا بر خُرس‌آباد و نینوا و نیز از طریق سرآستن هنری لایارد در نیمروود به گونه‌ای روزافزون افزایش می‌یافت.

با افزایش منابع، دانش شرق‌شناسی غنای بیشتری یافت، هرچند در ابتدا همهٔ زبان‌های مشرق‌زمین دست‌یافتنی به نظر می‌رسیدند، در طول سدهٔ ۱۹ تفاوت مشهودی دیده شد. پژوهش به چندین زیرمجموعه، اغلب برپایهٔ گروه‌های خانواده‌های زبانی، تقسیم می‌شد. در سال ۱۲۵۴خ رشتهٔ آموزشی پژوهش خط میخی با درخواست رسمی متخصص زبان سامی، ابرهارد شرادر، در برلین پایه‌گذاری شد، که پیش از آن استاد عهدقدیم (عهد عتیق) در شهر ینا^{۱۷} بود. یک سال پیش از آن، در سال ۱۲۵۳خ، شرادرز شولر فریدریش دلچ در رشتهٔ آشورشناسی مدرک پروفیسوری خود را دریافت کرد. راه‌اندازی رشتهٔ پژوهش خط میخی به عنوان زیرشاخه‌ای از رشتهٔ شرق‌شناسی، در دانشگاه‌های گوناگون ادامه یافت و افزون بر برلین و لایپزیک، در شهرهای گوتینگن، ینا و ورسبورگ نیز پایه‌گذاری شد. پس از آن سایر مؤسسه‌ها هم در شهرهای دیگر آلمان اقدام به ایجاد چنین رشته‌ای کردند.

شرق‌شناسی کهن با طرح پرسش‌هایی در زمینهٔ مسیحیت و چشم‌انداز الهیات مسیر حرکت خود را تعیین کرد. خواندن قطعاتی از حماسهٔ گیلگمش توسط گئورگ اسمیت در سال ۱۲۵۱خ امکان تشخیص و تطبیق جدی رویداد طغیان جهان و توفان نوح را در روایت انجیل فراهم کرد. بنابراین صحت و سقم عهدقدیم به عنوان مبحثی جدی در مرکز توجه و مباحثه قرار گرفت. آیا در پس پردهٔ روایت انجیل، نفوذ و تأثیر مستقیم مصری‌ها، ایرانی‌ها و آشوری‌ها دیده می‌شود؟ آیا به راستی یک مکان

باستان‌شناسی مشرق‌زمین در آلمان در آغاز پشت رشتهٔ دیگری پنهان بود: زبان‌شناسی شرق قدیم یا آشورشناسی^{۱۵} که با میراث نوشتاری مشرق‌زمین سروکار دارد. در شکل‌گیری این رشته، دانشمند گوتینگن، گئورگ فریدریش گروتفند، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. او در آستانهٔ سدهٔ ۱۹موفق شد خط میخی پارسی باستان را کشف رمز کند و بنابراین سنگ بنایی را، برای آغاز کارکردهای پژوهشی در فرهنگ نوشتاری بابلی - آشوری در آسیای غربی قدیم، پایه نهاد.

دومین گام ارزشمند نسخه‌برداری و خواندن متن سه‌زبانۀ (پارسی باستان، بابلی نو و ایلام نو) نقش‌برجستهٔ بیستون بود (تصویر ۳). هنری کرسویکه راولینسن، که افسر انگلیسی فرماندار کرمانشاه بود، موفق شد در سال‌های ۱۲۱۴ و ۱۲۱۶خ نسخه‌برداری کتیبهٔ پارسی باستان را که ۶۰ متر بالاتر از سطح دره قرار داشت، به پایان رساند و در سال ۱۲۱۶خ نخستین و در سال ۱۲۲۶خ نسخهٔ کامل بازخوانی آن را منتشر کند.^{۱۶} در همان سال راولینسون نسخه‌ای از متن بابلی عرضه کرد که هنوز نتوانسته بود آن را رمزگشایی کند - کاری که در سال‌های پس از آن دانشمندانی همچون ادوارد هینکس و یولیوس اوپرت عهده‌دار آن شدند. ولی با انتشار این کپی‌ها (نسخه‌ها)، حروف و علامت‌های بی‌شماری شناخته شد و در سال‌های پس از آن این حروف رمزگشایی‌شده در جدول حروف پیشین که از کاوش‌های انگلیسی‌ها در میان‌رودان الگوبرداری شد، قرار داده شدند. چند سال پس از آن، در سال ۱۲۳۶خ، خط میخی اکدی رمزگشایی شد، هرچند شک و تردید در صحت و اطمینان به رمزگشایی انجام یافته تا مدت‌ها ادامه داشت. بنابراین بدنهٔ جدیدی از منابع در دسترس قرار گرفت که از حدود نیمهٔ سدهٔ ۱۹ و از طریق یافته‌های

۱۵. کروزه من ۲۰۰۱؛ مارزان ۱۹۹۱؛ مولر ۱۹۷۹؛ ناومان ۲۰۰۹؛ اولسنر ۲۰۰۸؛ اولسنر ۲۰۰۹؛ جمع‌بندی شرح داده شده توسط رنجر ۱۹۷۹؛ رنجر ۱۹۹۹؛ رنجر ۲۰۰۶؛ ۱۶. آدکینز ۲۰۰۴؛ اسمیت راولینسون ۱۸۴۶؛ ۱۷. شهری در ایالت تورینگن در شرق آلمان - مترجم.

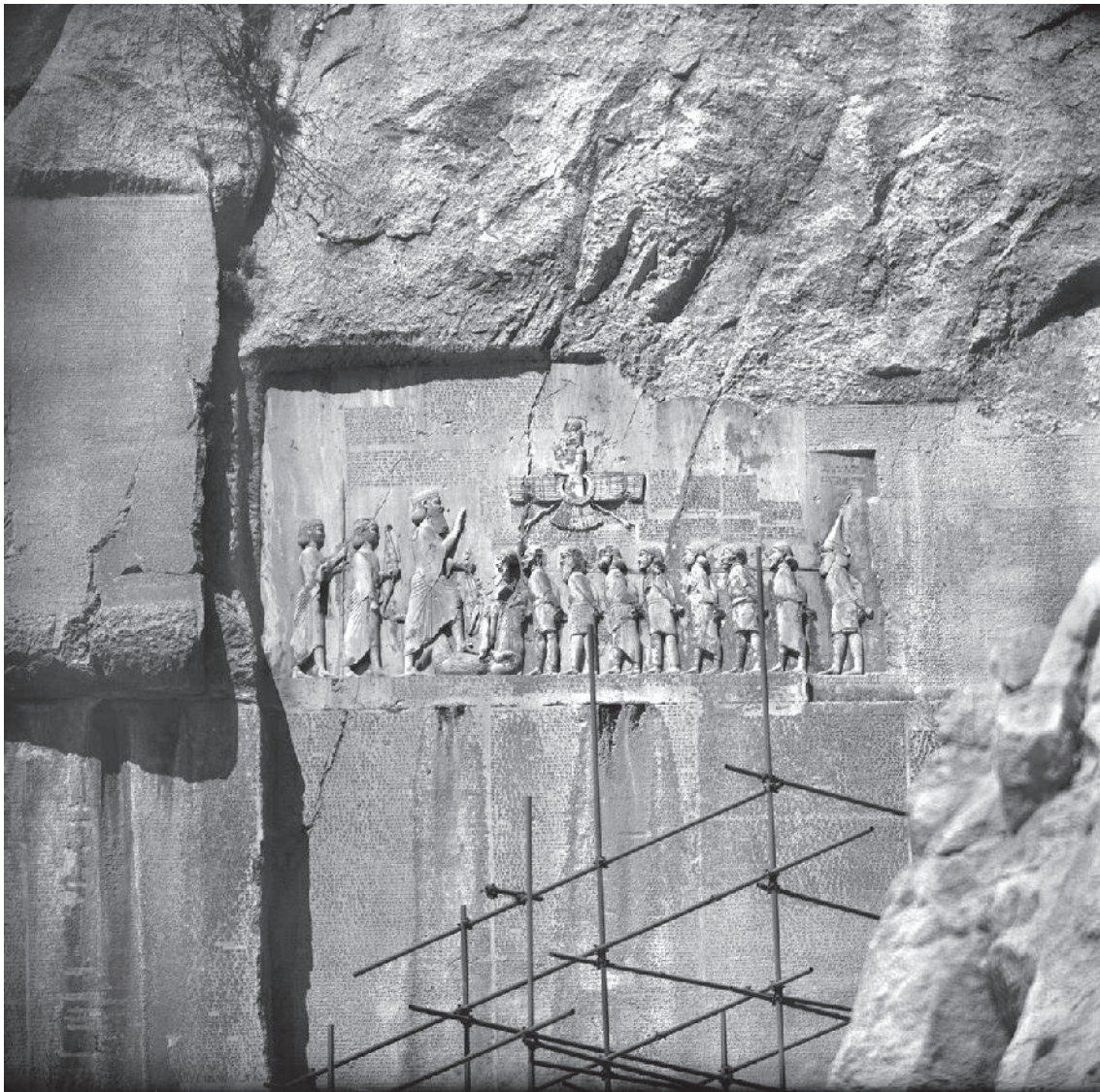
پزشکی به نام فلیکس فون لوشان از سال ۱۲۶۱خ تا ۱۲۷۱خ و با همکاری روبرت کالدوی انجام گرفت که بعدها معمار و کاوشگر بابل شد. درحقیقت استل کیتیون و سایر یافته‌ها از محوطه زینجرلی اساس و بنیان بخش باستان‌شناسی آسیای غربی موزه‌های برلین را در سال ۱۲۷۸خ تشکیل دادند، که نخستین رئیس آن تا سال ۱۲۹۷خ فریدریش دلیچ زبان‌شناس بود. دیگر یافته‌ها از بررسی و کاوش در محوطه‌هایی چون بابل (۱۲۹۶-۱۲۷۸خ)، آشور (۱۲۹۳-۱۲۸۲خ) و اروک یا ارچ در انجیل (از ۱۲۹۱خ) به دست آمدند. از این محوطه‌ها مدارک نوشتاری فراوانی به دست آمده و خواندن همه این مواد و پژوهش در مورد آن‌ها هنوز به طور کامل تمام نشده است.

مرحله دوم رونق گشایش مؤسسه‌های مطالعات شرق قدیم در دانشگاه‌های آلمان به ۲۰ سال نخست برپایی جمهوری آلمان مربوط می‌شود و رشته مطالعات شرق قدیم در دوازده دانشگاه در آلمان کماکان برقرار است. بنابراین در آلمان بیش از دیگر کشورهای اروپایی مؤسسه‌های تمام وقتی وجود دارد که منابع دست‌اول خط میخی مشرق‌زمین را بررسی می‌کنند. آن بخش کوچک از زبان‌شناسی مشرق‌زمین که با میراث خط میخی پارسی باستان سروکار داشت، به طور طبیعی حوزه‌ای از آشورشناسی سنتی، ایران‌شناسی (ایران قدیم) و مطالعات هندوژرمن بود. هنگامی که این سه رشته - از همه کمتر آشورشناسی - به بررسی میراث زبان پارسی باستان مشغول بودند، بخشی از بررسی‌های زبان‌شناختی و بخشی از بررسی‌های مبتنی بر زبان‌شناسی باستان - تاریخ فرهنگی و مطالعات مشرق‌زمین قدیم به گونه انحصاری با مدارک و شواهد نوشتاری در زبان ایلامی سروکار پیدا کرد. در عین حال از آشورشناسی در این زمینه استفاده شد و نیز از بسیاری از متن‌های بیگانه و مدارک و شواهد نوشتاری به زبان‌های اکدی و آشوری که مواردی را از نظر همسایگی در مورد ایران قدیم گزارش کرده بودند.

سرشار از شور و نشاط روایت‌شده، همچون پردیس در انجیل، وجود داشته است؟ کدام بخش‌های عهدقدیم را می‌توان بر پایه روایت‌های تاریخی تأیید کرد؟ کاوش‌های بی‌شمار در میان‌رودان از نیمه سده ۱۹ در اصل اعتباربخش موزه‌های اروپا محسوب می‌شدند، ولی افزون بر این، تلاشی برای به اثبات رساندن صحت نوشته‌های مقدس نیز بودند. *بابل - انجیل - ستیز و مجادله* در برلین که هم مشهور و داغ بود و هم جنجالی و عبوس، و در آن فریدریش دلیچ برای نخستین بار در طول قرن الگوهای روایت‌های عهدقدیم را در متن‌های بابلی، با هدف به اثبات رساندنشان، جست‌وجو کرد و به گونه‌ای آشکار به دنبال این بود که به دلیل کدام بار احساسی و هیجانی دانشی همچون شرق‌شناسی قدیم هنوز دارای آزادی و اجازه موجودیت است.

در یک رقابت بین‌المللی، شرق‌شناسی قدیم آلمانی توانست فقط بر اساس زیربنای باستان‌شناسی خود به سختی ایستادگی کند. درحقیقت این دانش با کمبود منابع اصلی و دست اول روبه‌رو بود، چراکه کاوش‌های اساسی و اصلی در میان‌رودان در دست انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بود.

موزه‌های برلین در طول سده ۱۹ بعضی مواد و اشیاء را از مشرق‌زمین خریداری می‌کردند که یکی از آن موارد استل سارگن دوم پادشاه آشوری (۷۰۵-۷۲۱ پم) است که دیپلمات فرستاده پروس در سال ۱۲۲۵خ در کیتون (لارناکا) در قبرس خریداری کرده بود، همچنین مهرهای سنگی و لوح‌های گلی که از راه تجارت به موزه آمده بودند. ولی رخداد واقعی و روشمند در گردآوری مجموعه‌ها زمانی اتخاذ شد که آلمان نیز کاوش‌های باستان‌شناختی خود را در مشرق‌زمین آغاز کرد. زینجرلی، مرکز یک دولت‌شهر آرامی، امروزه (در جنوب ماراش) در نزدیکی مرز ترکیه و سوریه، که آن زمان در قلمرو امپراتوری عثمانی با همکاری آلمان قرار داشت، نخستین محلی بود که آلمان کاوش باستان‌شناختی در مشرق‌زمین را آغاز کرد. این کاوش‌ها به سرپرستی



تصویر ۳. بیستون، نقش برجسته داریوش.

بود. هایدماری کُخ (متولد ۱۳۲۲خ) نیز از زمان دانشجویی، یعنی از دهه ۱۳۴۹خ، به بررسی زبان ایلامی مشغول شد. کخ و هینتس در سال ۱۳۶۶خ نخستین فرهنگ لغت ایلامی را منتشر کردند. اکنون مانفرد کربنیک، استاد مطالعات مشرق‌زمین در دانشگاه اینا، به‌ویژه در زمینه تاریخچه و پیشینه زبان ایلامی مشغول به کار است. در وین نیز پژوهشگر ادبی، متخصص مشرق‌زمین و کتاب‌دار فردریش ویلهلم کونینگ (۱۳۵۱-۱۳۷۶خ) فعالیت می‌کرد. کونینگ به‌ویژه در زمینه ترجمه کتیبه‌های شاهان ایلامی کار کرده و به این دلیل مشهور است.

در میان بزرگ‌ترین و شایسته‌ترین آلمانی‌زبان‌های حیطه مطالعات مشرق‌زمین قدیم می‌توان به محقق و پژوهشگر خط میخی ایلامی، فرانتس ویس‌باخ (۱۳۲۳-۱۳۴۴خ)، اشاره کرد که با آثاری درباره خطوط میخی هخامنشی در سال ۱۲۹۰خ در رمزگشایی هخامنشی - ایلامی سردمدار است و نیز به والتر هینتس (۱۳۷۱-۱۳۸۵خ) که از ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۴خ استاد تاریخ خاور نزدیک در گونیتگن و - پس از سپری شدن دوره ممنوع‌التدریسی‌اش به دلیل فعالیت‌هایش در زمان رایش سوم - از سال ۱۳۳۶خ به طور منظم استاد ایران‌شناسی در دانشگاه گوتینگن

جنبش‌های تجددخواهی در ایران

در دستگاه پادشاهی ایران نیز همچون پادشاهی پروس، در پی شکست در برابر روسیه، تلاشی برای برقراری نظم نو و ایجاد اصلاحات در درون کشور صورت گرفت.^{۱۸} پسر فتحعلی‌شاه، ولیعهد عباس‌میرزا (۱۲۱۲-۱۱۶۸خ)، خودش فرماندهی ارتش را در نبرد با روسیه برعهده داشت و به‌خوبی به ضرورت ایجاد اصلاحات در ارتش و کشور آگاهی یافته بود. او زمانی به این ضرورت اندیشید که تنها راه گذر از بحران در گرو این قبیل اصلاحات منطقی بود. عباس‌میرزا تا آن زمان به کشورهای فراوانی در اروپا سفر کرده بود و ایده‌های روشن‌گری برای او به‌هیچ‌وجه ناآشنا نبود. او همچنین عضو افتخاری انجمن پادشاهی آسیایی لندن بود و رابطهٔ دوستانهٔ او با روبرت کرپورتر، جهانگرد و هنرمند انگلیسی باعث تبادل نظر و ایده میان این دو بود. عباس‌میرزا در خصوص نقطهٔ آغاز اصلاحات مورد نظرش بر فرانسه تأکید داشت. به این ترتیب ایده‌های اصلاح‌طلبانه مربوط به انقلاب فرانسه در آن زمان در ایران نیز پیاده شدند. به‌ویژه تشویق و ترغیب خانواده‌های ایرانی توسط عباس‌میرزا به فرستادن پسرانشان به فرانسه برای تحصیل، که بسیار مورد انتقاد روحانیون نیز قرار گرفت. عباس‌میرزا خیلی زود و پیش از آن‌که اصلاحاتش در ارتش و کشور به نتیجهٔ موفقیت‌آمیز برسد، درگذشت. پس از او محمدشاه جانشین فتحعلی‌شاه شد، ولی در طول سیزده سال حکومت هیچ تمایلی به پیشرفت و توسعه یا اصلاحات در کشور نشان نداد و درحقیقت در نخستین سال حکومتش زمان زیادی را صرف پرداختن به دسیسه برای به قتل رساندن ابوالقاسم قائم‌مقام وزیر لایق و شایسته‌ای کرد که در زمان پدرش هم خدمت کرده بود. بار دیگر و این بار در زمان پسرش ناصرالدین‌شاه (۱۲۷۵-۱۲۱۲خ، حکومت: ۱۲۷۵-۱۲۲۷خ)، دومین تلاش برای آغاز اصلاحات از بالا و نهادینه‌سازی آن از سوی امیرکبیر انجام شد، که نیاز به اصلاحات را در مقایسهٔ مستقیم

کشور با روسیه احساس کرده بود، که در سال ۱۲۰۸خ و به عنوان عضو هیئت اعزامی سیاسی به آنجا سفر کرده بود. امیرکبیر در طول چهار سال خدمت در مقام نخست‌وزیری ناصرالدین‌شاه، وزارتخانه‌های زیادی را پایه گذاشت. او نهاد مالیاتی را دگرگون و اصلاح کرد و نیز نخستین مدرسهٔ عالی دولتی به نام دارالفنون را بنیان گذاشت که در آن بیشتر آموزگاران خارجی - فرانسوی و بعدها اتریشی - درس می‌دادند. ناصرالدین‌شاه نه تنها از او به دلیل این فعالیت‌هایش سپاسگزار نبود، بلکه با تهمت چشم‌داشت وی به سلطنت، او را به باغ فین کاشان تبعید و یک سال بعد در همان‌جا دستور قتل او را صادر کرد. در غیاب مشاور وی دلسوز و شایسته در زمانی نزدیک به نیم سده از حکومت ناصرالدین‌شاه، تلاش دیگری برای اصلاحات گسترده و فراگیر صورت نگرفت. با وجود این ناصرالدین‌شاه سفرهای زیادی به اروپا کرد و در آن‌جا با نوآوری‌های تکنیکی و فرهنگی مواجه شد و نیز دربارهٔ آن‌ها در سفرنامه‌های مفصل خود توضیح داد. وی این‌چنین با فناوری‌های جدید عکاسی در اروپا آشنا شد که شرح آن در ادامه و در بخش اطلاعات مربوط به محوطه‌های باستان‌شناختی خواهد آمد. بی‌گمان او از این برخورد و آشنایی برای پیشرفت کشور بهره نبرد و به‌ویژه نوع جدید حکومت‌های اروپایی را نادیده گرفت، به گونه‌ای که زمان حکومت وی در مجموع دورهٔ رکود و سکون درونی قلمداد می‌شود. به این ترتیب و در پی این رویکرد، حکومت ایران به هیچ‌وجه نتوانست از مرزهای کشور با قدرت و توان پاسداری کند. ناصرالدین‌شاه به دلیل شیوهٔ زندگی پرهزینهٔ دربار فقط می‌توانست با تکیه بر وام‌های خارجی کشور را از نظر مالی تأمین کند، ولی درمقابل، برای حفظ این وام‌ها مجبور به اعطای امتیازهای استثماری همچون امتیاز بهره‌برداری از مواد خام، نفت و تنباکو و انعقاد قراردادهای انحصاری برای راه‌اندازی خط تلگراف و نیز تأسیس دیگر مراکز

۱۸. یک مقدمهٔ خواندنی در تاریخ ایران توسط جعفری ارائه شده است: جعفری، ۲۰۱۰.

تا سال ۱۲۳۱خ به گونه‌ای خشونت‌آمیز ادامه پیدا کرد. پس از آن ایده‌های اصلی باب گسترش پیدا کرد و بعدها وارد آموزه‌های بهایی شد.

ولی حرکتی بر ضد حاکمیت قاجارها اول بار با دعوت جدی شخصی روحانی به نام جمال‌الدین افغانی (۱۲۷۶-۱۲۱۸خ) به اصلاحات سیاسی شکل گرفت. او سال‌هایی تأثیرگذار و طولانی در خارج از مرزهای ایران، در هندوستان، افغانستان، قاهره و استانبول زندگی کرده و در هندوستان برای نخستین بار سلطه واقعی استعماری انگلیس را تجربه کرده بود، که احتمالاً زمینه اصلی اندیشه‌ها و رویکرد مشهود ضد استعماری وی بود. در عین حال این امر با آموزه‌هایش در مورد بازگشت به اصل اسلام و اسلام اصلاح‌شده مرتبط بود، زیرا اعتقاد داشت آنچه در زمان وی به عنوان اسلام معرفی می‌شده خرافی و نادرست و فاقد اصول آموزش و پرورش بوده است. مشاجره لفظی او با ارنست رنان فیلسوف مشهور است که در سال ۱۲۶۲خ از اسلام به عنوان مانعی در رسیدن به اصلاحات برای همه اقوام مسلمان نام برده بود. این مشاجره پس از آن رخ داد که جمال‌الدین مدعی شد اسلام اصلاح‌شده تحت هر شرایطی برای پذیرش مدرنیته آماده است. ولی به‌رغم همه آموزه‌های دینی، جمال‌الدین در وهله اول مبارز سیاسی بود و رسالتش در بهره‌گیری از اصول اسلامی به عنوان ابزاری برای بسیج و بیداری اقوام و ملت‌ها تاکنون نیز ادامه داشته است. او در ایران مردم را به نوسازی کشور فراخواند و شعار ایرانی آزاد و مستقل از قدرت‌های خارجی سر داد. ترور ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۷۵خ به دست یکی از پیروان جمال‌الدین از پیامدهای آموزه‌های وی بود.

ناصرالدین‌شاه و نخستین عکاسی در ایران

میردام بروسوسو

ویلیام هنری فوکس تالبوت اختراع و برای عموم قابل دسترس شده بود، به ایران نیز راه پیدا کرد.^{۱۹} زمانی که

مرتبط با فناوری‌های زیرساختی و پایه‌ای با شرکت‌ها و کنسرسیوم‌های خارجی شد. این موارد پرداخت وام‌ها را به شاه تضمین می‌کرد و درمقابل باعث ضایع شدن حقوق مادی و معنوی کارگران ایرانی می‌شد.

پس از اینکه اصلاحات از بالا توسط عباس‌میرزا و امیرکبیر با شکست مواجه شد، جنبش‌های تجددخواهی با زمینه‌های اسلامی بروز کرد که بر علیه سیاست مالی شاه و نیز میهن‌فروشی به قدرت‌های خارجی پا گرفته بود. نخست جنبش در شیراز آغاز شد و پس از شکل‌گیری به‌سرعت به دیگر نقاط سرزمین پهناور ایران گسترش یافت. نقطه آغازین این حرکت جوانی به نام سیدعلی‌محمد، فردی معتقد و عضو یک فرقه‌ای شیعه و اهل شیراز بود. او نخستین بار در سال ۱۲۲۳خ خطبه‌ای با مضمون ادعای ارتباط مخفی با امام غایب، امام مهدی (عج) ایراد کرد و مدعی شد که ایشان دقیقاً در ۱۰۰۰ سال پیش از آن و به صورت پنهانی غیبت کرده است. این امام، در دین اسلام و بر پایه اعتقادات شیعیان، امام دوازدهم است که در سال ۲۲۳خ به خفا رفته و شیعیان همچنان در انتظار ظهورش هستند. علی‌محمد را معتقدان به عنوان دروازه انتخاب کردند - به عربی: «باب»، و به این ترتیب «بابی» برای پیروانش - به خواست و اراده امام غایب و برای حفظ ارزش‌ها و جانشینی امام در زمان حاضر و نه جانشینی دولتمردان، چراکه این امر با حکم نوشته‌های مقدس و روایات منطبق نیست. اما درست برعکس، آن‌ها تشنه قدرت و ثروت بودند. علی‌محمد به‌سرعت پیروان زیادی پیدا کرد و به قیام‌هایی در چندین استان دامن زد. او دستگیر و سپس در سال ۱۲۲۹خ اعدام شد، اما قیام‌های بابی‌ها

۱۹. عکاسی دوره قاجار از دیرباز موضوع پژوهش بوده است و در این باره منابع ارزشمندی وجود دارد که در اینجا به ترتیب الفبای نام خانوادگی نویسندگان آمده است: آدله و زوکا ۱۹۸۳؛ افشار ۱۹۸۲؛ افشار ۱۹۹۲؛ آمانتا ۱۹۹۷؛ بهداد ۲۰۰۱؛ بورر ۱۹۹۹؛ بونتی ۲۰۱۰؛ دیبا ۱۹۹۸؛ اختیار ۲۰۰۱؛ موتادل زیرچاپ؛ جلالی ۲۰۰۷؛ پیمنتسه ۱۹۷۲؛ سمسار و سرایم ۲۰۰۳؛ ست. جان سیمپسون ۲۰۰۷؛ اشتاین ۱۹۸۹؛ تهماسب‌پور ۲۰۰۲؛ تهماسب‌پور ۲۰۰۶؛ ورممن ۲۰۱۱؛ زوکا ۱۹۹۷.

عکاسی، فقط چند سال پس از اینکه در سال ۱۲۱۸خ در فرانسه و انگلستان به دست لویی ژاک مانده داگر و

دور، تولید کاغذ، مسافران اروپایی و نیز محصولات فرهنگی و فناوری‌های جدید خارجی به هنر تصویرسازی غنی ایران، به عنوان حاصل گسترش عکاسی، کمک شایانی کردند. در این میان خلق پرتره‌های هنری به‌ویژه به واسطه طبقه حاکم و درباریان رشد یافته بود. همچنین عکاسی هرگز نقاشی را به طور کامل کنار نزد، کار عکاسی نخست، در خدمت به نقاشی گام برداشت و نیز در خدمت به شاه و حکومتش - این مسئله مربوط به آثار باستانی مهم و قابل توجه نیز بود - به این ترتیب که نقاشی‌های موجود به صورت عکس درآمد و منتشر شد. افزون بر این عکاسی برای انعکاس و انتشار مستندات رخدادهای مکان‌های دور از شاه (تصویر ۴) و نیز به عنوان منبع آگاهی‌ها برای شخص شاه نیز مفید بود.

عکاسی ثابت کرد که برای کارهایی این‌چنین بسیار مناسب‌تر از دیگر شکل‌های تصویری است، به این دلیل که عکس‌ها حقایق را آشکار می‌کردند و افزون بر آن متحرک (مسطح و کوچک) و قابل حمل بودند. آلبوم‌ها افزون بر این نقش ارزشمندی را بر عهده گرفتند که پیش‌تر در اختیار پورتره شاهان بود و نیز به عنوان هدایای وزارت خارجه به اروپا فرستاده می‌شدند. در این آلبوم‌ها علاوه بر پرتره شاهان، به‌ویژه تصاویر عکس‌برداری شده از یادگارهای باستانی همچون تخت جمشید را قرار می‌دادند که در ایران با هویت ملی مرتبط بود.

تعدادی از آلبوم‌ها را شخص ناصرالدین‌شاه، با سلیقه و تصمیم خودش، تنظیم و تصاویر آن‌ها را طبقه‌بندی و اطلاعات مربوط به زیرنویس تصاویر را تنظیم می‌کرد. علاوه بر این صفحه‌های آلبوم را اغلب با حاشیه‌های زینتی می‌آراستند. این شیوه تنظیم و ترتیب عکس‌ها در آلبوم چندان تحت تأثیر اروپایی‌ها نبود و بیشتر براساس الهام از هنر و سنت نگارگری ایرانی بود که تجلی آن در هنر لاک دیده می‌شود.

به این ترتیب دو مسئله در پیشینه عکاسی ایران قابل توجه است: نخست سرعتی که عکاسی به ایران وارد شد و دوم استقبالی که عکاسی با آن، در ایران نسبت

ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۲۲۷خ به عنوان شاهزاده جوان بر تخت سلطنت سلسله قاجار در ایران تکیه زده، حدود نیم سده بود که عکاسی در ایران گسترش یافته بود و علاوه بر این که عکاسی در ایران رایج شده و پشتیبانی می‌شد، بلکه شخص شاه هم خودش عکاسی می‌کرد.

هزاران آلبوم عکاسی با حدود ۴۲ هزار اثر عکاسی امروزه در آلبوم‌خانه کاخ گلستان در تهران نگهداری می‌شود و گواه عکس‌های ارزشمند و جذابی است که در دربار ناصرالدین‌شاه و بعدها در همه جای ایران در طول سده ۱۹ گرفته شدند. این مقدار نشان می‌دهد که مسئله ممنوعیت تصویربرداری واقعیت نداشته است. تصویر در ایران از ابتدا نه تنها در زندگی شخصی و خصوصی و غیرمذهبی جایگاه ویژه‌ای داشت بلکه به شکل هنرهای مردمی در مکان‌های عمومی نیز دیده می‌شد. ایران با دیگر کشورهای اسلامی، به‌ویژه کشورهای عربی، تفاوت داشت. در ایران عکاسی تا آغاز قرن بیستم به‌ندرت با دیدگاه‌های مذهبی مطابقت داده می‌شد و بنابراین بسیاری به‌ویژه جهانگردان مسیحی به این کشور سفر می‌کردند. عوامل گوناگونی همچون کاربران، تأثیر شرق



تصویر ۴. آماده‌سازی بالون هوای گرم در تبریز.

نوعی زیبایی‌شناسی را به همراه آورد که تاحدودی غربی بود. توجه شاه تا اندازه‌ای به ائتلاف سیاسی با اروپا، و پیکرنگاری غربی برای نشان دادن و نمایان کردن عینی برتری و قدرتش معطوف شده بود. نشان دادن شاه در چند تصویر با لباس اروپایی و نیز صرف دیده شدن او در عکس، خودش و تصورش را به عنوان فرمانروایی با ذهن مدرنیزه‌شده پشتیبانی می‌کرد (تصویر ۵).

از شاه همچنین اغلب مسافران خارجی و درباریان، هنگام کارهای شاهانه‌ای همچون سفر و شکار یا در کنار نشان‌های قدرت همچون تخت طاووس، عکاسی می‌کردند که در اصل از پادشاهی مغول در هندوستان به غنیمت گرفته و به ایران آورده شده بود.^{۲۱} ناصرالدین‌شاه از خودش نیز عکاسی می‌کرد. این صحنه‌آرایی که خودش انجام می‌داد، در ادامه کار و در تنظیم و ساماندهی صفحه‌های آلبوم بیشتر مشخص می‌شد، برای نمونه ناصرالدین‌شاه در آلبوم‌ها در میان سوگلی‌هایی قرار دارد که فقط خود او اجازه دیدن آن‌ها و عکاسی از آن‌ها را داشت. علاوه بر این عکس‌هایی این چنین اغلب با زیرنویس همراه بود و عکس‌هایی که خود شاه گرفته بود، بیشتر مورد علاقه‌اش بود: «این عکس در طول ۱۰

روز نخست در ماه رمضان سال ۱۲۸۴ گرفته شد. عکس را خودم شخصاً گرفتم.» با توجه به اینکه این آلبوم‌ها زندگی در کاخ را با شاهزادگان، و با سوگلی‌ها در حرم‌سرا، و با ملیجک‌ها مستندسازی می‌کردند، مخفی نگاه داشته می‌شدند، اما دیدن دیگر تصاویر و عکس‌ها برای عموم آزاد بود. موضوع این تصاویر عبارت بود از چشم‌اندازهایی از شهرها، بناها و باغ‌ها و حتی عکس‌هایی از مراسم اعدام‌ها در میدان‌های عمومی.

به دیگر کشورها همچون هندوستان یا کشورهای عربی از سوی شهروندان، روبه‌رو شد. بی‌گمان این پیشرفت‌ها نخست متأثر از خارج بود. اعتقاد بر این است که ملکه ویکتوریا و پادشاه نیکلاس یکم در انگلستان، و نیز تزار روسیه، برای محمدشاه، پادشاه پیش از ناصرالدین‌شاه، یک دوربین به عنوان هدیه فرستاده بودند. ژول ریچارد فرانسوی در سال ۱۲۲۳ خ نخستین داگرتوتایپ^{۲۰} را در ایران تکمیل کرد و به شاه و شاهزاده نشان داد که چگونه می‌توان از دوربین استفاده کرد. ناصرالدین‌شاه، کمی پس از ولیعهدیش به عکاسی علاقه‌مندی فراوان نشان داد و از عکاسان اروپایی دعوت کرد که دوربین‌های جدید و فناوری عکاسی را به ایران وارد و آتلیه‌های عکاسی بازکنند. نخست خود وی، ولیعهد، و مستخدمان دربارش عکاسی آموختند. کمی پس از آن هم در سال ۱۲۲۹ خ ناصرالدین‌شاه مدرسه عکاسی را در مدرسه عالی دارالفنون پایه‌گذاری کرد. افزون بر این مسافران در سفرهایشان به ایران به گونه‌ای چشمگیر به عکاسی از مردم می‌پرداختند. با وجود این که ایران فرهنگ تصویری غنی‌ای در نقاشی داشت، عکاسی به عنوان فناوری جدید

۲۰. داگرتوتایپ که توسط لوئی داگر مخترع و عکاس فرانسوی در سال ۱۲۱۶ خ اختراع شد، نخستین روش موفق در ثبت عکس از راه دادن بخار ید به صفحه‌ای نقره‌ای و قرار دادن آن در دوربین برای عکاسی، پس از قرار گرفتن لایه نازک ید و نقره بر روی آن است (بنگرید به: یحیی ذکاء، ۱۳۷۶، تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی) - مترجم.

۲۱. در اینجا نویسنده دچار اشتباه شده است! درحقیقت اشاره به تختی است که در آغاز تخت خورشید نامیده می‌شد. این تخت که به فرمان فتح‌علی‌شاه و به مباشرت و به مباشرت صدراعظم او، حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی در سال ۱۲۱۶ هجری توسط جواهرسازان اصفهان ساخته شد، از نخستین شب ازدواج فتح‌علی‌شاه با طاووس تاج‌الدوله بر روی آن تخت‌طاووس خوانده شد (بنگرید به: بنفشه حجازی، ۱۳۸۲، تذکره اندرونی: شرح احوال و شعر شاعران زن در عصر قاجار تا پهلوی اول، تهران: قصبه‌سرا، ص ۵۱) - مترجم



تصویر ۵. ناصرالدین‌شاه.

نظر طرفداری کرد که مکان‌ها و محوطه‌هایی همچون تخت جمشید را لازم است دیگر اروپایی‌ها مستندسازی کنند. او با هدیه‌اش به شاه خودش را به عنوان نخستین عکاسی معرفی کرد که آن مکان را با تهیه عکس‌هایش مستندسازی کرده و در اختیار شاه قرار داده بود.

عکس‌های پسکه از تخت جمشید و نیز دیگر یادگارهای ارزشمند همچون کتیبه‌ها و نقش برجسته‌های نقش‌رستم در آلبوم‌های بسیاری نگهداری می‌شود که در آن‌ها آثار دیگر اروپایی‌ها همچون عکس‌های کارل هیان، بلوکویه و گیانوزی دیده می‌شود.

به احتمال زیاد اکثر آلبوم‌ها را با دستور مستقیم شاه به اروپا می‌فرستادند و ناصرالدین‌شاه نه تنها به واسطه سفرهای بعد خود، بلکه همچنین به واسطه عکاسی رسماً تقاضای ارتباط دیپلماتیک می‌کرد. منابع نشان می‌دهد که این نوع آلبوم‌ها برای کاوور ایتالیا، اعضای خانواده سلطنتی انگلستان، و نیز قیصر تازه‌منسوب‌شده، ویلهلم یکم در پروس، فرستاده شده بود. این آلبوم‌ها به مسافران بعدی ایران خدمت می‌کردند، مسافرانی چون کارشناس آثار باستانی، هاینریش بروگش، که از آن‌ها به عنوان نمونه و طرح اولیه تصاویر سفرنامه‌اش استفاده کرد و آبرتوس پائولوس هرمانوس هولتز (۱۳۰۹-۱۲۳۴خ)، بازرگان هلندی از سال ۱۲۵۴خ زندگی روزمره مردم و بناها و محوطه‌های ارزشمند و مهم ایران را مستندسازی کرد. ارنست امیل هرتسفلد (۱۳۲۷-۱۲۵۸خ)، باستان‌شناس و تاریخ‌هنرشناس آلمانی، کاوش‌هایش را با یادداشت و طراحی غنی می‌کرد و با تعداد چشمگیری عکس و اسناد دیگر مربوط به آثار ارزشمند باستانی و گنجینه فرهنگ ایران به مستندسازی تخت جمشید می‌پرداخت.

عکس‌های دیگر از تخت جمشید را عکاس روسی - ایرانی آنتونین سوروگین (۱۳۱۲ - دهه ۱۲۱۰خ) گرفته است. سوروگین در اواخر قرن ۱۹ عکاس رسمی دربار ناصرالدین‌شاه بود و تعداد زیادی پرتره گرفت که بسیار قوی بود و در یک رتبه‌بندی بسیار سختگیرانه ممتاز شناخته شدند. موفقیت‌های سوروگین باعث شد

یک بخش بزرگ از آلبوم‌ها، که در تهران و برخی در مجموعه‌های موجود در خارج نگهداری می‌شوند، شامل نخستین مستندات تصویری محوطه‌های باستانی و تاریخی مهم همچون تخت جمشید نیز هستند. شاه خودش را با قدرشناسی از آثار باستانی درحقیقت به سلسله‌ای باستانی و پرافتخار نیز منتسب می‌کرد، کاری که بعدها رضاشاه در دهه ۱۳۱۰خ انجام داد. به این ترتیب او (ناصرالدین‌شاه) افراد زیادی را چه از درون چه از بیرون کشور برای عکس‌برداری و مستندسازی تخت جمشید فراخواند و تلاش کرد ایران را به عنوان بخشی از فرهنگ برتر با استفاده از وسایل ارتباط جمعی مدرن و پیشرفته جاودانه کند. بنابراین در سده ۱۹ بارها و بارها مسافران اروپایی از تخت جمشید عکاسی کردند. آن‌ها به روش کالوتایپ^{۲۲} عکاسی می‌کردند که برخلاف روش پیشین قابلیت تولید دوباره را داشت و از چندین جنبه ویژگی‌های مثبتی داشت.

مسافران و جهانگردان فراوانی همچون لویجی پسکه ایتالیایی (۱۲۴۳-۱۲۰۶خ)، در قالب هیئتی نظامی به ایران آمدند. پسکه، که مدتی به عنوان عکاس در دربار استخدام شده بود، در سال ۱۲۳۷خ آلبومی شامل عکس‌های تخت جمشید را به شاه هدیه کرد (تصویر ۶). او روی سرلوحه آلبوم نوشته‌ای با یک هدیه، شامل نشان تاج و شیروخورشید و پرچم ایران، قرار داد. پسکه در آن آلبوم معنی تخت جمشید را شرح داد و از این



تصویر ۶. لویجی پسکه، تخت جمشید، حدود ۱۲۳۷ خ.

۲۲. روشی در عکاسی که شیمی‌دان انگلیسی، هنری فاکس تالبوت در سال ۱۲۱۴خ اختراع کرد. با این روش که در آن کاغذ حساس شده به نیترات نقره با ترکیبی از سدیم کلرید و اسیدگالیک استفاده می‌شد، امکان ظهور نگاتیو روی کاغذ حساس به‌وجود آمد - مترجم.



تصویر ۷. آنتونین سوروگین، اعدام میرزارضا کرمانی، ۱۲۷۵خ

داده شد از قاتل و مراسم خاکسپاری عکاسی کند. تصویری از او در دست است که گستره‌ای را نشان می‌دهد که درحقیقت صحنهٔ اعدام قاتل ناصرالدین‌شاه است (تصویر ۷).

شاه مرحوم نیز همچنان مایهٔ افتخار محسوب می‌شد، زیرا قاتلش و سرنوشتی که با آن مواجه شده بود، در برابر چشمان دوربین و بنابراین جهان قرار داشت.

بنابراین عکاسی دورهٔ قاجار بخش ارزشمندی از فرهنگ ایران بود که از راه فرهنگ عینی در یک روش جدید مستندسازی در بستر جهانی ماهیت یافته بود. قدرت هویت بنیانگذاری شده که در ایران شاهد پیشرفتی قوی و با پافشاری همراه بود، شاید ناشی از این واقعیت است که عکاسی دورهٔ قاجار سال‌های پیاپی الهام‌بخش بسیاری از هنرمندان معاصر نسل پس از انقلاب به عنوان کارهای هنری‌شان بود.

به سمت عکاس دربار منتصب شود. او فقط زندگی دربار را مستندسازی نمی‌کرد، بلکه موضوع عکس‌های او بسیاری از جنبه‌های فرهنگ ایرانی را شامل می‌شد که مورد علاقه و توجه شاه بودند. از آنجایی که عکاسی برای شاه با گرایش به مدرنیته به گونه‌ای تنگاتنگ در هم آمیخته بود، سوروگین از چیزهایی هم عکاسی کرد که عکاسان غربی مستند نکرده بودند، چون به نظر آن‌ها از مظاهر مشرق‌زمین نبود و با آن مطابقت نداشت: دکل پخش امواج رادیویی، دفترهای مخابراتی، ریل قطار و هواپیماها از جملهٔ این موارد بود که با اینکه از غرب به ایران آمده بودند، ولی به ندرت مسافران اروپایی از آن‌ها عکاسی می‌کردند و به این ترتیب به واسطهٔ کارهای سوروگین ارزش قابل توجهی از دیدگاه مستندنگارانه یافتند. شاه در سال ۱۲۶۵خ قربانی سوءقصد شد. ماجرای سوءقصدکننده نیز مستندسازی شد. به سوروگین دستور

نخستین پژوهش‌های ایران‌شناختی اروپایی‌ها: بررسی‌های منطقه‌ای و جغرافیایی، زبان - آداب و رسوم - دین، باستان‌شناسی

باستان‌شناسی شناخته می‌شود و با زبان فارسی آشنایی داشت، مهرهای استوانه‌ای سیلندری به زبان فارسی باستان را از مجموعه‌های جهانگردان نخستین در پاریس و ناپل (مجموعه پژوهشگر و جهانگرد ایتالیایی، پیتر دلاواله، (تاریخ سفر: ۱۰۰۲-۹۹۶خ) توصیف کرد و از تصاویر گزارش کرنلیس آدرین لوبری د بروین، در گفتاری درباره هنر ایرانی در کتابش با عنوان تاریخ هنر باستان بهره برد.

چشم‌اندازی کاملاً متفاوت از ایران در متن‌های کهن نویسندگان یونانی همچون هرودت، کتزیاس، آریان و گزنفون ترسیم شده است. این روایت‌ها از زمان اصلاحات آموزش و پرورش امپراتوری پروس جزء اساسی آموزش مدنی بودند. از مهم‌ترین منابع یونانی نوشته‌های هرودت در سده ۵ پم است که به جنگ یونان و ایران پرداخته است. نوشته‌های هرودت که در آن‌ها حضور مادها و پارس‌ها گزارش شده از یک سو رخدادهای تاریخی در قالب جنگ است و همچنین توصیفی مفصل از آداب و رسوم و سنت‌های ایرانی - گرچه هرودوت در این کار بر دیدگاه‌های خودش متکی نبوده، زیرا به احتمال زیاد هیچ‌گاه به ایران سفر نکرده است.

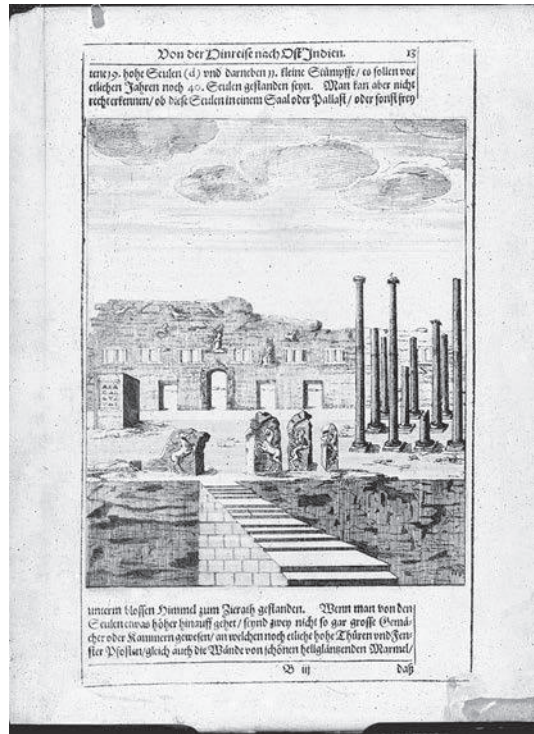
مورد دیگر در مورد پرسیکای یادشده، شرح‌ها و تعبیرهای یونانی‌ها درباره ایران است، که منبع عمومی مربوط به خودشان را تشکیل می‌دهند و، در آنجا برخلاف نوشته‌های هرودت، کمتر به رخدادهای تاریخی مرتبط با جنگ ایران و یونان پرداخته و بیشتر ویژگی‌های فرهنگی خارجی‌ها، و البته ایرانی‌ها، طرح و بررسی شده؛ البته این گزارش‌ها اغلب ناتمام مانده است. نویسندگانی نام‌آشنا کتزیاس پزشک یونانی است که سالیان زیادی (۳۹۸-۴۰۴ پم) در دربار ایران زندگی کرده است. نگرش وی به تاریخ ایران و همچنین آئین‌های ایرانی، که با نسخه هرودت بسیار متفاوت است، امروزه چندان

دانش ایران باستان در اروپا از سده ۱۶ م و از طریق گزارش‌های اولین مسافران به ایران و نیز از طریق سوغات‌هایی که آنان با خود بردند گسترش پیدا کرد. یادگارهای سنگی باستانی ایران، برخلاف بناهای یادبود در میان‌رودان که به واسطه ماده تشکیل‌دهنده‌شان یعنی خشت به گونه‌ای مشهود با محیط پیرامونی خود همخوانی داشت و به تعبیری با آن عجین شده بود، اغلب در چشم‌انداز مشخص بودند و بنابراین به طور کامل به فراموشی سپرده نمی‌شدند. نقش برجسته‌های سنگی از دوره مفرغ روی تخته‌سنگ‌های مرغوب نقر و اغلب در مسیر رودخانه‌ها ایجاد شده بود و بنابراین تاکنون برجا مانده است. کاخ‌های تخت جمشید هم که اسکندر در سال ۳۳۰ پم آن‌ها را، در لشکرکشی علیه نخستین شاهنشاهی بزرگ ایرانی، هخامنشیان، به آتش کشید، در برخی از بخش‌ها هنوز ستون‌های برافراشته‌ای دارد که از یادگارهای معماری است و نیز نقش برجسته‌ها و کتیبه‌های سنگی باشکوهی که در چشم‌اندازی دورافتاده و تنها جلوه می‌کند (تصویر ۸).

بی‌گمان آنچه تأثیر پرنفوذ و ویژه‌ای در احساس و درک اروپایی‌ها از میراث فرهنگی ایران داشت، سفرنامه‌های منتشرشده خود اروپایی‌ها بود که در آن‌ها همواره تعداد بسیاری تصویر و طرح از بناها و محوطه‌های باستانی به چاپ می‌رسید، از جمله گزارش‌های هنرمند هلندی کورنلیس در بروین (تاریخ سفر: ۱۰۸۷-۱۰۸۰خ) و پژوهشگر جهانگرد کارستن نیبور که به عنوان عضو هیئتی دانمارکی ماه‌های مارس و آوریل را در تخت جمشید گذرانده بود. طرح‌های نیبور از کتیبه‌های خط میخی تخت جمشید زمینه‌ساز نخستین تلاش‌ها برای رمزگشایی خط میخی به دست گئورگ فریدریش گروتفند در سال ۱۱۸۱خ شد. همچنین یوآن یوآخیم هینکلمن، که امروزه از پیشگامان پژوهش تاریخ هنر و

قابل اعتماد و مورد استناد نیست.^{۲۳} در حالی که پرسیکا بسیار دقیق تر است و زمینه مناسب تری را برای پرداختن به جزئیات خیال انگیز و رؤیایی فراهم می کند. ترکیه بر نوعی شرق شناسی کهن تأکید می کرد که با واقعیت آن زمان فاصله زیادی داشت.

در میان گزارش ها و نوشته های یونانی، در دنیای ایرانی تأثیر چشم انداز یونانی دیده می شود. در آغاز سده ۱۹ یونانی ها بر اثر موج هواخواهی یونانی به عنوان نماد آزادی خواهان وصف می شدند و این مسئله باعث شکل گیری رویکرد نگارش گزارش های جانبدارانه بر اساس نوعی تحریف شده بود. در نتیجه تناقضی ساختگی میان یونانی ها به عنوان دمکرات - آزادی خواه و ایرانی ها به عنوان مستبد و منحرف طراحی شد که در افکار عمومی غیرایرانی تاکنون باقی مانده و این چشم انداز نادرست و تحریف شده در روایت های مردم پسند تاکنون تأثیرگذار بوده است.^{۲۴}



تصویر ۸. تخت جمشید. اثر آدام اولتاریوس؛ منتشر شده پس از مرگ نویسنده در سفرنامه یوهان آبرشت فون ماندلسل

گذشته ایران در حکومت قاجار سوغات؟ ژنرال آلبرت هوتوم شیندلر در تپه حصار

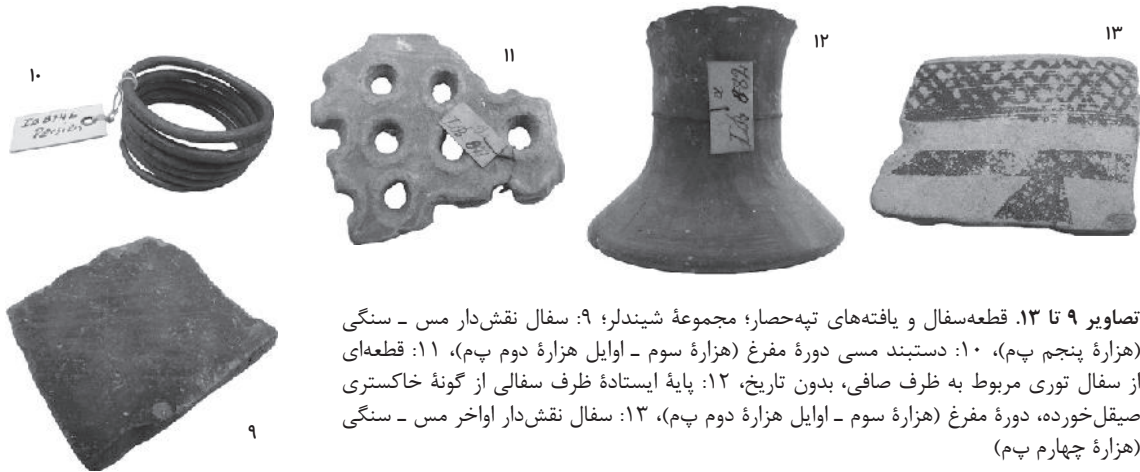
باربارا هلوینگ و حمید فهیمی

شیندلر در طول سفرهایش به خراسان از تپه حصار بازدید کرد که در آن هنگام به دست مردم بومی منطقه کاوش می شد. یک سال پیش از آن گورهایی شناسایی شده بود که در آن ها سفال سیاه رنگ در کنار اشیاء نقره ای و مسی قرار داشت، به محض مطلع شدن از این مسئله عوامل حکومت اختیار کاوش ها را در دست گرفتند و ادامه دادند.

شیندلر وجود ۷۰ تا ۸۰ اسکلت را گزارش کرد که در آنجا به حالت نشسته، خوابیده یا چمباتمه قرار داشتند. بخش بزرگی از یافته های این کاوش ها به موزه اختصاصی شاه منتقل شد و اسکلت ها را به عنوان یافته هایی بی فایده دور انداختند. شیندلر نگران صدمه به اشیاء به دلیل روش کاوش نامناسب بود و به این

ژنرال آلبرت هوتوم شیندلر (۱۲۹۵-۱۲۲۵خ)^{۲۵} در طول دهه های متمادی و در سمت های گوناگون در هندوستان و ایران فعال بود و به این ترتیب به فردی آگاه و به شدت علاقه مند به تاریخ و جغرافیای ایران تبدیل شد. او که در چندین انجمن جغرافیایی عضو بود، گزارش هایی درباره مشاهداتش از جغرافیا و جانورشناسی در سفرهایش به ایران منتشر کرد - و حتی یک گونه بز کوهی به نام او ثبت شد - و چند متن تاریخی و جغرافیایی مهم و اساسی را از فارسی به انگلیسی ترجمه کرد. او در سمت مسئول اداره تلگراف انگلستان، و چندی بعد دولت ایران، تمام ایران را به ویژه از شمال غرب تا خراسان به خط تلگراف مجهز کرد.

۲۳. گابریل ۱۹۵۲؛
سانسیسی - وردنبورگ
و درپورس ۱۹۹۱؛ ویل
۲۰۱۰؛ پاکوبز ۲۰۱۱؛
ویزهوفر و دیگران
۲۰۱۱.
۲۴. ویل ۲۰۱۰.
۲۵. شیندلر ۱۸۷۷.



تصاویر ۹ تا ۱۳. قطعه سفال و یافته‌های تپه حصار؛ مجموعه شیندلر؛ ۹: سفال نقش‌دار مس - سنگی (هزاره پنجم پم)، ۱۰: دستبند مسی دوره مفرغ (هزاره سوم - اوایل هزاره دوم پم)، ۱۱: قطعه‌ای از سفال توری مربوط به ظرف صافی، بدون تاریخ، ۱۲: پایه ایستاده ظرف سفالی از گونه خاکستری صیقل‌خورده، دوره مفرغ (هزاره سوم - اوایل هزاره دوم پم)، ۱۳: سفال نقش‌دار اواخر مس - سنگی (هزاره چهارم پم)

سه مهر اشاره کرده، یکی از سنگ، و دو تا از آلیاژ مس (تصویر ۹ تا ۱۳).

او همچنین به صورت علنی تعدادی از اشیاء تپه حصار را با خود برد و مجموعه کوچکی از قطعه سفال‌ها، تعدادی سفال گونه خاکستری صیقل‌خورده، تعدادی سفال گونه نخودی نقش‌دار، جزو اموال آدولف باستین، نخستین رئیس موزه قوم‌شناسی در برلین قرار گرفت. این اشیاء در نمایشگاه تهران ۵۰ به نمایش درآمد.

دلیل در دومین بازدید خود از تپه حصار به همراه مسئول کاوش، حاج‌علی‌اکبر امین، پیشنهاد کرد به جای استفاده از ابزار و اجسام سخت در کاوش، آب به کار ببرند، چون با این شیوه یافته‌ها و پدیده‌ها شسته می‌شوند و از بین نمی‌روند. بر اساس نوشته‌های شیندلر، این روش، که در فارسی به طلاشویی مشهور است، موفقیت‌آمیز بود و پس از به‌کارگیری آن اشیاء و یافته‌ها در وضعیت بهتری به‌دست می‌آمدند. در فهرستی از یافته‌ها، او همچنین به

ایران در زمان حکومت قاجار

ایران درحقیقت تعداد اندکی باسواد بودند. جنبش ادبی بازگشت در اوایل دوره قاجار موفق به نفوذ در دربار شد. این جنبش، همان‌گونه که از نامش پیداست، به دنبال بازگشت به الگوهای ادبی پیش از مغولان (سده‌های ۱۱ تا ۱۳ م) بود با این هدف که سنت رایج ادبی باقی‌مانده از دوره صفویان را کنار بزند و *شاهنامه* الگو و سرمشقی ارزشمند و مناسب برای این جنبش به حساب می‌آمد. ولی *شاهنامه* نه فقط در دربار، که در روایت‌های عامیانه نیز زنده ماند و تا سال ۱۲۷۹خ نقالی و *شاهنامه‌خوانی* جزو برنامه‌های سرگرم‌کننده در قهوه‌خانه‌های ایرانی بود. علاوه بر این نامگذاری بسیاری از محوطه‌های باستانی نشان می‌دهد که تاریخ و روایت‌های نگاشته شده در

در ایران همچون اروپا، توجه به گذشته موجب بهادادن به منشاء و خاستگاه افسانه و اسطوره‌ها بود.^{۲۶} ایران با داشتن حماسه *شاهنامه*^{۲۷} مجموعه‌ای از روایت‌های تاریخی در اختیار دارد. در این حماسه غنی از دیدگاه نوشتاری از کارهای باشکوه و نیز نه‌چندان باشکوه شاهان ایران زمین، از افسانه‌ها و اسطوره‌های بسیار کهن تا پایان دوره ساسانی سخن به میان آمده است. این مجموعه را، که در طول دهه‌ها گردآوری شده، در سال ۱۰۱۰ م ابوالقاسم فردوسی (۱۰۲۰-۹۴۰/۴۱) با تکمیل منابع کهن روایی و نوشتاری تکمیل کرد و پس از آن مدتی طولانی روایت‌های تاریخی این کتاب به صورت موردی شفاهی نقل می‌شد، زیرا در آن زمان در

۲۶. در نمایشگاهی با مضمون *شاهنامه* در موزه هنر اسلامی برلین شرح داده شد. مقایسه کنید با گونه‌لا و لاووش ۲۰۱۱.
۲۷. قیصری ۱۹۹۸؛ لوفت ۲۰۰۱؛ سرخوش کرتیس ۲۰۰۵.



تصویر ۱۴. بیستون. سنگ‌نبشته صفوی حک شده به دستور شیخ‌علی خان زنگنه، با حاشیه باقی‌مانده از نقش برجسته اشکانی

شاهنامه در خاطر مردم زنده می‌ماند، ولی در عین حال این نام‌ها با واقعیت تاریخی این مکان‌ها ارتباطی ندارند: پایتخت کهن هخامنشیان، پرسپولیس، که امروزه تخت جمشید خوانده می‌شود، به معنی تخت‌شاهی پادشاهی افسانه‌ای به نام جمشید است که در شاهنامه فردوسی به وی اشاره شده یا مکان گورهای صخره‌کند شاهان هخامنشی در نزدیکی تخت جمشید، نقش رستم، به معنی تصویر رستم نامگذاری شده که قهرمانی بزرگ و بسیار مشهور و ارزشمند در کتاب شاهنامه است.

شناسایی و تشخیص هویت تاریخ شاعرانه و تغییر شکل داده‌شده ساسانی در شاهنامه و شعرهای آن در آثار شبیه‌سازی شده در دوره قاجار نیز قابل بررسی است. شاهان قاجار با توسل به گذشته پیش‌ازاسلام، برای کسب مشروعیت شاهی تلاش کردند، که در ایران از دوره‌های اشکانی و ساسانی نیز نوعی سنت بود.^{۲۸} با ورود اسلام به ایران بناها و یادمان‌های کهن و باستانی حتی در دوره صفویان کمتر مورد توجه قرار گرفتند: مثلاً شیخ علی خان زنگنه در سال ۱۰۰۳ خ کتیبه صخره‌کند بزرگ خویش را در بیستون دقیقاً روی نقش برجسته اشکانی ایجاد کرد (تصویر ۱۴). شاه نخست که بر نقش برجسته آمده، دومین شاه قاجار، فتح‌علی‌شاه، است. او با نقش برجسته‌های ساسانی فراوانی از منطقه شیراز آشنایی داشت، زیرا پیش از رسیدن به پادشاهی به عنوان والی در آنجا منصوب شده بود. انتخاب صحنه او به وضوح

نشان می‌دهد که از صحنه‌های رایج در نقش برجسته‌های پیش‌ازاسلام و به‌ویژه نقش‌های ساسانی همچون صحنه شکار شیر تأثیر گرفته است (تصویر ۱۵). نقش برجسته قدیمی‌تری که از او در فیروزکوه کنده شده، او را هنگام شکار و در حالی نشان می‌دهد که در میان حلقه‌ای از ۲۱ تن از پسرانش قرار دارد (تصویر ۱۶ آ، ب) او همچنین دو نقش برجسته در ری نقر کرد (تصویر ۱۷ آ، ب؛ ۱۸)، نقش برجسته امروزه آسیب‌دیده شکار شیر بر روی یک نقش برجسته قدیمی اشکانی ایجاد شده است.

قاجارها در ضرب سکه هم الگوهای ساسانی را پذیرفتند و به کار بردند. علاقه و اشتیاق به یادگارهای گذشته همچنین در انتخاب طرح برای انتشار تمبر در اواخر دوره قاجار نمود می‌یابد. بر پایه این علاقه و شور و اشتیاق قاجارها به میراث کهن ایرانی، از این نقش‌ها و طرح‌ها همچنین در نگارش و تصویرنگاری قرینه در خانه‌های شخصی خانواده‌های اعیان و دیگر ساختمان‌ها (تصویر ۱۹) و روی سنگ‌گورها (تصویر ۲۰) استفاده شده است. برای نمونه در این مورد می‌توان به نقش‌ها و طرح‌های به کار رفته در نمای بیرونی بنای نارنجستان در شیراز (تصویر ۲۱) اشاره کرد که به گونه‌ای آشکار الگوهای هخامنشی را یادآور می‌شود.

نخستین بررسی‌ها و پیگیری‌های ایرانی در مورد آثار باستانی در این کشور به دستور فرمانروایان قاجاری آغاز شد که به دنبال اسناد و مدارک مرتبط با پیشگامان تاریخی سلسله خودشان می‌گشتند.^{۲۹} سال ۱۱۹۰ خ والی استان فارس، حسین‌علی میرزا، همان‌گونه که حاجی میرزا حسن فسایی در فارس‌نامه ناصری در سال ۱۲۷۴ خ گزارش کرده، گورهای شاهی تخت جمشید را، که خالی بودند، بازکرد. همچنین ناصرالدین‌شاه ترتیبی اتخاذ کرد که کاوش‌ها انجام و اشیاء و یافته‌ها گردآوری و پس از آن به موزه شخصی وی در یکی از کاخ‌هایش در تهران منتقل شود. کاوش‌های او در خورده اراک و پس از آن در تخت جمشید، که در آن در سال ۱۲۵۶ خ حدود ۶۰۰ کارگر در فاصله زمانی دو ماه مشغول به

۲۸. کرتیس ۲۰۱۱: تصویر ۲۸ و ۲۹. ۲۹. عبدی ۲۰۰۱.



تصویر ۱۵ الف و ب. فیروزکوه، نقش برجسته قاجاری در کنار رودخانه سواشی. فتح علی شاه در حال شکار در میان ۲۱ پسرش.



تصویر ۱۶ الف و ب.
ری. نقش برجسته
صخره‌ای سرسره،
حک شده در سال
۱۲۱۰ خ، تصویر
مربوط به زمان کشف
آن در سال ۱۳۵۳ خ
است. فتح‌علی‌شاه
در حال شکار
(نقش برجسته‌های
قاجاری از ابتدا
رنگ‌آمیزی شده
است).



تصویر ۱۷.
ری، نقش برجسته
قاجاری، چشم‌انداز
بالادست چشمه‌علی،
حک شده در سال
۱۲۱۲ خ. فتح‌علی‌شاه
در کنار وزرایش.



تصویر ۱۸. شیراز.
نقش برجسته قاجاری
در دروازه قرآن،
ایجاد شده در سال
۱۲۱۴ خ. فتح‌علی‌شاه
در حال شکار.



تصویر ۱۹. تهران. نمای بیرونی معبد آتش زرتشتیان. تزئینات معماری این بنا برگرفته از طرح‌های هخامنشی است.

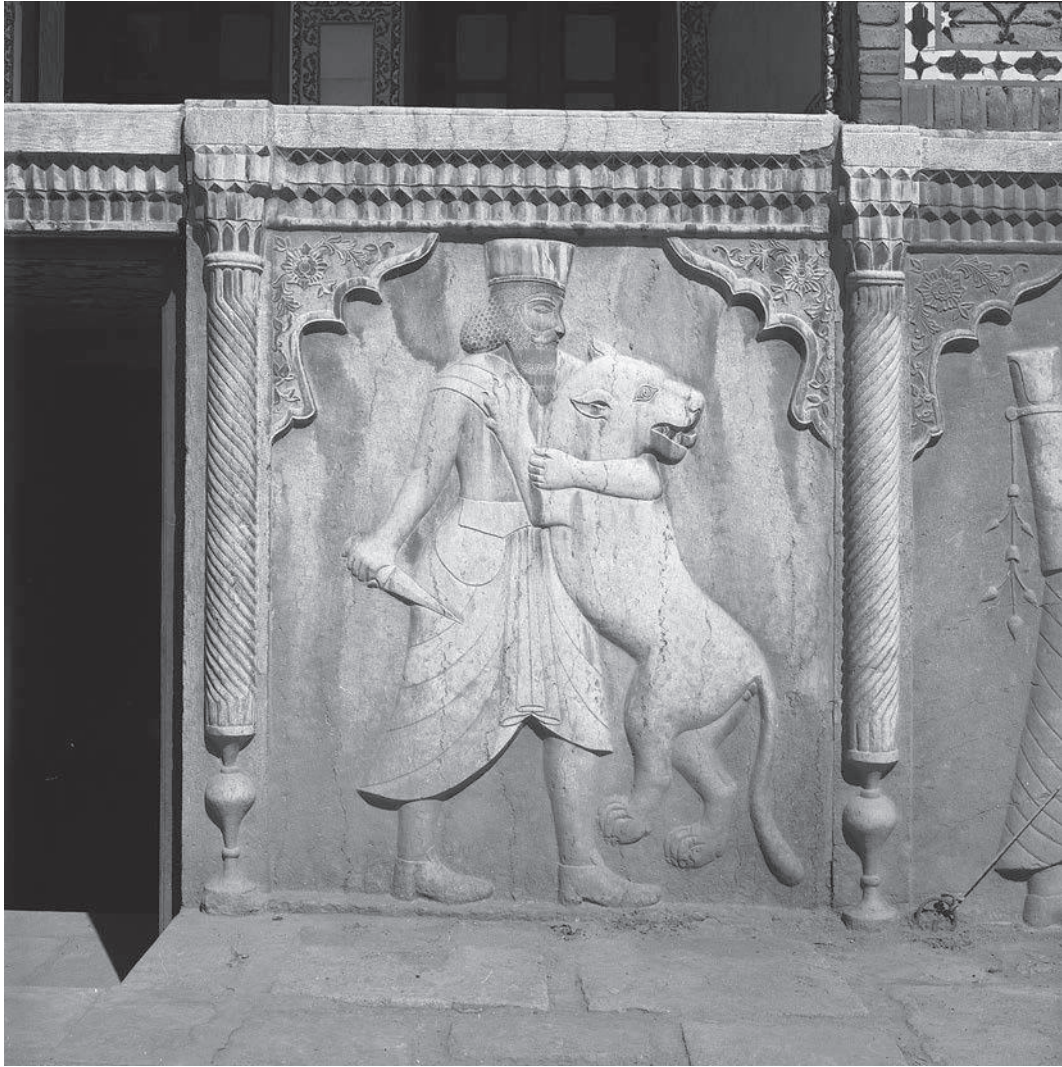
روایت‌های شاهنامه هنوز پیدا نشده بود. آغاز تدوین آثار عجم به قلم میرزا فرست شیرازی، که در سال ۱۲۵۸ خ و در بمبئی انتشار یافت، آشکارا تعبیری برای آثار باستانی یادشده در شاهنامه به دست داد.

خانه شاهی قاجار نشان‌دهندهٔ علاقهٔ وافر در این دوره به یافته‌های باستان‌شناسی از محوطه‌های باستانی، تا آن‌زمان یافت‌شده، بود. از سال ۱۲۴۹ خ کاوش در محوطه‌های باستانی فقط با پرداخت مالیات امکان‌پذیر می‌شد و بنابراین بومی‌ها دست‌به‌کار شدند، ولی غیرایرانی‌ها هم به دنبال آثار در محوطه‌های باستانی بودند. زمین‌داران این حق را پیدا کردند که اشیاء به‌دست‌آمده از زمین‌های خود را صاحب شوند، ولی در عین حال حکومت خواستار دریافت یافته‌های جالب و ارزشمند بود که به موزهٔ خصوصی شاه در تهران منتقل می‌شد. ژنرال آلبرت هوتوم شیندلر، مهندس و کارمند تشکیلات انگلستان و نیز ایران (با پست‌هایی همچون

کار بودند، بقایای کاخ‌هایی را نمایان کرد و او با عکاسی در آن‌زمان جدید، که از مسافران متعدد اروپایی آموخته بود، به مستندسازی آن یافته‌ها پرداخت. ارتباط میان یافته‌های تابه‌آن‌روز در تخت جمشید و تاریخ یا



تصویر ۲۰. سنگ‌گور از زمان قاجار، قلات شیراز.



تصویر ۲۱. شیراز، نقش برجسته‌ای در کاخ نارنجستان شیراز.

گرفته می‌شد که قابل بهره‌برداری و فروش بود. فقط این گونه می‌توان شرح داد که چگونه حکومت ایران در سال ۱۲۷۴ خ حق انحصاری کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران را طی قراردادی به فرانسه واگذار کرد. در مقابل این رویکرد، نگرش در مورد جمع‌آوری آثار باستانی در اروپا بر پایه پژوهش در گذشته استوار و اساس این نگرش در حقیقت بخش بزرگی از یافته‌های کهن از قرن ۱۷ م بود. البته روش‌ها در اروپا تا قرن ۱۹ م متحول شد و انگیزه پژوهش در تاریخ و یادگارهای گذشته، به درک مفهوم فرهنگ‌های باستان تغییر کرد. در ایران آن زمان هم از این روش‌ها استفاده می‌شد، ولی هنوز این نوع پرسش‌ها در مورد گذشته مطرح نشده بود.

بازرس خدمات تلگراف، مدیرکل معادن فیروزه خراسان و بازرس بانک شاهنشاهی، که در سفرهای متعددش از کاوش‌های تپه حصار بازدید کرده بود، این گونه گزارش می‌دهد که فلزهای گرانبه‌ای حاصل از این کاوش‌ها بدون استثنا به موزه شاه فرستاده می‌شد. او خودش مجموعه کوچکی از قطعه سفال‌های به دست آمده از تپه حصار را به همراه برد که در *نمایشگاه تهران ۵۰* به نمایش درآمد. بنابراین آثار و اشیاء عتیقه اغلب، بنا به ویژگی‌های زیبایی‌شناختی و مواد تشکیل‌دهنده‌شان جمع‌آوری می‌شد، به نمایش درمی‌آمد و به فروش می‌رسید. اشیاء آثار و میراث گذشتگان تلقی نمی‌شد، بلکه همچون منابع طبیعی مانند پنبه، تنباکو و بعدها نفت در نظر

امپراتوری قیصری آلمان و ایران

صدراعظم بیسمارک، دوره اتحاد درونی محسوب می‌شد و ماجراجویی در سیاست خارجی در دستور کار نبود. بنابراین برقراری پیمان آلمان و ایران از سوی بیسمارک به گونه‌ای سیستماتیک خطر بزرگی برای آلمان محسوب می‌شد زیرا عصبانیت تزار روسیه را برمی‌انگیخت. ده سال پس از آن و هنگامی که ایران دوباره درخواست پشتیبانی و حمایت و نیروی نظامی کرد، بیسمارک به فرستادن دو افسر نظامی به ایران اکتفا کرد.

البته در همان حال که روابط سیاسی بسیار به‌زحمت گسترش پیدا می‌کرد، فرصت‌های جدید برای کارهای علمی پدیدار می‌شد.^{۳۰} در سال ۱۲۵۳ خ قرار بود یکی از مهم‌ترین رویدادهای نجومی آن سده اتفاق بیفتد - قرار بود ونوس جلو خورشید قرار بگیرد، این وضعیت در هر ۱۳۰ سال فقط دوبار پیش می‌آمد و یک‌بار آن قابل رصد کردن بود. آکادمی علمی پروس هم همچون بسیاری از کشورهای دیگر، هیئتی برای مشاهده این پیش‌آمد گسیل داشت. محل مناسب این کار شهر اصفهان در مرکز ایران بود. فرانتس اشتولتز عکاس و فریدریش کارل آندریاس مترجم و متخصص شرق‌شناس که دیرتر به گروه پیوسته بود، پس از پایان کارشان به بازدید از مناطق جنوبی ایران و مستندسازی نقش‌برجسته‌ها و کتیبه‌ها و محوطه‌های باستانی پرداختند. عکس‌های فرانتس اشتولتز - که با اجازه والی استان فارس آزادانه عکاسی کرد - از بقایای تخت جمشید درحقیقت قدیمی‌ترین مجموعه عکس از یک محوطه باستان‌شناسی در ایران است. اشتولتز همچنین از نقش‌برجسته‌های نقش‌رجب و گورهای شاهان در نقش‌رستم عکاسی کرد و نیز مجموعه بزرگی از عکس‌های مراسم نوروز کوچ‌نشینان قشقایی در فارس از خود به جا گذاشت. آندریاس و اشتولتز به کاوش باستان‌شناسی در یک تپه مسکونی متعلق به عصر مفرغ در نزدیکی بوشهر و گورستانی در نزدیکی آن اقدام کردند و تعداد زیادی شیء و نیز مهر با کتیبه میخی ایلامی به

نظم نو در اروپای مرکزی پس از انقلاب فرانسه نخست در سال ۱۲۵۰ خ با جنگ آلمان و فرانسه پایان گرفت، در آن زمان ایالت‌های آلمانی در امپراتوری آلمان ادغام شده بودند. تا آن زمان ارتباط چندانی میان آلمان و ایران برقرار نشده بود و ارتباط اقتصادی ایران هم با امپراتوری عثمانی و در همسایگی‌اش با روسیه و به دور از میدان دید آلمان بود.^{۳۱} علاوه بر این عقب‌ماندگی و بی‌تحرکی امپراتوری ایران، به رغم شکوه و بزرگی دربار قاجار، از دید بازدیدکنندگان خارجی پنهان نمی‌ماند. در سال ۱۲۳۶ خ پیمان دوستی و اقتصادی میان ایران و پروس امضاء و بر پایه آن مقرر شد پروس در سال ۱۲۳۹ خ ژولیوس فرایر فون مینوتولی و هاینریش بروگش را برای هدایت سفارت به تهران بفرستد. مینوتولی در بازگشت از سفر دچار بیماری شد و در کاروانسرای در نزدیکی شیراز جان سپرد (تصویر ۲۲). گئورگ زیمنس جوان، برادرزاده ورنر زیمنس، صاحب کارخانه زیمنس هم، در مقام نماینده کارخانه زیمنس و هالسکه، برای پروانه امتیاز گسترش خطوط تلگراف در بین سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ خ در تهران به مذاکره پرداخت و بنای ایجاد یک نمایندگی سیاسی را گذاشت، ولی به هیچ‌وجه شرایط را برای روابط تجاری خوب و مفید با ایران مناسب ندید؛ زیرا ایران در آن‌زمان کشور بی‌برنامه‌ای بود و به واسطه این وضعیت از امپراتوری ترقی‌خواه و روبه‌رشد عثمانی متمایز می‌شد.

به این ترتیب تا بازدید ناصرالدین‌شاه از برلین در سال ۱۲۵۲ خ - سفر رسمی وی در پی تأسیس امپراتوری دوم آلمان - ارتباط چندانی میان آلمان و ایران وجود نداشت. به مناسبت این سفر شاه، دوستی و پیمان تجاری دوباره میان آلمان و ایران برقرار شد، درحالی‌که در آن زمان روابط تجاری ایران با اروپا صرفاً شامل قراردادهای برپایه کشتیرانی بود که راه‌گریزی برای دوری از کشمکش میان ایران و قدرت‌های بزرگ آن دوره بود. بی‌گمان دو دهه نخست امپراتوری جدید آلمان، تحت حکومت

۳۰. فون بلوچر ۱۹۴۹:

۱۰ - ۹؛ انصاری ۱۹۶۷:

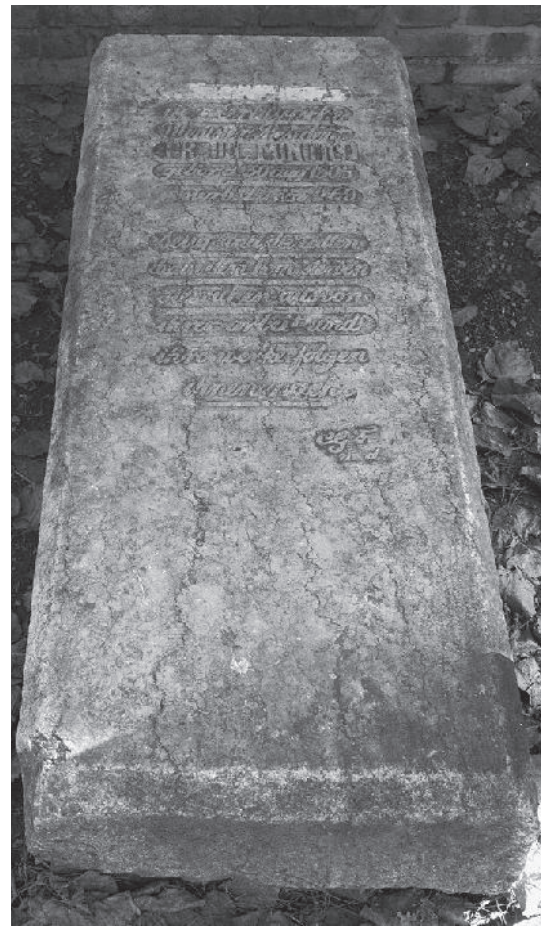
۷ - ۱۱.

۳۱. گابریل ۱۹۵۲.

دیگر کشورها و بیشتر از همه انگلستان و فرانسه از چند دهه پیش در پژوهش‌های باستان‌شناختی فعال بودند و این مسئله به طور مستقیم با منافع استعماری آن‌ها ارتباط داشت. بریتانیای کبیر حوزه مورد علاقه و نفوذش را جنوب‌غربی آسیا قرار داده و فرانسه مستعمره‌های خود را در شمال افریقا متمرکز کرده بود. مکان‌ها و ایستگاه‌های دادوستد انگلستان در خلیج فارس - برای تجارت بریتانیایی‌های شرق هندوستان - از سده ۱۶ م به گونه‌ای پایدار پایه‌گذاری شده بود و انگلستان از سده ۱۸ م ایران را حوزه نفوذ خود در ادامه هندوستان به حساب می‌آورد، هرچند ایران هیچ‌گاه به طور واقعی تبدیل به مستعمره نشد. در سال ۱۲۶۷ خ، پس از تاج‌گذاری صدراعظم ویلهلم دوم، آلمان نیز پای خود را به گسترش منافع استعماری باز کرد. در آن زمان مسابقه جهانی برای به دست آوردن مستعمره و چیرگی و تسلط جهانی، مشهور به بازی بزرگ، چند دهه‌ای بود که آغاز شده بود.^{۳۲} در آلمان هم تمایل به داشتن مستعمره در سراسر دنیا با وجود صنعتی در حال رشد و با توجه به نیاز روزافزون به مواد خام هر روز بیشتر احساس می‌شد. البته به واسطه ورود با تأخیر آلمان به بازی بزرگ جهانی، لازم بود این کشور در این رقابت به رغم تمایلات و گرایش‌های منطقه‌ای خود به مناطق دورافتاده در افریقا و در حوزه دریای جنوب قناعت کند. در مورد ایران تنها به ردوبدل کردن سفرا و نیز گشایش یک مدرسه آلمانی اکتفا شد. کاوش در محوطه‌های باستان‌شناسی کشورهای خارجی، برای قدرت‌های استعماری که به دنبال اشیاء شکوهمند و بارزش و غنا بخشیدن به موزه‌های کشورهایشان بودند، از زمان لشکرکشی ناپلئون به مصر توسط آن قدرت استعماری متداول شده بود. قدرت‌های استعماری برای سلطه بر کشورهای تابع نیاز به اعمال قدرت و خشونت هم داشتند. قدیمی‌ترین تلاش‌ها برای شناسایی بقایای محوطه‌های شرق باستان، یعنی کاوش در شهرهای شاهی آشوری نینوا، نیمرود و خرس‌آباد، نه به دست باستان‌شناسان، بلکه اغلب به دست دیپلمات‌ها

دست آوردند. اشتولتز و آندریاس با کارهای قوم‌شناسانه و شرق‌شناسانه خود نوعی سنت پژوهشی تاریخی را زنده نگاه داشتند، این سنت، با بررسی و پژوهش در مورد مسئله استمرار و توالی الگوهای زندگی گذشته تا حال بر این پایه استوار است که با تحلیل زندگی کوچ‌نشینان امروز می‌توان الگوی زندگی را در گذشته بازسازی کرد. منابع نوشتاری می‌توانند با ارائه مستندات، رخ دادهای تاریخی را به روشنی بیان کنند.

سرانجام حکومت ایران پیشنهاد پروانه کاوش در تخت جمشید را به آندریاس داد. اما حکومت آلمان در برلین درخواست فوری او را نپذیرفت. ایران در آن مقطع زمانی به عنوان منطقه پژوهشی مستقل برای آلمان اهمیت نداشت و آلمان هم آماده پذیرش مسئولیت‌های گسترده‌تر در فعالیت‌های باستان‌شناسی نبود. آن زمان



تصویر ۲۲. سنگ‌گور مینوتولی، فرستاده دولت پروس، در محل سفارت آلمان در تهران.

برای کاوش‌ها در سراسر ایران تا سال ۱۳۰۶ خ بجا ماند، ولی اختیار کاوش‌های شوش را تا پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ خ فرانسویان در دست داشتند.

این رقابت امپریالیستی، که آلمان از آن دورمانده بود، خیلی زود به ارتباط شانه‌به‌شانه امپراتوری آلمان و امپراتوری عثمانی منجر شد که از طریق جنبش‌های استقلال‌طلبانه به دلیل رقابت و چشم‌وهم‌چشمی با همسایه خود روسیه به‌گونه گسترده‌ای تحت فشار بود.

در زمانی که انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها از طریق کنسول‌هایشان در بغداد کاوش‌ها و پژوهش‌هایشان را در میان‌رودان و ایران به انجام می‌رساندند، آلمان بهترین رابطه را با امپراتوری عثمانی داشت و نخستین هیئت باستان‌شناسی خود را به ترکیه، نخست به پرگامون، فرستاد و سپس کار بررسی و کاوش‌های آغاز شده توسط شلیمان را در تروآ پی گرفت. همچنین میان‌رودان، که در آن زمان در اختیار امپراتوری عثمانی بود، مورد توجه آلمان قرار گرفت و از سال ۱۲۷۸ خ پژوهش‌ها در بابل و آشور آغاز شد.

ولی پژوهشگران آلمانی در ایران، برخلاف آنچه در قلمرو عثمانی انجام می‌دادند، تا مدت‌ها فقط به سفرهای علمی اکتفا می‌کردند. از سال ۱۲۷۶ تا ۱۲۷۷ خ، فریدریش زاره که بعدها ریاست موزه هنر اسلامی موزه‌های دولتی برلین را به عهده گرفت، با هدفی روشن و برنامه‌ریزی شده برای به دست آوردن آگاهی و دانش در مورد آثار باستانی و تاریخی ایران، به این کشور سفر کرد. زاره در سفرهای خود مجموعه‌ای از فرش‌ها و آثار هنری ایران را گردآورد، که بعدها به موزه هنر اسلامی داده شد، و علاوه بر این به مستندسازی روشمند بناها و یادگارهای فرهنگی و تاریخی و شواهد و مدارک کتیبه‌ها پرداخت. او در مقام مدیر موزه هنر اسلامی در برلین تا پایان عمرش با ایران در ارتباط ماند.

مسافر دیگر^{۳۳} اسکار مان زبان‌شناس بود که از سال ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۲ خ در جنوب ایران سفر می‌کرد. کار وی به طور آشکار ثبت و نسخه‌برداری کتیبه‌ها و منابع نوشتاری بود و سرانجام توانست کتیبه‌های اسلامی مال‌امیر و

هدایت می‌شد. در ایران نیز نخستین پژوهش‌های باستان‌شناختی و بررسی‌های زمین و مرزبندی‌ها در جنوب غرب کشور به دست انگلیسی‌ها انجام شد. نسخه‌برداری از نوشته‌های کتیبه بیستون را بین سال‌های ۱۲۱۴ تا ۱۲۱۶ خ مدیون هنری راولینسون، افسر نظامی انگلیسی در نزد والی کرمانشاه، هستیم. کنت لوفتوس در سال ۱۲۳۱ خ به عنوان عضو کمیسیون مرزی بریتانیا، در شوش، یکی از بزرگ‌ترین محوطه‌های باستانی ایران در دشت خوزستان کاوش کرد. البته پس از مدتی کوتاه تصمیم گرفته شد تمامی کاوش‌ها در محوطه شوش متوقف شود - زیرا اشیاء و یافته‌های این کاوش‌ها با یافته‌ها و کشفیات جنجال‌برانگیز از محوطه‌های میان‌رودان قابل رقابت نبود، و از سوی دیگر لوفتوس را در این فاصله هنری راولینسون کنسول انگلستان در بغداد احضار کرده بود. به این ترتیب بود که از سال ۱۲۵۷ خ و به طور همزمان با پیشنهاد ایران به آندریاس کاوش‌ها در تخت جمشید انجام و کار کاوش فرانسوی‌ها هم در شوش آغاز شد.

از سال ۱۲۶۱ تا ۱۲۶۳ خ گروهی از باستان‌شناسان فرانسوی به سرپرستی مارسل و ژانه دیولافوا در شوش به کاوش پرداختند و بخشی از یافته‌هایشان را به موزه بزرگ لوور در پاریس بردند. ناصرالدین‌شاه در طول بازدیدش از پاریس این اشیاء را در موزه دید و این مسئله او را قانع کرد که به فرانسوی‌ها اجازه ادامه کارشان را در شوش بدهد و حتی در سال ۱۲۷۴ خ امتیاز کاوش انحصاری باستان‌شناختی را به فرانسه واگذار کند، با این قرار که یافته‌های باارزش به صورت برابر تقسیم شود. این امتیاز که در سال ۱۲۷۹ خ، مظفرالدین‌شاه آن را به واسطه قراردادی دیگر تأیید کرد، به فرانسویان اجازه می‌داد کنترل همه فعالیت‌های باستان‌شناسی را در سراسر ایران به دست بگیرند و یافته‌ها را میان دو کشور تقسیم کنند. فعالیت‌ها در شوش بلافاصله از سر گرفته شد و در کنار آن‌ها، پژوهش‌ها و فعالیت‌های اندکی نیز در دشت دهلران و شمال غرب ایران صورت گرفت. امتیاز انحصاری فرانسویان

نخستین بار ندای اعتراض کارآمد علیه میهن‌فروشی به بانک‌ها و شرکت‌های خارجی شنیده شد. اعتراض‌ها در چارچوب انقلاب موسوم به مشروطه مطرح شد، انقلابی که از سال ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ خ ادامه داشت و نخستین حرکت به سوی مشارکت در تصمیم‌گیری و شراکت سیاسی در ایران بود.

این بی‌ثباتی درونی یادشده در ایران موجب شد تا بریتانیای کبیر و روسیه، ایران را در سال ۱۲۸۶ خ به عنوان حوزه مورد توجه و علاقه میان خود تقسیم کنند. تأثیر این وسوسه تسلط و چیرگی در حدی بود که آلمان در پتسدام پیمانی با روسیه امضاء کرد که بر پایه آن از هر درخواستی برای دریافت امتیاز ساخت راه‌آهن، جاده و خط تلگراف چشم‌پوشی کند. این رفتار آلمان، رهبری ایران را که آلمان را به عنوان عنصر هموارکننده و تصفیه‌حساب‌گر در برابر زیاده‌خواهی‌های روسیه و انگلستان تصور کرده بود، ناامید کرد و باعث شد به گونه‌ای گسترده به ایالات متحد آمریکا تمایل نشان دهند و از مشاوران امریکایی دعوت به همکاری کنند. سیاست آلمان همچنان بر مبنای کنارزدن بریتانیای کبیر از حیطه اقتصادی بود و راه به بازارها را برای اقتصاد آلمان باز کرد و به این ترتیب کمی پس از جنگ جهانی اول، روابط اقتصادی آلمان با ایران بهبود یافت.

۳۴. اسکار مان از سال ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۲ خ به قصد پژوهشی زبان‌شناسانه به میان مردمان کرد رفت و نتایج بخشی از سفر خود را در قالب کتابی منتشر کرد. این کتاب شامل گردآوری آوازه‌های فولکلور کردی در محدوده مهاباد کنونی است که در سال ۱۲۸۴ خ در شهر برلین منتشر کرد و به پاس حمایت‌های مظفرالدین شاه از وی در هنگام سفر در ایران، کتاب خود را تحفه مظفریه نامید. این کتاب را استاد هیمن موکریانی (۱۳۶۵-۱۳۰۰ خ)، شاعر مهابادی، ترجمه و از نظر رسم‌الخط تصحیح کرده است، بنگرید به: ئوسکار مان، تحفه مظفریه، پیشه‌کی و ساخرده‌نوه و هینانه‌سر ریئووسی کوردی: هیمن موکریانی، چاپی هه‌ولیر، دووه‌هم، ئاراس، ۲۰۰۶ - مترجم. ۳۵. جعفری ۲۰۱۰: ۴۵-۵۴. ۳۶. زاره ۱۹۱۰؛ زاره و هرتسفلد ۱۹۱۰؛ زاره ۱۹۲۲؛ کروگر ۲۰۰۵.

شوش را مستندسازی کند. مان کتیبه‌ای از حاجی‌آباد را هم نسخه‌برداری کرد که احتمالاً به زبان پارسی میانه یا پهلوی بود و پیش از آن آندریاس و اشتولتز آن را مستندسازی کرده بودند. پیش‌تر از آن ادوارد ساشو صریحاً نشان داد که زبان و فرهنگ مردمان کرد^{۳۴} - از شاخه‌های زبان هندواروپایی در زاگرس - نادیده گرفته شده است. علاوه بر این در مورد سفر اسکار مان و از دیدگاه هدف‌های ژئوپولیتیک سخن به‌میان آمده است: حس مقابله با امتیاز انحصاری کاوش‌های فرانسوی‌ها در ایران که از سال ۱۲۷۶ خ به اجرا درآمده بود و نیز قوم کرد، سود اقتصادی و نظامی شایان توجهی را از طریق آلمان متحدشده با امپراتوری عثمانی از آن خود کرد.

پیشرفت سیاسی در حدود اواخر سده ۱۹ در ایران، براساس وابستگی همچنان شدید به منابع مالی خارجی، اتفاق افتاد.^{۳۵} شاهان قاجار سهم چشمگیری از منابع ایران را بدون فشار و اجبار به سرمایه‌گذارانی از بریتانیای کبیر یا روسیه واگذار کردند. در زمان حکمرانی ناصرالدین‌شاه با واگذاری امتیازهای کشف و برداشت گنجینه‌های زیرزمینی، اقدام‌های زیربنایی و زیرساختی، بانک‌ها، نفت خام و سرانجام تنباکو، به یک‌باره و در کوتاه‌مدت نقدینگی به خزانه ایران سرازیر شد. نخست در سال ۱۲۸۴ خ، و در زمان حکومت مظفرالدین‌شاه، برای

فریدریش زاره

ینس کروگر

باستان‌شناسان فرانسوی از سال ۱۲۷۴ تا ۱۳۰۶ خ امتیاز انحصاری کاوش‌های باستان‌شناختی را در اختیار داشتند. زاره تحصیلات خود را در رشته تاریخ هنر در سال ۱۲۶۹ خ با کاری در معماری آجری دوره رنسانس در شمال آلمان به پایان رساند. بنابراین همه عمر او وقف علاقه‌اش به معماری و تزئینات وابسته به معماری آجری یا کاشی لعاب‌دار شد، همان چیزی که او را به شرق

فریدریش زاره (۱۳۲۴-۱۲۴۴ خ) مهم‌ترین پژوهشگر آلمانی در اواخر سده ۱۹ و ابتدای سده ۲۰ م^{۳۶} بود که به بررسی و تحقیق درباره هنر ایران از دوره هخامنشی (۳۳۱-۶۴۰ پم) تا قاجار (۱۱۵۸ تا ۱۳۰۴ خ) پرداخت. او در زمانی کار می‌کرد که هنوز در ایران هیچ موسسه آلمانی وجود نداشت. زاره نتوانست کارهای پژوهشی چشمگیری در زمینه باستان‌شناسی انجام دهد، زیرا

نزدیک کشاند، جایی که به خرج خودش از سال ۱۲۷۶ تا ۱۲۷۹ خ به سفرهای پژوهشی مشغول شد. هدف او از این سفرها، پژوهش در مورد هنر هخامنشی در مقر حکومتی تخت جمشید بود. زاره در سال‌های ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ خ از بقایای محوطه تخت جمشید عکاسی کرد و مولاژ یکی از نقش‌برجسته‌های تخت جمشید را ساخت (تصویر ۲۳). او به هنر ساسانیان (۶۴۲-۲۲۴ م) با نقش‌برجسته‌های پراکنده از این دوره در سراسر ایران نیز توجه نشان داد. زاره در طول سفرش از ۱۲۷۶ تا ۱۲۷۷ خ به همراه برونو شولتز معمار نسخه‌ای از نقش‌برجسته‌های تاق‌بستان در غرب ایران تهیه کرد و برای نخستین بار در سال ۱۲۷۸ خ در نمایشگاهی در برلین به نمایش گذاشت.

زاره در همه سفرهایش عکس‌های زیادی گرفت، که اکنون به صورت مجموعه بزرگ و باارزشی در دست است (تصویر ۲۴). او در سفرهایش و در اروپا آثار هنری‌ای را برای مجموعه‌اش، که در سال ۱۳۰۱ خ بخشی بزرگ از موزه هنر اسلامی موزه‌های دولتی برلین را به خود اختصاص داده بود، تهیه کرد. زاره علاوه بر مبحث



تصویر ۲۳. تخت جمشید، نقش‌برجسته سر یک مرد. مولاژ گچی، ساخته‌شده توسط فریدریش زاره در سال ۱۲۷۹ خ.



تصویر ۲۴. نقش رستم، دو استودان بدون درپوش در فضای باز. عکس از فریدریش زاره؛ او در آن زمان استودان‌ها را جایگاه آتش می‌نامید.

عنوان نقش برجسته‌های ایران منتشر شد. در این اثر نقش برجسته داریوش یکم (۴۸۶-۵۲۱ پ.م) در بیستون با کتیبه‌هایش، نقش برجسته‌های کاخ‌های هخامنشی در تخت جمشید و نقش برجسته‌های ساسانی در اندازه‌های بزرگ معرفی شدند. در سال ۱۳۰۱خ با انتشار مجموعه‌ای به نام هنر ایران کهن، سرانجام نخستین معرفی از هنر ایران به زبان آلمانی پدیدار شد. زاره در این اثر نخستین نگاه کلی به دوره هخامنشی تا پایان دوره ساسانی را به دست می‌دهد.

شایستگی زاره در این است که استمرار فرهنگی از دوره هخامنشی تا دوره قاجار در سده ۲۰ م را با دقت و هوشیاری ویژه، نه تنها در مناطق گوناگون ایران از دیدگاه منطقه‌ای، بلکه از چشم‌انداز هنری هم بررسی کرده، چشم‌اندازی که تا پیش از او اغلب ناشناخته بوده است.

باستان‌شناسی در امپراتوری قیصری به عنوان «دانش کشورگشا»

اولاف ماتیس

۱۲۵۰خ، در قیاس با انگلستان و فرانسه - هر دو به عنوان مراجع همیشه قابل ذکر - در پایان سده ۱۹ م نیز متصرفات کمتری داشت.

مسئله مهم‌تر در این میان برای امپراتوری قیصری موفق در زمینه اقتصادی، رقابت فرهنگی در سطح جهانی با دیگر قدرت‌های غربی بود. در اینجا پیروزی‌ها و کامیابی‌های مهم‌تر و سریع‌تری از حوزه سیاست بزرگ به دست می‌آمد، جایی که کیک مستعمراتی پیش از آن کم‌وبیش تقسیم شده بود. به‌ویژه در این میان علوم هم نقش برجسته‌ای در اختیار گرفتند؛ علوم در طول سده ۱۹ م همواره مؤثرتر بودند و در سال ۱۲۷۹خ با اطمینان تبدیل به قدرتی جهانی شدند که زمانی یورگر اوسترهامل آن را این‌گونه نامیده بود.

در امپراتوری آلمان علوم تاریخی و آثار تاریخی ویژه، مقام و منزلت اجتماعی بالایی داشتند. مسئله قابل توجه‌تر نظم نوپا در پژوهش‌های میدانی باستان‌شناختی از

معماری و تزئینات وابسته به معماری، مطالب اساسی و مفصلی درباره سفال، فرش و نگارگری ایرانی نوشت.

حاصل پژوهش‌هایش، فهرست مفصلی از آثار منتشر شده است. وی نگارش کتاب تاریخی هنر معماری ایران را از سال ۱۲۸۰خ آغاز کرد و در سال ۱۲۸۹خ به پایان رساند. این کار به دلیل توجه به هنر معماری ایران و آسیای مرکزی در دوران اسلامی و نیز بررسی تأثیر و نفوذ هنر معماری ایرانی در ترکیه در طول دوره سلجوقیان، کاری استاندارد است که تاکنون برجای مانده است. از آنجایی که زاره همه آثار هنر معماری موردنظرش را مستندسازی کرده بود، توانست مجموعه بی‌نظیری از اسناد و مدارک بناهایی را تهیه کند که در این میان اغلب دگرگون شده یا آسیب دیده بودند.

در سال ۱۲۸۹خ اثر مشترک زاره با هرتسفلد با

پیش از شروع ناگهانی جنگ جهانی اول، باستان‌شناسی نقش چشمگیری در خودستایی ملی - فرهنگی نزد همه قدرت‌های امپریالیستی غرب بازی کرد.^{۳۷} باستان‌شناسی و به‌ویژه باستان‌شناسی میدانی، برای آنان به عنوان ابزار کنترل علمی و سیاست فرهنگی محسوب می‌شد که بر وضعیت اتحاد در مسابقه فرهنگی دوستانه میان ملت‌ها به شکل قابل توجهی تأثیرگذار بود. البته به این امر در آلمان قیصری بیش از سایر حکومت‌ها و آشکارا با نقش و کاربری برجسته بیشتری پرداخته می‌شد. به‌راستی چرا این چنین بود؟

نخست باید این حقیقت را در نظر گرفت که امپراتوری قیصری جوان بسیار دیر، یعنی در دهه ۱۲۵۹خ، به عرصه رقابت مستعمراتی سده ۱۹ م، وارد شد. کامیابی در تصرف مستعمره‌ها در هر زمانی به عنوان معیار برتری و امتیاز برای اعتبار جهانی در نزد قدرت‌ها محسوب می‌شد. امپراتوری آلمان، پس از اتحاد در سال

زمان کاوش‌های موفقیت‌آمیز جنجال‌برانگیز در پراگامون در ۱۲۵۷خ بود؛ این مقوله صرفاً به ارمغان‌آورنده منابع و اشیاء و مشخص‌کننده دوره‌ها و فرهنگ‌های نو نبود، بلکه علاوه بر این توانست با این دست‌آوردهای پژوهشی برای توصیف، کسب مشروعیت و تحکیم و تقویت امپراتوری جدید و نیز مطرح کردن آن به عنوان ابرقدرت فرهنگی و علمی، البته بدون مخاطره‌های سخت در نبرد قدرت‌ها، گام بردارد و در ارتباط بماند. کارهای پژوهشی در مقایسه با دیگر موارد، در راه به‌دست‌آوردن مستعمره‌های بیشتر، موضوع روز و جنجال‌برانگیز به حساب می‌آمد.

نکته مهم دیگر در این میان این است که در نظام‌های ارزشی سده ۱۹ از راندمان و کارکرد فرهنگی چشمگیر مصری‌ها، بابلی‌ها، آشوری‌ها، پارس‌ها، یونانی‌ها، و رومی‌های کهن به عنوان الگوی جوامع معاصر بهره گرفته می‌شد. نکته مهم دیگر در این زمینه اینکه بسیاری از این تمدن‌های برجسته از یک یا چند راه به‌گونه مستقیم با انجیل ارتباط پیدا می‌کردند. بنابراین خط توسعه مستقیم برای فرهنگ امروزی مسیحی از میان فرهنگ‌های کهن ترسیم شده بود. فرهنگ‌های هزاره‌های کهن از طریق عوامل خود، سهم مهمی در برقراری ثبات و نظم در جوامعی به دست آوردند که روبه‌رشد و در آستانه صنعتی شدن بودند. به این ترتیب باستان‌شناسی و نظم و ارگان‌های مربوط به آن نیز نقش مهمی در حفظ قدرت حکومت‌ها ایفا کردند.

آلمان هم با کاوش‌های باستان‌شناسی بزرگ در بابل و میلث از سال ۱۲۷۸خ به سوی فتح و پیروزی باستان‌شناسانه در فرهنگ‌های کهن گام برداشته بود. این کارها، به‌ویژه به گونه‌ای بسیار جدی و فشرده و موفقیت‌آمیز پیگیری می‌شد، به همان میزان که انگلیس و فرانسه برای کسب مستعمره تلاش می‌کردند. آن کشورها از دهه ۱۲۲۰خ جشن پیروزی باستان‌شناسی خود را در میان‌رودان برپا کردند و مفتخر به کشف گنجینه‌های آشوری‌شان شدند که در موزه لوور و بریتیش میوزیوم به نمایش گذاشته و باعث شگفتی مردم اروپا

شده بود. فرانسه از اواسط دهه ۱۲۶۰خ کاوش‌های خود در شوش را آغاز کرد و در سال ۱۲۷۴خ در قالب یک قرارداد پنهانی با شاه به امتیاز کاوش‌های انحصاری برای سراسر ایران دست پیدا کرد. در سال ۱۲۷۹خ فرانسه حتی بدون استثناء مجوز صدور اشیاء به‌دست‌آمده از ناحیه شوش را به دست آورد.

دقیقاً از اینجا پژوهشگران آثار باستانی آلمانی و سیاست آلمان درکنار هم آغاز به کار کردند. صرف‌نظر از چند منطقه و قلمرو آسیایی و افریقایی (تورفان و اتیوپی)، امپراتوری آلمان بر سر اهداف باستان‌شناسی‌اش به‌ویژه در قلمرو امپراتوری عثمانی پافشاری کرد. در آن زمان تنها فرصتی که باقی‌مانده بود این بود که یافته‌های قانونی در سطح چشمگیر و گسترده‌ای گردآوری شوند. در طی قراردادی پنهانی در سال ۱۲۷۸خ توسط پادشاه ویلهلم دوم، سهم پنجاه درصدی امپراتوری آلمان از یافته‌های کاوش تضمین شد. افزون بر این وضعیت شکننده، امیدواری استراتژیک و اقتصادی بزرگ از راه ساخت راه‌آهن بغداد برای آلمان وجود داشت.

هدفی که با آن موزه‌های برلین در آن زمان با اشیاء و یافته‌های به‌دست‌آمده از کاوش‌های آسیای غربی همچون بابل و آشور از ۱۲۸۲خ در حال پر شدن بودند، از سوی آلمان‌ها در حال گسترش و اشاعه بود. پاریس و لندن دست‌کم از این دیدگاه با برلین برابری می‌کردند و این‌گونه بود که مزایای اعتبار علمی درجه بالا به طور جدی مطرح شد. از آن جایی که پژوهشگران آثار باستانی آلمانی با انجام دادن پژوهش‌های فراوان و چشمگیر در امپراتوری جهانی پیشتاز بودند، لازم بود کاوش‌هایی که در آسیای غربی و مشرق‌زمین انجام می‌گرفت نیز مقیاس جدیدی بیابد. آلمان‌ها، با استفاده از روش‌های کارآمد روز و لایه‌نگاری و روش‌های کاوش به‌روز، به‌گونه‌ای تأثیرگذار موفق عمل کردند. به این ترتیب بود که آلمان‌ها چیرگی و برتری خود را بر دیگر رقبای غربی بزرگ خود در کار پژوهش میدانی به عنوان پیروزی علمی جشن گرفتند.

باستان‌شناسی مشرق‌زمین ۲: پژوهش‌های تاریخ معماری

باربارا هلوینگ

عمومی در سده ۱۸ م، نوشته‌های یوان یوآخیم وینکلمن این الگوها را در دسترس قرار داد. در سده ۱۹ م از طریق کارکردهای طراحی معماران ساختمانی، پژوهش تاریخ معماری و بناها به عنوان یک رشته شکل گرفته و پذیرفته شد. آکادمی معماری برلین و دانشگاه تکنیک برلین که در سال ۱۲۵۹ خ گشایش یافته بود، سهم بزرگی در این زمینه داشتند. با آغاز پروژه‌های بزرگ پژوهشی باستان‌شناسی در سده ۱۹ م، نخست چشم‌انداز محدود موجود در ارتباط با معماری کلاسیک کهن در پژوهش معماری و نیز فرهنگ‌های کهن بیرون از اروپا به گونه‌ای چشمگیر گسترش پیدا کردند. کار میدانی ریچارد لپسیوس در مصر در سال ۱۲۲۱ خ آشکارا نشان داد که دنیا با چه نوعی از یادگارهای معماری روبرو بوده است و بناها برخلاف نشانه‌ها و شواهد هنری، در همه جا حضور داشته‌اند. در میان بسیاری از موارد دیگر، همچون در سهم ارزشمند باستان‌شناسی مشرق‌زمین، کار ویلهلم دورپفلد (۱۳۱۹-۱۲۳۲ خ) دارای اهمیت ویژه‌ای است. او ابزارهای دست‌ساز تاریخ معماری را با آگاهی‌های باستان‌شناسی پیش از تاریخ مرتبط ساخت، برای نمونه توجه و در نظر گرفتن تغییر و دگرگونی در لایه‌ها که لایه‌نگاری نامیده شده است. او به عنوان دستیار هاینریش شلیمان در کاوش‌های شهر باستانی تروا کاملاً مسئولانه به طراحی لایه‌نگاری دیواره گمانه سرتاسری ایجاد شده در این محوطه پرداخت.

پژوهش معماری، همان‌گونه که ما امروز از آن برداشت می‌کنیم، به پژوهش بر روی بناهای تاریخی از چشم‌انداز جزئیات روش‌های ساخت معمارانه، پس زمینه ادراکی و مفهوم تاریخی و فرهنگی آن‌ها می‌پردازد. این مسئله از طریق مستندسازی روشمند و هدفمند، طراحی و اندازه‌گیری و نیز عکاسی بناها و یادگارهای

از زمان نخستین کاوش‌های انجام‌یافته آلمان‌ها در مشرق‌زمین، پژوهش‌های معماری نقش مهمی را ایفا کردند.^{۳۸} سرپرست نخستین کاوش بزرگ در میان‌رودان، روبرت کالدوی (۱۳۰۴-۱۲۳۴ خ)، در برلین، مونیخ و وین در رشته تاریخ معماری تحصیل کرد و روند کاری خود را به عنوان پژوهشگر معمار در ایتالیا و ترکیه آغاز کرد. او به عنوان پایه‌گذار پژوهش‌های معماری شرق کهن محسوب می‌شود که برای نخستین بار روش‌های پژوهش معماری کلاسیک را گسترش داد و به مطالعه خشت به عنوان مواد به کار رفته در معماری پرداخت. درحقیقت روبرت کالدوی در یک سنت تاریخ معماری طولانی آلمانی کار می‌کرد که از زمان آغاز سده ۱۹ م توسط کارل فریدریش شینکل (۱۲۲۰-۱۱۶۰ خ) و مؤسسه بنیان‌گذاری شده در سال ۱۱۷۹ خ با نام آکادمی معماری برلین شکل گرفته بود. پژوهشگران تاریخ معماری درحقیقت انضباط و نظم‌شان را با اشتیاق از معمار رومی الگو گرفته بودند که یک کتاب آموزشی با راهنمای عملی ساخت و ساز نوشته بود. او در این کتاب همچنین زیربنای تاریخی را ستوده بود. درحقیقت ایده نخستین پژوهش معماری این است که وقتی انسان قصد دارد از بناها به عنوان الگو استفاده کند، لازم است که ابتدا آن‌ها را درک کند و صرف کپی‌برداری از ظاهار بنا ابدأ کافی نخواهد بود. نخست از زمان رنسانس، بناهای تاریخی رومی و چندی بعد یونانی معنای واقعی الگو را برای معماری معاصر پیدا کردند. از این روز و سده ۱۵ م معماران به طور مشخص به بناهای تاریخی موجود در مرکز دنیای کهن، به‌ویژه در رم و پس از آن در آتن علاقه نشان دادند و به مستندسازی و توصیف آن‌ها پرداختند و روش‌ها و فنون توسعه‌یافته آن روز دنیا در زمینه طراحی و اندازه‌گیری زیربنای تخصص رشته‌های تا به امروز قرار گرفت. برای آموزش‌های

۳۸. گروبن ۲۰۰۰؛ یک منبع مفید برای تاریخ معماری کهن وبسایت انجمن روبرت کالدوی است:

<http://www.koldewey-gesellschaft.de/>

تاریخی از آغاز سده ۲۰ م متداول شد. در ادامه همچنین طراحی بازسازی بناها انجام گرفت که امروزه با کمک برنامه‌های رایانه‌ای انجام می‌شود؛ ساخت برنامه و تولید نقشه و پیش‌نویس برای حفاظت و مرمت محوطه‌ها و بناهای تاریخی و فرهنگی و همچنین در صورت امکان پیشنهادهایی برای طرح بازسازی؛ طبقه‌بندی و گاهنگاری فرهنگی و نیز ارائه مفهومی تاریخی از بناها و یادگارهای کهن که پس از انجام دادن موارد یادشده ممکن می‌شد. بنابراین توانایی‌های پژوهشگران معمار زمینه‌های استفاده از فناوری عملی و درک تاریخی فراگیر و گسترده را فراهم می‌ساخت و به همان اندازه تحقق می‌بخشید.

خشت به عنوان یکی از مصالح ساختمانی مفهوم خاص برای کاوشگران و معماران دارد. در کاوش‌های باستان‌شناختی بابل و آشور، روبرت کالدوی و معاونش والتر آندرائه، که بعدها رئیس موزه آسیای غربی شد، از خشت به عنوان ماده بوم‌آورد در معماری یادکردند و شیوه انجام دادن کار را برپایه کاربری خشت دانستند. آن‌ها با خشت آشنا شدند و آموختند که بناهای آجری بزرگ در مشرق‌زمین را از نظر مواد ساختمانی به‌کاررفته در آن‌ها نیز مستندسازی کنند.

ارنست هرتسفلد هم در دانشگاه تکنیک برلین تحصیل کرد. او نخستین تجربه میدانی‌اش در مشرق‌زمین را در کنار والتر آندرائه در آشور کسب کرد، جایی که وی در آن از ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۴ خ مشغول به کار بود. پس در ایران از ابتدا مرکز ثقل در پژوهش‌های وی بر روی مستندسازی، طراحی و اندازه‌گیری بناها و یادمان‌ها قرار داشت. زمانی که نخستین بار در ۱۳۰۷ خ کاوش‌های باستان‌شناسی در پاسارگاد امکان‌پذیر شد - هرتسفلد پیش از آن در سال ۱۳۰۲ خ نخستین کار اندازه‌گیری در تخت جمشید را به‌تنهایی انجام داده بود - هرتسفلد معمار جوان برلینی به نام فریدریش کرفتر را استخدام کرد. کرفتر تا سال ۱۳۱۵ خ در پاسارگاد و به‌ویژه در تخت جمشید مشغول کار بود. او شمار چشمگیری طراحی برای بازسازی بخش‌های گوناگون از معماری تخت جمشید

انجام داد. در دهه ۱۳۴۰ خ، کرفتر در خدمت موسسه باستان‌شناسی آلمان و نیز برپایه داده‌ها و آگاهی‌های مستندسازی‌های خودش از بناهای تخت جمشید، اقدام به ساخت ماکتی از مدل بازسازی‌شده محوطه تخت جمشید کرد. این ماکت در سال ۱۳۴۶ خ به عنوان هدیه دولت جمهوری فدرال آلمان به محمدرضا شاه پهلوی در جشن تاج‌گذاری‌اش داده شد.

شعبه تهران موسسه باستان‌شناسی آلمان از ابتدا در اختیار پژوهشگران معمار بود. رودلف ناومان که مدت زیادی را به سرپرستی کاوش‌ها در محوطه تخت سلیمان پرداخت، همچون دستیارش ولفرام کلایس، در آن زمان پژوهشگر تاریخ معماری بود. کلایس از سال ۱۳۴۲ خ به‌طور تمام‌وقت در شعبه تهران مشغول به کار بود. او دهه‌های متمادی به پژوهش و بررسی همه نوع بنا و معماری از دوره‌های گوناگون تاریخ و پیش‌ازتاریخ ایران پرداخت. کلایس از دژهای اورارتویی مربوط به دوره آهن گرفته تا پل‌ها و مسجدهای دوره قاجار را مورد بررسی و مستندسازی قرار داد. در این میان او به مستندسازی محوطه‌ها و بناهایی پرداخت که بسیاری اکنون یا وجود ندارند یا تنها بخشی از آن‌ها باقی‌مانده است. به این دلیل کتاب شش جلدی وی در مورد کاروانسراهای تاریخی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. دومین پژوهشگر معمار در موسسه باستان‌شناسی آلمان در شعبه تهران دیتریش هوف بود که در دهه ۱۳۵۰ خ مسئولیت کاوش‌های تحت سلیمان را عهده‌دار بود و به‌ویژه به بررسی و پژوهش در معماری ساسانی پرداخت: آتشکده‌ها و دیگر بناها و جایگاه‌های مقدس زرتشتی و نیز توالی و ادامه معماری کاخ از دوره ماد - هخامنشی تا سده ۱۹ م، از جمله موضوعات مورد علاقه و پژوهش وی بود. با این نوع ترکیب افراد و پژوهشگران در شعبه تهران موسسه باستان‌شناسی آلمان با دیگر مؤسسه‌های پژوهشی خارجی متفاوت شده بود. کارهای انجام‌یافته به دست آلمان‌ها در ایران با فراهم کردن انبوه ویژه‌ای از مدارک و شواهدی از سنت‌های معماری کهن، سهم ارزشمندی در شناخت آن‌ها دارا بوده است.

نخستین سفر ارنست هرتسفلد به ایران

اتحاد درونی در منطقه‌ای محدود توهین و بی‌حرمتی به همسایگان تلقی می‌شد.

هرتسفلد به همراه سه سرباز، شش اسب و کوله‌باری سبک، و ابزار و تجهیزات علمی‌اش شامل یک ساعت، قطب‌نما و یک هواسنج سفر می‌کرد. دشواری‌های این سفر فراوان بود و دو رأس از اسب‌های او در کبیرکوه لرستان تلف شدند، ولی او همه سفرش را به طور مشروح مستندسازی کرد (تصویر ۲۶-۲۷). زمانی که پس از ۵۴ روز، کمی پیش از رسیدن به مقصدش یعنی شیراز، به در مسجد بردی رسید، این‌گونه نوشت:

«من به مسجد بردی رسیدم، مکان مرکزی این باغ‌ها، که در آن کاخ کوچک حاجی‌عبدالله غفار اصفهانی قرار دارد، محل اقامت من است، در یک تالار بزرگ که در آن شومینه‌ای است و آتش درونش می‌سوزد، در برابر من چشم‌انداز زیبایی از طبیعت گسترده است؛ گل‌های رز، داوودی و شیپوری زیر درختان چنار و سرو که انعکاس تصویرشان در آب حوض کوچک دیده می‌شود. من متحیر مانده‌ام از این همه زیبایی طبیعی و خیره‌کننده، این مناظر حوصله و حال و هوای خوبی برایم به همراه داشت که با آن و در ضمیر خود آگاه، دیگر خودم را از

از سال ۱۲۸۴خ ارنست هرتسفلد معمار و باستان‌شناس نخستین سفر علمی و تحقیقاتی خود در ایران را آغاز کرد.^{۳۹} دو سال پیش از آن هرتسفلد بیست و پنج ساله تحصیل خود را در دانشگاه TH برلین به عنوان مهندس معمار به پایان رسانده بود. پس از آن، او به عنوان دستیار والتر آندرائه، معمار و رئیس موزه آسیای غربی برلین، در کاوش‌های آشور در میان‌رودان فعال بود. سفر او به ایران از آشور آغاز شد و او به سمت شمال‌شرق از سرچشمه رودخانه دیاله و امتداد آن تا کوه‌های لرستان حرکت کرد و سپس با حرکت در کنار رودخانه سیمره (تصویر ۲۵) به دشت خوزستان رسید و سرانجام در ادامه به سوی شرق به فارس رفت و برای نخستین بار از پایتخت‌های کهن شاهان هخامنشی، تخت جمشید و پاسارگاد بازدید کرد. دره‌های کوه‌های زاگرس در آن سال‌ها تحت کنترل طوایف کوچ‌نشین بود. در تبریز و تهران انقلاب مشروطه راه خود را باز کرده بود. با وجود اینکه نمایندگان حکومت مرکزی به مراکز استان‌ها اعزام شده بودند، عملاً هیچ اختیاری نداشتند و نمی‌توانستند امنیت خارج از شهرها را تأمین کنند. داشتن اجازه عبور و توصیه‌نامه از حاکمان محلی برای سفر و رفت‌وآمد ضروری بود و هر پیمان و

تصویر ۲۵. چشم‌انداز دره رود سیمره.



۳۹. هرتسفلد ۱۹۰۷.

۴۰. هرتسفلد ۱۹۰۷.



تصویر ۲۸. پاسارگاد.
چشم‌انداز کاخ پ،
مربوط به سال
۱۳۵۴خ.



تصویر ۲۹
کارت‌پستال تاریخی
از ایران، فرستاده‌شده
در سال ۱۲۸۲خ.
خیابانی که نبش آن
مغازه برادران مارتین
قرار دارد. این مغازه
تا دهه ۱۳۴۹خ دایر
بود.

هرتسفلد با میل و اشتیاق فراوان به پژوهش درباره ایران ادامه داد. کاری که ابتدا امکان‌پذیر نبود و در گرو قرارداد امتیاز انحصاری کاوش‌های باستان‌شناسی ایران در دست فرانسوی‌ها از سال ۱۲۷۶ خ قرار داشت. هرتسفلد سپس به قلمرو امپراتوری عثمانی متمایل شد و پیش از آنکه در سال ۱۲۸۹ خ به همراه فریدریش زاره به کاوش باستان‌شناختی در سامره بغداد بپردازد، سفر علمی بعدی خود را به آن سرزمین ترتیب داد.

آخرین قطار از قفقاز

دست‌نوشته‌ای از ارنست هرتسفلد

پنج‌جاه تا سالم مانده و بقیه نابود شده بود. در طول راه، آدم‌های بیکار فراوانی از درشکه‌مان آویزان می‌شدند و درخواست صدقه می‌کردند. درشکه‌چی واکنشی به آن‌ها نشان نمی‌داد! او همان‌طور خونسرد دو روبل برای یک ربع ساعت تقاضا کرده بود و من باید همان‌طور خونسرد و ساکت آن را می‌پرداختم، ولی در راندن درشکه چندان مهارت نداشت. باید درشکه‌چی‌های آلمانی را برای آموزش به اینجا بفرستند!

سرانجام توانستم موفق شوم همان‌طور که می‌خواستم، با آن آخرین قطار به سفر ادامه بدهم. البته درست است که به طرف مسکو یا وین نمی‌رفتم، دست کم به سوی باتومی (شهری در غرب گرجستان، بر کرانه دریای مدیترانه) در سفر بودم.

به این دلیل بود که به محض توقف قطار در زمین‌های بایر یا در روستاهای فقیر و نکبت‌زده، من شتابان چند حق دلالی و رشوه دیگر آماده می‌کردم و این کار مشکلی بود. چون بیشتر دکان‌ها بسته بود. بعد شتابان به طرف قطاری رفتم که واگن‌هایش فقط به زور هل دادن هزاران آدم بیکار می‌توانست حرکت کند. من سرانجام توانستم مشکل بلیتم را حل کنم، شادمان از خرید بلیط چمدان بزرگی را به مقصد باتومی تحویل دادم و به سوی سالن انتظار رفتم. قطاری که بر اساس

در آن زمان متعلق به امپراتوری روسیه بود، اعتصاب‌های گسترده زندگی عمومی و به‌ویژه سیستم حمل‌ونقل را فلج کرده بود. هرتسفلد با زحمت و بدبختی فراوان توانست سوار آخرین قطار به سوی غرب شود - با تعویض قطار او مجبور شد چمدانی را که تحویل داده بود رها کند و در نتیجه همه آنچه در طول سفر نوشته بود، به غیر از یک دفتر طراحی کوچک که در کیف دستی‌اش قرار داشت، گم شد.

من در سالن انتظار ایستگاه قطار باکو بودم؛ در آن بعدازظهر ۲۱ دسامبر، وقتی کشتی کوچک و زیبای بخاری کنس باریاتینسکی را از مرکوری قفقاز ترک می‌کرد، من کوچک‌ترین تلاشی هم برای تجدیدنظر در جست‌وجوی چمدان بزرگم انجام ندادم. نخستین چیزی که در این کشور شنیده بودم این بود: قطار کار نمی‌کند، در روسیه اوضاع این‌جوری است! در سرکنسولگری روسیه در اصفهان و در سفارت و بانک در تهران، نتوانستم چنین تجربه معتبری به دست بیاورم. اکنون امیدم به زندگی به‌واسطه این تجربه در روسیه از دست رفته بود. ولی پس از دو روز سخت و طاقت‌فرسا روی دریای کاسپی با خودم فکر کردم: حالا خوشحالی من از این است که دست کم روی زمین خشک هستم!

با یک درشکه‌چی تاتار در خیابان‌های باکو راه افتادم که بر اثر آب‌شدن برف دچار آب‌گرفتگی شده بود. برای من که سال‌های متمادی هیچ‌یک از شهرهای اروپایی را ندیده بودم، باکو اثر پخته‌ای داشت. آنچه غرب نامیده می‌شد، به اصطلاح شهر سیاه، بسیار بجا و درست بود. راه با گذر از پستی و بلندی طی می‌شد، در سرمای شدید و زیر بارش تگرگ. به دلیل آتش‌سوزی‌ها و خرابی‌های چندی پیش، بر اثر فوران نفت، چندان چیزی برای دیدن نمانده بود. انگار از میان هزاران درخت یک جنگل

باشد. درحالی که همه با هم به مخالفت می پرداختند، چوب سرزنش و انتقاد یک تنه بر سر دولت فرود می آمد. بنابراین در همه بخش ها و مکان ها برای مایحتاج زندگی صف کشیده می شد. کسی که نمی توانست پولی بدهد، به ارائه خدمات می پرداخت.

به همان اندازه که محبوبیت اعتصاب کننده ها بیشتر می شد، درمقابل از میزان محبوبیت دولت و قیصر^{۴۱} کاسته می شد. من ماجراهای فراوانی در این زمینه شنیده بودم. به محض رسیدن خبر شکست روست ینسوسکی تزار تصمیم گرفت از کشور خارج شود. هنگامی که آدم در مورد او بحث و صحبت می کند، می بیند که او در روسیه بیش از هر جای دیگر مطمئن بود، حتی بیش از هنگامی که در زمین تنیس بازی می کرد. همچنین می گفتند که وی اقدام به خودکشی کرده، که به نظر می رسد به دلیل روحیه آشفته اش بر اثر ترور ناموفقش بوده باشد. دو نفر از اطرافیان نزدیک او به افسری رشوه دادند تا او را به قتل برساند. افسر بی خبر وارد اتاق کار او شد، اما موفق نشد او را که در پشت میز کارش نشسته بود و پشت به در داشت بکشد. وقتی تزار رو برگرداند و پرسید که در آنجا چه می خواهد، افسر همه چیز را افشا کرد. تزار می خواست بداند درحقیقت چه کسانی او را تحریک یا وادار به این کار کرده اند. بنابراین وانمود کردند که تزار کشته شده، افسر سه بار شلیک و بلافاصله در را باز کرد. مادر شاه و دوک بزرگ ولادیمیر وارد شدند. مادر شاه بلافاصله به کپنهاگ تبعید شد ولی دوک بزرگ ولادیمیر که از طبقه حاکم اخراج شده بود با شلیک نگهبان دربار به عنوان قاتل احتمالی کشته شد.

این چیزها توضیح داده شدند و آنچه که در این میان دارای ویژگی برتری است مورد قبول واقع شد! هر حرف و توضیحی باعث عصبانیت و تکان دادن سر و دست می شد و بر همه چهره ها پیامی مشترک دیده می شد، نیمی امیدبخش و نویددهنده و نیمی با هیجان زندگی همراه با نگرانی و ترس. این جمعیت با چنین وضعیت برانگیخته ای از شب تا صبح زود ساعت ۴ در انتظار

برنامه باید ساعت ۶:۲۰ دقیقه شب حرکت می کرد، در ساعت ۶:۳۰ هنوز نیامده بود. به آرامی می توانستم از میان فشار هجوم صدها نفر که همه راهروها و سالن ها را پر کرده بودند، عبور کنم، زیرا آنجا سرپناه گرم بی خانمان ها و پناهندگان بود. بیشتر جوانان به دلیل نداشتن امکان امرارمعاش گرسنه، سرما دیده، گدا و گستاخ به نظر می رسیدند. تصورم این بود که باکو در شب به هیچ وجه جای امنی نیست و فقط در طول روز در داخل واگن می شود از آن عبور کرد.

در سالن انتظار درجه یک هم وضع به همین منوال بود. من فقط یک جای ایستادن کنار یک کاپیتان قزاق پیدا کردم، با ظاهری باشکوه و کلاهی بلند از جنس خز، کمر بند نقره ای، ششلول و خشاب گلوله هایش. جلوی ما تعدادی سرباز قزاق اعتصاب کرده و معشوقه هایشان، شراب قفقاز می نوشیدند و غذا می خوردند. من باید حدس می زدم کاپیتان چقدر دلش می خواست که این قزاق ها را با مشت نقش زمین کند، ولی او به دلایل زیادی این کار را نمی کرد و سرش را با مقداری شکر برای چایش گرم می کرد. تا آن زمان در زندگی با این همه آدم رنگارنگ و گوناگون به طور همزمان در یک اتاق مواجه نشده بودم. دانش آموزان و هنرستانی های یونیفرم پوشیده، به همراه دختران در یک گروه، که در آن یک کارگر راه آهن به عنوان نماینده ارسال شده از باتومی آن ها را هدایت می کرد. یک گروه دیگر تاتارها با کلاه هایی از جنس پوست سمور از فرارود و تعدادی عرب دوره گرد دستفروش با چفیه و عقال که از بخارا می آمدند، ترک هایی با کلاه های قرمز منگوله دار و ایرانی هایی در لباس های بلند و کلاه های پارسی، تعدادی ترکمن در لباس هایی از پوست بره، که به سفر زیارتی می رفتند و آلمان هایی که بیشترشان در اصل ساکن تفلیس بودند، افسرانی با زانانشان، دختران جوان و زنانی با کودکانشان. که همگی سرگرم بودند درحالی که این واژه /اعتصاب مدام شنیده می شد. و در میان این صدها نفر کسی پیدا نمی شد که به راستی برای اعتصاب زحمتی کشیده

۴۱. قیصر لقب فرمانروا در آلمان قدیم است - مترجم.

آخرین قطار مانده بودند. در سراسر سالن نوعی آزادی حکمفرما بود، تا زمانی که سرانجام در بیرون سالن صدای سوت لوکوموتیو شنیده شد. قطار وارد شد و همه چیز بدون سروصدا و با جدیت شتاب گرفت، من در سالن انتظار شگفت‌زده شدم. هر کسی به دنبال یافتن جایی برای خود بود. من جایی را با یک اتریشی و فردی بالتی اهل تفلیس و کاپیتان قزاق پیدا کردم. در واگن ما نماینده ارسال شده از باتومی و یک فرد ارمنی هم بودند. جاهای باقی مانده بدون در نظر گرفتن درجه و شماره صندلی اشغال شده بود. نیمی از مسافران هم بدون بلیت سوار شده بودند، اما درهای خروجی واگن‌ها را قزاق‌هایی مسلح به تفنگ با سرنیزه ثابت محافظت می‌کردند. این وضعیت خیلی آرامش‌بخش و امن به نظر می‌رسید، ولی هنگامی که در طول حرکت جناح‌راستی‌ها شروع به خواندن سرود ملی فرانسه کردند، احساس بودن در قید و بند زندان بیشتر بود تا بودن انسانی آزاد در محیطی آزاد.

در هر حال همه دست کم به این دلیل که در حرکت بودیم خوشحال بودند. تا بلدیاری، مکانی وحشت‌انگیز در نزدیکی باکو، جایی که درحقیقت شهر نفتی محسوب می‌شود، چند دقیقه بیشتر نمانده بود. مأمور قطار برای آماده کردن تخت خواب‌ها آمد و خستگی ناشی از انتظار طولانی مدت و نیز تکان‌های مدام و موزون واگن به تدریج کار خودشان را کردند. من تقریباً بلافاصله به خواب رفتم. صبح روز بعد در آجی کابل بودیم و شروع کردیم به شرح و توضیح رویدادهای سفرمان. وقتی من اشاره کردم که از ایران آمده‌ام، کاپیتان پرسید که آیا در ایران نگرانی و اضطراب و نیز نوعی رفتار تهدیدآمیز را از سوی نظامی‌ها و مردم حس کرده‌ام یا نه. حالا من می‌توانستم در این مورد به روس‌ها اطمینان بدهم که نظامی‌های ایرانی آدم‌های خوبی هستند و مردم ایران نیز اهل تهدید و آزار نیستند. نگرانی‌ها و اضطراب‌های من در ایران دلایل محلی داشت، ولی ناحیه‌های مرزی حوضه رودخانه ارس همیشه حتی برای نیروهای نظامی هم خطرناک است. کاپیتان به من گفت که به هیچ‌وجه برای دولت ناخوشایند نیست که

مردم روستایی به این شکل هم‌چنان در صفحه شطرنج نگه داشته شوند و هر بلایی به سرشان بیاید، چراکه این سرزمین سراسر از قوای نظامی خالی است و نظامیان در شهرهایی به‌ویژه مانند باکو، یلی ساوتپل، تفلیس و باتومی متمرکز شده‌اند، ولی مردم روستایی به غارت و چپاول می‌پردازند و برای خودشان دادگاه‌ها و محکمه‌های محلی دارند، هیچ مالیاتی نمی‌پردازند، و دیگر به استخدام دولت هم در نمی‌آیند. البته، که سفری به بخارا و فرغانه انجام داده بود، پیکری به روستایی فرستاد که در آن پدربزرگش زندگی می‌کرد. پیکر به سرعت بازگشت و خبر داد که ارباب ده روز پیش بر اثر شورش کشته شده است.

در یک ایستگاه کوچک دیگر، قطار توقفی طولانی کرد. اعتصاب‌کنندگان تلاش می‌کردند راننده قطار را متقاعد کنند که حرکت نکند. قزاق‌ها پیاده شدند تا مردم را از لوکوموتیو دور نگاه دارند. در همین گیرودار چندین نفر از تاتارها به واگن ما حمله کردند و از یکی از کوپه‌ها فردی ارمنی را به‌زور بیرون کشیدند و پس از چند لحظه با هم پشت ساختمان ایستگاه ناپدید شدند. سرنوشت او چه می‌توانست باشد؟ من در این باره هیچ تردیدی نداشتم. ما از میان خرابه‌های خانه‌هایی رد می‌شدیم که به ارمنی‌ها تعلق داشت. همه چیز به دیوارهای دودزده و قاب پنجره‌های خالی خلاصه می‌شد. دورتادور این ناحیه بیشتر باغ میوه و تاکستان بود. با چه مراقبت‌ها و زحمتهایی توانسته بودند این میوه‌ها را در این ناحیه بیابانی به عمل آورند و حالا در آن‌جا فقط گوسفندان و بزها می‌چریدند. خیلی زود دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. انگار هیچ عضوی از خانواده‌ها از آتش‌سوزی جان به در نبرده بود.

هرچه به یلیساوتپل گنجه نزدیک‌تر می‌شدیم، به همان اندازه سرعت قطار هم آهسته‌تر می‌شد و به همان اندازه توقف‌ها طولانی‌تر. فقط آرزویمان این بود که زودتر به مقصد برسیم و سرانجام شب دیر هنگام در گنجه بودیم. از آنجایی که در ادامه مسیر دیگر راهنمای قطاری کار نمی‌کرد، لوکوموتیوران توضیح داد که به دلیل تاریکی و خطر احتمال خارج شدن قطار از ریل یا برخورد دو قطار

خدمت اجباری شده است. من در مورد وضعیت زندگی در تفلیس جويا شدم. ما در آن جا یک کنسولگری، سالن تئاتر، تعدادی سالن موسیقی، یک موزه و یک هتل خوب به نام «لندن» داریم، اما هیچ امکانی برای نوشتن و تلگراف فرستادن نیست.

برعکس همیشه، این بار من خوش شانس بودم! در حالی که در وسیله نقلیه مشغول تماشای زیبایی‌های شهر تفلیس در زیر برف بودم، راهنما به من خبر داد که توانسته قطاری پیدا کند که می‌توان با آن تا باتومی سفر کرد. به این ترتیب من این امکان را پیدا کردم که با کیف دستی‌ام به وسیله نقلیه دیگری بروم. من ناچار چمدان بزرگم را در قطار قبلی جا گذاشته بودم. هیچ تضمین زمانی‌ای برای رفت‌وآمدها وجود نداشت. کم‌کم متوجه شدم که چه چیزهایی را از دست داده‌ام: همه کاغذها، یادداشت‌ها و عکس‌هایم از سفر به ایران.

شب قطار در متسختا (پایتخت قدیم گرجستان) بود. نماینده فرستاده‌شده از باتومی این بار در کوچه من بود. او با چکمه‌های بلندش روی تخت دراز کشیده بود و تف می‌کرد! ولی با وجود این حضورش برای من خوشایند و لذت‌بخش بود و درحقیقت نوعی تضمین رسیدن به باتومی برایم به شمار می‌رفت. با وجود این که قطار در میخائیلوو بدنام گیر کرده بود، به من پیشنهاد داده شد که در نزدیکی آسایشگاه برجومی پناه بگیرم. کم‌کم شب به پایان می‌رسید. تقوی و درستی شرقی، باعث تقویت صبر در من شد و این‌که بتوانم سومین شب را هم در قطار قفقاز بگذرانم. میخائیلوف را پشت سر گذاشتیم و من صبح در کنار دریای سیاه بودم. به یاد نوشته‌های گزنفون افتادم که از هزاران زورق و کشتی در آن جا یاد کرده بود. هنوز کاملاً مطمئن نبودم که می‌توانم یک کشتی پیدا کنم یا نه. کارگران بندر قرار بود اعتصاب کنند ولی در عین حال شهر در کنترل ویژه [حکومت نظامی] قرار داشت. این مسئله در مفهوم کلی به معنای ناآرامی و ناامنی بود. رفت‌وآمد قطارها فقط با نظارت سربازان انجام می‌شد. تجارت و کسب‌وکار متوقف

ادامه حرکت ممکن نیست و در نتیجه همه باید همان جا می‌خوابیدیم و تعداد زیادی از مردم که در واگن‌ها جا نمی‌شدند به سالن‌های انتظار ایستگاه پناه بردند. ایستگاه قطار در اشغال نظامیانی بود که مدتی طولانی در قطارهایی گنجانده شده بودند که روی ریل‌های خطوط جابه‌جایی قطارها بودند. به دلیل وجود بسیاری از این نظامیان در گنجه بود که پیشتر ناآرامی‌ها سرکوب شده بودند. در ایستگاه نظم کامل حکم‌فرما بود. با وجود این فقط سه پیشخدمت در سالن انتظار سرویس‌دهی می‌کردند. بوفه بارها پر می‌شد و دوباره خالی. نگرانی بزرگ همه ما سلامت‌مان بود و باعث می‌شد دیگر مسائل و موارد کوچک و ناهماهنگی‌ها را به دست فراموشی بسپاریم. من در هیچ‌جا سروصدا و جیغ و داد نشنیدم، هرگز شلوغی ناشی از شادمانی و سرور یا اثر آزاردهنده مست کردن افراد را ندیدم، حتی روز بعد، با اینکه بخش بزرگی از جمعیت شب را با هم در رستوران به سربرده بودند.

فردای آن روز، ۲۳ دسامبر، بیانیه‌های مهمی صادر شد: در نیمه‌شب اعلام شد که از ۲۲ تا ۲۳ دسامبر، ۲۹ قطار روسی اعتصاب کرده‌اند و قطارهای قفقازی هم به عنوان سی‌امین قطار به آن‌ها پیوستند. همه قطارهای مسافری که همچنان بین باکو و تفلیس در حرکت بودند، باید به مقصد نهایی خود می‌رفتند و قطارهای باربری فقط تا ایستگاه بعد. به باتومی هیچ اشاره‌ای نشده بود. مسافران تفلیس خوش‌شانس بودند و شادیشان را نشان می‌دادند. بقیه مسافران، از جمله من، باید می‌پذیرفتیم که چاره‌ای نداریم جز این که زمستان را در تفلیس سرکنیم. این مسئله چندان هم مهم نبود. زمستان در آن جا به نحوی بسیار غیرطبیعی سخت بود. همه درختان و شهرها در برف فرورفته بودند و ناامنی و بلا تکلیفی برای دارایی و اجناس احساس می‌شد و به طور کلی زندگی بغرنج بود. حتی در هتل‌ها هم تأمین مالی و جانی مشکل بود. یک نظامی از شهر گنجه توضیح داد که چگونه در آنجا با صندلی‌های سربازخانه هتل خالی را میله کرده و برای تأمین مایحتاج زندگی مجبور به انجام

مرا به یاد سواحل یونان می‌انداخت. در این میان صحنه غم‌انگیزی هم وجود داشت که با آن محیط جور در می‌آمد و در مورد همه شهر و مردمش صدق می‌کرد: پرتقال‌ها، درختچه‌های برگ بو، و نخل‌هایی که زیر برف فراوان مانده بودند.

هدف آسان‌تر شده بود. بسیار دلچسب‌تر این بود که آدم در ماه دسامبر روی تخته‌ای متزلزل در آب‌های دریای سیاه باشد که بیهوده نبود یونانی‌ها از آن به عنوان *pontos euxeinnos* یاد کرده‌اند، تا اینکه مدتی طولانی روی خاک روسیه بماند! حالا من به این فکر می‌کردم که چرا سون هدین در تهران به من گفت: شما به ایران و ترکیه باز خواهید گشت، چراکه احساس ناامنی در روسیه غیرقابل تحمل است. برای نخستین بار و در کشتی این مسئله برایم روشن شد که چه وضعیت زشت و تهوع‌آوری را به مدت چهار روز سپری کرده‌ام و به تدریج آرامش پس از جنگ اعصاب به من بازگشت. من در کوبه خودم نشسته و به روبه‌رو خیره شده بودم. آن شب، کریسمس بود، یک شب کریسمس غم‌انگیز! بعدها و در قسطنطنیه^{۴۲} فهمیدم که من در این سفر نه تنها با آخرین قطار، بلکه با آخرین کشتی سفر کرده‌ام.

مانده و مغازه‌ها تعطیل شده بود. خوشبختانه هتل خوب «فرانسه» باز بود. در آنجا من متوجه شدم که در همان شب کشتی کوچکی به نام «آسو» به سوی کنستانتینوپل [قسطنطنیه] حرکت خواهد کرد. لوید اتریشی از خیلی وقت پیش گشت‌وگذار در باتومی را کنار گذاشته بود. آخرین کشتی «مساجریس ماریتایم» یک روز پیش از آن بندر را ترک کرده بود. از خط لوانتینه خبری نبود. ولی شرکت‌های روسی، روپیت، پاکه و کو و نیز کاوکازی مرکوری می‌خواستند به اعتصاب بپیوندند.

من همچنان چند ساعت پراضطراب را در باتومی پیش رو داشتم. ساعت کار اداری پلیس رو به اتمام بود و بدون مهر پلیس من اجازه ترک خاک روسیه را نداشتم. با حمایت و یاری کنسول مهربانمان، آقای بورخارت و برادرش که با من با سورتمه از پنتیوس تا پیلاتوس آمده بود، توانستم همه کارهای اداری را انجام بدهم و امضاهای ضروری را بگیرم. در عین حال توانستم شهر را گذرا تماشا کنم. حدس می‌زنم که باتومی در شرایطی دیگر و در دیگر فصل‌های سال، شهری زیبا بوده است. حتی الان هم در زمستان نوعی زیبایی خیره‌کننده در چشم‌انداز آن وجود داشت که

سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول

ایران با اینکه حمایتش را از قدرت‌های میانه‌رو، آلمان و ترکیه، نشان داده بود، در سال ۱۲۹۳ خ اعلام بی‌طرفی کرد. این مسئله باعث آزار ترکیه‌ای بود که در آن هنگام کشمکش و درگیری‌اش را با روسیه در جنوب قفقاز به پایان رسانده بود و تمایل به تصرف شمال غرب ایران داشت. استراتژی شرقی آلمان، که با ترکیه متحد شده بود، این بود که قدرت بریتانیای کبیر را، که با مرکز اروپا فاصله زیادی داشت، تا حد ممکن هدف قرار دهد. درکنار این مسئله لازم بود جنبش‌های به‌پاخاسته مذهبی علیه قدرت استعماری بریتانیای کبیر به صحنه وارد شوند. اندیشه یک جنگ مذهبی مقدس،

زمانی که آلمان در سال ۱۲۹۳ خ به جانبداری از اتریش و مجارستان وارد جنگ جهانی دوم شد، روسیه، بریتانیای کبیر و فرانسه به عنوان قدرت‌های دوست، اتحادی در برابرشان تشکیل دادند. به فاصله چند روز از آغاز جنگ، دولت آلمان پیمان پنهانی با انور پاشا، بلندپایه‌ترین مقام امپراتوری عثمانی، منعقد کرد که پیش از آغاز جنگ و در حیطه سیاست خارجی آلمان در مشرق‌زمین^{۴۳} تعیین شده بود. ترکیه اعتقادی به ضمانت قدرت‌های دوست، مبنی بر این که در صورت بی‌طرفی امپراتوریش مورد تجاوز قرار نمی‌گیرد، نداشت. به همین دلیل تصمیم گرفت به عنوان متحد آلمان وارد جنگ شود.

۴۲. استانبول امروزی - مترجم.
۴۳. شواپنز ۲۰۰۴.

پس از پایان جنگ در لیست سپاه قرار گرفت و اجازه سفر به ایران را پیدا نکرد. به واسطه کتاب منتشرشده پس از جنگ، سفر نیدرمایر هنتیش، به گونه‌ای ویژه مشهور شد: اسکار فون نیدرمایر جوان زمین‌شناسی بود که از سال ۱۲۹۱خ با یک متخصص تاریخ هنر به نام ادوارد دیز، سفری به ایران و افغانستان کرد که نزدیک به دو سال به طول انجامید. مبنای این سفر پایان‌نامه دکتر نیدرمایر در دانشگاه مونیخ با عنوان *حوزه‌های درونی فلات ایران* بود. در سال‌های ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵خ، نیدرمایر به همراه ورنر اوتو فون هنتیگ شرق‌شناس به افغانستان سفر کرد تا از این طریق با امیرحبيب‌الله افغانی دیدار و وی را به شورش و قیام علیه انگلیسی‌ها متقاعد کند. این فرد ضمن اعلام بی‌طرفی عنوان کرد که آمادگی حمایت از این تاکتیک آلمان را ندارد. نیدرمایر در راه بازگشت در ایران، به گروه وحدت آلمان در کوه‌های زاگرس پیوست، ولی همچون ویلهلم و اسموس و دیگران، دست به عملیات نظامی گسترده و درعین حال خودگردان زد. هدف در اینجا تحریک قبیله‌های عشایر علیه حکومت مرکزی در تهران بود که به انگلستان تمایل داشت. در آغاز سال ۱۲۹۶خ نیدرمایر در کرمانشاه با ارنست هرتسفلد دیدار کرد که در آن هنگام در بغداد مستقر بود و از یک فرصت مناسب استفاده کرده بود تا مدتی کوتاه از محل خدمتش دور شود.

هرتسفلد در نامه‌هایی از حوزه‌اش و نیز در نوشته‌های بعدی‌اش زمان استقرارش را در شرق به عنوان تجربه‌ای بیش‌ازاندازه ناراحت‌کننده شرح می‌دهد و در این خصوص ارزیابی‌ای دارد که بعدها هم به اشتباه تجربه‌ای قهرمانانه تلقی شد.^{۴۶} مأموریت وی این بود که مسیرهای رشته‌کوه‌های زاگرس را شناسایی کند و او نقشه‌ای را طراحی کرد که ۱۰۰۰۰ کیلومتر مسیر در آن مشخص شده بود.^{۴۷} آگاهی‌های مربوط به سرزمین که هرتسفلد با این مأموریت به دست آورده بی‌گمان از پیش‌زمینه‌های بنیادین برای دیدگاهی بود که همواره در یادداشت‌های باستان‌شناسانه وی دیده می‌شود. هرتسفلد

یک جهاد ساخت آلمان، که نخستین بار توسط دیپلمات و باستان‌شناس آلمانی، ماکس فون اپنهایم، اندیشیده شده و با همکاری آلمان و عثمانی گسترش یافته بود، به عنوان ابزاری تبلیغاتی برای برافروختن و شعله‌ور ساختن جنبش‌های ضدبریتانیایی در هندوستان و افغانستان به‌کار گرفته شد.^{۴۴}

به این ترتیب استراتژی آلمان از سیاست پیشین پشتیبانی و حمایت از نخبگان فکری در ایران دست کشید، و این بار به سوی تحریک حلقه‌های گسترده‌تر اجتماعی با بهره‌گیری از مذهب رفت. البته نقشه جهاد کارساز نشد زیرا بخش بزرگی از ایرانیان معتقد به مذهب شیعه بودند و خلیفه‌های سنی مذهب قسطنطنیه را، که واسطه صدور دستور جهاد و تبلیغات بودند، به رسمیت نمی‌شناختند. بنابراین آلمان سیاستش در ایران را بر پایه تحریک نیروهایی قرار داد که علیه دولت مرکزی و شاه در ایران، که توسط روسیه و بریتانیا کنترل می‌شد، کار می‌کردند. همچنین آلمان از نیروهای ملی و میهن‌پرستان آزادی‌خواه در ایران و نیز عشایر و اقوام کرد در کوه‌های زاگرس پشتیبانی می‌کرد که در راه تحقق استقلال خود کشته می‌شدند و به طور موقت در فهرست پرداختی‌های ارتش آلمان بودند. در فاصله سال‌های ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶خ یک گروه میهن‌پرست ضد حکومت در شهر کرمانشاه در جنوب غرب ایران بنیانگذاری شد که جز آلمان و اتریش فقط توسط شهر مقدس کربلا در عراق به رسمیت شناخته می‌شد. این گروه در آغاز سال ۱۲۹۶خ ناکام ماند و شکست خورد.^{۴۵}

در این کار، دانشمندان و پژوهشگران آلمانی هم سهم بودند که بر پایه دانش خود در زمان جنگ در نقاط بحرانی به کار گماشته می‌شدند. آلمان این افراد را در حکومت‌های گوناگون در ایران به عنوان کنسول به‌کار گمارده بود. ویلهلم و اسموس شرق‌شناس از سال ۱۲۹۲خ کنسول آلمان در بوشهر بود. فریدریش زاره که پیش‌تر در ایران مشغول به کار شده بود، در کرمانشاه با گروه ایرانی میهن‌پرست ضد حکومتی همکاری کرد و به همین دلیل

۴۴. شوابنز ۲۰۰۳؛ هویزر ۲۰۰۴.

۴۵. بلوچر ۱۹۴۹.

۴۶. هرتسفلد ۱۹۲۰.

... روزی دلچسب و

ساعتی مطلوب به نظر

می‌آید، جایی که همه

اصلیت امروزی ما در

گذشته احیا شود، با

درگیری‌های وحشیانه،

با حرص و طمع

نفرت‌انگیز، و با نفرت

ملازم خود، بنابراین ما

کار خودمان را دنبال

می‌کنیم!...

۴۷. ۴۷. نامه هرتسفلد

از سلیمانیه به ادوارد

مایر، در تاریخ ۱۲۶ اکتبر

۱۹۱۶.

BBAW, Akad-

e m i e a r c h i v,

Nachlass E. Meyer,

Dok. Nr. 714

پس از پایان جنگ نشریه‌ای را با زمینه‌ای گسترده برای پژوهش و تحقیق در باستان‌شناسی مشرق‌زمین تدوین

کرد که به واسطه آن، در کنار دانشمندان همدست دشمن در جنگ قرار می‌گرفت.^{۴۸}

جمهوری وایمار و رضاشاه دو آغاز جدید متفاوت پس از جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول در پاییز ۱۲۹۷خ به پایان رسید، نه به دلیل رخداد انقلاب در روسیه، بلکه در نتیجه رکود اقتصادی و جنگ‌های خسته‌کننده و طاقت‌فرسا. در آلمان، در نتیجه تضاد میان سیاستمداران غیرنظامی و مدنی، که آتش‌بس را ترجیح می‌دادند، از یک سو و فرماندهان کل قوا و سپهسالاران نظامی ارتش، که موافق با یک پیمان تسلیم و یا آتش‌بس نبودند، از سوی دیگر، شورش و در پی آن انقلاب نوامبر رخ داد. قیصر ناچار به کناره‌گیری از قدرت شد و حکومت جمهوری را اعلام کرد. مذاکرات صلح پاریس و قرارداد ورسای مرزهای جدید را تعیین و آلمان را - که اکنون جمهوری وایمار خوانده می‌شد - وادار به کارهای دشواری به منظور تلافی و جبران خسارت کرد. در کنار احساس حقیرانه شکست و جریحه‌دار شدن غرور ملی، فشار سنگین و قابل توجه اقتصادی هم به این کشور وارد شد و چند سال پس از آن هم فشار دیگری بر اثر بحران اقتصادی جهانی در سال ۱۳۰۸خ بر این فشارها افزوده شد. قرارداد شرم‌آور ورسای آب در آسیاب مخالفان و دسته‌های رادیکال و تندرو ریخت و بهانه و انگیزه کافی در اختیارشان قرار داد. جمهوری وایمار به هیچ وجه به استواری و پایداری دست نیافت، بلکه پس از دوره‌ای ۱۵ ساله، در زمستان ۱۳۱۲خ، با انتقال قدرت به ملی‌گرای نازی، به بی‌ثباتی فزاینده پایان داد.

ایران نیز عواقب سخت جنگ جهانی اول را تحمل کرد.^{۴۹} هیئت اعزامی از ایران در کنفرانس ورسای، که به دنبال دریافت غرامت جنگی برای بازسازی کشورش و نیز باطل کردن قراردادهای اقتصادی شرم‌آور و یک‌جانبه بود، به هیچ نتیجه‌ای نرسید و حقی دریافت نکرد. با این‌که این کشور هنوز در ظاهر کشوری مستقل به شمار می‌رفت،

کارهای مربوط به دولت به گونه‌ای گسترده در کنترل بریتانیا بود. بر اثر تحریک بریتانیا، دولت ایران فهرستی سیاه از افراد آلمانی تهیه کرد که حق سفر به ایران را نداشتند. این فهرست که نام فریدریش زاره هم در آن بود، تا سال ۱۲۹۹خ برای دولت ایران معتبر بود. از مطالبات بریتانیایی‌ها که قرار بود در سال ۱۲۹۸خ تحقق یابد پیشبرد سیاست ژئوپولیتیک بریتانیا در مورد مناطق بازرشی همچون هندوستان و حوزه‌های نفت‌خیز جنوب ایران و بنادر خلیج فارس بود. بریتانیا قصد داشت بر این حوزه‌ها تسلط یابد.

تصرف ایران توسط بریتانیا ناتوانی حکومت مرکزی را در تهران بیشتر نمایان ساخت و حکومت ایران به سوی نوعی بی‌ثباتی روزافزون هدایت شد. به عنوان واکنش در برابر این رویکرد حکومت، حرکت‌ها و جنبش‌های تجزیه‌طلبانه و بیشتر اجتماعی، به‌ویژه در شمال ایران شکل گرفت، که الگوشان برای تشکیل جمهوری مستقل اتحاد جماهیر شوروی بود. بریتانیا چندین بار تلاش کرد ایران را به کشوری وابسته و تحت‌الحمایه تبدیل کند، اما پارلمان ایران از این کار جلوگیری کرد. به‌رغم این مسئله ناتوانی و ضعف دولت ایران قابل چشم‌پوشی نبود. در سال ۱۳۰۰خ رضاخان به عنوان فرمانده قشون قزاق تهران را به تصرف درآورد و به نخست‌وزیری رسید و سپس شاه ایران شد. شاه با استقرار متحد رضاخان یعنی سیدضیاء طباطبایی در پست نخست‌وزیری موافقت کرد. رضاخان نیز به سمت وزیر جنگ دست یافت و در نهایت از اکتبر سال ۱۳۰۲خ نخست‌وزیر ایران شد.

رضاخان مصطفی کمال آتاتورک، بنیانگذار جمهوری ترکیه، را الگوی خود قرار داد و سپس خود به‌تنهایی راه برقراری جمهوری را در ایران در پیش

۴۸. هرتسفلد ۱۹۱۹.
۴۹. امیرپور و ویسکه
۲۰۰۴: ۴۰ - ۴۲.

پروانه و جواز برای حمل و نقل هوایی در ایران دریافت کرده بود، به تعهدش مبنی بر تأسیس مدرسه آموزش پرواز برای تربیت خلبان در ایران عمل نکرد. یک کارمند استخدام شده آلمانی در بانک ملی ایران - کورت لیندن بلات - هم مبلغ زیادی پول اختلاس کرد، که به مسئله روز با عنوان موضوع دعوی لیندن بلات تبدیل شد و بر سر زبان‌ها افتاد. موزه برلین نقش برجسته‌های تخت جمشید را، که احتمالاً به صورت غیرقانونی به اروپا رسیده بود و چه بسا همان‌هایی بود که از طریق پاریس سر از اروپا درآورده بود، خریداری کرد.^{۵۱} دانشجویان ایرانی چپ‌گرا در برلین دست به برنامه‌ریزی گسترده و نیز انتشار متن‌های ضد حکومتی، که در ایران آماده شده بود، زدند.^{۵۲} نخستین مخالف از این گروه که از وی شکایت شد، بزرگ علوی ادیب بود که در مونیخ مجله پیکار را منتشر می‌کرد. کمی پس از آن، محمد فرخ یزدی در برلین کار وی را با انتشار نشریه نشاط دنبال کرد. قانون و مقررات حاکم در آلمان اجازه سرکوب این نشریه‌ها را نمی‌داد و رضاشاه از این رو بسیار ناراحت بود. همچنین در این میان گه‌گاه گزارش‌گران آلمانی در گزارش‌های خود درباره ایران به انتقاد از حکومت رضاشاه می‌پرداختند: لئو ماتیاس جامعه‌شناس و روزنامه‌نگار آلمانی در مقاله‌ای در مجله مصور مونیخ، رضاشاه را غاصب بی‌سواد از پایین‌ترین طبقه جامعه معرفی کرد و در حقانیتش تردید کرد. رضاشاه بسیار عصبانی شد و ترتیبی داد که فرستاده جدید کشور آلمان، ویپرت فون بولوچر، هفته‌ها منتظر اعتبارنامه خود بماند، امری که بسیار غیرعادی بود.

گرفت، ولی مجلس ایران در تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۳۰۴ خ تصمیم به خلع آخرین شاه سلسله قاجار، احمدشاه، گرفت که بیشتر وقت خود را در اروپا سپری می‌کرد و رضاخان را به جای وی به عنوان شاه کشور معرفی کرد. او در طول زمان حکومتش به عنوان نخست‌وزیر برنامه مدرنیزه کردن کشور را آغاز و هدایت کرد. در این میان کارخانه‌های آلمانی بیشترین سود را بردند: به این ترتیب او در سال ۱۳۰۳ خ مستشاران نظامی ایران را در برلین به منظور قدرت‌بخشی و حفظ ساختار تسلیحاتی در ایران و نگهداری زرادخانه امپراتوری از طریق کارخانه‌های آلمانی به خدمت گماشت. این نوگرایی و تلاش در راه برقراری اصلاحات در آن زمان قوی‌تر شده بود.

برای رضاشاه آشکار شده بود که نوگرایی و حرکت به سوی مدرنیته در ایران با کمک شرکت‌های آلمانی امکان‌پذیر است و در این زمینه دیگر به انگلیسی‌ها، به‌ویژه پس از تجربه زمان پس از جنگ، اعتماد نداشت. پنج سال نخست سلطنت وی پس از تاجگذاری در ایران زمان رشد اعتماد و علاقه و شور و شوق برای ارتباط با آلمان بود. در میان متخصصان خارجی بی‌شماری که برای ساخت جاده، کارخانه، خط تلگراف و راه‌آهن به ایران می‌آمدند، تعداد زیادی متخصصان آلمانی بودند. در سال ۱۳۰۶ خ بانک ملی ایران تأسیس شد که هدایت آن در دست آلمان‌ها بود.

در سال ۱۳۰۷ خ آلمان مهم‌ترین شریک اقتصادی ایران بود.^{۵۰} این رابطه نوپای دوطرفه که پس از شکست خوردن در جنگ جهانی اول آغاز شده بود، با نخستین شوک خود مواجه شد: شرکت یونکرز که

باستان‌شناسی در ایران، در خدمت بیداری ملی

و اجرا می‌شد و از زمان حکومت قاجارها در ایران متوقف شده بود. آنچه در نقش برجسته‌ها و اشعار اوایل دوره قاجار گزارش شده، در این بخش از تاریخ هم حفظ شده باقی ماند. نمونه دیگر مورد انتقاد و نکوهش رضاشاه مذهب بود. در این مورد نیز وی

رضاشاه اقدامات سیاسی براندازانه آغاز شده علیه خود را پس از جنگ جهانی اول نوعی ترمیم قلمداد کرد که از زمان‌های قدیم در جامعه سنتی ایران مرسوم شده بود. این سنت‌های بزرگ ملی از پیش از اسلام و در دربار شاهان هخامنشی و نیز ساسانی پذیرفته

۵۰. نیدرمایر ۲۰۰۹: ۱۷۳.

۵۱. زاره ۱۹۲۹.

۵۲. مهراد ۱۹۷۸.

همچون الگوی بزرگش آتاتورک، این عامل را دلیل بنیادی عقب‌افتادگی کشور می‌دانست و به این ترتیب به تسلط و چیرگی روحانیت در جامعه واکنش نشان می‌داد و به نظریات و انتقادات فرقه‌های مذهبی توجه چندانی نداشت.

او زمانی که هنوز رضاخان نامیده می‌شد، برای ایجاد همبستگی ملی از گذشته باستانی ایران بهره گرفت و به‌ویژه در سفر به جنوب ایران از تخت جمشید و شوش دیدن کرد. زمانی که به مقام پادشاهی ایران دست یافت، لقب پهلوی را برای خود برگزید که بی‌گمان از زبان پارسی میانه و یادآور خط رایج پیش‌ازاسلام در ایران بود و دستور داد نقش برجسته‌های تخت جمشید بر دیوارهای کاخش نقاشی شود. رضاشاه در جشن تاجگذاریش، در سال ۱۹۲۶، برای نخستین بار بر موجودیت نژاد آریایی پافشاری کرد که ایرانی‌ها به آن تعلق داشتند و میراث ملی ایرانیان محسوب می‌شود. او همچنین خود را جانشین و میراث‌دار داریوش یکم (۴۸۶-۵۵۰ پم) لقب داد و روی سنگ قبرش نیز به پارسی و آریایی از تبار آریایی‌ها نامیده شد.

بنابراین نماد حکومت جدید^{۵۳} صراحتاً نقش‌مایه‌های پیش‌ازاسلام بود و سیاست کلی در این زمینه بر اهرم بیداری حس ملی تأکید داشت، اهرمی که از یک سو در برابر قدرت‌های مذهبی و از سوی دیگر در برابر قدرت‌های خارجی زمان جنگ و پس از جنگ (جهانی) قابلیت مبارزه داشت. درمقابل، در بحث سیاست خارجی لازم بود مرز مشخص و متفاوتی با همسایگان عربی نیز نشان داده شود.

حتی خارجی‌هایی که پس از جنگ به عنوان رایزن و مشاور یا افراد علمی به ایران آمده بودند، در این حرکت جدید و پرنشاط شریک شدند: آرتور پوپ، متخصص تاریخ هنر، مجموعه‌دار و بازرگان امریکایی که تا دهه هفتاد م در ایران کار می‌کرد، در سال ۱۳۰۴خ در سخنرانی جانانه و کوبنده‌ای احساسات و تمایلات ملی‌گرایانه شرکت‌کنندگان در جلسه

را برانگیخت و آنان را به وجد آورد - جز شخص شاه همه اعضای ایرانی تشکیلات آثار باستانی و نیز تعدادی از مشاوران خارجی مهم حاضر در ایران در این گردهمایی شرکت کرده بودند.^{۵۴}

میهن‌پرستی دوره رضاشاه به هیچ‌وجه فقط یک ایدئولوژی تجویز و القاء‌شده طبقه حاکم نبود. این ایدئولوژی به سرعت بخش بزرگی از ملت ایران اعم از فقیر و غنی را به خود جلب کرد. شور و اشتیاق و علاقه به میراث ملی به سرعت گسترش یافت و در طول زمان بیشتر خود را نشان داد. تخت جمشید دوره هخامنشی به صورت الگویی برای معماری نوین این دوره درآمد و سبکی نو به نام سبک نو تخت جمشید^{۵۵} در نقوش ورودی‌های بناهای جدید رواج یافت. این مسئله تاحدودی حاصل فعالیت‌ها و تجارب باستان‌شناسانه و نیز کارآزمودگی معمارانی است که از سال ۱۳۱۳خ در دانشگاه تازه تأسیس‌شده تهران درس خوانده بودند. ساختمان‌های دولتی همچون ساختمان مجلس و نیز بانک‌ها با ستون‌ها و نیم‌ستون‌هایی تزئین شد که الگوبرداری از نقش برجسته‌های کاخ آپادانای تخت جمشید بودند. بر نخستین سری از اسکناس‌های چاپ‌شده در دوره رضاشاه نقوشی از تخت جمشید و بر سری‌های بعدی اسکناس‌ها نقوشی با مضمون ادای احترام به پادشاه در کاخ آپادانا و نیز مقبره کورش بزرگ آمده بود. استفاده از این نقوش و طرح‌های باستانی برای تزئین اسکناس در دوره محمدرضا نیز ادامه و، با آمدن نقوش دیگری همچون گاوبالدار شوش و مهر سلطنتی داریوش بزرگ هخامنشی، گسترش یافت. علاوه بر این پیکرنگاران و هنرمندان و نقاشان هم بهره‌گیری از نقوش و موضوعات مربوط به نقوش باستانی تخت جمشید را پیشه کردند: فرش بافان از نقوش نقش برجسته‌های کاخ آپادانا برای بافت فرش و نقاشان هم از این نوع نقوش برای کارت‌پستال‌ها و نقوش دیواری استفاده کردند.

۵۳. ویسه هوفر ۱۹۹۰؛
الینگر ۲۰۰۶: ۳۰۰ - ۳۴۸.
۵۴. گلوک و سیور ۱۹۹۶.
۵۵. گریگور ۲۰۰۴؛
گریگور ۲۰۰۵.

انجمن پشتیبانی از کاوش‌ها و سفرهای پژوهشی

ینس کروگر



تصویر ۳۰. نیم‌تنه مفرغی اشراف‌زاده ریش‌دار. ایران، نیمه سده سوم - نیمه سده پنجم. خرید توسط فریدریش زاره از راه تجارت آثار هنری در سال ۱۲۸۴خ.



تصویر ۳۱. بخشی از یک مجسمه (نقش برجسته) از نظام‌آباد. اوایل دوره اسلامی، سده هفتم - نیمه نخست سده هشتم م. نیمه تمام و شکل نیافته، به دست آمده در سال ۱۳۰۶خ.

با توجه به افزایش تمایلات حکومت ایران به پژوهش‌های باستان‌شناسی، فریدریش زاره در کار مشترک با اشخاص سرشناس سیاسی و اقتصادی و فرهنگی تلاش کرد تا پس از پایان جنگ جهانی اول عرصه را برای کار شناسایی و کاوش باستان‌شناسان آلمانی در ایران و افغانستان آماده سازد. با این هدف انجمنی با هدف پشتیبانی از کاوش‌ها و سفرهای علمی و پژوهشی در اوایل سال ۱۳۰۲خ بنیان‌گذاری شد.^{۵۶} سهام‌داران این انجمن از همکاران شرکت هوگو استینز و فریدریش زاره بودند.

این انجمن در نظر داشت ارنست هرتسفلد را به عنوان مسافر پژوهشی به ایران و افغانستان بفرستد تا مناطق و محوطه‌های باستانی و قابل کاوش را شناسایی کند و در صورت امکان به جمع‌آوری آثار هنری بپردازد. در سال ۱۳۰۲خ قراردادی با ارنست هرتسفلد، مبنی بر سفر پژوهشی به افغانستان و به‌ویژه بازدید از آثار باستانی و شهرهای تاریخی، امضا شد. هرتسفلد با استفاده از منابع و پشتیبانی این انجمن در بهمن‌ماه ۱۳۰۲خ به ایران سفر کرد و با چند وقفه و به‌گونه ناپیوسته تا پاییز ۱۳۰۴خ در آن جا ماند.

تأمین‌کنندگان مالی این پروژه منتظر و متوقع بودند که هرتسفلد با دستی پر از آثار هنری جذاب و نفیس برای افزودن به مجموعه‌ها بازگردد. این امید و آرزو با آنچه در سال ۱۳۰۸خ رخ داد و به خاتمه کار این انجمن منجر شد، از میان رفت. معدودی اثر هنری به واسطه دغدغه‌های علمی به مجموعه‌های خصوصی استینز و لوئب منتقل و تعدادی هم به عنوان هدیه به هرتسفلد، از طریق فریدریش زاره در فاصله سال‌های ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۰خ به موزه هنر اسلامی در برلین برده شد. در سال‌های پس از آن هرتسفلد تلاش کرد موقعیت دیگری برای تأمین مالی اقامتش در ایران به دست آورد.

وی در سفرنامه‌اش، که در سال ۱۳۰۵خ به چاپ رساند، درباره مکان‌هایی گزارش داده که از آن‌ها بازدید کرده است. این سفرها به او امکان داد همه محوطه‌ها و بقایای شهرهای باستانی و همچنین یادگارهای دوره اسلامی را در پروژه‌های بررسی و کاوش آتی به عنوان پیش‌زمینه در نظر داشته باشد. هرتسفلد از طریق سفرهایش در سرزمین پهناور ایران، در شرایطی که خود را به عنوان تنها دانشمند خارجی در آن زمان در ایران، آزاد و مستقل می‌دانست، توانست دیدگاه کلی ممتاز و ارزشمندی درباره محوطه‌های گوناگون باستانی ایران کسب کند. تلاش‌های او در افغانستان برای پایه‌گذاری باستان‌شناسی آلمان به طور کلی با شکست مواجه شد و او در سال ۱۳۰۳خ در کابل موفق به دیدار با مقام‌های رسمی افغان نشد.

هرتسفلد یکی از فعالیت‌های میدانی خود را در ایران زمانی انجام داد که هنوز مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران بنیانگذاری نشده بود، ولی پژوهش‌های وی به گونه‌ای این انگیزه را ایجاد کرد که در طی یادداشتی ضرورت پایه‌گذاری مؤسسه آلمان‌ها را در ایران یادآور شود. پیش از سال ۱۳۰۷خ، یک سال پیش از لغو قرارداد امتیاز انحصاری فرانسویان برای کار باستان‌شناسی در ایران، هرتسفلد پژوهش‌های باستان‌شناختی خود را در کاخ کورش دوم، شاه هخامنشی (حکومت: از ۵۵۹ تا ۵۳۰ پم) در پاسارگاد، که پیش‌تر از سال ۱۲۸۴خ از آن بازدید کرده بود و در سال ۱۳۰۲خ با بودجه بنیاد پشتیبانی علوم آلمان به مدت یک هفته در آن به کاوش پرداخته بود، با بودجه بنیاد پشتیبانی یادشده انجام داد.

ارنست هرتسفلد در مقام رایزن حکومت ایران

بدون هیچ‌گونه نظارت علمی به طور کامل نابود می‌شوند. تنها کاری که از دست من برمی‌آمد این بود که تا جای ممکن به یافته‌های باستانی از طریق نماینده‌های محلی و مقامات دسترسی پیدا کنم و از طریق دانش خودم در مورد نوع محوطه و تپه و درحقیقت سرچشمه آثار یافت‌شده از تپه‌گیان اظهار نظر کنم...»^{۵۹}

با صدور اجازه از سوی دانشگاه برلین، هرتسفلد توانست بدون وقفه طولانی در ایران بماند. او کتابخانه شخصی و ابزار کارش (تصویر ۳۲ الف و ب؛ تصویر ۳۳ الف و ب) را با خودش به ایران آورد و به این ترتیب برنامه‌ریزی کرد تا مدتی طولانی در ایران اقامت کند. در این سال‌ها ابتدا این اندیشه به وجود آمد که شعبه‌ای از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران پایه‌گذاری شود و همچنین هرتسفلد در سال ۱۳۰۶ خ یادداشتی منتشر کرد که در آن چنین شعبه‌ای از مؤسسه را معرفی کرده بود. او نخست پیشنهاد شعبه‌ای را داد که به صورت مجزا و زیر نظر انجمن آلمان اداره شود و همزمان توسط دولت ایران مورد پشتیبانی باشد و در صورت امکان از طریق بورس‌ها و دستیاران مورد حمایت قرار گیرد. برای گام نخست هرتسفلد دست به انتشار نوشته‌های علمی زد. علاوه بر این وزارتخانه در آرزوی خرید اشیاء برای موزه‌های برلین بود. بودجه در آلمان پس از جنگ جهانی اندک بود و بنابراین وزیر آموزش و پرورش، کارل ه. بکر، که دکتري شرق‌شناسی داشت و فریدریش اشمیت - اوتو، رئیس انجمن علوم آلمان، از وزارت امور خارجه آلمان درخواست کردند از پروژه‌های پژوهشی پشتیبانی کند، بی‌آنکه منافع متمایز و سیاسی را در نظر داشته باشد، زیرا در غیر این صورت کامیابی در کار نخواهد بود. در هر حال انتشارات مورد پشتیبانی مالی مؤسسه باستان‌شناسی قرار گرفت و به این ترتیب هرتسفلد توانست از سال ۱۳۰۸ مجله گزارش‌های باستان‌شناسی ایران و یادبودهای ایران را منتشر کند که در آن‌ها او

ارنست هرتسفلد در زمان خدمتش در جنگ جهانی اول در عراق به عنوان پروفیسور برجسته دانشگاه فریدریش ویلهلم، جایی که او در سال ۱۲۹۹ خ هم تدریس کرده بود، منصوب شد. او در سال ۱۳۰۲ خ صریحاً از وزارت آموزش و پرورش و بنیاد خصوصی تازه‌بنیان‌گذاری‌شده در برلین برای پشتیبانی از کاوش‌ها و سفرهای علمی درخواست کمک مالی کرد و به این ترتیب برای نخستین بار پس از جنگ جهانی اول دوباره در ایران گامی برای شناسایی زمینه پژوهش‌های آتی از طریق هیئت کاوشگران برداشته شد. از اهداف این بنیاد پشتیبانی از باستان‌شناسان آلمانی در سرزمین‌های شرقی به قصد به‌دست‌آوردن اشیاء عتیقه برای موزه‌های برلین بود.^{۵۷}

هرتسفلد به افغانستان و هندوستان سفر کرد و بازگشت؛ نوشت، عکاسی کرد، طرح‌هایی برای حفاظت از آثار و بناهای تاریخی تدوین کرد، از جمله و به‌ویژه در تخت جمشید، با ملاحظه بر توجه ویژه رضاشاه، بقایای تاریخی را ثبت و مستندنگاری کرد.^{۵۸} او تنها خارجی بود که در سال ۱۳۰۴ خ عضو انجمن آثار ملی ایران شد و در سال ۱۳۰۵ خ به تهران فراخوانده شد تا حکومت ایران را در مقام مشاور برای بنیانگذاری تشکیلات و اداره آثار تاریخی حمایت و پشتیبانی کند. در همان سال هرتسفلد به همراه رضاشاه به لرستان سفر کرد، که تعداد زیادی کاوش غیرمجاز و در پی آن چپاول آثار باستانی عصر مفرغ و آهن در گورستان‌های آن آغاز شده بود، همان محوطه‌هایی که آثار به‌دست‌آمده از آن امروز به مفرغ‌های لرستان مشهور است. تپه‌های مسکونی باستانی نیز از چنگ این چپاول‌ها در امان نمانده بود - همان‌گونه که هرتسفلد شخصاً در یادداشت‌هایش آورده - دو سال پس از نخستین سفرش به نهاوند، فقط یک‌سوم از یکی از تپه‌های باستانی که دیده بود، باقی‌مانده بود. او در این باره می‌نویسد: «... جای افسوس فراوان دارد که از دیدگاه باستان‌شناسی محوطه‌های بسیار ارزشمند

۵۷. کروگر ۲۰۰۵.
۵۸. هرتسفلد ۱۹۲۶؛
هرتسفلد ۱۹۲۸.
۵۹. هرتسفلد ۱۹۲۹. آ.

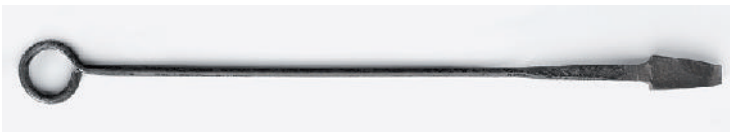
بود. من امیدم را کاملاً از دست داده‌ام.^{۶۰}

در نهایت در سال ۱۳۱۰ این قانون به همان شکل و شمایلی که باعث نگرانی هرتسفلد بود به تصویب رسید. بر پایه این قانون، همه اشیاء متعلق به زمان‌های قدیم تا دوره صفویه (و شامل این دوره) به عنوان عتیقات معرفی و در این میان اشیاء متعلق به دوره قاجار (تصویر ۴۱) به طور صریح مستثنی شدند. صاحبان زمین اجازه پیدا کردند بنا بر دلیل موجه خودشان و با نظارت نماینده دولت به حفاری در حریم خود بپردازند و مقرر شد یافته‌های این نوع حفاری‌ها میان صاحبان زمین و دولت به تساوی تقسیم شود.

بنابراین هرتسفلد توانست همچون گدار و پوپ در شکلی کاملاً متفاوت از گذشته در ایران به پژوهش بپردازد. همچنین با لغو قرارداد انحصاری فرانسوی‌ها، راه برای پژوهش‌های باستان‌شناختی در ایران باز و پروژه باستان‌شناسی سوئدی در شاه‌تپه گرگان آغاز و فردریک ولسین از طرف مؤسسه امریکایی پوپ به ترنگ‌تپه گرگان اعزام شد. رمن گیرشمن کار باستان‌شناسی فرانسوی‌ها را در شوش و نواحی اطراف آن از سر گرفت و درعین حال کاوش‌های تپه‌گیان نهادند و تپه‌سیلک کاشان را عهده‌دار شد؛ دو محوطه‌ای که ظروف سفالی

به‌تنهایی و گاه به همراه فریدریش زاره، نتایج پژوهش‌ها و بعدها کاوش‌هایش را در تخت جمشید منعکس می‌کرد. حتی بدون چشم‌انداز و دیدگاه اداری و رسمی بنیانگذاری مؤسسه، همان طور که پیش‌تر خود هرتسفلد پیشنهاد کرده بود، برایش مسلم بود که از سال ۱۳۰۸ خ برای انجمن آلمان در تهران حقوق و دستمزدی از سوی دولت ایران برقرار خواهد شد، به همان صورت که او با تهیه پیش‌نویس قانون عتیقات پیشنهاد داده بود. از سال ۱۳۰۶ خ قرارداد هرگونه کاوش باستان‌شناختی فرانسوی‌ها در نهایت لغو شد و هرتسفلد توانست با حمایت مؤسسه‌های خیریه کار مطالعه و کاوش باستان‌شناختی را در پاسارگاد از سال ۱۳۰۷ خ آغاز کند. از آنجایی که حمایت‌های مالی موجود برای کاوش در تخت جمشید، که هرتسفلد در سال ۱۳۰۷ خ به رضاشاه پیشنهاد داده بود، کافی نبود، او سفری علمی را به شرق ایران آغاز کرد و به بازدید از کوه خواجه پرداخت، محوطه‌ای که به دلیل نقاشی‌های دیواری از دوره ساسانی مشهور بود. در این فاصله بر مسئله تأمین مالی هزینه‌های کاوش گسترده در تخت جمشید متمرکز شد.

از سوی دیگر، پیش‌نیاز ضروری برای پژوهش‌های وی در ایران، علاوه بر بودجه و پشتوانه مالی، تغییر و تحول در قانون عتیقات موجود بود که تکلیف مجوز پژوهش‌ها و نیز اشیاء یافت‌شده را روشن می‌کرد. تهیه و نگارش این قانون بسیار سرسختانه صورت گرفته و هرتسفلد را به طور مشخص ناامید کرده بود. او در ۵ بهمن‌ماه ۱۳۰۸ خ طی نامه‌ای به مرشد و استاد قدیمی‌اش ادوارد مایر این‌گونه نوشت: «...می‌خواستم کوتاه این مطلب را بنویسم که من طی مأموریتی از سوی وزیر دربار به همراه آندره گدار یک نسخه کامل از قانون عتیقات را تدوین کردم که وزیر دربار می‌خواهد به عنوان نسخه تهیه‌شده توسط خودش مطرح کند، برخلاف نسخه بی‌شرمانه، غیرعلمی، کودکانه و صرفاً برپایه پول تنظیم‌شده وزیر فرهنگ. ولی این دقیقاً همان چیزی است که این‌ها می‌گویند: آدم دور دایره می‌چرخد و بعد از یک سال جایی است که پیش‌تر



تصویر ۳۲ الف و ب. مهر شخصی ارنست هرتسفلد.



۶۰. نامه هرتسفلد به مایر، پنجم بهمن‌ماه ۱۳۰۸ خ.

گشایش موزه ملی ایران در تهران در سال ۱۳۱۶ خ. سهم مهمی در تحریک احساسات ملی مردم و معنی بخشیدن به میراث فرهنگی و آثار تاریخی غنی کشور داشت. ساختمان جدید موزه را آندره گذار طراحی کرد که در آن زمان ریاست اداره عتیقات ایران را نیز برعهده داشت. درعین حال هرتسفلد هم به دست یافتن به این مقام امید داشت، ولی شاید اعطای آن به گذار به گونه‌ای تسلی دادن به فرانسوی‌ها در برابر لغو قرارداد انحصاری آن‌ها در ایران بود.

به موازات پژوهش‌های صورت‌گرفته باستان‌شناسان خارجی، نوعی نظم باستان‌شناسانه بی‌همتا در ایران شکل گرفت. در سال ۱۳۱۳ خ دانشگاه تهران بنیانگذاری شد و کم‌کم سیستم آموزشی و پرورش نیروی انسانی در آن، همچون مدرسه دارالفنون، پاگرفت. مقدمات نخستین دوره‌های آموزشی هنر و معماری با همکاری آندره گذار، رئیس اداره عتیقات ایران و آرتور پوپ، رئیس موزه ایران باستان و بسیاری از باستان‌شناسان خارجی دیگر فراهم شد. درعین حال، گذار به عنوان نخستین رئیس دانشکده تازه‌پایه‌گذاری‌شده معماری و هنرهای زیبا انتخاب شده بود. به این ترتیب دوره‌های آموزشی و دروس باستان‌شناسی و معماری را خود گذار و تعدادی دیگر و معمارانی که در دنیای باستان‌شناسی نام‌آشنا بودند، ارائه می‌کردند، که در این میان می‌توان به ماکسیم سیرو، که دو فصل با ژمن گیرشمن در تپه‌سیلک کاوش کرده بود و فریدریش کرفتر اشاره کرد. در سال‌های ۱۳۱۶-۱۷ خ دروس زبان‌های باستانی و مطالعات خاور نزدیک کهن را ویلهلم آیلرز تدریس می‌کرد. نخستین دانش‌آموخته رشته باستان‌شناسی فریدون توللی بود که بعدها نه به عنوان باستان‌شناس که به عنوان شاعر مشهور شد. علی حاکمی، که دانش‌آموخته سال ۱۳۱۸ خ بود، مشهورترین باستان‌شناس در میان نخستین نسل باستان‌شناسان ایرانی محسوب می‌شود.

منقوش و مشهور آن‌ها پیشتر در بازارهای عتیقه شناخته شده بود. او همچنین به محوطه ساسانی بیشاپور علاقه نشان داد. اریک اشمیت آلمانی - امریکایی در سال ۱۳۱۰ کار خود را در تپه‌حصار دامغان در شمال ایران و نیز باقی‌مانده‌های شهر سلجوقی در شهرری آغاز کرد، که امروزه حاشیه جنوبی تهران را تشکیل می‌دهد. اورل اشتاین انگلیسی که پیشتر در فاصله سال‌های ۱۲۹۵ - ۱۲۹۴ خ در ناحیه مرزی ایران و هندوستان به کار باستان‌شناسی مشغول بود، پژوهش‌های باستان‌شناختی میدانی خود را در بلوچستان و فارس از سرگرفت.

هیچ‌یک از این فعالیت‌های خارجی یادشده از طرف ایران با جهت‌گیری پژوهشی موجود در تضاد نبود. باستان‌شناسی به عنوان بخشی از هنرهای زیبا در مدرسه دارالفنون آموخته می‌شد، ولی هیچ پژوهشگری که قادر به کار میدانی باستان‌شناسی باشد، پرورش پیدا نمی‌کرد. در پی شرکت در پروژه‌های باستان‌شناسی خارجی، تعدادی پژوهشگر جوان ایرانی توانسته بودند تجربیات مهمی کسب کنند. از نسلی که در مدرسه دارالفنون تحصیل کرده بودند، سیدمحمدتقی مصطفوی سال‌های فراوانی را با هرتسفلد در تخت جمشید و با اشمیت در ری کار کرده بود. او به‌عبارتی نخستین کار میدانی باستان‌شناختی مستقل ایرانی را سرپرستی کرده است.



تصویر ۱۳۳ الف و ب. کیف نوشت‌افزار ارنست هرتسفلد.

پاسارگاد

باربارا هلوینگ

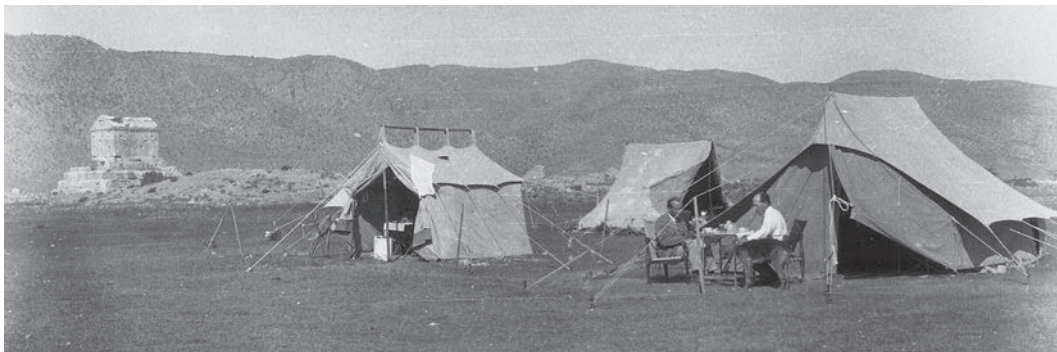
ندارد، ولی مقبره کورش پس از بیش از دو هزار سال به طور کامل باقی مانده است. نخستین اشاره‌ها به این مقبره را می‌توان در سفرنامه‌های قرن ۱۵ م مشاهده کرد.^{۶۲} در آن زمان هویت صاحب مقبره هنوز مشخص نبود و از آن به‌عنوان مقبره مادر سلیمان یاد می‌شد و بیشتر توسط زنان مورد احترام و ستایش قرار می‌گرفت. این نکته را یان اشترویز، جهانگرد هلندی در سال ۱۰۵۱خ گزارش کرده است. از این بنا تعداد بیشماری از جهانگردان خارجی بازدید کرده‌اند، از جمله یوان آلبرشت فون ماندلسلو و آدام اوآریوس به‌عنوان اعضای پروژه هول‌اشتاین در سال ۱۰۱۷خ. در سفرنامه ماندلسلو نیز به این مقبره اشاره شده است. در قرن ۱۹ م برای نخستین‌بار هویت این بنا، بر اساس گزارش‌های یونانیان از لشکرکشی اسکندر به ایران، پیشنهاد شد، ولی تصمیم نهایی در این بحث را ابتدا در سال ۱۲۸۶خ ارنست هرتسفلد مطرح کرد.

درعین حال هرتسفلد نخستین آغازگر پژوهش‌های باستان‌شناختی در پاسارگاد بود که در فصلی کوتاه در سال ۱۳۰۲ و ۱۳۰۷خ به همراه فریدریش کرفتر به عنوان معاون، حدود چهار هفته به کاوش و نقشه‌برداری پرداخت. در آن زمان بخش بزرگی از کاخ‌های مشهور پاسارگاد (P: کاخ ستون‌دار، S: کاخ با پایه‌ستون) و نیز تأسیسات بزرگ مربوط به دروازه (R) کاوش و مستندسازی شدند. اندازه‌گیری‌های انجام‌شده آن زمان

هر سال در روز اول فروردین، همزمان با آغاز سال در ایران، هزاران گردشگر برای بازدید از بقایای شهری باستانی در دشت مرغاب با بلندی حدود ۱۹۰۰ متر از سطح دریا راهی جنوب ایران می‌شوند که در زبان یونانی پاسارگاد نام گرفته است. مردم در آن‌جا از یادگارهای معماری دوره هخامنشی و به‌ویژه مقبره سنگی کورش دوم (۵۳۰-۶۰۰ پم) بازدید می‌کنند. بنیانگذار سلسله هخامنشی در باور ایرانیان، بنیانگذار و پدر ایران و پاسارگاد در کنار تخت جمشید، دومین باقی‌مانده از نشان هویت ملی ایرانی است. در سال ۱۳۵۰خ، به مناسبت دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری پادشاهی در ایران، با به نمایش گذاشتن رژه سربازان هخامنشی و احترام گذاشتن به مقبره کورش، محمدرضا پهلوی نیز در خطاب خود کورش را خطاب قرار داد و در ابتدای سخنرانی خود گفت: «کورش آسوده بخواب...». در این بخش از مراسم هیچ میهمان خارجی جز تعداد کمی باستان‌شناس به عنوان نمایندگان مؤسسه‌های پژوهشی خارجی شرکت نداشتند. پاسارگاد امروزه نیز تصویر مکانی پرافتخار برای غرور ملی ایرانیان است.

پاسارگاد به عنوان نخستین پایتخت دوره هخامنشی^{۶۱} که توسط کورش دوم یا احتمالاً در دوره داریوش اول تکمیل شد، از مهم‌ترین شهرهای باقی‌مانده در تاریخ دوره هخامنشی است. درمقابل تخت جمشید از نظر حفاظتی وضعیت چندان مناسبی

تصویر ۳۴. ارنست هرتسفلد و فریدریش کرفتر جلوی چادرشان.



۶۱. استروناخ ۱۹۷۸؛
بوشارلا ۲۰۰۳.
۶۲. ویزهوفر ۱۹۹۸.



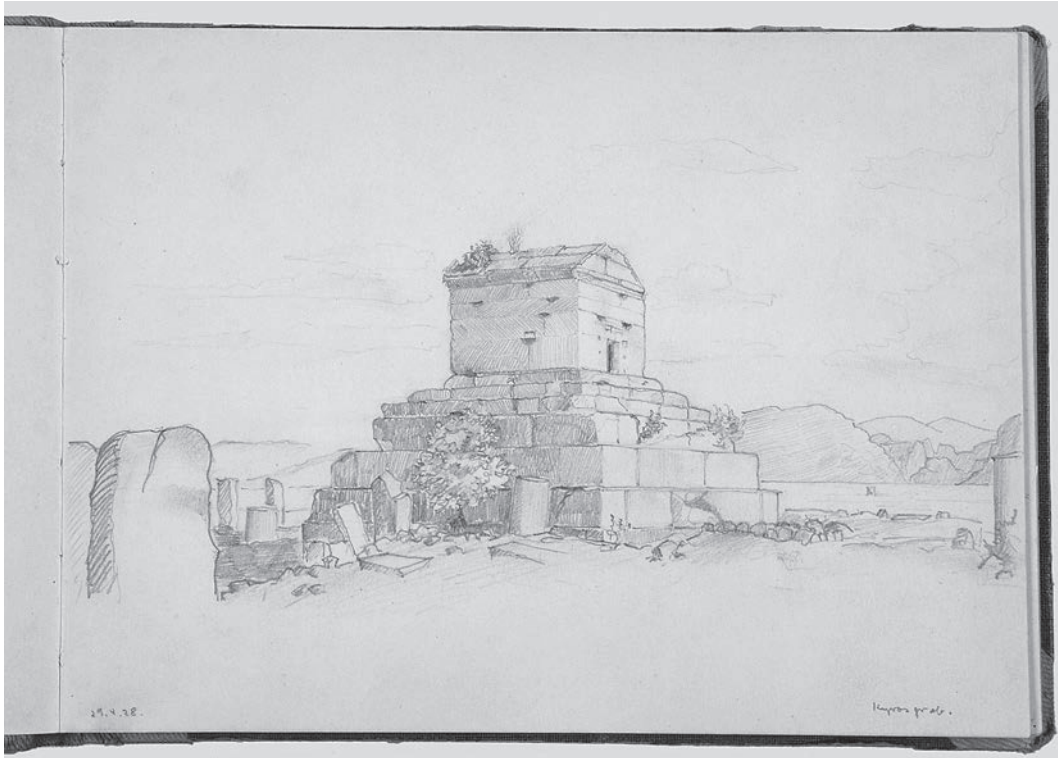
تصویر ۳۵. پاسارگاد، دید هوایی از شمال (زمین‌های اطراف). آرامگاه کوروش در گوشه چپ تصویر مشخص است. تنگه بلاغی در پس‌زمینه عکس دیده می‌شود.



تصویر ۳۶. پاسارگاد، عکس هوایی کاخ.

پیش‌ازتاریخی بود و او در دو تپه کوچک متعلق به هزاره پنجم پم به ایجاد گمانه‌های آزمایشی اقدام کرد. باقی دانسته‌های خود را مدیون عکس‌های هوایی اریک اشمیت هستیم که در سال‌های پایانی دهه ۱۳۱۰ خ گرفته شده است. ویلهلم آیلرز که به‌عنوان زبان‌شناس قرار بود در فاصله سال‌های ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ شعبه‌ای

دقت بالایی داشت و اندازه‌گیری‌های دوباره در سال ۱۳۸۳ خ، که با دستگاه‌های مدرن صورت گرفت، فقط توانست خطای اندازه‌گیری سال ۱۳۰۷ خ را در حدود ۱۱ سانتی‌متر تشخیص بدهد. پس از هرتسفلد، در سال ۱۳۱۲ خ، پژوهشگر و جهانگرد انگلیسی، اورل اشتاین از پاسارگاد دیدن کرد. علاقه اشتاین هم به محوطه‌های



تصویر ۳۷. پاسارگاد، آرامگاه کوروش. طرح مدادی از فریدریش کرفتر.

این راستا همچنین پاسارگاد را یونسکو در فهرست آثار باستانی جهانی ثبت کرد.

بقایای محوطه پاسارگاد سطحی را به مساحت بیش از ۳۰۰ هکتار روی دشتی بلند در بر می‌گیرد. آثار باستانی قابل مشاهده در این دشت به طور پراکنده و دور از هم واقع است و فضاهای خالی از آثار نیز در این محوطه دیده می‌شود. هر تسفلد در آن زمان این گونه استنباط کرد که این آثار را می‌توان به عنوان مجموعه‌ای سنگی بررسی کرد، که جانشین الگوی زندگی کوچ‌نشینی هخامنشی‌ها شده است. البته این فرضیه همچنان رند نشده باقی ماند. همان گونه که به‌ویژه کاوش‌های دهه ۱۳۴۰ خ و نیز بررسی‌های جدید ژئوفیزیک این مسئله را نشان داد. کاخ‌ها ابتدا به عنوان بخشی از محوطه باغ حدود یک کیلومتر از آرامگاه کوروش فاصله داشت. بر اساس اقدام‌های مربوط به باغ‌سازی و ساخت کانال‌های آبرسانی در این محوطه (دشت) نوعی چشم‌انداز ساختگی شکل گرفته بود. درحقیقت هر دو کاخ با محیط باز و تالار ستون‌دارشان، به عنوان اقامتگاه دائمی کمبودهایی دارند که به چشم می‌آید و تصور می‌شود که ساختمان

از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان را در تهران بنیانگذاری کند، در مقام عضو هیئت اشمیت در تخت جمشید، از پاسارگاد دیدن و این محوطه را به عنوان محوطه ارجح برای کاوش پیشنهاد کرد که لازم بود پیش از تأسیس شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان مد نظر قرار داده شود. پس از پایان جنگ از سال ۱۳۲۸ علی سامی سال‌های متمادی مسئولیت کاوش‌ها را برعهده گرفت، درحالی‌که تاحدودی هم خود را با دوره‌های قدیمی‌تر مشغول می‌کرد. پژوهش‌های سیستماتیک در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۲ توسط مؤسسه پژوهش‌های ایرانی انگلستان و به سرپرستی دیوید استروناخ انجام شد. درعین حال، کلر گاف محوطه پیش‌ازتاریخی دیگری را به نام تل نخودی کاوش کرد.^{۶۳}

با تغییر در فضای سیاسی در آغاز هزاره سوم م، نخستین همکاری‌های بین‌المللی در پاسارگاد از سر گرفته شد. به این ترتیب رمی بوشارلا توانست طی سالیان طولانی به پژوهش‌های ژئوفیزیک بپردازد و به دانش و آگاهی‌های جدید درباره گسترش منطقه مسکونی و تأسیسات موجود در این محوطه باستانی دست یابد. در

۶۳ گاف ۱۹۶۳؛ گاف ۱۹۶۴.

بوده است، ولی به نظر می‌رسد عمر وی برای پایان دادن به ساخت این مجموعه کافی نبوده و ساخت مجموعه در زمان پادشاهی جانشینش داریوش، پس از سال ۵۱۹ و چه بسا ۵۱۰ پم به پایان رسیده است. مقدمه خط میخی فارسی باستان که کتیبه‌های پاسارگاد به آن خط نوشته شده به زمان داریوش بازمی‌گردد و گواهی می‌دهد که این عناصر معماری هخامنشی‌ها ابتدا پس از برخورد با الگوهای غرب آسیای صغیر و به عبارتی پس از پیروزی بر لیکیه و لونیه به وجود آمده است. همچنین شکل‌گیری صفت ستون‌دار در کاخ‌های P و S و نیز آرامگاه کورش با بلندی ۱۱ متر و ساختمان ساده به شکل خانه با سقفی سه‌گوش از سنگ‌های آهکی بزرگ بر روی صفه‌ای پله‌ای، به‌طور مشخص سرمشق‌گرفته از الگوهای غربی بوده است. علاوه بر این ایجاد نقوش برجسته کاخ P نخستین‌بار در زمان داریوش، که در اشاره به کورش و جانشین او بودن تأکید داشته، به سرانجام رسید.

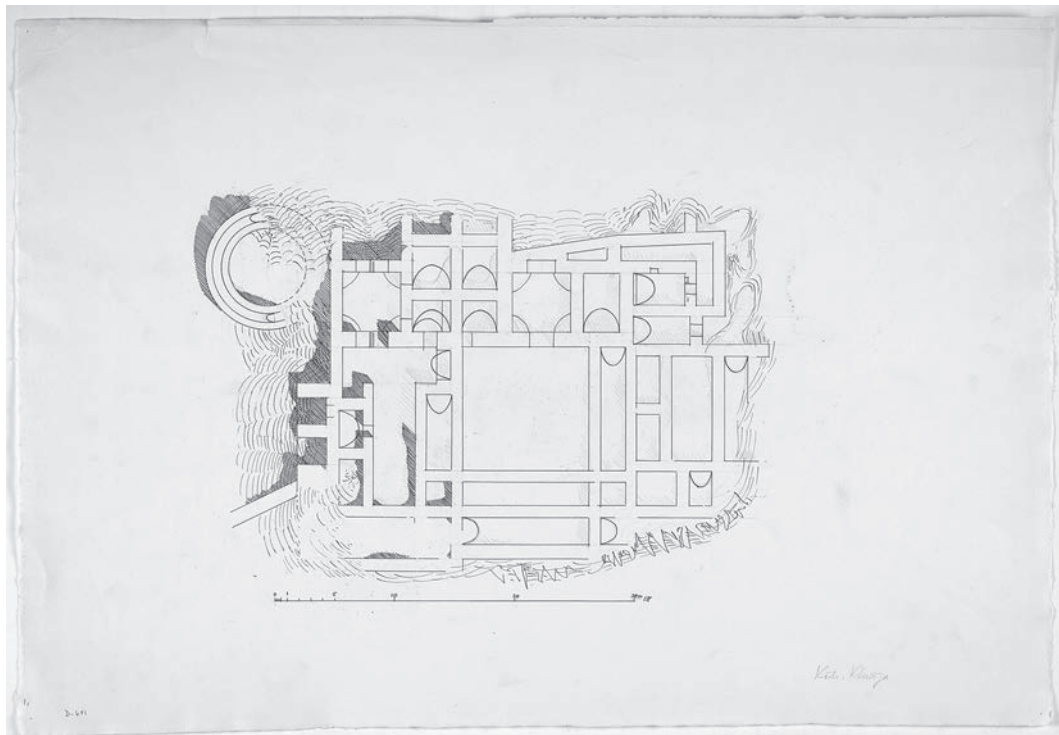
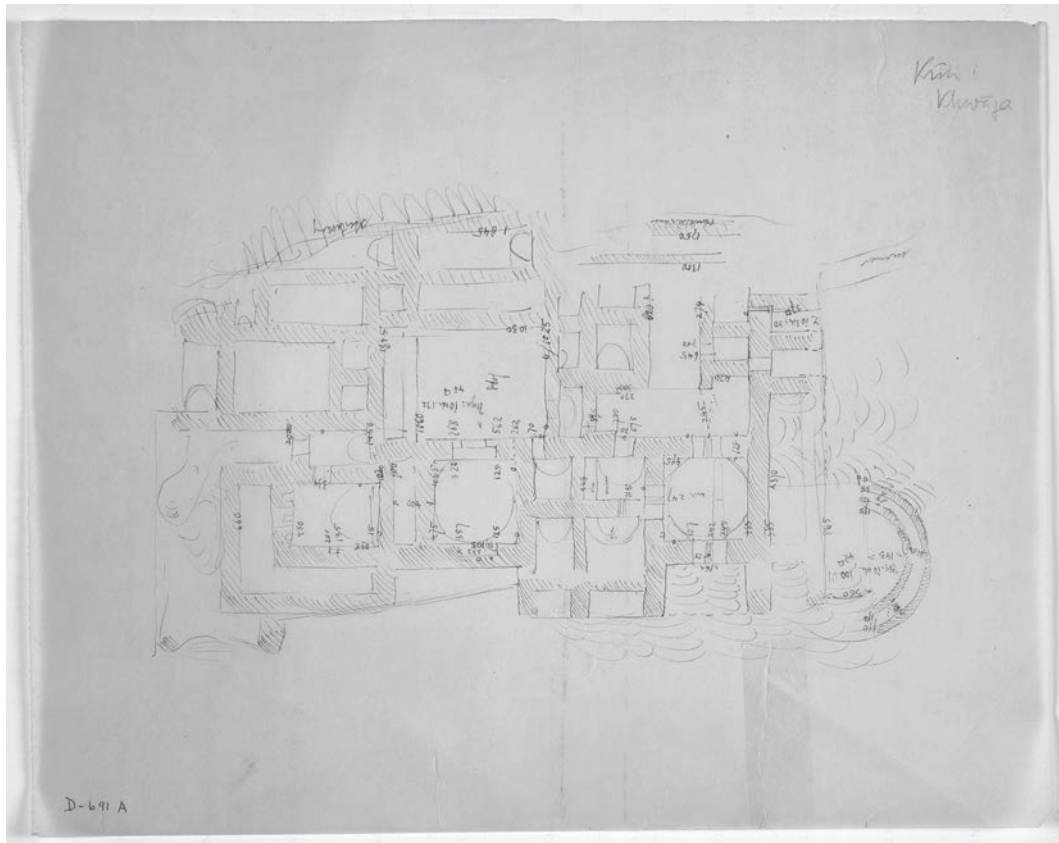
دیگری برای این منظور موجود بوده است. پژوهش‌های ژئوفیزیک نشان داد که ردیفی از ساختمان‌های دیگر هم در این محوطه وجود داشته که هنوز کاربری و جزئیات معماری آن‌ها مشخص نشده است. در میان پرسش‌های پژوهشی مهم در مورد پاسارگاد، علاوه بر نحوه و ماهیت تأسیسات درونی، تاریخ‌گذاری و ساخت‌وساز ساختمان‌های تکی، تأثیر هنرهای خارجی در ساخت این مجموعه، که در معماری و نقش‌برجسته‌های این محوطه قابل بررسی است، هم وجود دارد. مشهورترین نقش‌برجسته این مجموعه نقش یک موجود بالدار در قسمت دروازه (R) است که الگوی آن را می‌توان در تأسیسات معماری دروازه‌های کاخ‌های آشوری پیدا کرد و نیز صحنه‌هایی در نقوش که می‌توان آن‌ها را تلفیقی از هنر فنیقی / مصری / ایلامی / ایونی و همچنین آشورنو دانست. پژوهش‌ها امروزه تا حد زیادی نشان می‌دهد که نقشه ساخت این مجموعه متعلق به زمان کورش دوم

کوه خواجه

الکساندر ناگل

هرتسفلد در کوه خواجه در سال ۱۳۰۸ مدتی حدود ۳ دهه تنها کاوش‌های آلمان‌ها در ایران بود. بنای تراس‌مانند و به‌طور کلی ساختمان خشتی ساخته‌شده در قاقاشهر، که نخستین بار به نام آن در قرن ۱۲ م اشاره شده، در بخش بالایی با یک آتشکده و چندین برج دیدبانی مسدود شده است. بناهای در دسترس درون قاقاشهر قرار داشتند و از طریق دو دروازه بزرگ به آن‌ها راه می‌یافتند. روی یک ایوان ستون‌دار که حیاطی را احاطه کرده، تعداد زیادی از بقایای نقاشی‌های دیواری در حال شمالی وجود دارد که بر اساس تاریخ‌گذاری کربن ۱۴ متعلق به اوایل و اواخر دوره ساسانی است.^{۶۴} با این‌که بقایای باستانی این شهر برای جهانگردان اروپایی در قرن ۱۹ م شناخته شده بود، برای نخستین‌بار در اوایل قرن بیستم توسط گروهی انگلیسی بررسی شد.

در شرقی‌ترین نقطه ایران امروزی و در نزدیکی مرز افغانستان، در شیب جنوب شرقی کوه خواجه و در نزدیکی دریاچه هامون، در حدود ۳۰ کیلومتری جنوب غرب زابل، آثار باستانی تأثیرگذاری به‌ویژه از دوره‌های اشکانی و ساسانی و نیز دوره‌های جدیدتر وجود دارد. به دلیل بالا بودن آب، امروزه هم کوهپایه‌ها در این منطقه فقط با قایق کوچک قابل دسترس است. مکان مقدس خواجه‌مهدی که به قرن ۱۲ م تاریخ‌گذاری می‌شود و پس از قلعه‌تپه مشهور است، در بخش غربی کوه قرار دارد. ارنست هرتسفلد در قسمت شیب شرقی این کوه با طول بیش از ۳ متر و تقریباً ۱۳۰ متر بلندی در فاصله سال‌های ۱۳۰۴ و ۱۳۰۸ خ بقایای باستانی را بررسی کرد که تا به امروز هم تا حدودی دست‌نخورده باقی‌مانده است. در کنار کاوش‌ها در پاسارگاد در سال ۱۳۰۷ خ، کاوش‌های



تصویر ۳۸ الف و ب.
کوه خواجه، قلعه
ساسانی. پلان‌ها از
ارنست هرتسفلد.

۶۵ اشتاین ۱۹۲۸.
۶۶ قولمی ۲۰۰۵:
۱۸۱.

انتقال یافت.^{۶۶} پس از پژوهش‌های هرتسفلد، در سال ۱۳۳۹خ، پژوهش‌های این ناحیه توسط گروهی ایتالیایی و به سرپرستی جورجیو گولینی ادامه یافت. در دوره‌های

در آذرماه ۱۲۹۴خ اورل اشتاین نخستین کاوش را در این منطقه انجام داد.^{۶۵} در این کاوش یافته‌ها و بقایای نقاشی‌های دیواری و تزئینات گچ‌بری به موزه دهلی‌نو



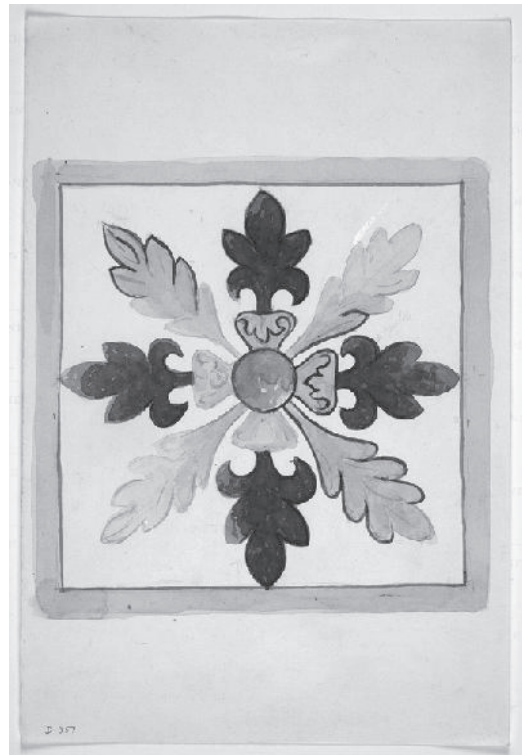
تصویر ۳۹ الف و ب.
کوه خواجه، طرح
مقیاسی (بالا) و
طرح بازسازی شده‌ای
از نقاشی دیواری
(پایین)، از ارنست
هرتسفلد.

باقی مانده در این محوطه خبر داد و چنین مطرح کرد که لازم است آثار به دلیل لزوم پژوهش‌های علمی روی آن‌ها به تهران انتقال پیدا کند.^{۶۷} تحت تأثیر بقایای باستانی هنوزبرجامانده و آثار فراوان در این محوطه، هرتسفلد نخستین طراحی بقایای به‌جامانده را به پایان رساند و یک گزارش سفر منتشر کرد. فقط چهار سال پس از آن در ۲۲ بهمن ۱۳۰۷

جدیدتر پژوهش‌هایی توسط محمود موسوی و دیگر باستان‌شناسان ایرانی صورت گرفت. هرتسفلد برای نخستین بار در بهمن‌ماه ۱۳۰۳ از کوه خواجه بازدید کرد. او در پیش‌نویس نامه‌ای به وزیر ایرانی، علی‌اصغر حکمت (۱۳۵۸-۱۲۷۱)، در دی‌ماه ۱۳۰۳ در مورد سفرهای پیشین خود توضیح و از اطمینان خود در خصوص وجود نقاشی‌های دیواری

۶۷. این پیش‌نویس در آرشیو هرتسفلد - گالری فرر و ساکس در واشنگتن دی سی نگهداری می‌شود؛ یادداشت ۱۰۴.

۱۳۰۸ خ را می‌توان در کتاب *یادنامه ژوزف اوپتون* یافت.^{۶۸} به این ترتیب نزدیک به ۳۰ کارگر تحت سرپرستی هرتسفلد به اصرار او در مدت یک ماه و فقط با تعطیلی‌ای کوتاه به مناسبت جشن سال نو به کاوش پرداختند.^{۶۹} هرتسفلد طراحی نقاشی‌های دیواری باقی‌مانده را به پایان رساند (تصاویر ۲۸، ۳۹ و ۴۰) و رنگ‌های حفظ‌شده در این نقاشی‌ها را یادداشت کرد و بارتوس تعدادی از نقاشی‌های دیواری را ترسیم کرد با این هدف که هرتسفلد بتواند در تهران این نمونه‌ها را به راحتی بررسی کند. این هیئت کوه خواجه را در ۲۵ فروردین ۱۳۰۸ خ با قطعه‌های نقاشی دیواری ترک کرد که در جعبه‌های چوبی جاسازی شده و توسط کاروان شتر حمل می‌شد. فهرستی از قطعه‌های بسته‌بندی شده تهیه شد. این قطعات که در مرحله بعد در سفارت آلمان در تهران قرار داده شد،^{۷۰} در نهایت در تابستان همان سال از آنجا به برلین انتقال یافت و اورل اشتاین این آثار را در مهرماه ۱۳۰۸ در برلین مشاهده کرد. نامه ردوبدل شده میان اشتاین و هرتسفلد باقی مانده است.^{۷۱} این نکته همچنان ناآشکار است که این قطعه‌ها در چه مکانی در برلین نگهداری شده است. در سال ۱۳۱۴ این قطعه‌ها به موزه هنرهای اسلامی برلین تحویل داده شد.^{۷۲} از سال ۱۳۲۴ قطعه‌های نقاشی‌های دیواری کوه خواجه از مجموعه هرتسفلد، در موزه هنر متروپولیتن نیویورک نگهداری می‌شود.



تصویر ۴۰. کوه خواجه. آبرنگ یک رزت اثر ارنست هرتسفلد.

هرتسفلد دوباره به کوه خواجه رفت، به همراه دانشجویان امریکایی، ژوزف اوپتون که او را در کراچی ملاقات کرده بود و همچنین تئودور بارتوس (۱۳۲۰-۱۳۳۷ خ) که پیش از آن در هفتادمین سال تأسیس موزه مردم‌شناسی برلین در دالم با او ملاقات کرده بود و باید نقاشی‌های دیواری را ترسیم می‌کرد. اطلاعات و داده‌های گسترده یافته‌های کاوش‌های سال

۶۸. اوپتون ۱۹۷۰.
۶۹. گالری عکس فرر و ساکلر، فایل ۲۹، ۴۹ - ۵۱.
۷۰. قوامی ۲۰۰۵.
۷۱. قوامی ۲۰۰۵.
۷۲. کروگر ۲۰۰۵، ۷۹.



تصویر ۴۱. بازار در تهران، انباری از قطعه‌های به کاررفته در معماری دوره قاجار. پس از تصویب قانون عتیقات در سال ۱۳۱۰، آثار دوره قاجار از فهرست آثار تاریخی و عتیقه خارج و امکان خرید و فروش آن‌ها فراهم شد.

کاوش‌های تخت جمشید

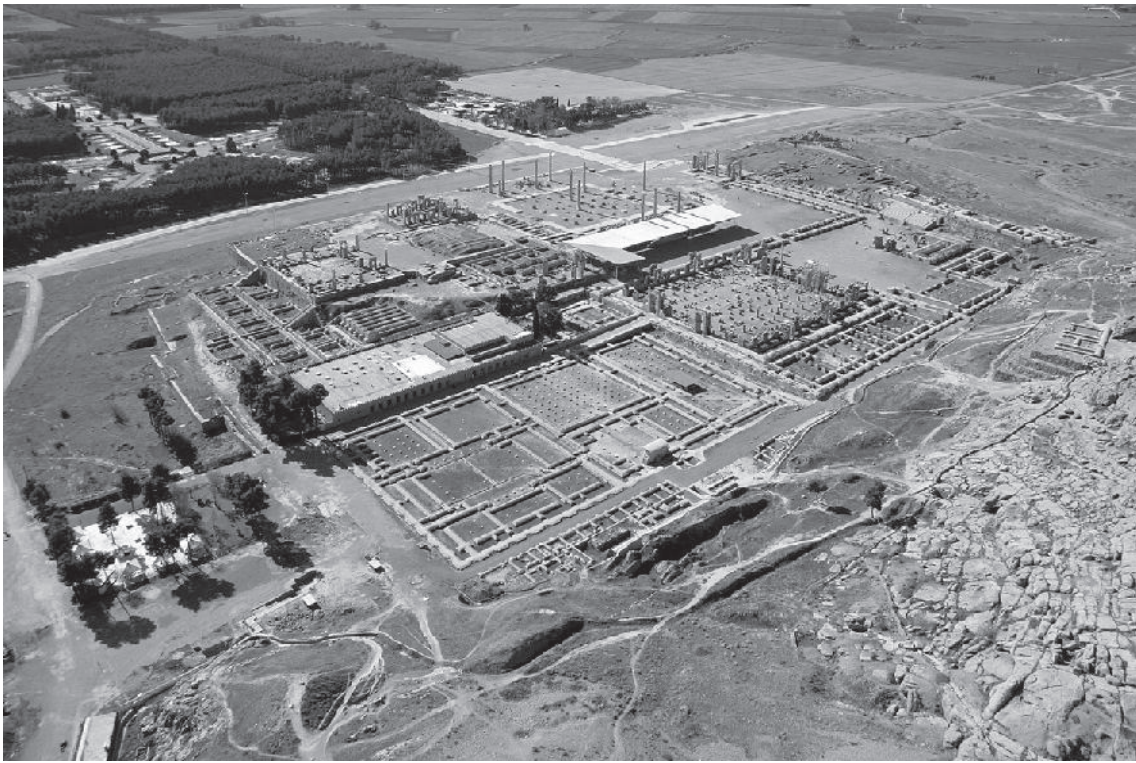
در ایران تأثیرگذار و از طرفی به طور روزافزون تحت فشار بود.^{۷۴} در سال ۱۳۰۳ کنسول یار امریکایی در تهران، روبرت و. ایمبری در جریان بازدید از چشمه‌ای مقدس به دست عده‌ای از مردم خمشگین به قتل رسید. جریان این قتل با توجه به ناکامی پلیس در شناسایی قاتلان ناآشکار باقی ماند. در سال ۱۳۰۶ شاه مشاور مالی امریکایی خود، آرتور میلسپاوغ را، که از سال ۱۳۰۱ با پایه‌گذاری سیستم مالیاتی استخدام شده بود، از کار معلق کرد. ظاهراً او با طراحی این سیستم باعث به دردر افتادن تعدادی از شخصیت‌ها و چهره‌های بانفوذ شده بود. و سرانجام این که شرکت امریکایی راه‌آهن اولن از کنسرسیوم جهانی خارج شد و به شرکت راه‌آهن تنزل پیدا کرده بود. در این شرایط، کاوش باستان‌شناختی در تخت جمشید غنیمتی بود که ایالات متحد می‌توانست با آن بار دیگر حضور خود را در ایران به رخ بکشد و با همین هدف بود که دیپلمات‌های امریکایی از آن استقبال و حمایت کردند. سرانجام در سال ۱۳۱۰ هرتسفلد کاوش خود را در تخت جمشید از طرف مؤسسه خاورمیانه

نخستین بار در سال ۱۳۰۵ هرتسفلد در سفر شاه وقت ایران به تخت جمشید همراه وی بود.^{۷۳} کمی بعد همین همراهی باعث شد تا از وی برای کاوش در تخت جمشید و مرمت آثار این پایتخت کهن هخامنشیان (تصاویر ۴۲ و ۴۳)، دعوت به عمل بیاید. از آنجایی که در آن زمان آلمان قادر به پرداخت هزینه‌های کارهای پژوهشی نبود، هرتسفلد در این زمینه وارد مذاکره با مؤسسات امریکایی شد و در نهایت به کار مشترک با جیمز هنری بریستد، رئیس مؤسسه خاورمیانه دانشگاه شیکاگو رضایت داد. در آن زمان مؤسسه خاورمیانه دانشگاه شیکاگو در تعداد زیادی از محوطه‌های باستانی خاورمیانه مشغول به کار بود و دیگر توان آغاز پروژه‌های بزرگ همچون کاوش در تخت جمشید را نداشت، ولی دیپلمات‌های امریکایی حاضر در تهران بریستد را متقاعد کردند که کاوش در سرزمین ایران، آن‌هم در تخت جمشید اهمیت فراوانی دارد. ایالات متحد آمریکا در طول جنگ جهانی اول در ایران به عنوان قدرت سوم جایگزین آلمان درگیر جنگ شده بود و به دلیل حضور مشاوران و مبلغان امریکایی



تصویر ۴۲. نمایی هوایی از تخت جمشید، عکس از دهه ۱۳۰۹ خ.

۷۳. هرتسفلد ۱۹۲۶.
۷۴. بنکداریان ۲۰۰۷؛
زیرینسکی ۱۹۸۶.



تصویر ۴۳. تخت جمشید، عکس هوایی ۱۳۸۵ خ.

همان ابتدای کار اختلاف میان قانون عتیقات و خواسته دولت ایران از یک سو و مؤسسه خاورمیانه از سوی دیگر پدیدار شد. در این میان هرتسفلد تلاش می‌کرد با برپایی جلسات هوشمندانه و تاکتیکی مذاکره راه‌حلی برای این مشکل پیدا کند. مدتی هم او نقش متعادل‌کننده دیپلماسی موجود را بازی کرد و مدیریت این بحران را در دست گرفت: چندین بار رئیس فرانسوی اداره عتیقات حکومت ایران، آندره گدار، سخاوتمندی خود را نشان داد و اجازه صدور یافته‌های باستانی را برخلاف قانون موجود درخصوص تخت جمشید صادر کرد. البته در سال ۱۳۱۳ ورق برگشت! در این فاصله آثار باستانی مهمی در تخت جمشید از جمله لوح‌های زرین و سیمین پیدا شد. این آثار مورد استقبال رضاشاه قرار گرفت و رسانه‌ها به شرح و توصیف آن‌ها پرداختند، ولی هیچ‌یک از رسانه‌ها به این مسئله اشاره نکردند که این پژوهش‌ها و کشف این یافته‌ها با تأمین هزینه‌ها توسط حامیان و مؤسسه‌های امریکایی و باستان‌شناسان خارجی امکان‌پذیر گردیده است. پس از آن هرتسفلد تلاش کرد عکس‌برداری در تخت جمشید را به طور کامل ممنوع کند. پس از کشفیات مهم در تخت جمشید، دیگر امکان‌پذیر نبود که اشیاء و یافته‌های این محوطه توسط دولت ایران به

دانشگاه شیکاگو آغاز کرد. فریدریش کرفتر، معمار اهل برلین که پیشتر در سال ۱۳۰۷ در پاسارگاد کار کرده بود، در این پروژه هرتسفلد را همراهی می‌کرد.

محوطه‌های دیگر اطراف تخت جمشید همچون نقش‌برجسته‌ها و مقبره‌های شاهان هخامنشی در نقش‌رستم (تصاویر ۶۵ تا ۶۷) و هردو تپه پیش‌اتاریخی تل‌باکون و بقایای شهر ساسانی استخر بررسی شد و کاوش‌ها تا سال ۱۳۱۳ ادامه یافت و پس از آن هرتسفلد در پی جلسات طولانی بین حکومت ایران و مؤسسه خاورمیانه دانشگاه شیکاگو دفترش را ترک کرد.

پژوهش‌های تخت جمشید در سایه رفتارهای دیپلماتیک صورت گرفت.^{۷۵} قوانین حاکم بر تخت جمشید، که بخشی از قلب اقتدار ایرانی بود، تفاوتی با قوانین دیگر محوطه‌ها نداشت. هرتسفلد (تصاویر ۶۸ و ۶۹) هنگام نگارش قانون عتیقات اعمال نفوذ کرد و چنین نظر داد که آثار به‌دست‌آمده از تخت جمشید باید در کشور باقی بماند و محوطه باید مرمت شود. مؤسسه‌های امریکایی برای تأمین مخارج کارهای پژوهشی به افراد و بنیادهای خصوصی وابسته و برای جلب رضایت آن‌ها مجبور به اثبات کشف یافته‌های چشمگیر برای موزه‌های امریکا بودند. به این ترتیب از

۱۳۱۳ به گفت‌وگویی طولانی با وزیر فرهنگ، علی‌اصغر حکمت پرداخت و خاطرنشان کرد که اکنون هرتسفلد آشکارا نقش قربانی اختلافات مؤسسه خاورمیانه و اداره عتیقات ایران را دارد. او به عنوان بانی شایعه قاچاق آثار باستانی در مورد هرتسفلد، به این مسئله اشاره کرد که برای ایجاد هماهنگی بهتر و بیشتر با رئیس تشکیلات باستان‌شناسی ایران یعنی آندره گدار، ترجیح می‌دهد فردی فرانسوی و اگر مقدر نیست لااقل دستیار و دوستش یعنی فریدریش کرفتر به عنوان مسئول کاوش در تخت جمشید مشغول به کار شود. با وجود افزایش روزافزون جو ضد یهودی در ایران - تا جایی که وزیر فرهنگ ایران هم از هرتسفلد به عنوان «آن آلمانی یهودی» یاد می‌کرد - و نیز تقویت ضدیت با هرتسفلد، تنها یک احتمال باقی‌مانده بود.

پس از خارج شدن هرتسفلد از صحنه، همکار و معاون چندین‌وچندساله‌اش در تخت جمشید، فریدریش کرفتر، سرپرستی امور را به دست گرفت و در نهایت ادامه کار را باستان‌شناسی جوان، به نام اریک اشمیت سرپرستی کرد. اشمیت متولد آلمان با گذرنامه آمریکایی، تا سال ۱۳۱۸ در تخت جمشید کار کرد. او هواپیمایی شخصی در اختیار داشت و برای نخستین‌بار موفق به عکس‌برداری هوایی از تخت جمشید و دیگر آثار باستانی و میراث فرهنگی ایران شد، کاری که انجام آن نیازمند اتخاذ رویکردی سیاست‌مابانه و درک پیچیدگی خاص آن بود.

مؤسسه خاورمیانه فرستاده شود، ضمن اینکه طبق قانون موجود از ابتدای شروع کاوش هم این کار به‌گونه قانونی قابل اجرا نبود. بریستد، رئیس مؤسسه خاورمیانه به این تصمیم واکنش نشان داد و سپس از دادن اجازه ادامه کار امتناع ورزید، ولی بلافاصله و به واسطه درخواست صریح دولت ایران از موضع خود عقب‌نشینی کرد. در نهایت در زمستان ۱۳۱۳ بر سر ادامه کار توافق حاصل شد. هرتسفلد که در آن زمان برقرارکننده رابطه میان دولت ایران و مؤسسه خاورمیانه بود، باید به حضورش در این پروژه پایان می‌داد. این مسئله شرطی بود که دولت ایران مطرح کرده بود. پس از مدت زیادی کشمکش میان دولت ایران و مؤسسه خاورمیانه، در سال ۱۳۱۳ در حالی که هرتسفلد از یک سفر سخنرانی از انگلستان به ایران بازگشته بود، به او اجازه ورود به کشور داده نشد. از سال ۱۳۱۲ شایعاتی درباره او پیچیده بود که ظاهراً هرتسفلد با کمک پست دیپلماتیک قصد ارسال عتیقه‌های قاچاق را داشته،^{۷۶} ضمن این که در مرز روسیه و هنگامی که در چمدانش مهر و سکه‌های باستانی را حمل می‌کرد بازداشت و متوقف شده بود، هرچند کمی بعد این اشیاء به او بازگردانده شد، زیرا مشخص شده بود که این اشیاء از یافته‌های کوچک و هدف از انتقال آن‌ها مطالعه و بررسی بوده است.

ویلیام ه. هورینیبروک،^{۷۷} دیپلمات آمریکایی در تهران، از جمله محافظان منافع مؤسسه خاورمیانه، آذرماه

تخت جمشید

الکساندر ناگل

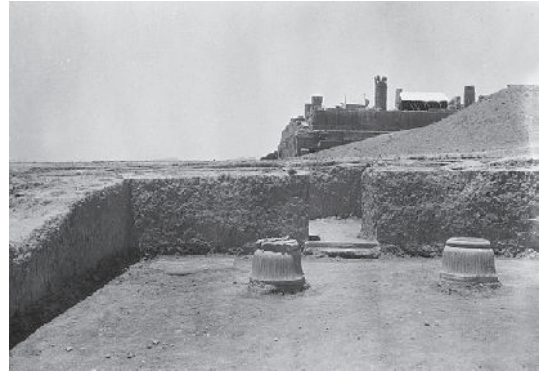
جمشید» شناخته می‌شود. از قرون وسطا اخبار مربوط به وجود این آثار باستانی باشکوه را جهانگردان اروپایی به اروپا رساندند و کاوش‌های گسترده و مستندنگاری از قرن ۱۹ م با فعالیت‌های فرانس اشتولز و فریدریش کارل آندراس و پژوهشگران آلمانی آغاز شد. پس از نخستین

بقایای امروزی بناهای موجود در حدود ۴۰ کیلومتری شمال شرق شیراز^{۷۸} متعلق به مجموعه معماری هنری کاخ‌های شاهان هخامنشی است که بازدیدکنندگان غربی با نام یونانی‌اش «پرسپولیس» از آن یاد می‌کنند. از قرن‌ها پیش این مکان در ایران با عنوان «تخت

۷۶. فون بلوچر در سال ۱۹۴۹ از خرید در بازار عتیقه به همراه پروفیسور هرتسفلد یاد کرده است.
۷۷. گوده ۲۰۰۷.
۷۸. هرتسفلد ۱۹۳۲. آ.

کاخ‌های شکوهمند آشوری در شهرهای میان‌رودان و نیز کاخ‌های ساخته‌شده در پاسارگاد، در فاصله سال‌های ۵۲۰ تا ۳۳۰ پم در محدوده‌ای حدود ۴۵۰ در ۳۰۰ متر کاخ‌های خود را ساختند. این مجموعه باشکوه تاریخی از سال ۱۳۵۷ در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار گرفته است. در بسیاری از عناصر معماری تخت جمشید، همچون در و پنجره، می‌توان نفوذ الگوهای معماری مصر را مشاهده کرد.

پارسه، تأسیساتی با حدود ۱۵ متر بلندی است، که براساس تعداد زیادی کتیبه بومی حفظ‌شده و لوحه‌های کوچک شناسایی‌شده، در شرق کوه رحمت قرار دارد. یکی از کتیبه‌های دیواری سه‌زبانه (اکدی، ایلامی، پارسی باستان) ساخته‌شده در دیوار تراس جنوبی اطلاعاتی به دست می‌دهد در این مورد که چگونه داریوش (حکومت از ۵۲۲ تا ۴۸۶ پم) ساخت تراس باشکوهی را در محلی آغاز کرد که پیشتر هیچ تأسیساتی در آن قرار نداشت.



تصویر ۴۴. تخت جمشید. کاوش در تراس جنوبی.

کاوش‌های روشمند (تصویر ۴۴) ارنست هرتسفلد، فریدریش کرفتر (تصاویر ۴۵ و ۴۶) و جانشینش اریک اشمیت، کارهای پژوهشی توسط علی سامی و علی حاکمی و سپس اکبر تجویدی، علیرضا شاهپور شهبازی و بعدها باستان‌شناسان ایتالیایی در تخت جمشید ادامه یافت.

در این مکان، در جنوب غرب ایران امروزی، شاهان سلسله هخامنشی با بهره‌گیری از الگوهای



تصویر ۴۵. گذرنامه فریدریش کرفتر.



تصویر ۴۶. تخت جمشید. کرفتور در کنار دروازه ملل.

کاخ آپادانا رسید. در بخش جنوبی تراس، مجموعه ساختمان‌های دیگری قرار گرفته که پژوهشگران اغلب بر پایه نوشته کتیبه‌ها، آن‌ها را کاخ‌های اختصاصی شاهان هخامنشی دانسته‌اند. در مجموعه مشهور به ساختمان خزانه شاهی در جنوب شرق تراس دو

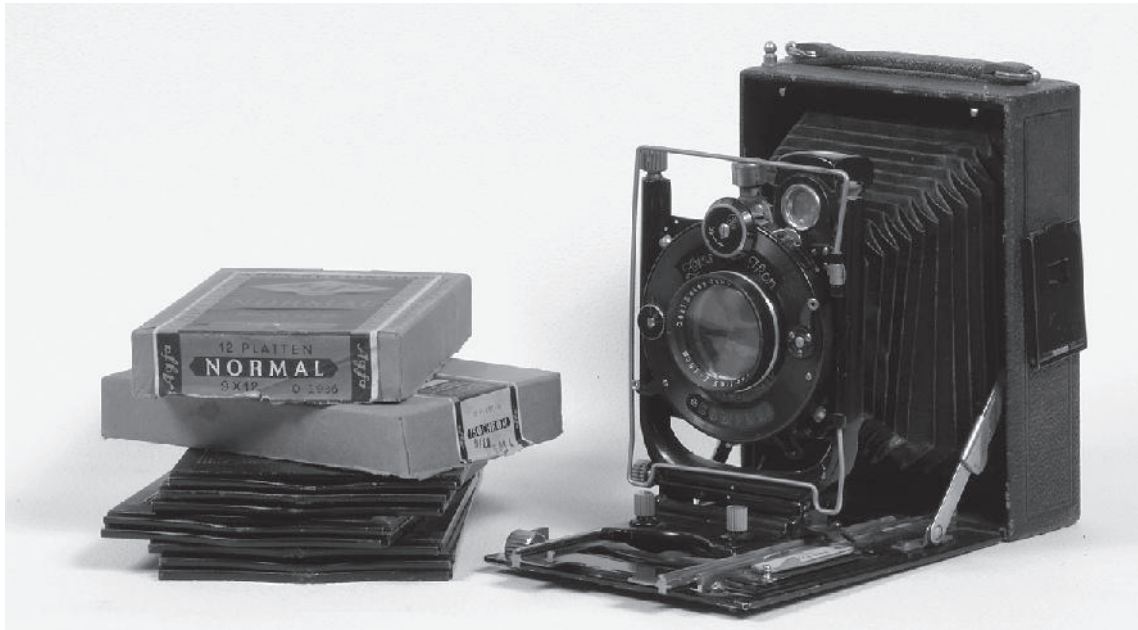
به مجموعه بناهای کاخ روی تراس از طریق راه‌پله‌ای دوطرفه در بخش غربی دسترسی داشتند. از طریق دروازه ورودی مشهور به دروازه ملل، می‌توان به دروازه‌های دیگر و حیاط بزرگ بازسازی‌شده یا به ساختمان چندطبقه واقع شده روی تراس، مشهور به

در غرب تا مرزهای هندوستان در شرق، آسیای میانه و سرزمین امروزی قزاقستان در شمال و خلیج فارس در جنوب گسترده شده بود.

این مسئله جای بحث دارد که آیا نقشه ساختمان‌های که امروزه باقی‌مانده از طرح ابتدایی کلی پیروی می‌کرده یا نه. به نظر می‌رسد سیستم آبرسانی زیرزمینی پیچیده‌ای در این نقشه کلی از



تصویر ۴۷. متر کرفتر.



تصویر ۴۸. دوربین و فیلم‌های آن، متعلق به کرفتر.

میان ساختمان‌های چندطبقه‌ای می‌گذشته که در سطوح متفاوت با توجه به اختلاف سطح تپه ساخته شده بود. امروزه فقط بناهای ساخته‌شده در بخش‌های پایینی باقی مانده است. بر اساس لوح‌های گلی فراوان کشف‌شده از این محوطه، که از سال ۱۳۰۹ خ در تهران و شیکاگو بررسی می‌شوند، می‌توان اطلاعات دقیقی در خصوص نحوه ساخت این مجموعه به دست آورد. بر اساس این منابع تاریخی، تعداد زیادی هنرمند از مصر و سرزمین‌های شرقی شاهنشاهی هخامنشی برای ساخت این مجموعه به تخت جمشید آمده بودند. این لوح‌ها همچنین اطلاعاتی دربارهٔ مذهب، عادات غذایی و بینشی در خصوص راه‌ورسم زندگی کارگران این مجموعه

نقش‌برجسته همسان معکوس با نقش صحنهٔ بارعام، که پیشتر به نمای بیرونی کاخ آپادانا متصل بود، و نیز تعداد زیادی یافتهٔ کوچک وجود داشته که مفهوم خاص این ساختمان را نشان می‌دهند. در نقش صحنهٔ بارعام شاهی (داریوش؟) روی تخت و شاهزاده‌ای پشت سرش دیده می‌شود و نماینده‌ای از جانب ملل در حال ادای احترام به شاه است. صحنه‌های نقش‌برجسته‌های فراوان کاخ‌های تخت جمشید، به‌ویژه آپادانا، نشان‌دهندهٔ گسترش و عظمت شاهنشاهی هخامنشیان است، که کورش دوم در سال ۵۵۰ پم پس از تسخیر پادشاهی همسایه و آسیای صغیر آن را پایه‌گذاری کرد. در زمان فرمانروایی داریوش اول، شاهنشاهی هخامنشی از مصر



تصویر ۴۹. تخت جمشید. کارگاه و وضعیت کار مطالعاتی در خانه اقامتی کاوش.

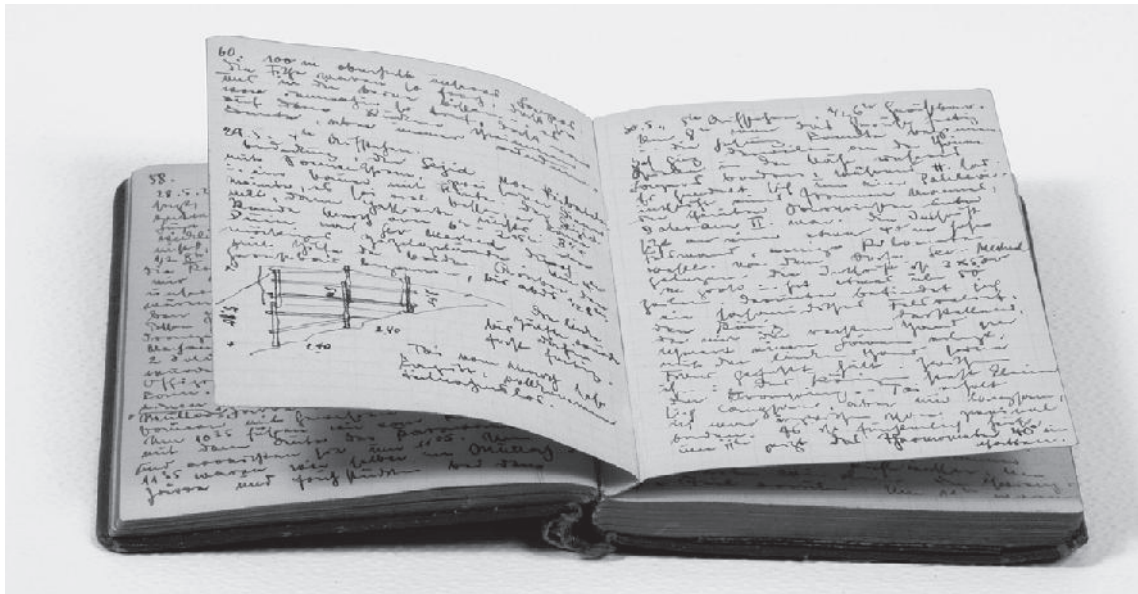
طریق طراحی و نقشه‌های بازسازی و ماکت فریدریش کرفتر، معاون و سرپرست کاوش‌های هرتسفلد (تصاویر ۴۷ تا ۶۴، تعدادی از کارهای دستی کرفتر در تخت جمشید) و همچنین آثار منتشر شده جانشین هرتسفلد در تخت جمشید، اریک اشمیت، شناخته و معروف شدند. بیشتر بناهای آزادشده خشت و سنگی، برای نمونه بنای اندازه‌گیری شده ۱۱۱ در ۱۱۱ متر آپادانا، در بخش ستون‌دار با پوششی از سنگ آهک شکسته محلی و نقش برجسته تزئین شده بودند. در بخش پشتیبانی بالایی ستون‌های سنگی و چوبی، مجموعه‌ای از تیرک‌های چوبی در ساختاری آجری به کار رفته است. تا به امروز همچنان پرسش‌های فراوانی درباره شکل و

در این محل در اوایل سده پنجم پم به دست می‌دهد. علاوه بر تأسیسات مربوط به تراس با بقایای ۱۴ بنای قابل تشخیص، تعداد زیادی ساختار کاخ در محیط پیرامونی تراس وجود دارد که نخست در نیمه دوم سده بیستم م شناسایی و بررسی روشمند شد. به واسطه اهداف پژوهشی سده‌های ۱۹ و ۲۰ م که در مرحله اولیه فقط شناسایی تأسیسات کاخ‌های هخامنشی بود، ساختار معماری و تأسیسات مربوط به دوره پس از هخامنشی به‌ندرت مستندسازی شد. گورها و معماری مسکونی دوره اسلامی در این محدوده دیگر قابل شناسایی نیست.^{۷۹}

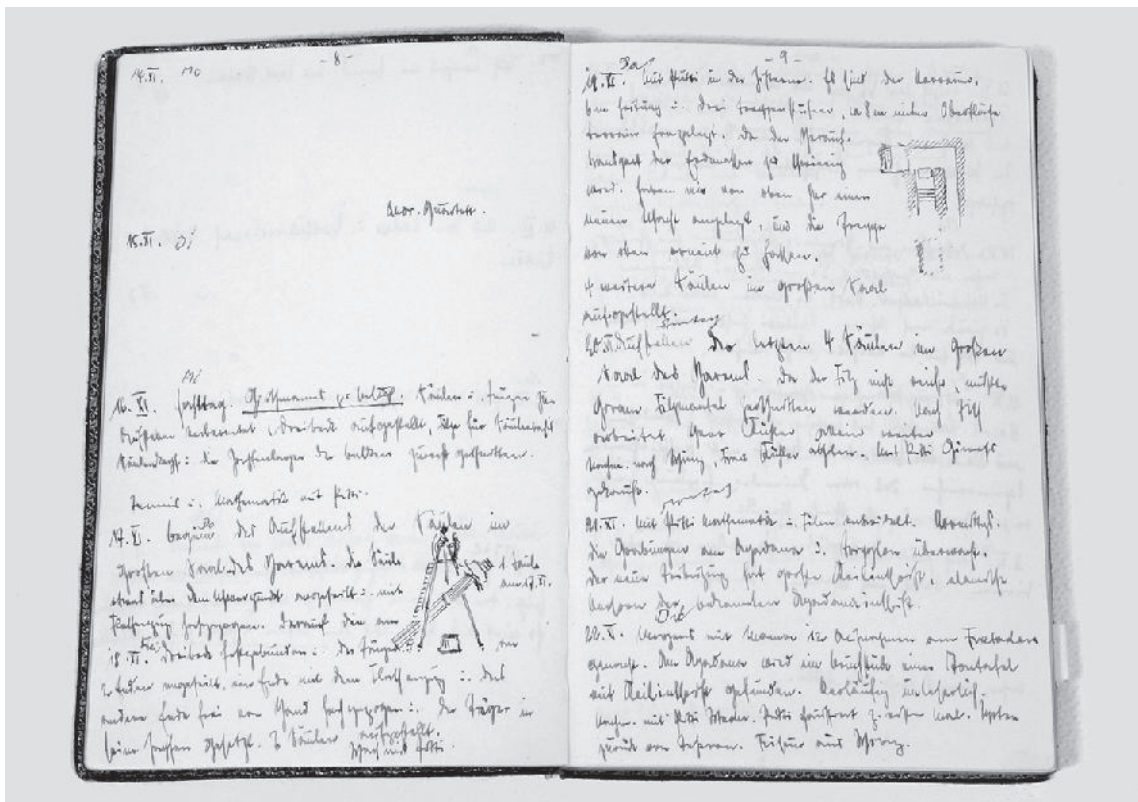
تأسیسات کاخ‌های هخامنشی در قرن ۲۰ م از

۷۹. در یکی از نامه‌های به‌جامانده از هرتسفلد با تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۱۱ که امروزه در مؤسسه خاورمیانه دانشگاه شیکاگو نگهداری می‌شود، به گورهای قرن ۱۳ م اشاره شده است.

تصویر ۵۰. دفتر یادداشت گرفتار.



تصویر ۵۱. دفتر یادداشت گرفتار.



نقش برجسته‌ها و اشیاء تخت جمشید در بازارهای هنری بین‌المللی پیدا می‌شود و تلاش‌های ایران برای بازگرداندن آن‌ها چندان موفق نبوده است. تعداد زیادی از این نقش برجسته‌ها و قطعه‌های کتیبه‌های تخت جمشید در موزه بریتانیا در لندن و تعدادی در موزه خاورمیانه برلین نگهداری می‌شود که برخی از آن‌ها را

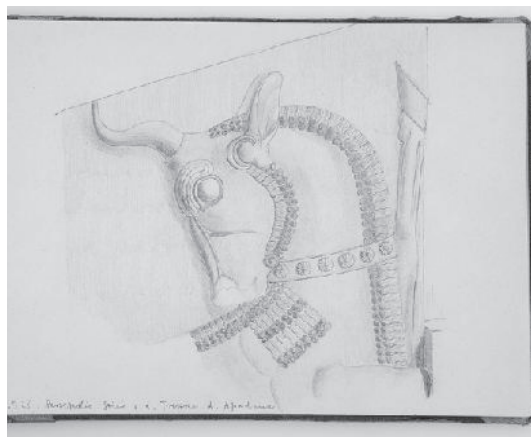
ظاهر نخستین این بناها از یک سو و کاربری هر یک از آن‌ها از سوی دیگر به جا مانده است. نابود یا ناقص شدن بسیاری از نقش برجسته‌ها، که در طول قرون ۱۹ و ۲۰ م به موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی غربی فرستاده شدند، بازسازی صحنه‌های این نقش برجسته‌ها را با مشکل مواجه کرده است. حتی امروزه هم قطعه‌های



تصویر ۵۲. تخت جمشید. هوایی متعلق به کرفت.



تصویر ۵۴. طرح بازسازی شده دروازه ملل از دفتر طراحی کرفت.



تصویر ۵۳. طرح‌های نقش برجسته‌هایی از تخت جمشید در دفتر طراحی کرفت.



تصویر ۵۵. کرفتر در کنار یکی از نقش برجسته‌های واژگون‌شده تخت جمشید.

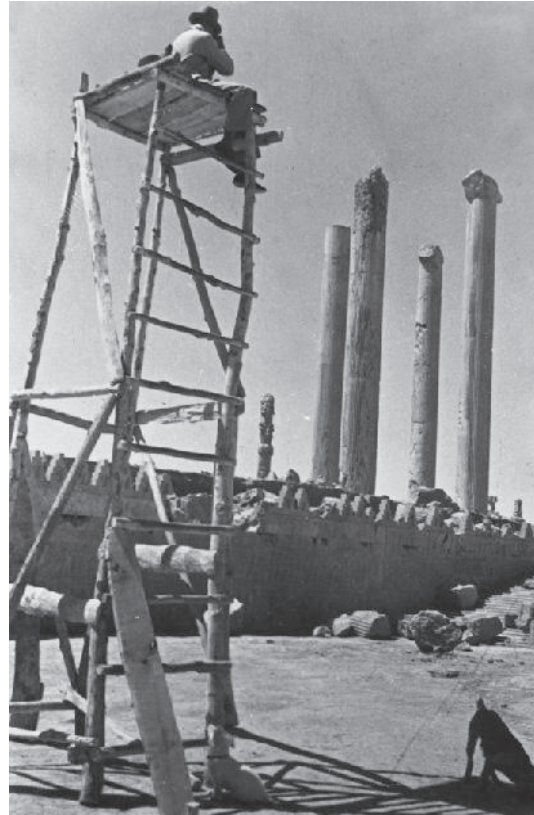


تصویر ۵۶. تخت جمشید. بازدیدکنندگان کاوش. نفر دوم از چپ کرفتر و نفر دوم از راست هرتسفلد.

۸۰. موزه خاورمیانه برلین (VA ۲۱۲، ۵۶۷، ۲۹۸۷، ۸۷۹۹، ۱۵۳۹۴ - ۹۹).
۸۱. ترومپلن ۱۹۸۸: ۸۱

در بازسازی انجام‌یافته ۱۷ متر بلندی داشته، هرچند احتمالاً فقط بخش پایینی آن باز می‌شده است.^{۸۱}
رسیدها و نامه‌های موجود در مؤسسه خاورمیانه

هرتسفلد به آن‌جا منتقل کرده است.^{۸۰}
اندازه‌های تعدادی از اجزای معماری در این مجموعه چشمگیر است. برای نمونه دروازه‌های آپادانا



چپ) تصویر ۵۷. تخت جمشید. چادر در محل کاوش. در مرکز تصویر کرفتر با سنگ دیده می‌شود. راست) تصویر ۵۸. کرفتر روی داربست چوبی در حال عکاسی در تخت جمشید.

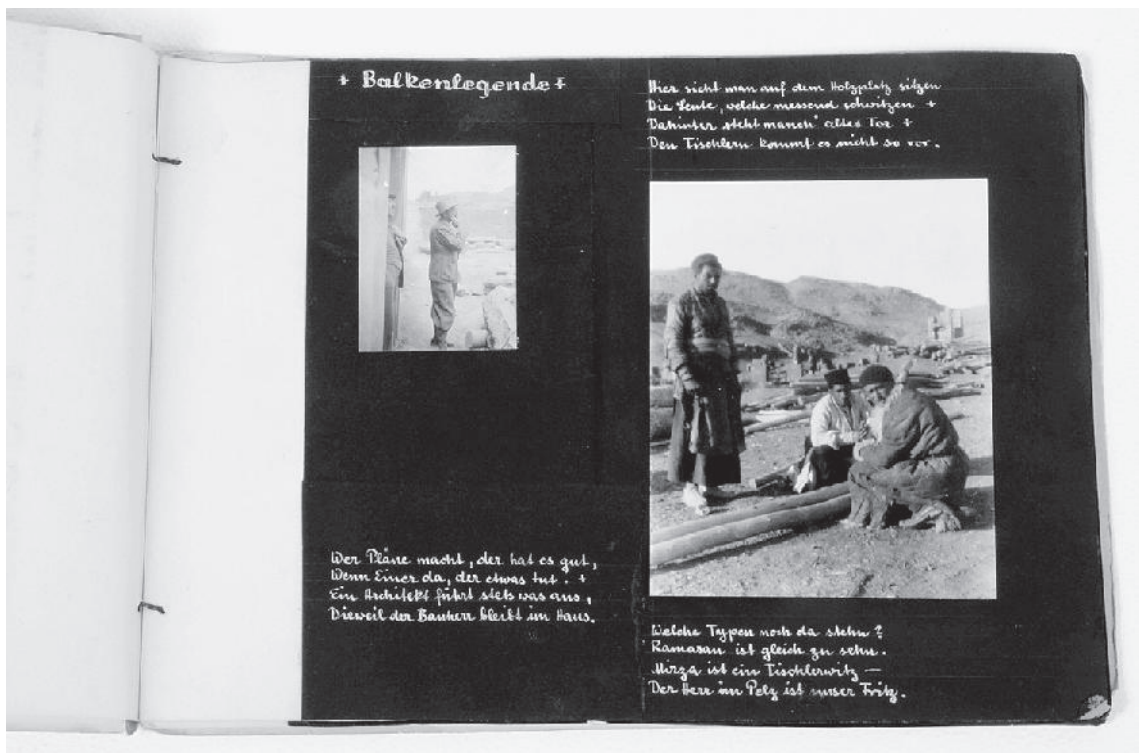
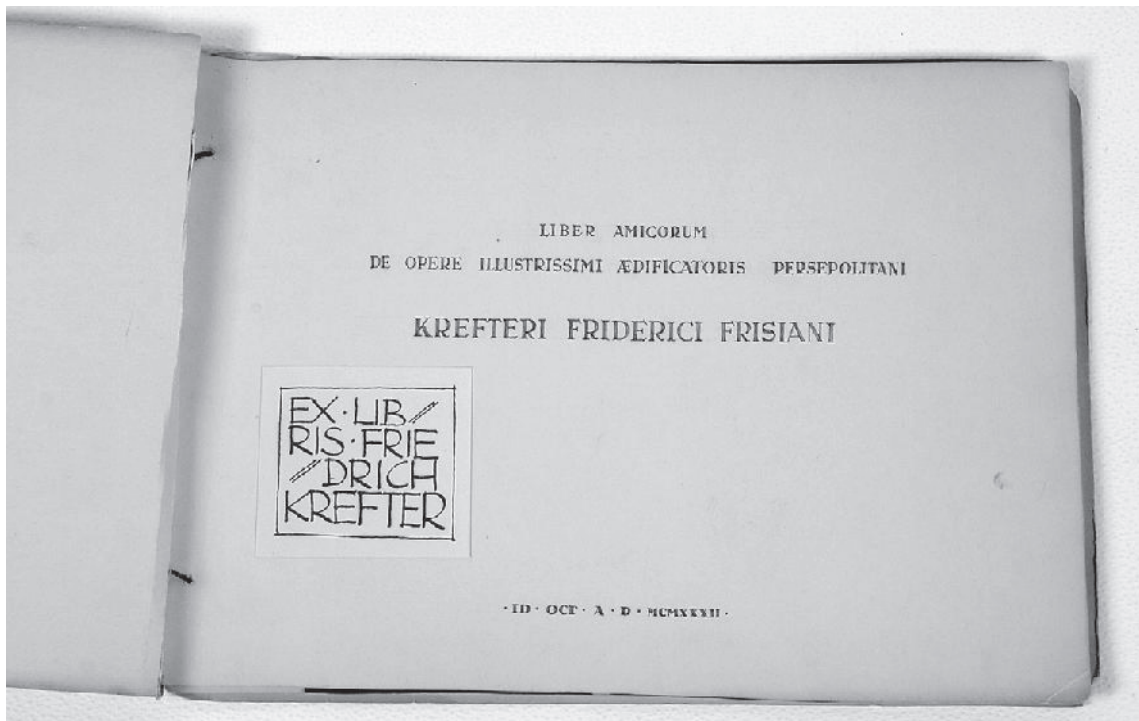


تصویر ۵۹. تخت جمشید. هیئت کاوش ۱۳۱۳. نشسته‌ها روی صندلی از چپ به راست: و. فون بوسه، س.م.ت. مصطفوی، ف. کرفتر، د. مک کاون، نفر سمت راست قابل شناسایی نیست.

۱۳۰۲ و سپس از ۱۱ تا ۲۴ اسفند ۱۳۰۲ هرتسفلد در تراس کاخ اقامت کرد و در این مدت بیش از ۵۰۰ عکس از این مکان برداشت.^{۸۲} بر اساس مواد بایگانی شده هم می‌توان کاوش‌های سال‌های ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ را

دانشگاه شیکاگو، در گالری فرر و ساکلر در واشنگتن دی‌سی، موزه متروپولیتن نیویورک و دیگر مؤسسه‌ها، اطلاعات ارزشمندی درباره شرایط دقیق کاوش در تخت جمشید به دست می‌دهد.^{۸۲} از ۴ آذر تا ۱ دی

۸۲. دوسینبره ۲۰۰۵؛ موسوی ۲۰۰۲.
۸۳. هرتسفلد ۱۹۲۶؛
۴۷ - ۴۹؛ هرتسفلد ۱۹۲۶: ۲۳۴.



تصویر ۶۰. از آلبوم شخصی کرفتور.

۸۴. موسوی ۲۰۰۲: ۲۲

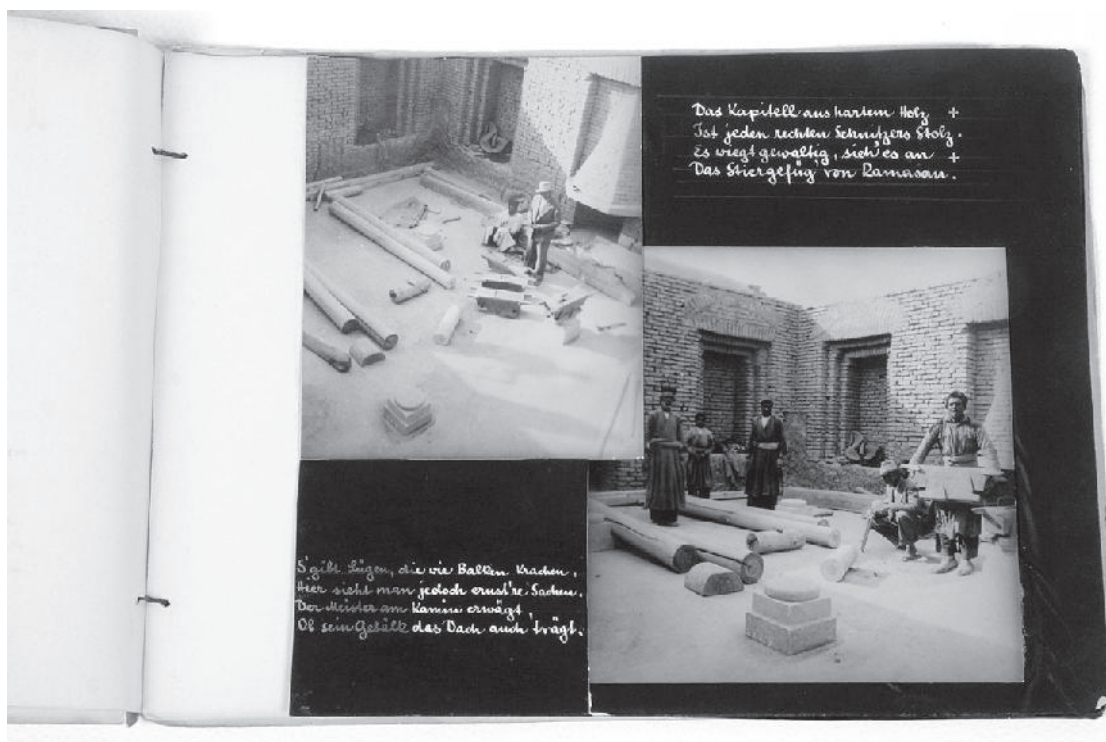
۸۵. پس از یافت شدن دفترچه یادداشت‌های روزانه «تخت جمشید - ثبت اشیاء» در سال ۱۳۱۰، این دفترچه در گالری فرر و ساکلر و همه نامه‌های هرتسفلد مربوط به سال ۱۳۱۰ در مؤسسه خاورمیانه در شیکاگو نگهداری می‌شود.

فلورگر و تای و خوگ وحشی، بول‌بول، اسباب سرگرمی هیئت را فراهم می‌کردند.

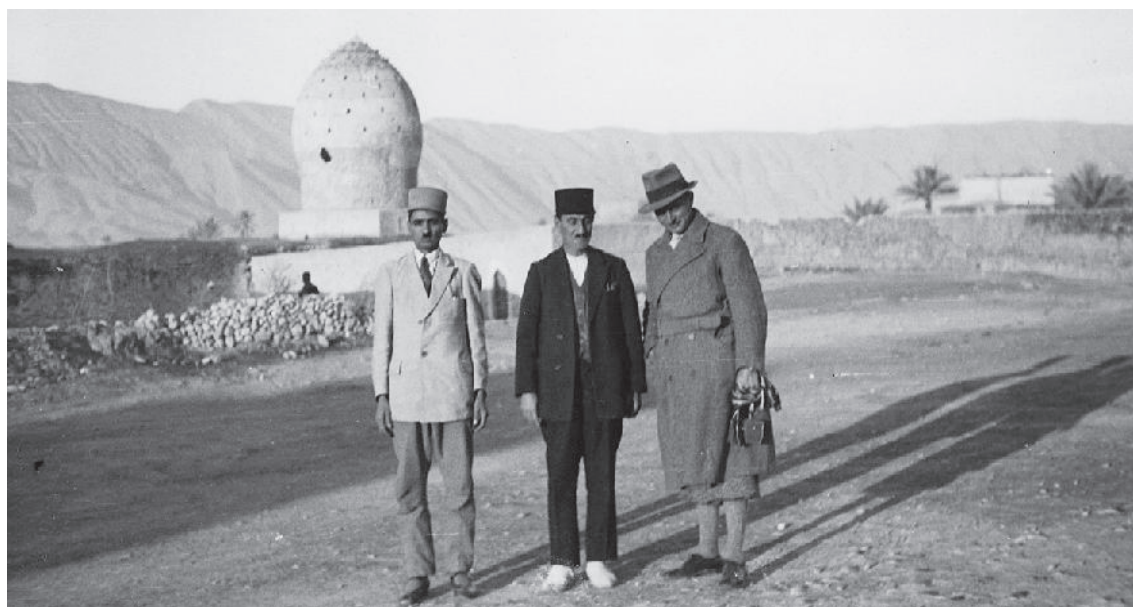
در ابتدا، هرتسفلد اقدام به ساخت خانه‌ای برای اقامت هیئت باستان‌شناسی در محوطه بنای مشهور به حرم یا حرمسرا کرد.^{۸۵} در جناح شمالی این خانه چند سال بعد موزه تخت جمشید ساخته شد که پس

بازسازی کرد. دولت ایران مسئولیت پاکسازی محوطه را به‌تنهایی عهده‌دار شد، که قاعدتاً برای حفاظت محوطه می‌بایست اجرا می‌شد.^{۸۴}

فریدریش کرفتور، کارل برگنر، هانس کولر، الکساندر لنگزدورف، دونالد مک‌کن و هانس - ویچارد فون بوسه (عکاس) اعضای هیئت هرتسفلد بودند و هر دو سگ او،



تصویر ۶۰. از آلبوم شخصی کرفتر.



تصویر ۶۱. علی سامی، سید محمد تقی مصطفوی و کرفتر.

ملل کاوش شد،^{۸۶} و پس از آن جانشین هرتسفلد، یعنی اریک اشمیت، تا سال ۱۳۱۸ بر کاوش در جنوب شرق تراس و به‌ویژه در بنای خزانه شاهی متمرکز شد. بخش‌هایی از این ساختمان در گذشته به عنوان انبار اسلحه نیز مورد استفاده بوده است.

همچنین تحت سرپرستی هرتسفلد در روزهای ۲۷ و ۲۹ شهریور ۱۳۱۲ در بخش‌های شمال شرق و جنوب شرق بنای کاخ آپادانا، فریدریش کرفتر با

از تجدید بنا در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، تاکنون به عنوان موزه و ساختمان اداری مورد استفاده است.

در طول کاوش هیئت هرتسفلد، با همکاری ۲۰۰ کارگر از اردیبهشت تا تیرماه ۱۳۱۰ و دوباره از آبان همان سال تا تابستان ۱۳۱۱ (فروردین‌ماه ۱۳۱۱) کاوش‌ها توسط ح. بریستند، رئیس مؤسسه خاورمیانه شیکاگو فیلمبرداری شد، ابتدا بنای معروف به حرمسرا و سپس بخش شرقی کاخ آپادانا و دروازه

۸۶. هرتسفلد ساختمان‌های دیگری را هم بررسی کرد. در سوم فروردین ۱۳۱۸، وی در نامه‌ای نوشت: «حالا آدم می‌تواند ۱ کیلومتر زیرزمین تخت جمشید به پیاده‌روی برود!»

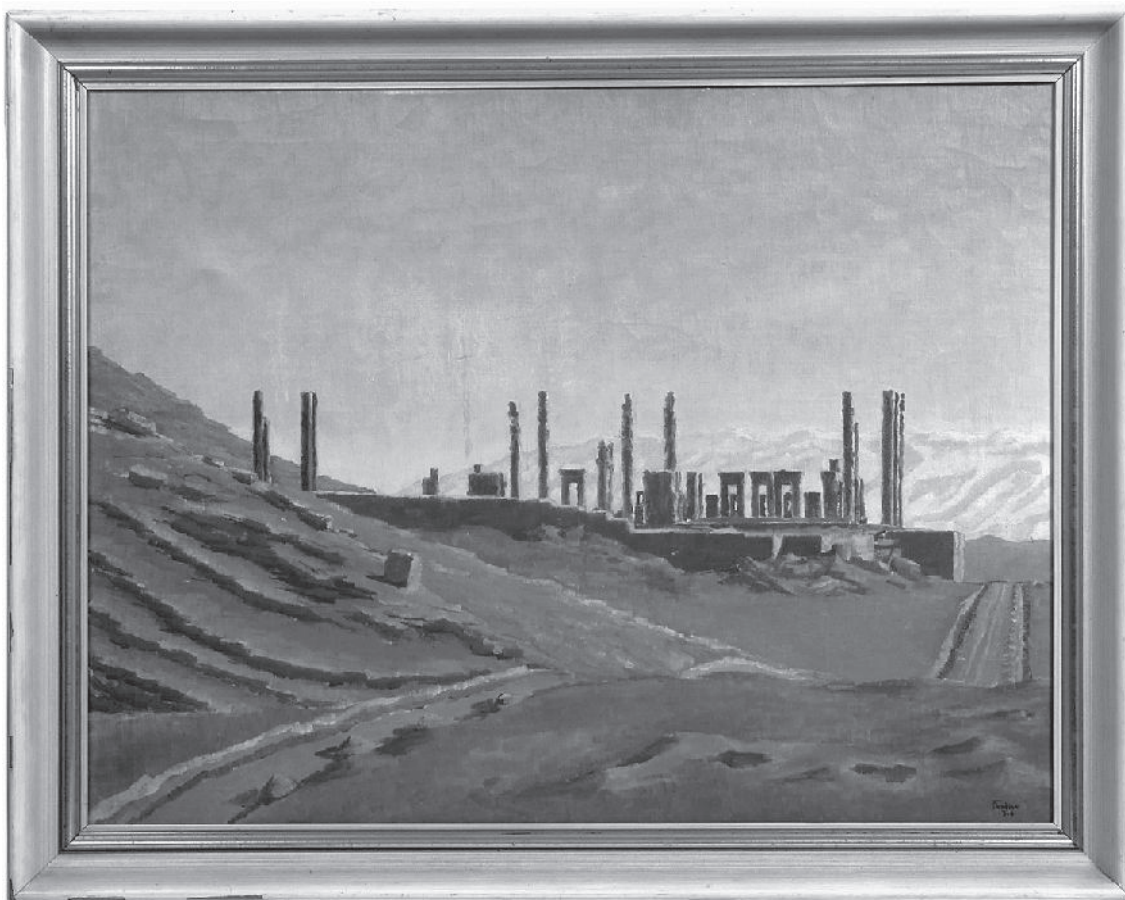


تصویر ۶۲. تخت جمشید. کاخ تچر. آبرنگ از کرفتو.

کتیبه‌های فراوان شناسایی شده و به‌ویژه بیش از ۳۰۰۰۰ لوح گلی، که در شمال شرق تراس پیدا شد، ثابت می‌کند که پادشاهی بزرگ هخامنشی روی شالوده و زیرساختی مطمئن و استادانه بنا شده بود: برنامه‌ریزی ارتباطی دقیق در راه شاهی میان پارسه و شوش و هگمتانه و حتی تا دورترین نقاط این شاهنشاهی، ردوبدل اخبار و تجارت آسان را ممکن کرده بود.

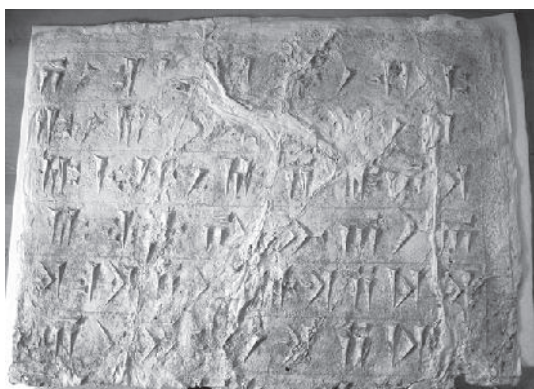
کشف جعبه‌های سنگی به ابعاد ۳۳ در ۳۳ سانتی‌متر، لوح‌های زرین و سیمین سند ساخت آپادانا را با کتیبه‌های داریوش پیدا کرد، که اکنون در موزه ملی ایران نگهداری می‌شود.^{۸۷} در زیر این جعبه‌های سنگی تعدادی سکه پیدا شد که اطلاعات مهمی درباره تاریخ‌گذاری آپادانا در اختیار می‌گذارد. این احتمال وجود دارد که در همه چهار جهت کاخ آپادانا این لوح‌های سند ساخت وجود داشته باشد.

۸۷. ترومپلن ۱۹۸۸: ۲۲.



تصویر ۶۳. تخت
جمشید. رنگروغن
از کرفتو.

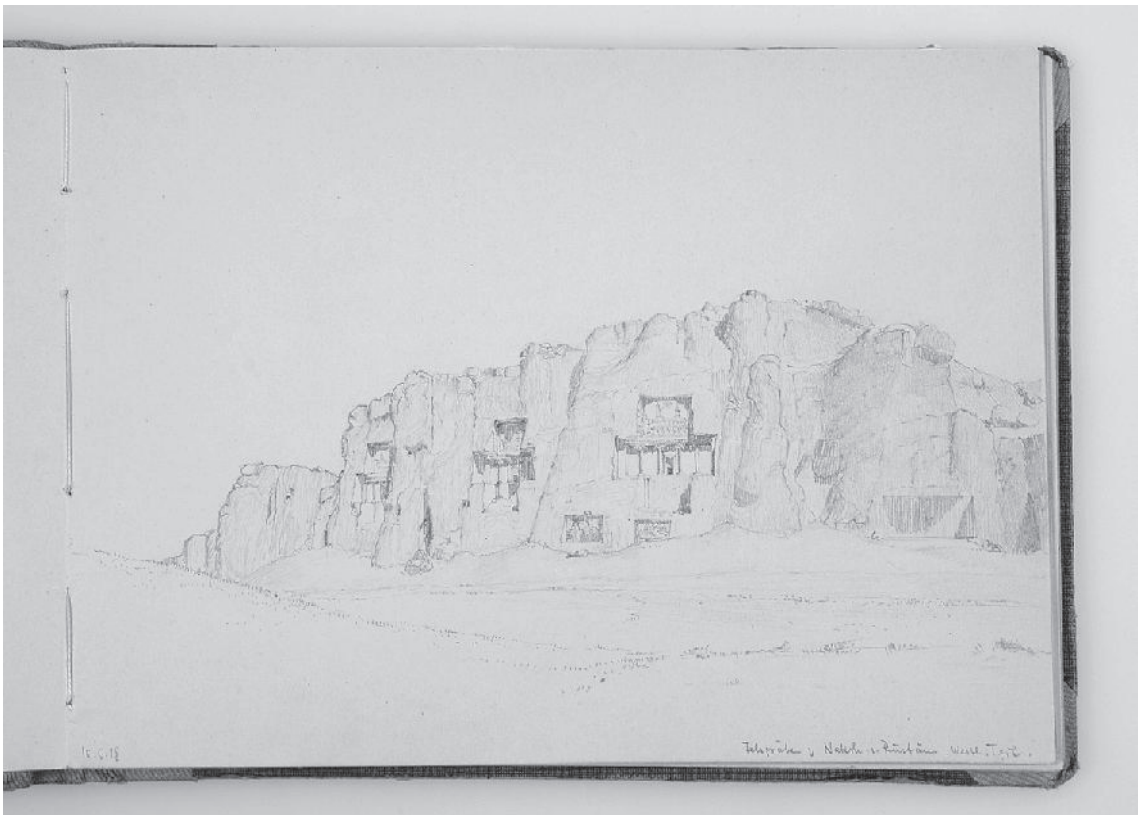
در سال ۳۳۰ پم بخش‌های وسیعی از این کاخ‌ها طعمه آتش شد. تاریخ‌نگاران اسکندر گزارش کرده‌اند که یکی از پیروان بطلمیوس، خدمتکار یکی از سرداران اسکندر، پیشنهاد به آتش کشیدن پارسه را با هدف انتقام‌گیری از تخریب‌های خشایارشا در یونان مطرح کرد. منابع بسیار اندکی از میان منابع یونانی به میزان ثروت ساکنان و امکانات تجمعاتی



راست) تصویر
۶۴. یکی از اعضای
کاوش تخت جمشید
در حال نقاشی
تراس کاخ در تخت
جمشید.
چپ) تصویر ۶۷.
نقش‌رستم. نسخه
کپی یک کتیبه.



تصویر ۶۵.
نقش‌رستم،
هوایی،
عکس



تصویر ۶۶. گورهای
شاهان هخامنشی در
نقش‌رستم، از دفتر
طراحی گرفتار.

بارزده شده بودند.^{۸۸} به این ترتیب اسکندر در سال ۳۳۰ پم با لشکرکشی به ایران مقدمات فروپاشی شاهنشاهی هخامنشیان را فراهم کرد.

۸۸. پلوتارک، اسکندر، ۳۷.

بناهای کاخ‌ها اشاره کرده‌اند. آن‌گونه که پلوتارک گزارش می‌دهد، اسکندر این مکان را با ۲۰۰۰۰ قاطر و ۵۰۰۰ شتر ترک کرد که با جواهرات و گنجینه‌ها

ارنست هرتسفلد

الکساندر ناگل

می‌دهد و تصویری از او به نمایش می‌گذارد. انگیزه‌هایی را که باعث تداوم پژوهش‌های او می‌شد می‌توان در نوشته‌های برجای‌مانده از او مشاهده کرد، که در واقع در ایجاد انگیزه برای مطالعات نسل‌های آینده بی‌تأثیر نبود. علاقه او بر اساس آثار منتشرشده و حتی نامه‌ها و دفتر یادداشت‌هایش از مهرهای پیش‌ازتاریخی تا سفال دوره اسلامی، از رمزگشایی، ترجمه و تفسیر کتیبه‌های باستانی تا گزارش سفر (که گزارش سفرهایش را می‌توان با گزارش‌های پیر لوتی یا روبرت بریون مقایسه کرد) شامل می‌شود.

نخستین دوره اقامت هرتسفلد در خاورمیانه، در مقام معاون کاوش هیئت پژوهش‌های باستان‌شناختی آلمان‌ها از تابستان ۱۲۸۲ تا تابستان ۱۲۸۴ خ در آشور، بود. وی به عنوان دانشجوی فریدریش دلیتچ و دانش‌آموخته رشته معماری از مدرسه‌های عالی تکنیک مونیخ و برلین در ۲۴ سالگی معاونت والتر آندره را در شهر باستانی آشور به عهده داشت. او در طول نخستین دوره اقامتش، از آشور به موصل و بغداد و سپس لرستان و برای نخستین بار به فارس سفر و از آثار هخامنشی پاسارگاد و تخت جمشید دیدن کرد. وی بر اثر فشارهای موجود، به برلین بازگشت و انتشار گزارش سفر، پژوهش روی آثار سامرا و پایان‌نامه دکتری خود را با عنوان «پاسارگاد. بررسی‌های باستان‌شناختی ایران» آغاز و بالاخره در آغاز سال ۱۲۸۶ خ از مدرک پایان‌نامه دکتری خود در دانشگاه فریدریش ویلهلم در برلین دفاع کرد.

هرتسفلد همچنین در ابتدای سال ۱۲۸۶ خ به همراه ساموئل گویر سوئسی (۱۳۲۹-۱۲۵۸ خ) به کلیکیه رفت و در کاوش‌های کوریکوس و مریاملیک شرکت کرد. در سپتامبر به همراه کلکسیونر و پژوهشگر برلینی، فریدریش زاره (۱۳۲۴-۱۲۴۴ خ) به بصره رفت. کار مشترک کوتاه این دو در خاورمیانه، به‌ویژه برای زاره مفید واقع شد.

محقق برجسته در دنیای تحقیقات باستان‌شناختی اوایل قرن بیستم م، ارنست هرتسفلد (۱۳۲۷-۱۲۵۸ خ)، در سال ۱۲۵۸ خ در شهر سله در نزدیکی هانفر به دنیا آمد. پدرش پزشک ارتش پروس بود. هرتسفلد متفکر و بنیانگذار شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان و فراهم‌کننده امکان پایه‌گذاری قوانین جدید عتیقات در ایران بود، و در عین حال کار بررسی تحلیلی روشمند اشیاء و یافته‌های میراث محوطه‌هایی همچون سامرا، پایکولی، پاسارگاد و تخت جمشید و محوطه‌های فراوان دیگر را در خاورمیانه بسیار زود آغاز کرد.^{۸۹} آثار منتشر شده چشمگیر او، از جمله کتاب‌هایش، سری مجلات آثار تاریخی ایران،^{۹۰} و مجله گزارش‌های باستان‌شناسی ایران^{۹۱} که به کوشش او منتشر می‌شد و نیز نتایج کاوش‌هایش و نوع و سبک نوشتارش، علاقه او را به باستان‌شناسی نشان



تصویر ۶۸. هرتسفلد، حدود سال ۱۳۱۳ خ.

تصویر ۶۹. هرتسفلد در تخت جمشید، با یک بز کوهی محلی.



۸۹. گونتر و هاووزر ۲۰۰۵. ۹۰.

Iranische Denkmäler

۹۱. Archäologische Mitteilungen aus Iran

۱۳۰۱ و آذرماه ۱۳۰۴، به سفرهای گسترده‌ای در ایران و افغانستان مشغول شد. از سال ۱۳۰۵ ماه‌های زیادی از سال را در تهران می‌گذراند. از اسفندماه ۱۳۰۶ به طور رسمی عضو سفارت آلمان در تهران بود و به این ترتیب حقوق مازادی هم دریافت می‌کرد.

در فروردین و اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۷ کاوش ۲۸ روزه‌ای را در پاسارگاد برای نخستین‌بار با معمار جوان فریدریش کرفتر و دوست خواهرش شارلوت‌ه آغاز کرد. فقط یک سال بعد، اواخر سال ۱۳۰۷، کاوش در کوه خواجه را ادامه داد، پیش از آن‌که در دی‌ماه ۱۳۰۷ کاوش تخت جمشید را آغاز کند. کاوش‌های او در تخت جمشید تا ۱۳۱۳ ادامه یافت.

همان‌گونه که نامه‌ها و مکاتبات موجود در مؤسسه خاورمیانه شیکاگو تأیید می‌کند، هرتسفلد از دی‌ماه ۱۳۰۸ شخصاً ارسال یافته‌ها و اشیاء تاریخی را با هدف مطالعه به آمریکا آغاز کرد و برای نخستین‌بار به فکر ترک تهران افتاد. او در نامه‌ای خطاب به جیمز بریستد، به تأمین مالی کاوش در ایران و این موضوع اشاره کرده که حفاری‌های غیرمجاز در آن‌جا ممکن است. در سال ۱۳۰۹خ او از عراق پیشنهاد ریاست اداره عتیقات این کشور را دریافت کرد و البته آن را نپذیرفت.

پیش از آغاز کاوش‌ها در تخت جمشید، هرتسفلد تلاش کرد کارهای پژوهشی را در محوطه‌های استخر و نقش‌رستم گسترش دهد. همچنین محوطه‌های پیش‌ازتاریخ اطراف تخت جمشید را بررسی کرد. کاوش‌های وی در تخت جمشید در سال ۱۳۱۳ و در پی ممنوعیت بازگشتش به ایران به پایان رسید. دلیل اصلی ممنوعیت ورود دوباره او به ایران تاکنون هم به وضوح مشخص نشده است.^{۹۵} پس از آن کارهای هرتسفلد را معاونش کرفتر و بعدها اریک اشمیت پی‌گیری کردند. در سال ۱۳۱۵خ او به عضویت مؤسسه مشهور و معتبر «مؤسسه مطالعات پیشرفته»^{۹۶} درآمد. در ۶۵ سالگی اوضاع مالی هرتسفلد نابسامان گردید تا جایی که ناچار به حراج کتابخانه و اشیاء و مواد مطالعاتی‌ای شد که در

هرتسفلد حتی پس از مرگ زاره با همسرش ماریا در ارتباط کاری باقی ماند.^{۹۴} نخستین پروژه مشترک آن‌ها کار بر روی مجلد یادمانی «نقش‌برجسته‌های ایران» بود (۱۲۸۹خ). علاوه بر زاره، محقق دوران باستان، ادوارد مایر (۱۳۰۹-۱۲۳۴خ) که هرتسفلد را از سال ۱۲۸۵خ می‌شناخت، و آن‌گونه که از نامه‌های فراوان باقی‌مانده ردوبدل شده میان آن برمی‌آید، آموزگارش بوده، بیشترین تأثیر را در زندگی پژوهشی او گذاشته است.

در تابستان ۱۲۷۸خ هرتسفلد به‌همراه موریتز سوپرن‌هایم (۱۳۱۲-۱۲۵۱خ) دست به بررسی آثار و کتیبه‌های حلب، حما و دیگر محوطه‌های سوریه زد. در سال ۱۲۷۸خ به مقام هیئت علمی در موزه برلین دست یافت و از بهمن ۱۲۷۹خ در دانشگاه فریدریش ویلهلم به تدریس در رشته جغرافیای تاریخی پرداخت و همزمان به نگارش پایان‌نامه فوق‌دکتری^{۹۳} خود با موضوع نقش‌برجسته‌های سنگی ایران مشغول شد. عنوان پروژه وی «موضوعات باستان‌شناسانه در خصوص مردم‌شناسی ایران» بود. هرتسفلد از مهر ۱۲۸۰ تا تیر ۱۲۹۲خ کاوش‌های باستان‌شناختی سامارا را برعهده داشت و همزمان به بررسی آثار دیگر و محوطه‌های مهمی چون یادمان‌های سده سوم م ساسانی در پایکولی می‌پرداخت. انتشار نتایج بررسی‌ها و کاوش‌های او در سامارا دهه‌ها به طول انجامید.

هرتسفلد، پس از وقفه حاصل از جنگ جهانی اول، که او در طی آن در فرانسه، لهستان و لیتوانی مستقر شده بود، نقشه‌های جغرافیایی و پلان‌های فراوان محوطه‌های عراق و ایران را طراحی کرد و در سال ۱۲۹۶خ به ریاست سمینار جغرافیای تاریخی و در سال ۱۲۹۹ به مقام پروفیسوری رسید. دروسی که او تدریس می‌کرد عبارت بود از «ایران و هنر خاورمیانه»، «درس‌هایی درباره میراث فرهنگی خاورمیانه»، «آثار تاریخی خاورمیانه» و «آثار تاریخی هیتی‌ها».^{۹۴} وی پس از مرگ مادرش، در سال ۱۳۰۱ به ایران آمد و دوباره از آثار تاریخی ایران همچون پاسارگاد و تخت جمشید بازدید کرد و با پشتیبانی مالی جیمز لوب و هوگو استینز، در بهمن‌ماه

۹۲. کروگر ۲۰۰۵.

۹۳.

Habilitation

۹۴. هاوزر ۲۰۰۵؛ رنر

۲۰۰۵.

۹۵. موسوی ۲۰۰۵.

۹۶. پژوهشگاهی

در پرینستون ایالت

نیوجرسی آمریکا که در

سال ۱۳۰۹خ تأسیس

شده بود.

برومر و دیگر مجموعه‌دارانی که اشیاء هرتسفلد را در اختیار گرفته بودند به موزه متروپلیتن و همچنین از طریق ژوزپ ترنباخ به موزه فلسطین اشغالی در بیت‌المقدس وارد شد. بیشترین بخش از دارایی او را ریچارد اتینگهاوزن به گالری فرر در واشنگتن دی سی سپرد.

اختیار داشت. پیش از آن و در سال ۱۳۱۴خ او بیش از ۲۷۰ قلم شیئی را به موزه بریتانیا داده بود. در سال ۱۳۲۳خ مؤسسه شیکاگو مجموعه‌های گسترده‌ای دریافت کرد. اشیاء دیگری از مجموعه شخصی هرتسفلد از طریق ادوارد اسپنسر چرچیل به موزه بریتانیا، از طریق ژوزپ

تل باکون

بارابارا هلوینگ

تخت جمشید قرار دارد (تصویر ۷۰). در نخستین سال تحقیقات مقدماتی در تخت جمشید، سال ۱۳۰۶، توجه هرتسفلد با کشف سفال منقوش دست‌سازی بر سطح این تپه به تل باکون جلب شد.

او بی‌درنگ تصمیم به کاوش در این محوطه گرفت و با آغاز کاوش‌ها در سال ۱۳۰۶ برای نخستین بار تصاویر این گونه سفالی منقوش را در روزنامه/خبر مصور لندن^{۹۷} منتشر کرد.^{۹۸} کاوش‌ها در تپه بزرگ‌تر باکون الف به سرپرستی معاونان هرتسفلد، الکساندر لنگزدورف و دونالد مک‌کان انجام شد.^{۹۹} آن‌ها بقایای معماری مسکونی

تل باکون، شامل دو تپه مسکونی پیش‌ازتاریخی، باکون الف و باکون ب، در دو کیلومتری جنوب شرق

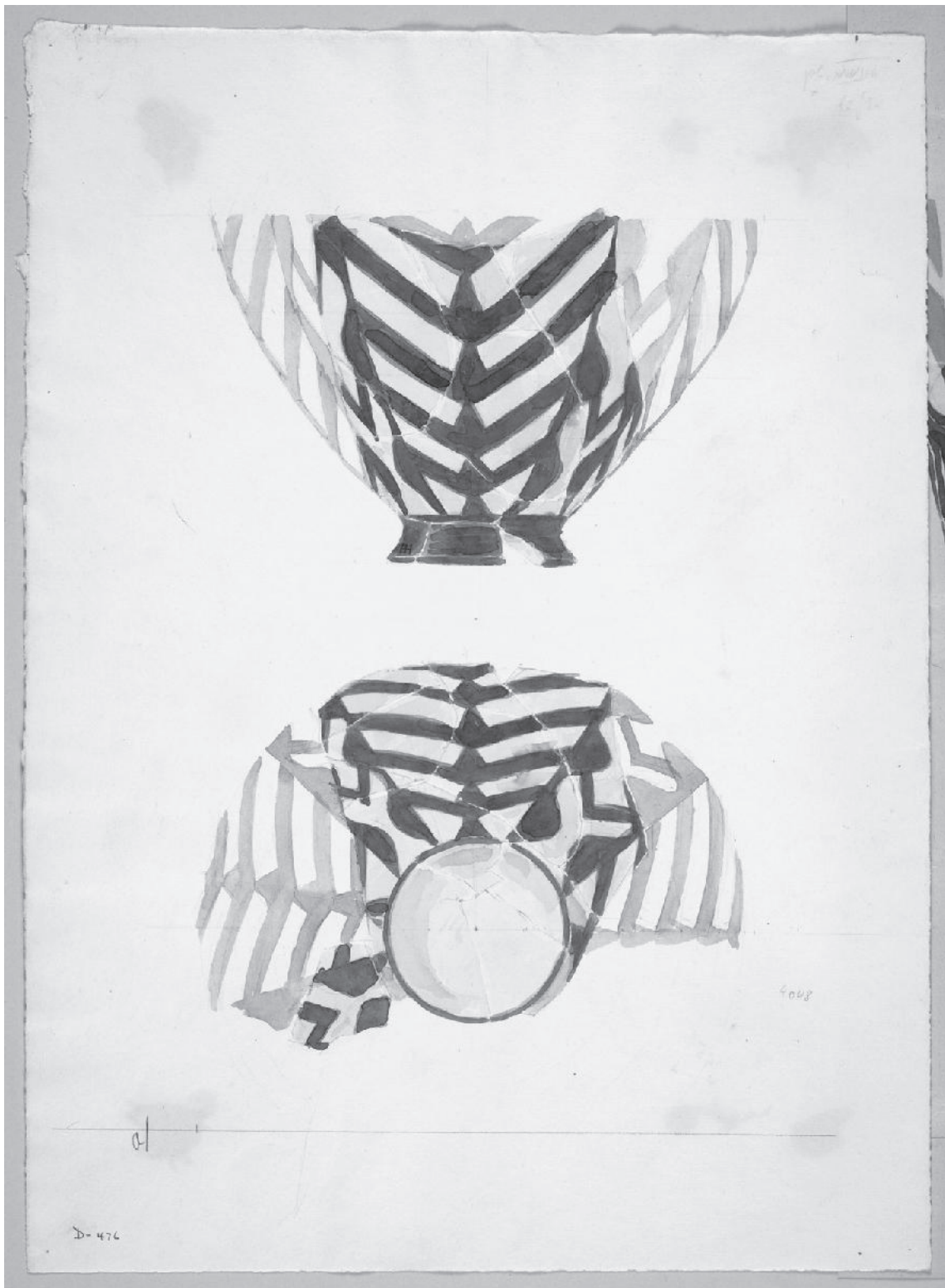


تصویر ۷۱. تل باکون. ظروف سفالی در محل کشف.



تصویر ۷۰. تل باکون الف و ب.

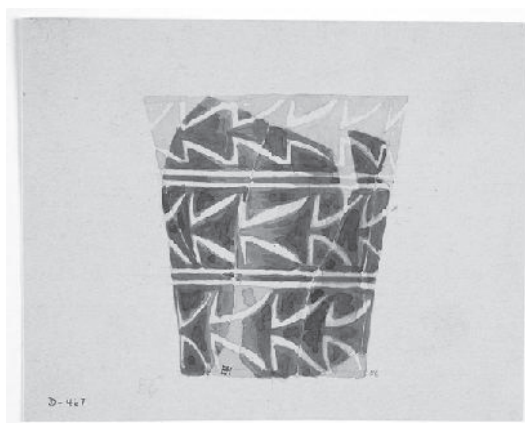
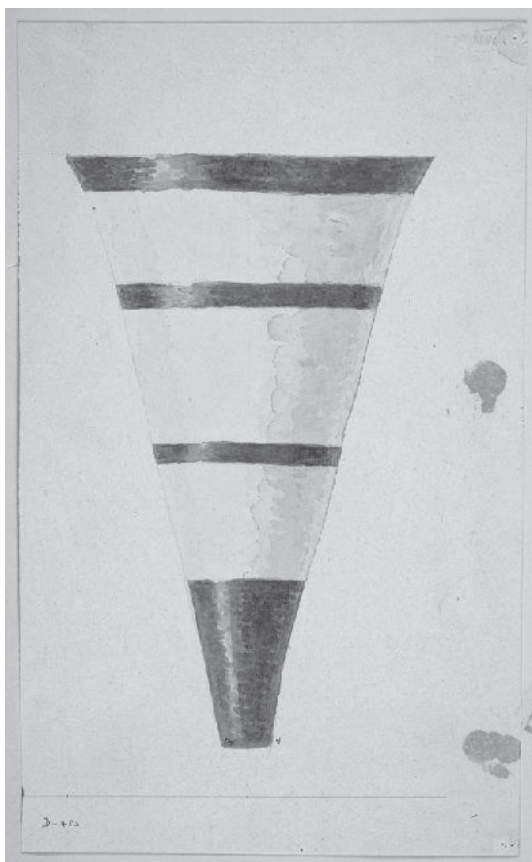
۹۷. Illustrated London News.
۹۸. هرتسفلد ۱۹۲۹پ؛ هرتسفلد ۱۹۳۲ ب.
۹۹. لنگزدورف و مک‌کان ۱۹۴۲.



تصویر ۷۲. تل باکون.
طرح بازسازی ظروف
سفالی منقوش.

محقق پیش‌از‌تاریخ، لنگزدورف، این آثار مهم را به همراه تعدادی سفال منقوش پیش‌از‌تاریخی (تصویر ۷۱، ۷۲ تا ۷۶) پیدا کرد و بخشی از این یافته‌ها را در جعبه‌ای، برای آموزگارش گرو فون مراهارت، به ماربورگ فرستاد.

متعلق به هزاره پنجم پم را در بخش شمالی تپه الف پیدا کردند که مربوط به مجموعه‌ای بزرگ و دارای چندین اتاق بود. این بخش اداری به‌خوبی وجود ساختار فرهنگ اجتماعی را در این دوره از پیش‌از‌تاریخ نشان می‌داد.



فرات شناسایی کردیم»^{۱۰۰} در سال ۱۳۱۵ مک‌کان به‌تنهایی کار کاوش در تپه ب باکون را آغاز کرد و موفق به شناسایی فرهنگی قدیمی‌تر متعلق به نوسنگی با گونه‌ای از سفال خشن با خمیره گیاهی شد. مدارک این کاوش در طی جنگ و حمله زبرداری به کشتی آلمانی از بین رفت. قرار بود این کشتی آلمانی اشیاء و مدارک یادشده را به مؤسسه خاورمیانه دانشگاه شیکاگو برساند، ولی این مدارک هیچ‌گاه نه به مقصد رسید و نه منتشر شد. البته با وجود جنگ و اثرات ناشی از آن، مک‌کان در سال ۱۳۲۱ نتایج کاوش‌های سال ۱۳۱۱ در تل باکون الف را منتشر کرد. نام باکون به عنوان فرهنگ شناخته‌شده از هزاره پنجم پم در این محوطه برای سایر محوطه‌های مشابه آن در جنوب ایران نیز به‌کار می‌رود. از ساختمان اداری شناسایی‌شده در باکون الف علاوه بر سفال‌های منقوش بی‌نظیر، اثرمهرهای فراوانی از مهرهای استامپی و تعدادی از اصل این مهرها به دست آمده که معدودی از آنها از جنس مس است.

تصاویر ۷۳ تا ۷۶. تل باکون. طرح بازسازی ظروف سفالی منقوش.

در دهه ۱۹۳۰ در آلمان در پی جست‌وجوی منشأ فرهنگ هندوژرمن، لنگزدورف می‌نویسد: «براساس فراوانی اشکال و نقوش کشف‌شده از سفال‌های تل باکون، فقط معدودی در شوش شناخته شده است. در این آثار نکات فنی فراوانی وجود دارد که همگی بررسی شده است. در منطقه میانی دجله و فرات گونه‌ای از سفال مشابه به دست آمده، البته با نقوش کمتر تخیلی و فقط به شکل خرده سفال پیدا شده است. ما این فرهنگ کهن را در منشأ و خاستگاه اصلی و منحصره‌فرد آن،

۱۰۰. لنگزدورف و مک‌کان: ۱۹۴۲: ۲۳.

پژوهش باستان‌شناختی دیگری را در طول دهه ۱۳۳۰ خ گروهی از باستان‌شناسان ژاپنی در گمانه‌ها و ترانسه‌های متعدد در بخش‌های غربی تل باکون الف انجام دادند.^{۱۰۲} کاوش‌های بازنگری جدید علیزاده در سال ۱۳۸۳ نشان داد که از ناحیه مسکونی مهم با بخش اداری یادشده چیزی باقی نمانده است.

امروزه محوطه‌های فراوان دیگری متعلق به هزاره پنجم پم در فارس شناسایی شده و از آن‌ها سفال منقوش باکون به دست آمده است. دوره باکون سه مرحله فرهنگی شناسایی شده، که در مرحله میانی آن افزایش آشکار در انبوه منازل مسکونی قابل تشخیص است. تاکنون در هیچ‌یک از دیگر محوطه‌های شناسایی شده، مجموعه‌های معماری پیچیده‌ای همچون باکون الف پیدا نشده است. در معماری محوطه تل بلاغی هم، که پژوهشکده باستان‌شناسی ایران و مؤسسه باستان‌شناسی آلمان طی سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ در آن‌جا کاوش نجات‌بخشی انجام دادند، این نوع از مجموعه‌های معماری شناسایی نشد.

دوک‌های سفالی کشف‌شده از این محوطه نشان می‌دهد که پارچه‌بافی از مشاغل ساکنان باکون بوده است. آثاری از کوره‌های سفالگری، که سفال‌های منقوش در آن‌ها تولید می‌شده، درون بخش مسکونی شناسایی شد. علاوه بر این استخوان و ابزار سنگی و نیز تعدادی شیء مسی از دیگر یافته‌های این محوطه بوده است.

جامعه پیچیده و نظام موجود اجتماعی و سیستم کنترل بر دارایی از طریق سیستم مهروموم قابل بررسی است. عباس علیزاده، که در دهه ۱۳۶۰ خ آثار و یافته‌های باکون را بررسی و منتشر کرده،^{۱۰۱} به این نتیجه رسیده که باکون سلسله مراتب اجتماعی پیچیده‌ای داشته است. از آنجایی که در عین حال این محوطه شامل تپه کوچکی بود، او احتمال می‌دهد که تل باکون مرکز یا زیربنای اجتماع عشایری کوچ‌رو بوده، که اعضای آن مدت زیادی از سال را بیرون از خانه‌های خود می‌گذراندند و این محوطه فقط در زمان بازگشتشان از کوچ یا به عنوان محلی برای ذخیره غلات و دیگر موجودی‌های بارزش استفاده می‌شده است.

الکساندر لنگزدورف در ایران

بارابارا هلوینگ

ماربورگ به تحصیل در رشته کشاورزی پرداخت. در سال ۱۳۰۲ خ به مونیخ مهاجرت کرد و در آنجا به کودتای هیتلر پیوست.

لنگزدورف برای ادامه تحصیل به ماربورگ برگشت. در آنجا در سال ۱۳۰۶ خ با دفاع از پایان‌نامه‌ای با عنوان «ظروف لوله‌دار مفرغی» در نزد استاد بهبودی‌اش پاول یاکوب اشتال تحصیلش را به پایان رساند. او پس از کار در موزه هسن در کسل و در بخش خاورمیانه موزه برلین، با کمک بورسیه سفرهای علمی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان به مصر، یونان و ترکیه رفت و در آنجا در کاوش‌های متعدد شرکت کرد. در ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ در مقام معاون ارنست هرتسفلد به ایران آمد و پس از بازگشت به آلمان

الکساندر لنگزدورف (۱۳۲۵-۱۲۷۷ خ)^{۱۰۳} متخصص پیش‌ازتاریخ آلمانی است که در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲ به همراه ارنست هرتسفلد در تخت جمشید کار کرد، همچنین به طور موقت به همراه دونالد مک‌کان کاوش تل باکون را سرپرستی کرد. لنگزدورف شخصیتی پیچیده و متناقض داشت و پس از سال ۱۳۱۲ نقش مهمی در سیاست فرهنگی رژیم هیتلر بازی کرد.

نقش او در سیاست پیش از این تاریخ هم نمایان شده بود. او در حدود ۱۸ سال در فرانسه زندانی جنگی بود (جایی که او از دو سال بعد از گرفتاری پنج تلاش ماجراجویانه شکست‌خورده داشت) و بالأخره موفق شد در سال ۱۲۹۵ خ نجات پیدا کند. پس از آن او در

۱۰۱. علیزاده ۱۹۸۸؛
علیزاده ۲۰۰۶.
۱۰۲. اگامی و ماسودا
۱۹۶۲.
۱۰۳. لگنדרه ۲۰۰۹.

دو سال در امنیت (به دلیل ناامیدی و وضعیت در آلمان) و خوشحالی (به دلیل دورنمای آینده ایران...) خواهم بود...» از محتوای نامه‌های لنگزدورف به نولدکه و مهران هرچنین می‌توان دریافت که کار و رابطه با ارنست هرتسفلد هم چندان آسان نبود و باگذشت زمان مشکل‌تر هم می‌شد، از قرار معلوم به‌خاطر این که در آنجا اولویت چندین‌برابر با کاوش باستان‌شناسی بود تا سیاست. لنگزدورف به همراه دونالد مک‌کان از اسفندماه ۱۳۱۰ تا تیرماه ۱۳۱۱ سرپرستی کاوش‌های تل‌باکون را در اختیار داشت؛ یکی از نخستین محوطه‌های پیش‌ازتاریخی ایران که مطالعات لایه‌نگاری در آن صورت گرفت.

در تابستان ۱۳۱۲، لنگزدورف کارش را در ایران پایان داد. او به تب مالت دچار شد و به آلمان برگشت. لنگزدورف آشکارا دربرابر نولدکه اظهارنظر کرد و در شهریورماه ۱۳۱۲ درباره هرتسفلد نوشت: «... خیلی خوب می‌شد اگر من دیگر هرگز او را نبینم...». درحقیقت احتمالاً لنگزدورف در آینده باعث دردسر هرتسفلد می‌شد. در ۲۹ خردادماه ۱۳۱۴، او هرتسفلد را باخبرچینی نزد مقامات آلمانی به این مسئله متهم کرد که موقعیتش را در دانشکده خاورمیانه‌شناسی در دانشگاه برلین فقط از طریق رابطه و نه به دلیل شایستگی و لیاقت به دست آورده است.^{۱۰۷}



تصویر ۷۷. تخت جمشید. آریگ کرفتر. بازسازی رنگ آمیزی شده.

در سال ۱۳۱۲ خ عضو حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان و کمی بعد عضو حزب نازی به رهبری هیتلر شد و در آنجا به رتبه‌های بالا هم رسید. از سال ۱۳۱۳ خ متولی موزه دولتی پیش‌ازتاریخ و تاریخی در برلین شد و به طور رسمی از سال ۱۳۱۴ خ به وزارت کشور پیوست و به طور همزمان به‌عنوان نماینده و سخنگوی فرهنگی در آن‌نبره^{۱۰۴} حزب نازی به‌طور خصوصی برای هاینریش هیمل مشغول به کار شد. در طول جنگ جهانی دوم و در سال ۱۳۲۲ خ به عنوان افسر حفاظت از آثار فرهنگی و رماخت در شمال ایتالیا خدمت کرد و بالأخره در سال ۱۳۲۵ خ و پس از پایان جنگ در بیمارستانی نظامی در شهر اوتوین^{۱۰۵} (در ایالت اشاسویگ - هل‌اشتاین در شمال آلمان) چشم از جهان فرو بست.

لنگزدورف با استاد پیش‌ازتاریخ و تاریخی‌اش در ماربورگ، گرو فون مهران، تا پایان دهه ۱۳۱۰ خ در تماس بود. او برای استادش از ایران نامه می‌فرستاد و در نامه‌هایش پرسش‌های علمی درباره سفال و تولید سفال‌های پیش‌ازتاریخی مطرح می‌کرد. تیرماه ۱۳۱۲، او جعبه‌ای پر از خرده‌سفال و یافته‌های کوچک برای استادش در ماربورگ فرستاد و گرو فون مهران دانشجویانش را موظف به بررسی این اشیاء در ادامه دوره تحصیل‌شان کرد. تعدادی از این نمونه‌های ارسال‌شده لنگزدورف در نمایشگاه تهران ۵۰ در برلین به نمایش درآمد.

با توجه به دیدگاه‌های سیاسی و نیز به سبب وظایف و کارهای حزبی او، این نکته قابل توجه و درعین حال عجیب است که در سال ۱۳۱۰ در مقام همکار ارنست هرتسفلد در تخت جمشید مشغول به کار شده بود. هرتسفلد برای سرپرستی کاوش تل‌باکون به دنبال یک متخصص پیش‌ازتاریخ بود و این کار برای لنگزدورف درآمد و تجربه به دنبال می‌آورد. او در تاریخ ۲۷ مهرماه ۱۳۱۰ برای دوستش آرنولد نولدکه،^{۱۰۶} سرپرست کاوش‌های آن‌زمان اوروک، که بعدها در زمستان ۱۳۱۱ به دیدارش در تخت جمشید رفته بود، نوشت: «... در تاریخ ۱۶ آبان به عنوان دستیار هرتسفلد به تخت جمشید می‌روم. من

۱۰۴. اندیشگاه رایش آلمان که به عنوان جامعه مطالعاتی برای تاریخ باستانی روشنفکری شناخته می‌شد.
۱۰۵. شهری در ایالت اشاسویگ - هل‌اشتاین در شمال آلمان.
۱۰۶. نامه‌های به‌جامانده از نولدکه در آرشیو بخش خاورمیانه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان نگهداری می‌شود. از مارگارته فون اس که این نامه‌ها را در اختیار من قرار داد سپاسگزارم.
۱۰۷. نامه الکساندر لنگزدورف به تاریخ ۲۹ خردادماه ۱۳۱۵؛ در این باره بنگرید به: هاوزر ۲۰۰۸.

ایران رنگی: پژوهش‌های نخستین

الکساندر ناگل

آورده که در بخش‌هایی از آن تکه‌های رنگی احتمالاً فلزی وجود داشته است. همچنین آندره دوپلر دلاند و جین چاردین فرانسوی در دهه ۱۰۵۰ خ آثار بقایای طلا را دیده‌اند که در زمان باستان به‌صورت لایه‌ای نازک روی نقش‌برجسته‌های سنگی کشیده بودند. صنعتگران ایرانی در کنار ورقه‌های نازک طلای به‌کاررفته در نقش‌برجسته، به‌ویژه از نوعی آبی سیر برای رنگ کردن نقاشی‌های دیواری و نقوش‌برجسته استفاده می‌کردند. جیمز بوکینگهام انگلیسی اولین کسی است که در این مورد می‌نویسد: «نقش‌برجسته‌ها در تخت جمشید رنگ‌آمیزی هم شده بودند، به‌ویژه با رنگ آبی همچنان که از مصر شناخته شده است.» باستان‌شناس و معمار فرانسوی، چارلز تکسیر که در سال ۱۲۱۹ خ از تخت جمشید دیدن کرد، بررسی هدفمندی در زمینه موضوع رنگ نقش‌برجسته‌ها انجام داده است. او همچنین از مطالعات مرتبط با علم شیمی در کار خود استفاده کرد. تکسیر حتی روی یک نقش‌برجسته صاف سطحی از پوشش رنگ سیاه اکسیدشده شناسایی کرد و با برداشت نمونه از آن و حل کردن آن در اسید هیدروکلریک و اضافه کردن آمونیاک نوعی رنگ آبی کاملاً واضح به دست آورد و به این نتیجه رسید که رنگدانه قوی حاوی مس در این میان وجود داشته که پیشتر در آثار باستانی مصر شناسایی شده بود. پس‌زمینه تصویر نقش‌برجسته هم به‌طور کامل با رنگ آبی رنگ‌آمیزی شده بود. تکسیر نتایج کار خود را روی نخستین بازسازی رنگ نقش‌برجسته یک دروازه متمرکز کرد که البته به شدت تحت تأثیر هنر به‌کاررفته در کاخ‌های آشوری نینوا یا نیمروید پدید آمده بود. در عین حال تکسیر چنین نظر داد که وضعیت کنونی رنگ‌های کامل نقش‌برجسته‌های تخت جمشید و عناصر تزئینی آن‌ها نباید لزوماً با حالت اولیه آن‌ها مطابقت داشته باشد، ولی متوجه این مسئله نشد که در شکاف‌های مجسمه‌ها

در پناه درزها و شکاف‌ها و زیر لایه‌های ضخیم نقش‌برجسته‌ها و کتیبه‌ها در تخت جمشید و پاسارگاد آثار رنگ‌آمیزی به‌جا مانده است. «این چه اثر هنری عجیبی بوده!» - این عکس‌العمل هر تسفلد بود که از دیدن آثار رنگ‌آمیزی در بخش پایینی یک نقش‌برجسته (تصویر ۷۷) حیرت کرده بود: «من تقریباً فراموش کردم»، او در نامه‌ای در آبان‌ماه ۱۳۱۱ می‌نویسد، «... دیروز در بخش پایینی یک نقش‌برجسته، شاه زیر چتر آفتاب‌گیر با خدمتکاران، بخش زیادی از رنگ اصلی موجود روی آن نمایان شد. بخش پایینی لباس و کفش به رنگ قرمز روشن بوده؛ این رنگ چندان قرمز نبوده بلکه به نارنجی متمایل است. من تصور می‌کنم که یک چنین رنگ بنفش یا قرمز ارغوانی در دوران باستان وجود داشته است. از بقایای رنگ که در میان خاک مجسمه‌های مدفون شده به‌دست می‌آید، تصور می‌کنم بخش‌های عمده نقش‌برجسته‌ها به رنگ طبیعی سنگ صیقل‌خورده یعنی سیاه بودند و بخش‌هایی همچون جواهرات، بال‌ها، لب‌ها، چشم‌ها و ... با رنگ قرمز، آبی روشن، سبز و طلایی رنگ‌آمیزی شده بودند. اکنون بیشتر به نظر می‌رسد که نقش‌برجسته‌ها بیش از این‌که رنگ‌آمیزی شده باشند، با زمینه‌ای سیاه صیقل‌خورده و براق شده‌اند! ...». این سطور نشان می‌دهد که هر تسفلد آن‌قدر از رنگ‌آمیزی زرق و برق‌دار غنی و شگفت‌انگیز تخت جمشید متحیر شده (تصویر ۷۸ الف و ب، تصویر ۷۹) که علاوه بر تخت جمشید در گورهای شاهان هخامنشی نقش‌رستم هم به تحقیق پرداخته است.

پیش از این هم محققان آلمانی و فرانسوی این نوع از آثار رنگ را در ایران گزارش کرده بودند. یکی از آن‌ها پزشکی به نام انگلبرت کمپفر، در سال ۱۰۶۴ خ از بقایای شهرهای باستانی ایران دیدن کرده و در سفرنامه خود تصویری از کتیبه داریوش اول، بنیانگذار تخت جمشید،



تصویر ۷۹. طراحی بازسازی از رنگ آمیزی گچ‌بری‌های پاسارگاد.

یکی از عناصر اصلی هنر ایرانی یاد کردند. هنر تزئینات معماری با کاشی‌های دیواری رنگی منشأ بابلی داشت و قبل از هنر به‌کاررفته در کاخ‌های بابلی شناخته شده بود. دروازه ایشدار با تزئینات لعابدار آبی دو نسل پیش از ظهور شاهنشاهی هخامنشی ساخته شده بود.

ارنست هرتسفلد کوچک‌ترین اثر رنگ را با دقت یادداشت می‌کرد - برای نمونه او پشت یک عکس از تکه‌ای از نقش‌برجسته لباس شاه در ساختمان مرکزی می‌نویسد: «بقایای طلا روی حاشیة لباس» و در دفترچه یادداشتش طرح بازسازی‌شده رنگی از مرد بالداری را کشیده که در بسیاری از نقوش‌برجسته آمده است. بقایای رنگدانه‌ها و آب‌طلاکاری، مواد به‌کاررفته، قطعات لعابدار آجر و نقاشی‌های دیواری این ایده را تقویت می‌کند که کاخ‌های هخامنشی روزگاری به طور گسترده با رنگ‌های پر زرق‌وبرق تزئین شده بوده است.

در زمان ساخت نقش‌برجسته‌ها زیورآلات تزئینی فلزی جاسازی شده بوده است. نقش‌برجسته‌های تخت هم نه تنها به دلیل رنگ‌آمیزی بلکه به واسطه وجود تاج و النگو از جنس فلز می‌درخشیدند و به‌این‌ترتیب نوعی تصویر زنده و تأثیرگذارتری از شاهنشاه ارائه می‌کردند. با وجود این پژوهش‌گران اروپایی به‌ندرت تصویر نقوش بدون رنگ هخامنشی را تغییر می‌دادند. نخستین تغییر در کار مارسل و ژان دیولافوا در شوش پدید آمد که تعداد قابل ملاحظه‌ای مهر نقش‌برجسته‌ای لعابدار از آن به‌دست آمد. پیش از آن در سال ۱۲۶۸ خ آن‌ها کپی‌هایی از نقوش رنگارنگ در نمایشگاه جهانی در پاریس ارائه کردند که نزد بازدیدکنندگان توفانی از شور و علاقه در خصوص هنر رنگارنگ و جذاب هخامنشیان ایجاد کرد. این زوج روی هنر هخامنشیان و وجود رنگ در کاخ‌های هخامنشی تمرکز کردند و دائم بر آن تأکید داشتند، و از آن به عنوان

باستان‌شناسان، زبان‌شناسان، ادیبان

پاتریسا رحیمی‌پور

شوارتسن‌باخ به‌راستی به باستان‌شناسی علاقه‌مند شده بود (بنگرید به مقاله به‌رنگ صمصامی در همین کتاب)، از این نظر به دیگر بازدیدکنندگان کاوش‌ها در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ خ شباهت داشت. ابتدا او در سال ۱۳۱۲ و بعدها چندین بار به ایران سفر کرد تا کمی در پناه آزادی زندگی کند، چراکه در آن زمان در اروپای تحت

آنه‌ماری شوارتسن‌باخ در غروب آفتاب روی یک سنگ دراز کشیده بود و چشم‌انداز تخت جمشید پشت سرش بود. این عکس ناشناخته از نویسنده‌ای سوئیسی (تصویر ۸۰ و ۸۳) و از جمله عکس‌های مجموعه خصوصی فریدریش کرفتر معمار و معاون هرتسفلد در تخت جمشید برداشته است. زمانی که آنه‌ماری

حکومت فاشیسم به آن دسترسی نداشت.

در آن زمان سفر به کشورهای خاورمیانه هم دشوار و هم بسیار گران بود. به همین دلیل فقط برنامه‌های سفر کاملاً مشخص و ازپیش‌تعیین‌شده به عنوان تور بزرگ^{۱۰۸} مدرن همچنان اجرا می‌شد.

با تور بزرگ - یک سفر به همه مناطق مشهور و قابل توجه در قاره - پرورش و تربیت اولیه اشرف‌زادگان را تکمیل می‌کردند. این واژه امروز هم تحت عنوان «گردشگری»^{۱۰۹} شناخته می‌شود. مفهوم آن درحقیقت نوعی آموزش از طریق بازدید از مناطق و نواحی اصلی موضوع مطالعه آثار است. این سفرهای آموزشی مردان جوان بین ۱۷ تا ۲۱ سال یک گردش علمی چندساله پرزحمت و پرهزینه بود که توسط آموزگاران سرپرستی می‌شد. این سفرها برای نوجوانان نیز مفید بود. آن‌ها پس از بازگشت از این سفرها عضو کامل و واقعی جامعه محسوب می‌شدند. با رشد و ترقی طبقه متوسط از حدود پایان سده ۱۷ م سفرهایی از این دست برای این طبقه از جامعه نیز امری پذیرفته بود. مشاوران و سفرنامه‌ها اطلاعاتی درباره نوع سفرها و اقدامات احتیاطی ضروری مرتبط با آن‌ها در اختیار می‌گذاشتند. نیمه سده ۱۸ م تور بزرگ شکوفایی چشمگیری کرد، به‌ویژه میزان علاقه به شناخت دیگر فرهنگ‌ها افزایش یافت. در این میان سفرنامه‌های گردشگران اروپایی سهم بسزایی داشتند. انقلاب بزرگ فرانسه به امتیازهای اشرف‌زادگان

در اروپا پایان داد و درمقابل سفرهای کم خرج و عامه‌پسند رواج پیدا کرد.

در سده‌های ۱۹ و ۲۰ م سفرهای کم‌هزینه و کم‌دردسر جایگزین سفرهای تور بزرگ شد. مطالب مورد توجه در این سفرها همانند قبل بود و به‌ندرت تغییری در نگرش به سفر رخ می‌داد. این امر همچنین شامل علاقه ماندگار به کاوش‌های باستان‌شناختی می‌شد که مورد استقبال و علاقه شدید گردشگران بود. تخت جمشید از این نظر بسیار مناسب بود. این محوطه مرکز گذشته ایران بود و با آثار معماری به‌جامانده در آن گزینه مناسبی برای شناخت تمدن بزرگ ایران و نشان دادن آن به جهان بود. هیئت کاوش ارست هرتسفلد معمولاً پذیرای میهمانان و بازدیدکنندگانی بود که به بازدید کاوش‌های تخت جمشید می‌رفتند. علاوه بر آنه‌ماری شوارتسن‌باخ، روبرت بایرون، فرزند لرد مشهور جورج بایرون به بازدید از تخت جمشید رفت. در کتاب سفر به *اوکسیانا* خاطرات روبرت بایرون در ایران و افغانستان آمده است. او با هدف بررسی و تحقیق درباره هنر و معماری اسلامی از ایران بازدید کرد.

پیش از شوارتسن‌باخ و بایرون، پیره لوتی فرانسوی^{۱۱۰} به تخت جمشید رفته بود. این نویسنده در سال ۱۹۰۰ م (۱۲۷۹ خ) به ایران آمد و پس از بازگشت از جنبه‌های ماجراجویانه و اسرارآمیز و سختی‌های سفرش در مناطق مختلف گزارش داد. او با کاروان‌هایی سفر کرد که سفر با آن‌ها نه تنها مشکلات و سختی‌های فراوان داشت، بلکه ماجراجویی‌ها را دوچندان می‌کرد.

هرچند تور بزرگ در آن زمان پیشینه طولانی داشت، همچنان برای بازدید از کاوش‌های باستان‌شناسی مورد توجه بود. با توجه به این سفرها و بازتاب گزارش بازدیدکنندگان از کاوش‌ها و عملکرد مطبوعات و رسانه‌ها، حامیان بیشتری برای تأمین مالی این پژوهش‌ها پیدا می‌شد.



تصویر ۸۰. آنه‌ماری شوارتسن‌باخ در تخت جمشید، ۲۱ فروردین ۱۳۱۳ خ.

۱۰۸. Grand Tour: در زمان رنسانس به سفر اشرف‌زاده‌های اروپایی اطلاق می‌شد.
۱۰۹. Tourismus.
۱۱۰. رماده ۲۰۰۱.

روبرت بایرون در بازدید از تخت جمشید

(از کتاب سفر به اوکسیانا نوشته روبرت بایرون)

برای ظاهر کردن به شیراز فرستادم. عکاس فیلم‌های ظاهرشده را کپی کرد و آن‌ها را به عنوان عکس‌های شخصی خودش فروخت. بعداً در زمان غیبت من این X وحشتناک آمد و صدها تصویر از کشفیات من تهیه کرد. از آن گذشته من از این موضوع فقط از طریق روزنامه اطلاع پیدا کردم. بنابراین اکنون آقای مایون اشمیت درخواست صدور مجوز در این مورد کرده است. او در دوستان من در امریکا نفوذ دارد و من برای خلاص شدن از دست او همه مجموعه عکس‌هایم را به دانشگاه شیکاگو سپرده‌ام و برای به سرانجام رسیدن این کار مجبور به نوشتن دوازده نامه شدم.»

بایرون: «من کاملاً درک می‌کنم که وقتی عکس‌های کشفیات یک کاوش فروخته شود، ماهیت و حرمت یافته‌ها و نتایج آن خدشه‌دار می‌شود. ولی من می‌خواهم با کمال میل دیدگاه خودم را با شما در میان بگذارم. من باستان‌شناس نیستم. با یافته‌ها و کشفیات شما هیچ کاری نخواهم داشت. من فقط به شکل و سبک معماری اینجا علاقه‌مند هستم، البته نه به این دلیل که قدیمی است، بلکه فقط به این دلیل که به میراث جهانی معماری تعلق دارد. برای نمونه این دروازه‌ها، دروازه‌ها فقط در ارتباط با انسان‌ها معنی پیدا می‌کنند؛ انسان می‌تواند این دروازه‌ها را به واسطه معیارهای مشترک‌شان با دروازه‌های دوره رنسانس مقایسه و ارزیابی کند. برای این نوع مقایسه و بررسی من نیازمند تهیه چند عکس از بقایای بناهایی هستم که انسان به مدت دو هزارسال است که آن‌ها را دیده و صدها بار از آن‌ها طراحی و عکاسی کرده است. نکته دیگر اینکه من باید عکس‌های موردنیازم را خودم تهیه کنم، زیرا فقط در این صورت می‌توانم سوژه‌های مورد نظرم در این معماری را در عکس‌هایم داشته باشم و فقط خودم می‌دانم که چه جزئیاتی برایم مهم است. اگر شما در این خصوص که من

بعدازظهر به تخت جمشید رفتم و نامه استاندار فارس را به دکتر مصطفوی دادم. هرتسفلد وارد شد! خیلی صمیمانه کاوش‌ها را نشانم داد. خوک وحشی او، بول‌بول، افسارش را باز کرد و سعی کرد بگیرد، اما شلاقی که به دور یک سنگ پیچیده شده بود و سگی پیر او را از فرار بازداشت. نتیجه تعقیب و گریز مسخره‌ای در ویرانه‌ها (اشاره به تخت جمشید) بود. خوک، درحالی‌که پروفیسوری غران و عصبانی همراهی‌اش می‌کرد، مثل چارلی چاپلین از پله‌ها بالا رفت! سرانجام چای، که کرفتر در خانه برای کاوشگران درست کرده بود، آماده شد. خانه کاوشگران در ساختمان کاخی از چوب است که به سبک اولیه خود، یعنی کاخ سنگی از دوره هخامنشیان، ساخته شده است. بودجه را خانم موور و دانشگاه شیکاگو تأمین کرده بودند و درنهایت آنچه حاصل شد ترکیبی تجملی و مدرن از کینگ داوید هتل (بیت‌المقدس) و موزه پرگامون (برلین) بود.

علاوه بر این باید این‌گونه باشد که همچون پایان یافتن کار ساخت خانه، کار کاوش باستان‌شناختی نیز خیلی زود پایان یابد و بنابراین هر دو هدف انجام شود. بایرون: «احتمالاً مضمون نامه من را اشتباهی برداشت کرده‌اید.»

هرتسفلد: «من کاملاً متوجه منظور شما شدم. شما نمی‌توانید اینجا عکس‌برداری کنید. اگر ایرانی‌ها شما را ببینند، جهنمی به پا خواهد شد.»
بایرون: «به نظرم شما در اشتباه هستید. استاندار فارس از من خواسته است که در اینجا عکس‌برداری کنم.»

هرتسفلد: «با توجه به مشکلاتی که من در این زمینه داشتم، نمی‌توانم تصور کنم که او چنین چیزی از شما خواسته باشد. ابتدای کار فیلم عکس‌هایم را

یافته‌ها و کشفیات شما را سوژهٔ عکس‌هایم قرار نخواهم داد به من اطمینان ندارید، می‌توانید یک نفر را هنگام عکس‌برداری به همراهم بفرستید. این پیشنهاد منطقی است، مگر نه؟ شاید شما گمان می‌کنید حق دارید مرا به طور کلی از عکس‌برداری منع کنید. ولی باید این نکته را هم در نظر بگیرید که این مسئله از نظر اخلاقی چندان درست نیست. اگر این‌طور باشد همهٔ دنیا از این نظر به روی محققان بسته می‌شود.»

هرتسفلد (با دلخوری): «به‌هیچ‌وجه! در اروپا این قوانین همیشه وجود داشته. در زمان جوانی من به‌هیچ‌وجه اجازه نداشتیم از کاوش‌ها عکس بگیریم.»
بایرون: «ولی این دلیل نمی‌شود که شما با بالا رفتن سن همچنان در گذشته بمانید!»
هرتسفلد (پکی به سیگارش می‌زند): «به نظرم این کاملاً درست است.»

این نوع تفکر رسمی و خشک آلمانی در مردی که نازی‌ها در زادگاهش در تعقیب او بودند، مرا به تعجب واداشت. خوشبختانه من هیچ فرصتی نداشتیم که این موضوع را به او بگویم. بعد کرفتر وارد شد و من بلند شدم

و خداحافظی کردم.

«ماشین شما کجاست؟» این جمله را هرتسفلد با کمی ملایمت گفت. «ما یک گاراژ در این پشت داریم. من ترتیبی می‌دهم که چمدان‌های شما را پیاده کنند.»
«نظر لطف شماست! ولی من در مهمانخانه‌ای در نزدیکی اینجا جا گرفته‌ام.»
«مطمئن هستم که جای راحتی نخواهد بود. چرا اینجا نمی‌مانید؟»

من روی تصمیم خودم پافشاری کردم. آن دو به من خیره شدند، البته از این بابت ناراحت نبودند که من به آن‌ها ملحق نمی‌شدم، بلکه چون قدر مهمان‌نوازی آن‌ها را ندانسته بودم و قصد ماندن نداشتیم.
«بسیار خوب!» هرتسفلد بدون ناراحتی گفت:
«ممکن است فردا همدیگر را ببینیم.»

«بله»، من این را واضح گفتم، «به امید دیدار و خیلی سپاسگزارم از پیشنهاد دوستانه و صمیمانه شما. کاش می‌توانستم پیشنهاد شما را بپذیرم.»
با مجوز دوستانه صادرشده از انتشارات آیش‌بورن فرانکفورت^{۱۱۱}

«کاوش‌ها و خاطرات. اقامت نویسنده و روزنامه‌نگار سوئیسی، آنه‌ماری شوارتسن‌باخ در ایران، در آغاز سال ۱۳۱۳»

بهرنگ صمصامی

طبیعی و به‌ویژه نفت و ارتباطش با اقتصاد و نظامی‌گری، اهمیت خاورمیانه را برای غرب دوچندان کرد.^{۱۱۲}
هم‌زمان بسیاری از روشنفکران غربی به بررسی فرهنگ‌ها، ادیان، فلسفه و ادبیات مشرق‌زمین مشغول بودند. با توجه به تغییرات سریع ناشی از رشد فرایند صنعتی‌سازی در کشورهای غربی، خاورمیانه در وسیع‌ترین معنای آن، منشأ و خاستگاه ثبات و هماهنگی قلمداد می‌شد.

و این چنین با پژوهش در زمینهٔ مقولهٔ خاورمیانه، فلاسفه، نویسندگان و هنرمندان غربی ظاهراً توانستند

از قدیم خاورمیانه توجه مردمان کشورهای غربی اروپایی را به خود جلب کرده بود. در نیمهٔ نخست قرن بیستم م این توجه به اوج رسید. بخش بزرگی از این توجه به دلیل تصور زیبای حاصل از خواندن قصه‌های رنگارنگ و فریبندهٔ هزارویک‌شب بود. از سوی دیگر کشفیات علمی و به‌ویژه علم باستان‌شناسی در این خصوص نقش مهمی داشتند که به‌نوعی خاورمیانه را گهوارهٔ تمدن و فرهنگ معرفی می‌کردند و درضمن زادگاه سه دین توحیدی هم در این منطقه بود. در روزگار حکمرانی امپریالیسم بر جهان، ثروت‌ها و منابع

۱۱۱. بایرون ۲۰۰۴.
۱۱۲. کرفتر ۲۰۱۱؛
صمصامی ۲۰۱۱؛
صمصامی ۲۰۱۱. ب.

تصویر ۸۱. مقاله‌ای در مجله Zürcher Illustrierten شماره ۲۰، ۱۳۱۴خ: «گنج‌یابان آموزش دیده و آموزش ندیده» به قلم آنهماری شوارتسن‌باخ.

JOSEPH HILDEBRANDT 50 71 50 74 KULTUR ILLUSTRATIONEN 40

Gelernte und ungelernete Schatzgräber

Entnahme von einer archäologischen Grabung in Iran von Dr. Anuarie Schwarzbarad






Manche sagen, dass die Schatzgräber in Iran nicht nur die Toten, sondern auch die Lebenden in den Gräbern suchen. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten.

Die Schatzgräber in Iran sind nicht nur die Toten, sondern auch die Lebenden in den Gräbern suchen. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten.

Die Schatzgräber in Iran sind nicht nur die Toten, sondern auch die Lebenden in den Gräbern suchen. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten.

تصویر ۸۲. مقاله‌ای در مجله Zürcher Illustrierten شماره ۳۱، ۱۳۱۴خ: «سرنوشت کودکان در مشرق‌زمین» به قلم آنهماری شوارتسن‌باخ.

JOSEPH HILDEBRANDT 50 78 50 78 KULTUR ILLUSTRATIONEN 40

Kinderschicksale im Orient

Bilder von der persischen Landstraße







Die Kinder im Orient sind nicht nur die Toten, sondern auch die Lebenden in den Gräbern suchen. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten.

Die Kinder im Orient sind nicht nur die Toten, sondern auch die Lebenden in den Gräbern suchen. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten.

Die Kinder im Orient sind nicht nur die Toten, sondern auch die Lebenden in den Gräbern suchen. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten. Sie sind die einzigen, die die Gräber der Toten nicht nur als Orte der Bestattung, sondern auch als Orte der Bestattung der Lebenden betrachten.

یکی از این روشنفکران اروپایی، که دست به ماجراجویی مشرقی زد، دختری سوئسی به نام آنهماری شوارتسن‌باخ (۱۳۲۱-۱۲۸۷خ) بود که در زوربخ در خانواده‌ای کارخانه‌دار به دنیا آمد. این نویسنده و روزنامه‌نگار (تصویر ۸۰: ۸۳) دلایل متعددی برای سفر

نقطه مقابل سادگی و آرامش، صراحت و ثبات را به ارمغان بیاورد. همچنین تجربه شرق - فراگیری جهان‌بینی و طریقه زندگی بیگانه - عاقبت به عنوان استراتژی و راهبرد انتخاب نشد تا بتوان از پس کمبود تجربیات فردی و اجتماعی برآمد.



تصویر ۸۳. آنه‌ماری شوارتسن‌باخ در تخت جمشید، ۲۱ فروردین ۱۳۱۳خ.

مربوط به یهود و کتاب مقدس، صلیبیون مسیحی و قرون وسطایی و دنیای تخیلی ایرانی - عربی بر پایه قصه‌های هزارویک‌شب.

شوارتسن‌باخ در مشرق‌زمین به دنبال خاطرات و تصویر رؤیاهای شهرزاد قصه‌گو بود. او همچنین امید داشت تجسمی از دنیای باستان و قرون وسطی پیدا کند، همچون آن‌چه در زمان تحصیلش فرا گرفته بود و مطابق با آن‌چه زنان جهانگرد و ماجراجوی دیگر همچون گرتروده بل (۱۳۰۵-۱۲۴۷خ)، مارگا فون اتسدورف (۱۳۱۲-۱۲۷۱خ) و استلا بنسون (۱۳۱۲-۱۲۷۱خ) نوشته بودند. مهم‌تر از هر چیزی برای او براساس دنیای قدیم و جدید وصیت‌نامه‌ها بود که اندیشه و نوشته‌شان تأثیرگذار بود. درضمن پذیرش مفهوم و ماهیت مذهبی - معنوی کارهای ادبی نویسندگانی همچون آندره گاید (۱۳۳۰-۱۲۴۸خ) افزایش پیدا کرد. این مسئله، با گاید و رمان او *فاسد* (۱۲۸۱خ) باعث تولید یک معنای منسجم در پیوند با خودشناسی و مرتبط با دنیای مشرق‌زمین برای این نویسنده شد. همجنس‌گرایی همیشه با آنچه که به عنوان ویژگی‌های مشرق‌زمین همچون خاستگاه،

به مشرق‌زمین در مهرماه ۱۳۱۲خ داشت، سفری که شش ماه آن در ترکیه و سوریه، لبنان و فلسطین تا عراق سپری شد و او در نهایت در دی‌ماه ۱۳۱۲ به ایران رسید. این‌چنین بود سفر به خاورمیانه، پس از اقامت در پاریس (۱۳۰۸-۱۳۰۷خ) و برلین (۱۳۱۱-۱۳۱۰خ) و تلاش دوباره شوارتسن‌باخ برای رهایی از زندگی محافظه‌کارانه‌ای که زیر سایه حال‌وهوای موجود در خانواده گرفتارش بود. او نخستین زنی بود که در خاندانش موفق به کسب درجه دکتری شده بود و حاضر نبود موقعیت تازه‌به‌دست‌آورده خود را به عنوان نویسنده رمان، گزارشگر و خبرنگار رها کند و به برآوردن خواسته‌ها و آرزوهای خانواده‌اش بپردازد و ازدواج کند. پیش از آن هم او از این خواسته خانواده، نه تنها به دلیل گرایش‌های همجنس‌گرایانه، بلکه به واسطه امید بسیار به کسب آزادی فردی از طریق نوشتن و منتشر کردن بیش از پیش آثارش، سرپیچی کرده بود.

علاوه بر این، او از کودکی امید داشت با سفر به مشرق‌زمین آرزوهای خود را برآورده کند، آرزوی بازدید از شهرهای یونانی - رومی و آثار باستانی

دریافت کرده، که البته فرصت جدیدی برای او بوده تا هم آلمان و اروپا را ترک و هم مسیرهای جدیدی را در زندگی‌اش جست‌وجو کند.

درحقیقت او در سفرش به استانبول، آنکارا، حلب، دمشق، بیروت و بیت‌المقدس، بغداد و تهران همواره به عنوان میهمان در کنار پژوهشگران اروپایی و آمریکایی در هیئت‌های باستان‌شناسی حضور داشت. در سوریه این باستان‌شناس تازه‌کار از آثار باستانی بعلبک و پالمیرا و در عراق از آثار بابل، اور و وارکا بازدید کرد. شوارتسن‌باخ در ایران که آخرین ایستگاه سفرش بود و در فروردین ۱۳۱۳خ به آنجا وارد شد، ابتدا از دو مجموعه آثار باستانی بازدید کرد: نخست از شهر باستانی ری که ایلیخانان مغول ویرانش کرده بودند و در آن‌جا با اریک اشمیت (۱۳۴۹-۱۲۷۶خ)، سرپرست هیئت آلمانی - آمریکایی ملاقات کرد. کمی بعد در اواخر فروردین همان سال به جنوب ایران رفت و با بازدید یک هفته‌ای از تخت جمشید بار دیگر ارنست هرتسفلد را ملاقات کرد. شوارتسن‌باخ همچنین در این سفر با جانشین و همکار هرتسفلد یعنی فریدریش کرفتر (۱۳۷۴-۱۲۷۷خ) و نیز کارل برگتر (۱۳۱۵-۱۲۹۰خ) آشنا شد. این دو کاوش‌های پایتخت باستانی ایران، تخت جمشید و نیز آثار تاریخی اطراف شیراز و اصفهان را به شوارتسن‌باخ نشان دادند.

شیفتگی شوارتسن‌باخ به کار باستان‌شناسان به نوشته‌هایی راه یافت، از جمله به مقاله جنجالی سیاسی آن روز و نیز به داستانی به نام *تدبیرها* که تا پایان عمرش چاپ‌نشده ماند و علاوه بر این به گزارش‌های فراوان سفر و گزارش‌های تصویری او (تصاویر ۸۱ و ۸۲) همچون *تعطیلات - مسافرت علمی در ایران (۱۳۱۳خ) یا گنج‌یابان آموزش‌دیده و آموزش‌ندیده و گزارشی از وضعیت کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران (۱۳۱۴خ)*. این‌ها در روزنامه‌ها و مجله‌های سوئیسی منتشر و باعث شهرت مشرق‌زمین و شناخت بیشتر آن در غرب می‌شد. او تا پیش از مرگ زوددهنگامش در سال ۱۳۲۱خ، ماجراهای

پاکی و به‌ویژه سرزندگی شناخته می‌شود، در تضاد بود. به بیانی دیگر شوارتسن‌باخ در کنار ماجراجویی، کنجکاوی و برآوردن آرزوهایش، و سفر به مشرق‌زمین، می‌خواست به خودش ثابت کند که خاستگاه و مبدأ قصه‌های *هنر و رویک‌شب* مورد علاقه زمان کودکی‌اش را یافته است. او همچون یک باستان‌شناس به سفر برای شناخت تاریخ نخستین بشر و حالت اولیه آن پرداخت تا طراوت و بی‌آلایشی و درستی و صحت سنتی و تواضع و عبادت را در مشرق‌زمین بررسی کند و همزمان به بقایای مدفون‌شده گذشته و درحقیقت به آن چیزی دست یابد که به عنوان بهشت دوران کودکی‌اش تصور می‌شد؛ پنداشتی بر اساس تصویر ذهنی والتر بنیامین (۱۳۱۹-۱۲۷۱خ)، دانشمند تاریخ فلسفه آلمانی - یهودی.

علاوه بر دنبال کردن انگیزه‌های شخصی، شوارتسن‌باخ نخستین تور شرق را در زیر سایه تحولات و توسعه سیاسی در اروپا در ابتدای دهه ۱۳۱۰خ و البته دراصل در پی به دست گرفتن قدرت توسط نازی‌ها در ژانویه ۱۳۱۲خ ترتیب داد و به دلیل دوستی با اریکا (۱۳۴۸-۱۲۸۴خ) و کلاوس من (۱۳۲۸-۱۲۸۵خ)، دو مخالف جنبش هیتلر، به جبهه مقابل یعنی آنتی‌فاشیست‌ها نزدیک شد. به طور منطقی آلمان دیگر مکانی برای زندگی آن‌ها نبود و لازم بود به دنبال جایی برای زندگی و کار باشند.

به این دلیل شوارتسن‌باخ در اوایل سال ۱۳۱۱خ برنامه‌ریزی کرد تا با برادرش به ایران سفر کند. او در موزه برلین از مجموعه یافته‌های باستان‌شناختی آسیا بازدید و نقشه‌ها را بررسی و به توصیه ریکی هالگارتن توصیه‌نامه‌هایی برای ترکیه و ایران دریافت کرد، ولی خودکشی هالگارتن مانع از مسافرت مشترک آن‌ها با ماشین شد. احتمالاً شوارتسن‌باخ در آگوست ۱۳۱۲خ، در ملاقات با باستان‌شناس آلمانی - یهودی، ارنست هرتسفلد (۱۳۲۷-۱۲۵۸خ) در برلین پیشنهاد سرپرستی گروهی از گردشگران و پژوهشگران اروپایی را در مشرق‌زمین

مشرق‌زمینش را از طریق نوشته‌هایش ارزیابی می‌کرد. این‌ها مرتبط با میزان ادراک از مشرق‌زمین، چشم‌انداز آن، فرهنگ‌ها و ادیان، و از سوی دیگر سختی‌ها و گاه برخوردها و کشمکش در زندگی دانشمندان و پژوهشگران، مهندسان، پزشکان و کارگران اروپایی و امریکایی و نادانی و ناتوانی آن‌ها باتوجه‌به اعتقادشان دربارهٔ خارجی‌های نفوذناپذیر بود. به‌عنوان نمونه، برای این منظور، دو مورد ذکر شده است: کتاب *شوارتسن‌باخ زمستان در خاورمیانه*، *دفتر خاطرات یک سفر*، که او در پاییز منتشر کرد و مجموعه داستان‌هایش *قفس شاهین‌ها* که در سال ۱۳۶۸خ به‌طور ناقص و با ترتیب و ترکیبی تغییریافته با عنوان *در این باران* به چاپ رسید.

مشرق‌زمین برای شوارتسن‌باخ همیشه هم نفرین و هم دعای خیر قلمداد می‌شد. به دلیل فعالیت‌های

سیاسی‌اش برای مهاجران و مخالفان نازی‌ها، بحران و تنش بزرگی میان او و خانواده‌اش، که از نظر فکری طرفدار نازی‌ها بودند، بروز کرد و حتی تا زمان بازگشتش در آوریل ۱۳۱۳خ باقی ماند. از این رو او در تلاش بود تا موفق به تنش‌زدایی شود و مشرق‌زمین را به‌عنوان مخفی‌گاه یا تبعیدگاهی آزاد برای خودش جلوه دهد، به همین سبب در سال‌های بعد اغلب به آن‌جا سفر می‌کرد و به‌گونه‌ای شاعرانه و روزنامه‌نگارانه آن‌جا را توصیف می‌کرد. در این میان نقش ویژهٔ ایران برای آن‌هماری صرفاً به دلیل چهار سفر او به ایران تا سال ۱۳۱۸خ نبود، بلکه تجربهٔ گستردگی تمدن و طبیعت کهن، گوناگونی اقوام و فرهنگ‌ها و درنهایت شکوه و بزرگی آثار باستانی آن، که او بارها در نوشته‌هایش به آن‌ها اشاره کرده بود، نقش مهمی داشت.

دورانی جدید در آلمان و بازتاب آن در ایران

در سال ۱۳۱۲خ نازی‌ها در آلمان به قدرت رسیدند و دورهٔ جمهوریت و ساختار فدرالی در آلمان تمام شد. فعالیت همهٔ احزاب به استثنای حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان ممنوع شد و همهٔ نهادها و مؤسسه‌های عمومی گوش‌به‌فرمان قدرت مرکزی شدند. با حمایت ایدئولوژیک در شکل جدید، «جامعهٔ مردمی» و با تفکر و رویکرد نژادپرستانه و ضد یهود وزارت رایش برای روشنگری مردم و تبلیغات به ریاست یوزف گوبلز و آمت روزنبرگ مشهور به قصد نظارت بر مطبوعات و فرهنگ آلمان و برای کنترل بر آموزش و پرورش و مباحث فکری و عقیدتی حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان و آنترنه (اندیشگاه رایش آلمان) تشکیل شد.^{۱۱۳}

هرتسفلد پس از اخراج از ایران، به دلیل خاستگاه یهودیش دیگر نمی‌توانست برای مدتی طولانی به آلمان برگردد. به‌عنوان واجد شرایط شرکت در جنگ، او خیلی سریع از دانشگاه اخراج نشد، هرچند که به‌دلیل معافیتش هم موفق به بازگشت به پست خود در دانشگاه نشد.

اخراج او سرانجام در سال ۱۳۱۵خ بر اساس نامه‌ای حاوی خبرچینی همکار سابقش لنگزدورف اجرایی شد. پس از آن هرتسفلد به ایالات متحد مهاجرت کرد و سمتی در مؤسسهٔ مطالعات پیشرفتهٔ دانشگاه پرینستون نیوجرسی به او واگذار شد. او در سال ۱۳۱۷خ از مؤسسهٔ باستان‌شناسی و سپس از عضویت در وزارت آموزش و پرورش کنار گذاشته شد. از آن‌جایی که هرتسفلد صدمهٔ زیادی دیده بود، حتی زمانی که پس از پایان جنگ و در سال ۱۳۲۶خ به او پیشنهاد عضویت دوباره دادند، این پیشنهاد را نپذیرفت. او می‌نویسد: «اگر اشتباه نکنم - مدارکم را به همراه ندارم - من عضو دائمی مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان بودم، ولی این عضویت کاملاً یکجانبه لغو شد و به‌این‌ترتیب من دیگر هیچ چیز نیستم.»^{۱۱۴}

در ایران به قدرت رسیدن هیتلر به طور گسترده مورد استقبال قرار گرفت. ارگان‌های کمونیست ایرانی که در آلمان در تبعید بودند ممنوع اعلام شدند، ولی درعین حال نوعی شباهت و همخوانی اساسی ایدئولوژیک

۱۱۳. ۱۱۳. هاله ۲۰۰۵.
 ۱۱۴. بخشی از نامهٔ هرتسفلد به رئیس مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان، ۱۹۴۷/۲/۱۲ / ۱۳۲۶خ. آرشیو مرکزی مؤسسه. متن کامل نامهٔ هرتسفلد به مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان: «اگر اشتباه نکنم - متأسفانه مدارکم را همراه ندارم - من عضو دائمی مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان بودم، ولی این عضویت کاملاً یکجانبه لغو شد و به‌این‌ترتیب من دیگر هیچ چیز نیستم. الفاظ شما به همراه پرسش دربارهٔ اطلاعات ضروری درخصوص فهرست اعضا در مروری کلی برای دست یافتن به مقصودتان، این‌گونه به نظر می‌رسد که قانون موجود مخفیانه زیبا گذاشته شده باشد. یک دوست آلمانی، که قضاوتش را به گرمی می‌پذیرم، برایم نوشت که می‌تواند برای ازسرگیری رابطه

سرپرست انجمن علمی شرق‌شناسی و رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان نیز بود این‌گونه خوش‌آمدگویی کرد: «حماسه فردوسی همچون اثر فرهنگی و تاریخی/ارجمند و باشکوه خویشاوند با ملت آلمان»^{۱۱۴}

با وجود همه موازی‌سازی‌های ایدئولوژیک میان آلمان و ایران و به‌ویژه گزارشگرانی که بارها و بارها دوستی با آلمان را برجسته می‌کردند، رضاشاه در سال‌های بعد از نظر سیاسی عقب‌نشینی و تلاش کرد با درپیش‌گرفتن سیاست کج‌دارومریز در برابر شوروی، انگلستان، ایالات متحد و آلمان، ایران را از گزند کشمکش‌ها و تحولات منفی سیاسی در دنیا دور نگاه دارد، هرچند این سیاست چندان هم به‌کار او نیامد.

موقعیت جغرافیایی استراتژیک ایران تقریباً همان نقشی را برای این کشور در جنگ جهانی دوم بازی کرد که در جنگ جهانی اول هم ایفا کرده بود، ولی این بار وجود نفت به عنوان مهم‌ترین منبع زیرزمینی و مسئله تأمین امنیت زمین‌های نفت‌خیز اهمیت بیشتری پیدا کرده و موقعیت دیگری را رقم زده بود. تأمین امنیت زمین‌های نفت‌خیز در آبادان به عهده انگلستان و در آذربایجان در جنوب قفقاز بر عهده شوروی بود. از این رو آلمان برای تقویت ارتباط و به‌نوعی مرتبط ساختن ایران با حکومت خود تلاش می‌کرد تا از این طریق موقعیت انگلستان و شوروی را در منطقه تضعیف کند. درضمن همچون جنگ جهانی اول ایلات و قبایل زاگرس در برابر انگلستان تحریک شده بودند. علاوه‌براین پیش از آغاز جنگ جهانی دوم هم آلمان شریک تجاری شماره یک ایران محسوب می‌شد و بخش بزرگی از محصولات کشاورزی ایران را به آلمان صادر می‌کردند.

باستان‌شناسی در خدمت تبلیغات نازی‌ها – آیا ما همه آریایی نیستیم؟

ایجاد و نهادینه کردن تفکر هندواروپایی و آریایی و ربط آن با خاستگاه نژاد ژرمن دست به دست هم داده و درضمن نتایج و یافته‌های کاوش‌های باستان‌شناختی نیز صرفاً در راستای اثبات این موضوع مورد استفاده

با رهنمودهای رژیم نازی هم در این ارگان‌ها مشاهده می‌شد، که خودش را دنباله‌رو قوانین دولتی منطبق با ضوابط اخلاقی پیشوا معرفی می‌کرد. برعکس در ابتدا ایران در آلمان هیچ نوع توجهی را به خود جلب نکرده بود - جز در سال ۱۳۰۹ خ که آلفرد روزنبرگ در نوشته‌اش *اسطوره قرن بیستم* وضعیت ایران را شاهی برای مرگ شخصیت نژاد باستانی آریایی ایرانی‌ها دانسته بود.^{۱۱۵} این ارزیابی خیلی زود پس از به قدرت رسیدن نازی‌ها تغییر کرد.

در سال ۱۳۱۳ خ و با برگزاری جشن هزاره فردوسی، شاعر ملی ایرانی، نوعی از ملی‌گرایی به نمایش درآمد. در توس (تصویر ۸۴)، زادگاه فردوسی در شمال شرق ایران، جشن بزرگ و گردهمایی خاورشناسان برگزار شد که در آن هیئت اعزامی آلمان متشکل از فریدریش زاره، ارنست کونل، ولفگانگ لنتز و سباستین بک نیز حضور داشت. از قرار معلوم رضاشاه از این فرصت استفاده کرد تا خاستگاه سرزمین آریایی در ایران را مطرح کند و قدم نخست را برای پایه‌گذاری ملیت ایرانی و تأکید بر ایرانی‌گری بردارد.

دستگاه تبلیغات آلمان با بهره‌گیری از نیروهایش از این برنامه پشتیبانی کرد. وزارت گوبلز برنامه‌های تبادل‌اتی فرهنگی و علمی میان مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها برنامه‌ریزی کرد که رسانه‌های گروهی را تحت تأثیر قرار داد و نخستین سال انتشار مجله *ایران باستان* را تأمین مالی کرد. همچنین در آلمان هم در سالروز تولد فردوسی به شکل شایسته‌ای جشن گرفته می‌شد. این نخستین فرصت برای کار تطبیقی میان زبان‌شناسی و ریشه‌های فرهنگی آلمان و ایران بود. رئیس شورای شهر، تئودور ویگان، سیاستمداری زیرک و دانش‌پرور که در عین حال

در آلمان دانش‌های گوناگون به طور روزافزون به خدمت برآوردن نیازهای ایدئولوژیک نازی‌ها درآمدند. ماهیت تخیلی - ایدئولوژیک جامعه ملی با تصور لغزش‌ناپذیری پیشوا و نیز نظم و انضباط مطالعات باستان‌شناختی در

ادامه زینویس ۱۱۴

به من کمک کند. ولی با وجود بروز چنین مسئله غیرمنطقی و بدون چارچوبی، به نظر نمی‌رسد که بتوان کاری صورت داد و وضعیت را به حالت سابق برگرداند، آن‌چنان که پیشتر بود. زمانی که آدم پیر می‌شود، جزئیات معنای کمتری پیدا می‌کند و فقط کلیات در نظر گرفته می‌شود. من پرسش در این باره را با امریکایی‌ها، فرانسوی‌ها، روس‌ها، ترک‌ها، سوری‌ها و مصری‌ها مطرح کردم: مقاومت و تسلیم‌شدن دانشگاه‌ها و مؤسسه‌ها و نهادهای آلمانی در برابر نازی‌ها در سال ۱۳۱۲ خ هنوز فراموش نشده و نه درخصوص همه آن‌ها ولی در بسیاری از این نهادها و دانشگاه‌ها تمایل برای ادامه کار و بازگرداندن روابط وجود داشته است. در این باره روایات فراوانی وجود دارد و به نظر من یک اعلان مشترک از طرف آلمان وجود دارد.»
۱۱۵. ویزهوفر ۱۹۹۰.
۱۱۶. بی‌نام ۱۹۳۴.

این مسئله، یعنی وجود دو اندیشه متفاوت، مانعی برای شرق‌شناسان آلمانی ایجاد نکرد و آن‌ها هر دو اندیشه متفاوت از یکدیگر درباره «آریایی‌ها» را برای تأکید بر نوعی خاستگاه و تبار مشترک میان آلمان‌ها و ایرانی‌ها با اهداف تبلیغاتی مورد استفاده قرار دادند.

در قوانین سال ۱۳۱۵ خ نورنبرگ ایرانی‌ها دارای پیشینه آریایی دانسته شدند، البته این امر نخست با تقاضای صریح ایرانی‌های برلین صورت گرفت. در ابتدا در نوشته‌هایی همچون مجله *ایران باستان*، و همچنین از آغاز جنگ جهانی دوم در رادیوهای فارسی‌زبان تبلیغات منفی و مطالب تنفرآمیز درباره انگلستان، کمونیست‌ها و یهودی‌ها به‌گونه‌ای گسترده پخش شد و نیز نوعی از تبلیغات که در جنگ جهانی اول هم مورد استفاده قرار گرفته بود، به گونه‌ای تمرین شد. این تبلیغات چهره جنگ را به‌نوعی عملیات مقدس بر ضد انگلستان جلوه می‌داد که در آن، طرف برحق جهادگران آلمانی بودند و ستون پنجم مشهور آلمان‌ها در این میان، آموزگاران، بازرگانان و حتی باستان‌شناسان بودند و شرط ورود آن‌ها به صحنه باور به سرنوشت مشترک تاریخی آلمان و ایران و لغزش‌ناپذیری پیشوای آلمان بود. مؤسسه باستان‌شناسی آلمان هم در این سال‌ها به بلندگویی برای تبلیغات نازی‌ها تبدیل شده بود.^{۱۱۷}

قرار گرفت. به عنوان نیای ژرمن‌ها، نوعی «نژاد آریایی» مطرح و تلاش می‌شد با استفاده از ماهیتی تخیلی مبتنی بر مطالعات زبان‌شناختی نوعی ارتباط علمی میان زبان اصلی هندوژرمن و قومی زنده برقرار شود. علاوه بر این شیفتگی به پیشوا و ستایش شخصیت وی هم در پیش‌ازتاریخ پیش‌بینی شد و در استدلال‌های علمی و نوشته‌های برجای‌مانده از این دوره نیز نفوذ کرد. نمونه‌ای خوب در این مورد زندگی‌نامه‌ای از داریوش اول، شاهنشاه هخامنشی، به قلم یولیوس یونگه، شرق‌شناس آلمانی، است که در سال ۱۳۱۷ خ یک ماه با بورسیه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران اقامت کرد.

در ایران، از زمان برپایی جشن فردوسی در سال ۱۳۱۳ خ تصور اصل و تبار مشترک برای همه ایرانی‌ها تحت نام «آریایی‌ها» اهمیتی تازه در راه استدلال برای وحدت ملی پدیدار ساخت. ولی در اندیشه ایرانی عنوان «آریا» در روایت نوشتاری داریوش اول، شاهنشاه هخامنشی در کتیبه بزرگ آرامگاهش آمده است، جایی که او خود را از تبار پارس و آریایی معرفی کرده است. معرفی خاستگاه آریایی برای سلسله هخامنشی اساساً با جست‌وجو برای یافتن نوعی نقش محسوس تاریخی در پشت ساخته فرضی زبان‌شناختی که اندیشه آن‌زمان آلمان را به عنوان «هندوآریایی» مطرح کرده بود، همخوانی نداشت.

نکته‌هایی درباره تاریخچه آریاها

مایک توئیفر

آریا در این اثر جامعه‌ای دامدار معرفی شده که به تدریج در شبه قاره هند پخش و با بروز درگیری‌هایی در نهایت با جمعیت بومی مشهور به *داسا* ادغام شد. این درگیری‌ها برای شکل‌گیری هویتی تازه ضروری بود. هویت خودی تثبیت‌شده از درون و دارای مرزبندی از بیرون هم بر این روند تأثیر می‌گذاشت. این مسئله از نام *آریا* هم آشکار است و با جنبه‌هایی همچون میهمان‌نوازی و نوعی سبک زندگی سنتی خاص هم ارتباط دارد. جنبه جدایی‌ناپذیر

نخستین بار واژه *آریا* در سروده‌های *ریگ‌ودا* پدیدار شد. احتمالاً *ریگ‌ودا* در نیمه دوم هزاره دوم پم در منطقه‌ای در افغانستان امروزی و پنجاب نوشته شده و شامل سروده‌های نیایشی، دعا‌هایی برای خدایان و همچنین مطالبی درباره شاهزادگان معاصر آنان بوده است.

اگرچه *ریگ‌ودا* با این هدف نگاشته نشده، می‌توان از آن نتیجه‌گیری‌های تاریخی کرد و اطلاعاتی درباره تحولات تاریخی در محدوده نگارش آن به دست آورد.

۱۱۷. جانسن ۲۰۰۸. درباره نقش دیپلمات‌های آلمانی و تعداد قابل توجه ساکنان آلمانی در تهران در انتشار تبلیغات و جاسوسی، بنگرید به تیلمان ۱۹۶۵: ۲۹۶. پانوش ۱۰۹.

پرستش شود. می‌توان این‌گونه فرض کرد که واژه آریا و آنچه در مورد آریایی‌ها در اوستای جدید و برای معرفی تبار آریایی هخامنشیان در کتیبه داریوش اول در بیستون آمده، با هم به طور مستقیم مرتبط بوده، زیرا به طور آشکار پس از خشایارشا اول هیچ شاهنشاه دیگر هخامنشی اشاره‌ای به چنین تباری نکرده است. البته منشأ شرقی تبار یادشده توسط داریوش اول و خشایارشا اول محفوظ باقی ماند. یونانی‌ها پس از پیروزی اسکندر مقدونی بر هخامنشیان، بخش شرقی سرزمین پارس را آریانه نامیدند. کوشانی‌ها که در قرن اول حکومت شمال و جنوب هندوکش را بر عهده داشتند توانستند به این ترتیب در پایداری سنتی ایرانی در شرق مؤثر باشند، همان‌گونه که در کتیبه رباتک شاه کوشان کانیشکا، از زبان‌ها به عنوان آریو یاد شده است.

پیوند جدانشدنی میان آریا و مذهب زرتشت در اوستای جدید سرانجام پیش‌زمینه بنیان واژه/ایران‌شهر توسط ساسانیان شد. در ضمن/ایران‌شهر (سرزمین ایرانی‌ها) واژه‌ای جدید بود که/ار (ایران) را از آریا در اوستا در خود داشت. واژه سیاسی و مذهبی ایران با پشتیبانی مذهب زرتشتی توسط ساسانیان به کار گرفته شد. در کنار عناصر عرفانی زرتشتی، عناصر یک تاریخ افسانه‌ای یا نیمه‌افسانه‌ای از زمان زرتشت در این مذهب وجود داشته است. خاطراتی از یک داستان و روایت حماسی از دوره سلسله‌ای دوم کیانیان که می‌بایست پیش از هخامنشیان در شرق ایران حکومت کرده باشند، در یشت ۱۹ اوستا آمده است.^{۱۱۸}

همچون همه هویت‌های اجتماعی، در مورد بازنویسی واژه‌های آریا/ایران‌شهر هم ساختارهای فرضی اجتماعی نقش داشته‌اند.^{۱۱۹} استمرار تاریخی ساختارهایی را در قالب آداب و رسوم به همراه می‌آورد که می‌بایست برای دستیابی به شناخت بیشتر در خصوص آن‌ها تا حد امکان به گذشته بازگشت؛ در این میان ویژگی پنهان‌سازی غیرواقعی و ایجاد یک توهم از اصلیت از جمله مشکلات موجود بر سر راه این شناخت هستند.

این نوع زندگی سنتی اجرای صحیح آئین‌ها بود. از این علامت‌گذاری به عنوان جامعه آئینی و آنچه درباره داسا گفته شده، می‌تواند این‌گونه هم برداشت کرد که آن‌ها خدایان را به اشتباه پرستش می‌کردند، بنابراین ما در آریایی با مقوله آریایی با هویت قومی سروکار داریم که به واسطه ماهیت خودش آشکار شده است.

در/اوستا، کتاب مقدس پیروان زرتشت، آشکارا به واژه‌ای خویشاوند با آریا با دلالت قومی اشاره شده است. با وجود این استمرار بی واسطه این اشاره وجود ندارد. در متن قدیمی اوستا که احتمالاً در زمان زرتشت یا کمی پس از او نوشته شده، تقریباً هیچ اشاره‌ای به آریا با قومیت آشکار نشده است. باتوجه به شرح حال زندگی زرتشت، هرچند دیدگاه‌های متفاوتی در این باره وجود دارد، ولی بیشتر استدلال‌ها درباره دوره‌ای میان اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پم بوده، به گونه‌ای که متون قدیمی اوستا از نظر زمانی فقط کمی بعد به عنوان ریگ‌ودا پدیدار شدند. نخست در اوستای جدید واژه‌هایی همچون «مکان زندگی آریایی‌ها»، «گسترش آریایی‌ها»، «سرزمین/قوم آریایی» مطرح شد. این واژه‌ها در یشت‌ها و ونیداد اوستا آمده است. علاوه بر این در ونیداد نام ۱۶ سرزمین آمده که احتمالاً سرزمین‌هایی بوده که آریایی‌ها در آن‌ها پخش شده بودند. این سرزمین‌ها شامل مناطقی در شرق ایران، افغانستان، پاکستان و آسیای میانه (ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان) و منطقه حذف‌شده از این فهرست شامل فارس، وطن هخامنشی‌ها است، که در قرن ۶ پم در آن پایه‌گذاری یک شاهنشاهی بزرگ را آغاز کردند. پایه‌گذار این شاهنشاهی، کورش ابتدا خود را پذیرنده سنت ایلامی معرفی کرد و در عنوان ایلامی‌اش «شاه‌انسان» نامیده می‌شد.

درمقابل، برای نخستین‌بار داریوش اول در کتیبه‌های شاهی‌اش عنوان آریایی را بیان و خود را از تبار آریایی‌ها معرفی کرد. به همان شکل که داریوش هم در بیستون نوشته است، به یک زبان مشترک (آریایی) اشاره شده که با آن سخن گفته شود و خدای اهورامزدا

۱۱۸. گنولی ۱۹۸۷؛
گنولی ۱۹۸۹؛ گنولی
۱۹۹۳.
۱۱۹. زوکه‌فلد ۲۰۰۷.

آغازی ناکام در اصفهان

برای این شعبه، به وزارتخانه تحقیق و پژوهش در مورد ارتباط نژادی و قومی و پژوهش‌های زبان‌شناختی مرتبط با تناسبات میان عرب‌های سامی و یهودی‌های سامی را برای شرق‌شناسان مطرح کرد. وزارتخانه با این پیشنهادها موافقت کرد و در پی آن مؤسسه باستان‌شناسی ویلیام آیلرز شرق‌شناس را به استخدام گرفت. در اواخر پاییز تغییری در برنامه داده و کار مشترک و همکاری با مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو توسط اریک اشمیت باستان‌شناس آلمانی در تخت جمشید آغاز شد. درحقیقت برای شعبه بغداد کارچندانی در دستور نبود و به‌این ترتیب تصمیم گرفته شد در عوض آیلرز را به ایران بفرستند. والتر هینس، ایران‌شناس و هم‌کلاس آیلرز که از سال ۱۳۱۲خ هم در خدمت وزارت آموزش و پرورش بود، تازه از سفر پژوهشی به ایران بازگشته و فرصت‌های شغلی فراوانی را طراحی کرده بود. به‌این ترتیب کمیته‌ای تخصصی از پژوهشگران برای کار در ایران تشکیل شد. فهرست تهیه‌شده در این خصوص شامل مدیر پیشین و منصوب موزه هنرهای اسلامی، فریدریش زاره و ارنست کونل، شرق‌شناس برلینی، هانس شادر و والتر هینس، مصرشناس، فریدریش ویلهلم فون بیسینگ، شرق‌شناس، ریچارد هارتمن و رئیس پیشین مؤسسه باستان‌شناسی، گرهارد رودن‌والت، بود که مورد تأیید سفارتخانه قرار گرفت.

در آوریل ۱۳۱۶خ آیلرز به همراه همسرش به سوی تهران حرکت کرد. او در دانشگاه تهران که در سال ۱۳۱۴خ تأسیس شده بود به تدریس پرداخت، در جلسات سخنرانی شرکت و خود سخنرانی‌هایی کرد و به جست‌وجوی کتاب‌شناسی علمی درباره ایران دست زد، و کم‌کم تلاش کرد ارتباطش را با دولت‌مردان ایرانی تقویت کند. همه این تلاش‌ها به این قصد بود که برای فراهم کردن مقدمات پایه‌گذاری شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان اقدام کند. در اواخر سال ۱۳۱۶خ

مؤسسه باستان‌شناسی امپراتوری آلمان از سال ۱۳۱۳خ تحت پوشش وزارت پرورش امپراتوری یا به عبارت دقیق‌تر وزارت علوم و آموزش و پرورش قرار گرفت. پایه‌گذاری این وزارت جدید تلاشی بود که تا آن زمان در سیاست فرهنگی حاکمیت کوشورهایی صورت گرفته بود که زیر کنترل حکومت مرکزی قرار داشتند. درعین حال با وجود امور و مسائل خارجی در حوزه مسئولیت وزارت خارجه، نوعی تمرکز روزافزون بر وظایف و کارهای داخلی هم وجود داشت. با وجود این، این مؤسسه در زمان پیش از آغاز جنگ جهانی دوم هم به‌ویژه در شعبه‌های خارج از آلمان و در مناطقی گسترش یافته بود که ماهیت استراتژیک و علمی داشتند. در زمان جمهوری وایمار مؤسسه باستان‌شناسی آلمان شعبه‌های قاهره و استانبول را با هدف گسترش و بسط ارتباط با مشرق‌زمین پایه‌ریزی کرد، که در سال ۱۳۰۶خ هر تسفلد پیشنهاد کرده بود، ولی بودجه آن زمان برای این کار کافی نبود. پس از آغاز مأموریت کاوش‌های سالانه آلمانی‌ها در اوروک - وارکا در منطقه تحت نفوذ انگلیسی‌ها در عراق، در دهه ۱۳۱۰خ تأسیس شعبه‌ای در بغداد مورد ارزیابی و در دستور کار قرار گرفت. شرایط مناسب به نظر می‌رسید: ریاست اداره عتیقات عراق در دست یولیوس یوردان آلمانی بود و بنابراین پیش‌از آن هم آلمان در عراق حضوری پررنگ داشت. در ماه ژانویه ۱۳۱۵خ رئیس مؤسسه باستان‌شناسی، تئودور ویگان، درخواستی مبنی بر گشایش شعبه بغداد این مؤسسه را به وزارتخانه فرستاد. یوردان به عنوان رئیس این شعبه پیشنهاد و مقرر شد خود وی معاونی برای خودش تعیین کند - که در آن زمان متخصص زبان‌های باستانی، آدام فالکن‌اشتاین در نظر گرفته شده بود. در سپتامبر رئیس مؤسسه، ویگان، بازنشسته و مارتین شده عضو حزب نازی، که رئیس پیشین شعبه استانبول بود، جانشین او شد. وی هم‌زمان بر درخواست مؤسسه مبنی بر گشایش شعبه یادشده تأکید و به‌عنوان چشم‌انداز پژوهشی ممکن

آلمان را تأمین کرد. یک عامل مؤثر دیگر ارتباط با اریک اشمیت، باستان‌شناس آلمانی تبار بود، که آیلرز در سال ۱۳۱۷خ با او آشنا شده بود. او در پروژه مؤسسه شرق‌شناسی به سرپرستی اشمیت در تخت جمشید کار کرده و در مرحله‌ای هم پروژه‌اش را در لرستان سرپرستی کرده بود. همچنین او نخستین کسی بود که کتیبه سه‌زبانه کعبه زرتشت در نقش‌رستم را خواند.^{۱۲۱} در این میان و در سال ۱۳۱۸ والتر هینس، استاد ایران‌شناسی در دانشگاه گوتینگن، بار دیگر به ایران سفر کرد و به نوعی توفیق - هرچند بدون نتیجه ملموس - در گرفتن مجوز از دولت ایران برای گشایش شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان دست یافت. درعین حال در گزارش خود اطلاع داد که با کمال میل حاضر به سرپرستی این مؤسسه خواهد بود. چون این مسئله نوعی توهین آشکار به آیلرز محسوب می‌شد وی بی‌درنگ برای انتخاب شدن تلاش کرد، ولی در نهایت برگزیده نشد. به این ترتیب او در ایران ماند و تا زمانی که کمی پس از حمله انگلستان و شوروی در شهریور ۱۳۲۰خ سرگرد شولتز - هولتهوس، افسر پدافند آلمانی نزد او رفت و تلاش کرد او را به فرار به افغانستان تشویق کند، همچنان در کشور مانده بود. همان‌گونه که شولتز - هولتهوس در خاطراتش به تفصیل گزارش کرده، اریکا، همسر آیلرز این درخواست را به‌صراحت رد کرد:

«این بیشتر نوعی احساس درونی بود تا تدبیر حساب‌شده منطقی، که مرا وادار به این تصمیم کرد که به پیشنهاد خودم در انتظار فرار مشترک به کابل بمانم، تا کار خانم آیلرز در آشپزخانه تمام شود. پس از آن من تصمیم گرفتم کمی صبر کنم. از آن گذشته، من گفتم که به نظر من همه مردان آلمانی در ایران به اسارت نیروهای متفقین در خواهند آمد و احتمالاً زنان و کودکان به عنوان اسیر بی‌فایده به آلمان بازگردانده خواهند شد. آیلرز با من موافق بود و با تصور ماجراجویی به شوق آمد و زمانی که همسرش وارد اتاق شد، تلاش کرد او را در جریان برنامه من بگذارد و متقاعد به پذیرش این تصمیم کند.

خبر گشایش شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در مجله جامعه آلمانی مشرق‌زمین به چاپ رسید. درحقیقت هیچ‌کس وزارت فرهنگ ایران را در جریان این تصمیم نگذاشته بود و بنابراین تهران هم بر همین اساس واکنش نشان داد. فرستاده آلمانی، هانس زمت، در مورد یک سوءتفاهم سخن گفت و وزیر فرهنگ ایران، علی‌اصغر حکمت، به‌صراحت آن را روشن کرد و گفت که این مسئله لازم بوده نخست با دولت ایران در میان گذاشته شود و شاه که از توازن شکننده بین انگلستان، روسیه و آلمان خبر داشت، این برنامه را قاطعانه رد کرد. با وجود این عقب‌گرد استراتژیک برای آلمان، آیلرز در ایران ماند و قرار شد مکان مؤسسه در اصفهان ساخته شود که کمتر در دیدرس و توجه بود. در آن زمان اجتماع کوچکی از آلمانی‌ها، بازرگانان فرش و به‌ویژه آموزگاران مدرسه‌های حرفه‌ای در اصفهان زندگی می‌کردند که روبرت بایرون نویسنده در سال ۱۳۱۳خ با آن‌ها ملاقات کرد و از بروز رخ‌دادهای ناهنجار هشدار داد.^{۱۲۰} برخی از آن‌ها که در خدمت اهداف نظامی بودند تلاش کردند دانش استراتژیک درباره این کشور به دست آورند (تصویر ۸۵ الف و ب). آیلرز پس از اسباب‌کشی کتابخانه‌ای تأسیس کرد که هم‌زمان نخستین گام برای ایجاد مؤسسه باستان‌شناسی آلمان شد. درعین حال آیلرز در اصفهان به عنوان ناظر فرهنگی نازی‌ها خدمت می‌کرد. از دیدگاه علمی او با مطالعه در مورد لهجه‌ها و زبان‌های شمال غرب ایران کار می‌کرد که پیشینه آن‌ها به زبان مادی در هزاره اول پم بازمی‌گشت. او با به دست آوردن هر فرصتی به مناطق مختلف ایران سفر می‌کرد تا کتیبه‌ها و لوح‌های گلی را بررسی کند. البته او برای سفرهای روشمند به مناطق مختلف ایران با کمبود بودجه روبه‌رو بود. تابستان ۱۳۱۶خ در حمایت از آیلرز یک بورس تحصیلی در نظر گرفته شد. با وجود این یولیوس یونگه، نویسنده‌ای که تا به امروز تنها بیوگرافی داریوش را نگاشته، در رفع و رجوع بدهی‌ها و مخارج کار علمی دخالت و در اردیبهشت‌ماه هزینه‌های نمایندگی

۱۲۰. بایرون ۲۰۰۴: ۱۹۴، ۲۲ اسفند ۱۳۱۲.
۱۲۱. آیلرز ۱۹۵۹.

و زیرلب گفت: ... نمی‌دانم ... عزیزم، هرطور که تو می‌گویی ...»^{۱۲۲}

چند روز بعد آیلرز را انگلیسی‌ها زندانی کردند و به این ترتیب دومین تلاش برای گشایش شعبه‌ای از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران ناکام ماند.

خانم آیلرز نگاهی ناامیدکننده به ما کرد و سپس رو به همسرش گفت: امیدوارم جدی به این مسئله فکر نکرده باشی که زن و کودکان را در معرض خطر قرار بدهی. او این جمله را خیلی شمرده و لغت به لغت گفت. در ادامه دکتر آیلرز نجواکنان

ویلهم آیلرز

باربارا هلوینگ

کهن شد. وی، پس از سال‌ها دوری از وطن، در سال ۱۳۳۱خ به آلمان بازگشت و به عنوان پژوهشگر در کتابخانه آلمان غربی در ماربورگ مشغول به کار شد. آیلرز در سال ۱۳۳۷خ موفق شد از دانشگاه ورسبورگ پیشنهاد کار دریافت کند و در آنجا تا زمان بازنشستگی‌اش در سال ۱۳۵۳خ به تدریس زبان‌شناسی مشرق‌زمین پرداخت. دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۳خ به او دکتری افتخاری اهدا کرد و مؤسسه باستان‌شناسی آلمان او را به عضویت کمیته علمی شعبه تهران خود



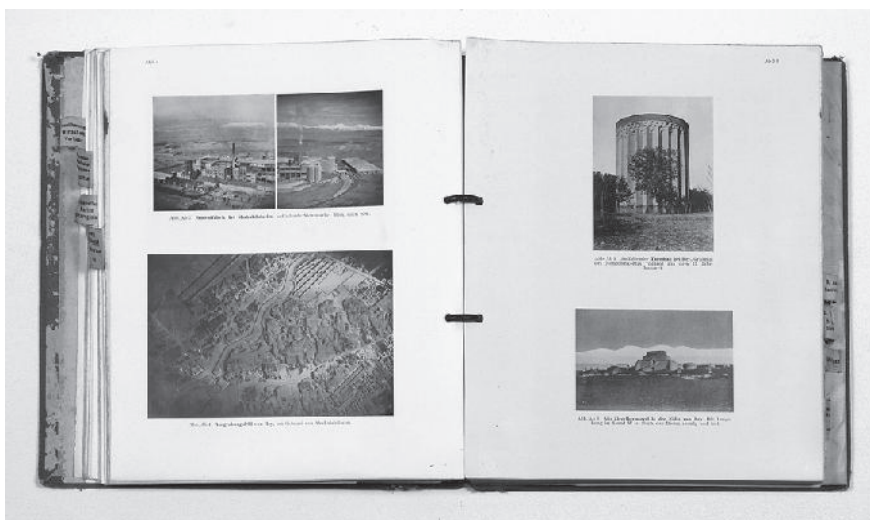
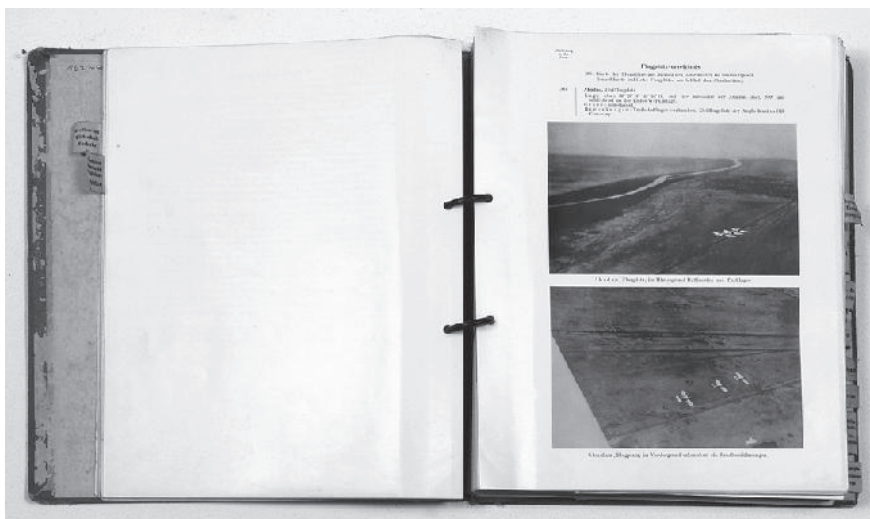
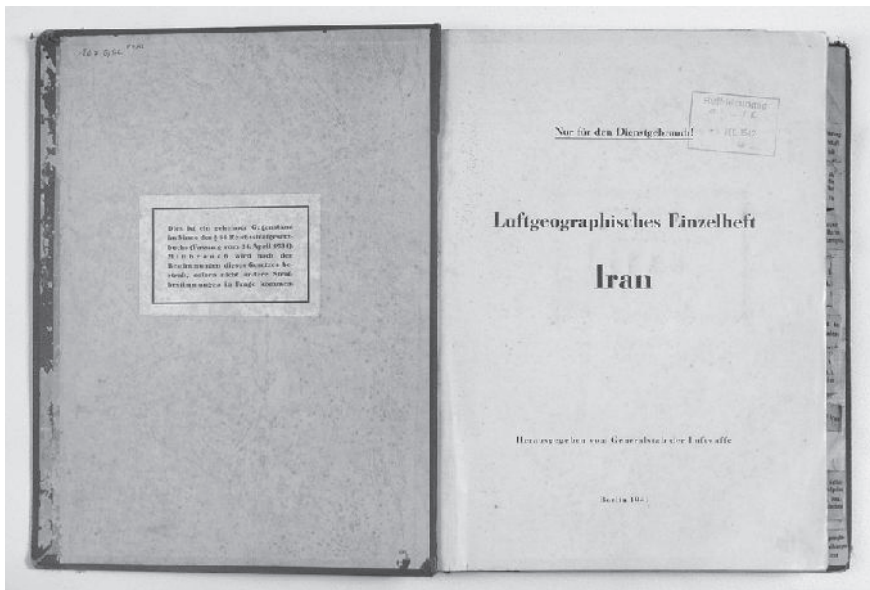
تصویر ۸۴. ویلهم در اتاق کارش در سیدنی.

در فاصله سال‌های ۱۳۱۶خ تا ۱۳۲۰خ مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، ویلهم آیلرز (۱۳۶۸-۱۲۸۵خ؛ تصویر ۸۵) را به ایران فرستاد و مأمور کرد که در اصفهان پایگاهی پژوهشی ایجاد کند.

ویلهم آیلرز باستان‌شناس نبود، بلکه او زبان‌شناسی بسیار با استعداد و علاقه‌مند و همه‌کاره بود.^{۱۲۳} او نخست در رشته‌های حقوق و موسیقی تحصیل کرده بود، ولی در عین حال و به رغم نداشتن آینده شغلی چندان روشن برای شرق‌شناسان، به زبان‌های باستانی علاقه زیادی داشت و به این دلیل در کلاس‌های آشورشناسی، سامی، ایران‌شناسی و نیز مطالعات اسلامی شرکت می‌کرد. او در سال ۱۳۱۰خ دوره دکتری را نزد پاول کوشاکر در لایپزیک با پایان‌نامه‌ای تاریخی با عنوان *ساختارهای اجتماعی در متون قانون‌نامه بابلی قدیم* به پایان رساند. آیلرز، به عنوان معاون شرق‌شناس و ایران‌شناس، هانس هاینریش شدر، که در سال ۱۳۱۰خ از لایپزیک به برلین آمده بود، سرانجام توانست به تدریس و تحقیق تمام‌وقت در رشته زبان‌های باستانی مشرق‌زمین مشغول شد و در سال ۱۳۱۵خ در رشته «مطالعات خط میخی و ایران‌شناسی» دوره فوق دکتری را پشت سر بگذارد.

با اعزام او و در پی حمله متفقین به ایران، آیلرز شش سال از عمر خود را به عنوان زندانی جنگی در استرالیا سپری کرد و پس از آزادی از اردوگاه اسرای جنگی، از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۱خ به عنوان مدرس در دانشگاه سیدنی مشغول به تدریس زبان عبری و متون

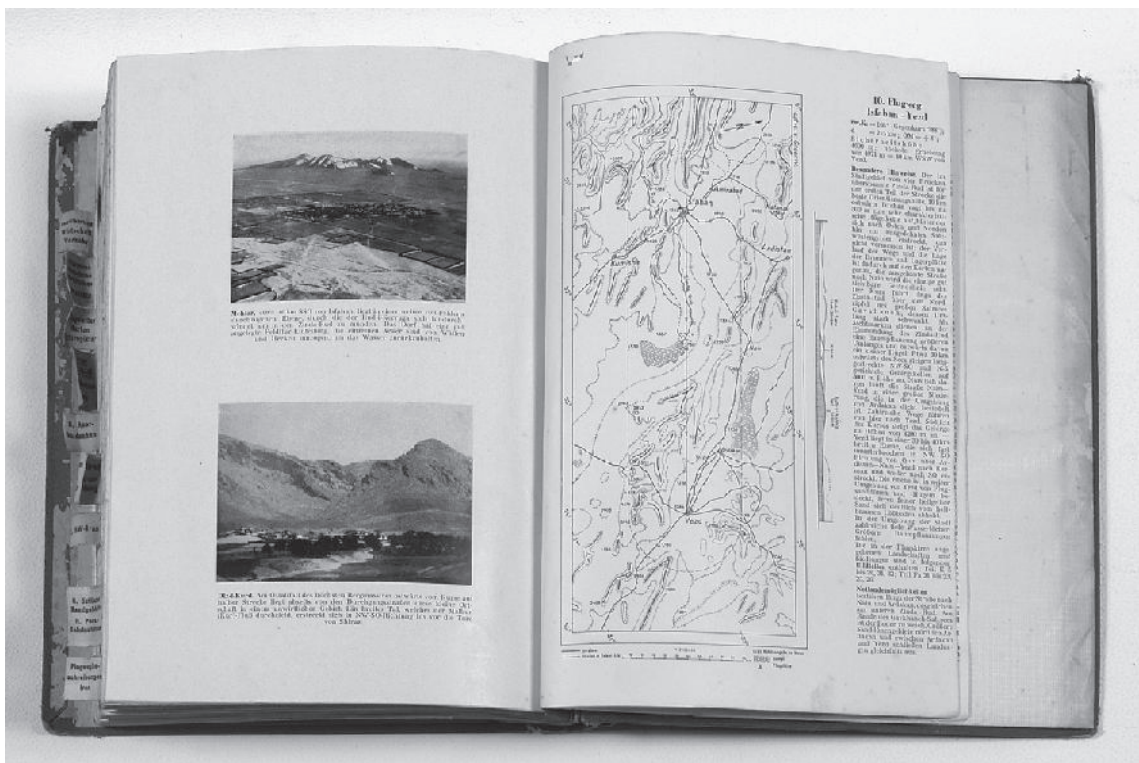
۱۲۲. شولتز - هولتهوس و هولگارد ۱۹۵۲: ۸۰.
۱۲۳. برای شناخت بیشتر از کارهای علمی ویلهم آیلرز بنگرید به اشمیت ۲۰۰۹.



تصویر ۸۵الف تا پ. کتاب مشخصات جغرافیای پروازی ایران. برلین، ۱۳۲۰خ. فقط برای استفاده اداری. آ: صفحه نخست، ب: هواپیماها بر فراز آبادان، پ: آثار باستانی- کاوش‌های شهری.

برگزید که در سال ۱۳۴۰ گشایش یافته بود. او در زمینه تخصصی خود، زبان‌های باستانی ایران، خدمات ارزنده و ماندگاری ارائه کرد. علاقه او فقط به زبان‌های باستانی ایران از دیدگاه تاریخی نبود، بلکه شامل همه موارد مربوط به این زبان‌ها می‌شد. خود وی از رشته‌اش به عنوان «دانش ممتاز» یاد کرده که منابع آن استمرار ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ ساله دارد. مرکز ثقل مطالعات و پژوهش‌های متعدد و گوناگون آیلرز پژوهش در زمینه نام‌ها و لهجه‌ها بود. بررسی و جست‌وجوی او در زمینه زبان اقوام باستانی ایران و به‌ویژه مادها، تاکنون نیز ارزشمند است.

نخستین برخورد وی به عنوان زبان‌شناس، با مشرق‌زمین، شرکت او در کاوش‌های سال ۱۳۱۲-۱۳۱۱خ در اوروک بود. او در آنجا با الکساندر لنگزدورف دیدار کرد، که از تخت جمشید برای بازدید از کاوش‌های اوروک آمده بود. آیلرز نخستین سفر خود به ایران را نیز از اوروک آغاز کرد. او در سال ۱۳۱۵خ دوره فوق‌دکتری را به پایان رساند و با اریکا همسرش ازدواج کرد و شغلی به عنوان عضو هیئت علمی در مؤسسه باستان‌شناسی آلمان به دست آورد و به‌عنوان رئیس از پیش تعیین‌شده شعبه در دست گشایش بغداد این مؤسسه برگزیده شد. او در عین حال در تلگرام تبریک ازدواجی که به رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، تئودور ویگانده، ارسال کرده بود نوشت که این پست در



تصویر ۸۵. کتاب
مشخصات جغرافیای
پروازی ایران. برلین،
۱۳۲۰خ. فقط برای
استفاده اداری. ت:
نقشه پروازی مسیر
اصفهان به یزد.



تصویر ۸۶. در
نخستین ساعات روز،
هواپیماها از مأموریت
کرت بازمی گردند.
نقاشی با مدادشمعی
از هانس کیسکا،
در کتاب کمپانی
هواپیما سازی
یونکرز، ۱۳۲۱خ.
ویلهلم
ایلرز
این طرح‌ها را با
نامه‌هایش از دوران
اسارت حفظ کرده
بود.

و پیشنهاد گشایش شعبه ایران مؤسسه باستان‌شناسی
آلمان را در اصفهان به عنوان جایگزین مطرح کرد. از
بررسی و تحقیق درباره زبان‌های هندوآرمن هم به عنوان
زمینه‌ای یاد شد که می‌توانست در آغاز انگیزه‌ای مناسب

شعبه بغداد باید لغو شود، زیرا برای بغداد هیچ ارز خارجی
دریافت نشده است. کمی بعد، والتر هینس که پیش از
آن در لایپزیک هم‌کلاسی آیلرز و در استخدام وزارت
آموزش و پرورش آلمان بود، از سفر به ایران بازگشت

تصویر ۸۷. چتر باز
هندی اسیر در
کورینتوس. نقاشی با
مدادشمعی از هانس
لیسکا، منتشر شده
در کتاب کمپانی
هو / پیما سا زی
یونکرس، ۱۳۲۱خ.
ویلهلم آیلرز
این طرح را با
نامه‌هایش از دوران
اسارت حفظ کرده
بود.



بپردازد و نوعی رابطه درست و همکاریانه با دانشمندان دیگر ملیت‌ها را حفظ کند. در گزارش‌های آیلرز همیشه نوعی نگاه منتقدانه و اهانت‌آمیز به رئیس فرانسوی اداره عتیقات ایران، آندره گدار و عملکرد او، وجود داشت. احتمالاً در آرشیو موجود می‌توان به این مسئله هم پی برد که آیلرز در آغاز فعالیتش در ایران به جمع‌آوری اطلاعات امنیتی مهم هم پرداخته بود. در آن زمان هر چند هنوز جنگ آغاز نشده بود، دستگاه حاکمیت آلمان جمع‌آوری اطلاعات درباره کشورهای و ملت‌هایی را شروع کرده بود که در محدوده اطلس محرمانه منتشر شده نیروی هوایی در سال ۱۳۲۰خ قرار داشتند (تصویر ۸۵ الف تا ت). با وجود این به نظر می‌رسد گزارش‌های آیلرز کمتر سازنده بودند، زیرا مخاطب این گزارش‌ها، یک سرهنگ دوم که هویتش هم فاش نشده، به کمبود اطلاعات در گزارش‌های آیلرز اعتراض کرده بود.

پس از نخستین شکست در مذاکرات مربوط به گشایش شعبه ایران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، خانواده آیلرز در اواخر سال ۱۳۱۶خ به اصفهان نقل مکان کردند و در منزلی مسکونی که نقش مکان مناسب برای

برای مشغول شدن در ایران باشد که خواست دیپلماتیک سیاست خارجی آلمان هم بود.

در فروردین ماه ۱۳۱۶خ، آیلرز به همراه همسرش به سوی ایران حرکت و حکمش را از رئیس جدید مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، مارتین شدر، دریافت کرد: قرار بر این بود که نظر مؤسسه باستان‌شناسی در مورد گشایش پایگاهی پژوهشی، به هیچ‌وجه به مقامات ایرانی منتقل نشود؛ البته لازم بود رابطه خوبی با سفارت آلمان حفظ و به‌عنوان امتیاز ۵ ارزیابی شود. در تشریح این مسئله گفته می‌شود: «در این میان می‌بایست منافع و موارد مورد توجه برای امور عمومی و سیاست خارجی آلمان و به‌ویژه جامعه آلمانی‌های خارج و حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان» در نظر گرفته شود. در این زمان آیلرز هنوز به عضویت حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان در نیامده بود. او ابتدا در ماه خرداد سال ۱۳۱۶خ و بر اثر پافشاری والتر هینس درخواست عضویت داد و سرانجام در سال ۱۳۱۸خ به عضویت رسمی این حزب درآمد.

آیلرز سال نخست اقامتش را در تهران بیشتر با خانواده‌اش گذراند. وی همچنین به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت و گام‌هایی برای تحقق اهداف آلمان برداشت. او گزارش‌هایی درباره وضعیت کار در تهران و فعالیت‌های خودش نوشت،^{۱۲۴} که خیلی زود با فاصله گرفتن از کارهای تخصصی و مورد علاقه‌اش، موجب پریشانی او شدند. ارنست کونل در یادداشتی می‌نویسد: «به نظر می‌رسد ارتباط با ایرانی‌ها سریع‌تر برقرار می‌شود تا با باستان‌شناسی، البته به‌ویژه این نکته هم آشکار است که هیچ تمایلی برای آشناسدن با کتیبه‌ها وجود ندارد...» و حتی هینس، معمار فکری بنیاد جدید می‌نویسد: «... آقای آیلرز در کنار مسیر درست قرار دارد...» و منظورش این است «رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان باید به آیلرز حکم صریح بدهد تا او حدود وظایف مشخص علمی‌اش را بداند، نه این‌که همزمان روی هزاران چیز دست بگذارد.» در حقیقت رئیس مؤسسه به آیلرز گوشزد کرد که به طور جدی به پژوهش‌های دوران باستان

۱۲۴. آرشیو مرکزی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان شامل گزارش‌های سه‌ماهه آیلرز به همراه یادداشت‌ها و خاطرات است.

دعوت کرد. آیلرز به این ترتیب توانست نسخه‌های فارسی میانه، اشکانی و یونانی کتیبه‌های کعبه زرتشت را در نقش‌رستم در سال ۱۳۱۸خ روخوانی کند.^{۱۳۵} این موفقیت‌های پژوهشی را آیلرز طی نامه‌ای (۹ بهمن ۱۳۱۸خ) به رئیس مؤسسه باستان‌شناسی اطلاع داد و در عین حال از او خواست نسخه را برای تعداد کمی از پژوهشگران انتخاب‌شده بفرستد. تنها هدف این بود: «پژوهش‌های آلمانی بر روی مواد و اشیاء و آثار ارزنده و مهم با سرعت هرچه بیشتر انجام شود.» برتری پژوهش‌های آلمان باید بار دیگر آشکار می‌شد.

حمله انگلستان به اصفهان در شهریورماه ۱۳۲۰خ باعث توقف این پژوهش‌ها شد. چند روز بعد از این تهاجم، آیلرز دستگیر و ابتدا در ایران زندانی و سپس به استرالیا تبعید شد. آیلرز خانواده‌اش را که در پی دستگیری او به آلمان بازگردانده شده بودند پس از سال‌ها دوری ملاقات کرد. از این زمان نامه‌های فراوانی از وی به همسرش باقی‌مانده که در آن‌ها مجموعه‌ای از طراحی‌های هنری هانس لیسکا هم وجود دارد (تصویر ۸۶ و ۸۷). این طرح‌ها صحنه‌هایی از جنگ را در موقعیتی نشان می‌دهد که آیلرز در آن قرار داشت و شامل بخشی از طرح‌هایی است که در سال ۱۳۲۱خ به عنوان کتاب *طراحی جنگ* کمپانی هواپیماسازی یونکرس آن را منتشر کرد.

مؤسسه را هم داشت ساکن شدند. آیلرز تلاش کرد کتابخانه کوچکی برای استفاده آلمانی‌هایی که به ایران سفر می‌کردند و یا مقیم ایران بودند راه‌اندازی کند و درحقیقت نقش کاردار فرهنگی را در ساختار خارجی حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان (حزب نازی) برعهده گرفت. وی، در عین حال با پژوهش‌های گسترده شخصی‌اش هم درگیر بود.

هر زمانی که فرصتی می‌یافت به نقاط مختلف ایران سفر می‌کرد و به مطالعه و بررسی لهجه‌های محلی می‌پرداخت. او می‌بایست این سفرهای علمی را بر اساس فرصت‌هایی که پیدا می‌شد برنامه‌ریزی می‌کرد. خودش وسیله نقلیه یا تجهیزات و امکانات خاصی نداشت. این سفرها و یادداشت‌ها پایه و اساس تحقیقات و پژوهش‌های گوناگون بعدی شد. مدت زیادی یک ایرانی اهل سیوند به نام علی‌مراد، که منبع مهم آیلرز برای بررسی لهجه‌ها و به‌ویژه لهجه مردم سیوند بود، در مؤسسه زندگی می‌کرد و هنگام آخرین سفر آیلرز به ایران در سال ۱۳۵۵خ این دو بار دیگر با هم دیدار کردند.

پاییز ۱۳۱۶خ آیلرز با اریک اشمیت آشنا شد و از او به عنوان «...دوست دائمی که ارتباط با او همیشه هیجان‌انگیز است...» یاد و از او برای همکاری در پروژه‌های لرستان و تخت جمشید به عنوان زبان‌شناس

بایگانی آوانگاری برلین و مجموعه رول‌های ویلهلم آیلرز

سوزانه سیگلر

موسیقی سراسر جهان است. در مجموع ۳۵۱ کلکسیون سیلندر (رول) بر روی بیش از ۱۶۰۰۰ غلتک با نمونه‌هایی از فرهنگ موسیقی محلی و بومی آفریقا، آمریکا، استرالیا و اقیانوسیه و اروپا در این آرشیو نگهداری می‌شود.

این نمونه‌ها را مردم‌شناسان، قوم‌شناسان، مقامات و کارمندان مشغول به کار در مستعمرات، پزشکان، مبلغان، مذهبی، زبان‌شناسان، جغرافی‌دانان، باستان‌شناسان، موسیقی‌دانان، و نیز جهانگردان علاقه‌مند و کنجکاو

بایگانی آوانگاری برلین که امروزه قسمتی از بخش موسیقی‌شناسی قومی موزه مردم‌شناسی برلین است، از مهم‌ترین نهادهای دنیاست که در آن بیش از ۱۰۰ سال موسیقی سنتی صوتی جمع‌آوری، نگهداری، بررسی و مطالعه می‌شود.

قدیمی‌ترین مجموعه بایگانی فایل‌های صوتی برلین بین سال‌های ۱۲۷۲خ و ۱۳۳۳خ با یک گرامافون روی سیلندر (محیط ضبط صدا) است که شامل نمونه‌هایی از

بخشی از مؤسسه روان‌شناسی دانشگاه بود، در سال ۱۳۰۲خ به اداره مدرسه موسیقی برلین پیوست و سال ۱۳۱۳خ پس از مهاجرت فون هورن‌بوستل، تحت سرپرستی ماریوس اشنايدر به موزه مردم‌شناسی پیوست. در پی هرج و مرج ناشی از بروز جنگ رول‌های این بایگانی به لنینگراد فرستاده شد و بعدها به برلین شرقی بازگشت. پس از فروپاشی دیوار برلین و اتحاد دو آلمان، در سال ۱۳۷۸خ این مجموعه به موزه مردم‌شناسی دالم برلین بازگردانده شد. از آن زمان، نمونه‌های آوایی منحصر به فرد تاریخی این مجموعه رایانه‌ای و به تدریج منتشر شده است.

موجودی بایگانی آوایی برلین شامل بیش از ۳۰۰۰۰ رول (نسخه اصلی، نگاتیوها، گالوانوس و کپی‌ها) با بیش از ۱۶۰۰۰ نسخه اصلی ضبط شده است. برای حفاظت از رول‌های حساس و آسیب‌پذیر، در آمریکا روشی ابداع شد و از سال ۱۲۸۴خ در برلین هم مورد استفاده قرار گرفت. بر این اساس نسخه‌های اصلی رول‌ها گالوانیزه شدند که از رول‌های نگاتیو مسی مشتق شده بودند و به عنوان ماتریس استفاده می‌شدند و تهیه کپی‌های موردنظر از آن‌ها ممکن بود. ماتریس‌های مسی که در جنگ و نقل و انتقال‌های پس از آن سالم مانده بودند امروزه به عنوان اساس رایانه‌ای کردن داده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. در مقابل، در گذشته هم از فرایند تکنولوژی مدرن استفاده می‌شده است.^{۱۲۷}

یکی از آخرین مجموعه‌های رول‌هایی را که پیش از پایان جنگ جهانی دوم به بایگانی آوانگاری تبدیل شده بود، ویلهلم آیلرز در پایان دهه ۱۳۱۰خ در ایران تهیه کرده بود. وی پیش از اینکه به ضبط با گرامافون بپردازد، به ارزیابی نمونه‌های ضبط‌شده‌ای گماشته شده بود که از کار مشترک باستان‌شناسان، شرق‌شناسان و بایگانی آوانگاری برلین حاصل شده و درحقیقت مجموعه‌های نویپهارت وارکا ۱۳۱۳خ^{۱۲۸} و بوندزیگ بابلون ۱۲۹۱خ^{۱۲۹} بود.

ماریوس اشنايدر، که از سال ۱۳۱۳خ ریاست

ضبط کرده‌اند. شیوه کار این طور بوده که یک رول و گرامافون از بایگانی آوانگاری به امانت گرفته‌اند و پس از پایان سفر و مستندنگاری صوتی به آنجا بازگردانده‌اند. نمونه موسیقی‌های ضبط‌شده روی رول‌ها را همکاران بخش بایگانی شنیده، نوت‌هایشان را یادداشت، تحلیل و منتشر کرده‌اند. بنابراین آغاز قرن بیستم م رسته «موسیقی‌شناسی تطبیقی» بنیان‌گذاری شد که درحقیقت مختص بررسی موسیقی اقوام جهان است و امروزه با عنوان «موسیقی‌شناسی قومی»^{۱۳۰} در بسیاری از دانشگاه‌های جهان دانشکده یا گروه آموزشی دارد.

اهمیت مجموعه تاریخی موجود در بایگانی آوانگاری برلین صرفاً به دلیل قدیمی بودن رول‌های ادیسون نیست، بلکه محتوای آن‌ها مهم است. بر روی این رول‌ها میراث موسیقایی بشر از حدود بیش از صد سال پیش ضبط شده است. بسیاری از این آواها و موسیقی سنتی ضبط‌شده روی این رول‌ها امروزه دیگر وجود ندارد یا بسیار تغییر کرده است. مکان‌هایی که اسناد و مدارک آوایی تاریخی در آن‌ها ضبط شده‌اند، کمتر قابل شناسایی هستند. در این خصوص نوعی علاقه همگانی گسترده جهانی برای بازشنیدن این آثار وجود دارد تا بتوان بار دیگر آن‌ها را به سرمنشأ جغرافیایی‌شان بازگرداند و در آنجا معرفی کرد. سازمان جهانی یونسکو در سال ۱۳۷۸خ بر اهمیت این مجموعه رول‌ها در بایگانی آوانگاری برلین تأکید و از آن‌ها به عنوان «حافظه جهان» یاد کرد.

پیشینه مجموعه این بایگانی به حدود سال ۱۲۷۹خ بازمی‌گردد که کارل اشتومپف روان‌شناس با رول‌های ادیسون اجرای موسیقی در برنامه یک گروه تئاتر تایلندی میهمان در برلین را ضبط کرده بود. نیروی کار اصلی در بایگانی آوانگاری برلین اریک موریتس فون هورن‌بوستل بود که آن را به عنوان یکی از مشهورترین بایگانی‌های آوایی در جهان آن روز مطرح کرد و تا سال ۱۳۱۲خ سرپرستی آن را برعهده داشت.

از دیدگاه سازمانی، بایگانی آوایی برلین نخست

۱۲۶. Musikethnologie
یا Ethnomusicology

۱۲۷. ویدمن ۲۰۰۶.

۱۲۸. سیگلر ۲۰۰۶.

۲۳۲.

۱۲۹. سیگلر ۲۰۰۶.

۱۱۳-۱۱۴.

بایگانی آوانگاری برلین را برعهده داشت، همچون رئیس پیشین، اریک موریتس هورن بوستل، علاقه‌مند بود که نمونه‌های موسیقی سنتی و محلی اقوام را جمع‌آوری کند. پس از آن که شرق‌شناس مشهور ولفگانگ لنتس با آیلرز یک مجموعه گسترده از موسیقی‌های افغانستان را برای این بایگانی ضبط و گردآوری کرد، شنایدر به تشویق آیلرز پرداخت که در دوره اقامتش در ایران به ضبط موسیقی و آوایی بپردازد که در بایگانی آوانگاری برلین وجود نداشتند. آیلرز در سال ۱۳۱۶ خ یک دستگاه ضبط آوا و رول‌های خالی دریافت و نخستین آواها را از موسیقی بومی در اصفهان در سال ۱۳۱۷ خ ضبط کرد. ولی پرسش اینجاست که چرا آیلرز همچنان در آن زمان با گرامافون کار کرد، در حالی که از مدت‌ها پیش فناوری پیشرفته‌تری در این زمینه در اختیار بود؟ نکته اینجاست که ضبط صفحه‌های آوا اغلب در دست کمپانی‌های غربی بزرگ بود که استودیوهای ضبط خود را در محل داشتند و در ایران به‌ویژه موسیقی کلاسیک ایرانی، متعلق به هنرمندان مشهور آن زمان، مستندنگاری شده بودند. علاوه‌براین، موسیقی‌هایی به غیر از موسیقی کلاسیک ایرانی عملاً هیچ جایگاهی در صفحه‌های موجود نداشت. این ضبط همچنین فقط مناسب دستگاه ضبط آوا یا گرامافون بود که می‌توانست به‌آسانی مورد استفاده موسیقی‌دانان و خوانندگان و حتی افراد غیرمتخصص قرار گیرد.

اسناد و مدارکی که آیلرز در مجموعه‌اش آورده، نشان می‌دهد که رول‌ها در زمان‌های مختلف ضبط شده و ماهیت و محتوای متفاوت دارد. نخستین رول‌های ضبط‌شده (رول ۹-۱) دکلمه‌های خواننده‌ای به نام علی‌زاهد زاهدانی در سال ۱۳۱۷ خ بود. آیلرز، یکی از درخواست‌های شنایدر را، که ضبط موسیقی مشابه موسیقی کلاسیک مورد علاقه او بود، انجام داد (علاقه‌ای که در نامه ۴ مهرماه ۱۳۱۷ خ شنایدر به آیلرز به آن اشاره شده است). آیلرز هر بار در یادداشت‌هایش منبع متن‌ها و آواها را بیان کرده است. بنابراین ما می‌دانیم که اشعار شاعران کلاسیک همچون سعدی (قرن ۱۳ م)، مولوی (قرن ۱۳ م) و حافظ (قرن ۱۴ م) هم جزو موارد ضبط‌شده بوده است. دیگر رول‌های ضبط‌شده (۱۶-۱۱) در سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ خ تهیه شده بود و از جمله کار نوازنده فلوتی بود که قطعات موسیقی و رقص زیادی را نواخته بود. این‌ها نمونه‌های نادر موسیقی محلی و بومی غیر کلاسیک محسوب می‌شد. متأسفانه در طول زمان سه رول (۷، ۱۰ و ۱۶) ناپدید شد، ولی ۱۳ نمونه (۵، ۶، ۸، ۹ به‌عنوان نسخه اصلی، ۱ تا ۴ و ۱۱ تا ۱۵) به عنوان ماتریس و کپی به تدریج رایانه‌ای و بازضبط شدند و می‌توان آن‌ها را در بایگانی آوانگاری شنید. اگرچه این بایگانی چندان هم بزرگ نیست، شناختی مختصر از موسیقی اصفهان در اواخر دهه ۱۳۱۰ خ به دست می‌دهد.

جنگ و شکست در آلمان و ایران

با اشغال ایران توسط نیروهای نظامی انگلستان و شوروی در شهریورماه ۱۳۲۰، هرگونه تحرک و اقدام نظامی برای ایران غیرممکن شد. رضاشاه مجبور به ترک قدرت، تبعید و ترک کشور و پسرش محمدرضا، که به اراده نیروهای اشغالگر تمکین می‌کرد، جانشین وی شد. آلمان‌های ساکن در ایران، از جمله ویلهلم آیلرز دستگیر و به اردوگاه اسرای جنگی فرستاده شدند. اسرای ساکن منطقه تحت

کنترل انگلستان به استرالیا و اسرای ساکن منطقه تحت کنترل شوروی به ترکمنستان فرستاده شدند. تبلیغات رادیویی آلمانی همچنان در ایران پخش می‌شد و تلاش بر این بود که مردم را علیه دولت دست‌نشانده نیروهای اشغالگر تحریک کنند. درعین حال پس از حمله متفقین به ایران، همچنان تلاش‌های خرابکارانه عوامل آلمانی ادامه داشت که مدت زیادی با اقوام و عشایر جنوب ایران،

درمقابل لازم بود ایران برای قدردانی از قوانین حقوقی و حاکمیتی صرف‌نظر کند، ولی این درخواست را مجلس ایران رد کرد. انگلیس، شوروی و نیز امریکا در ادامه برای دستیابی به امتیاز نفت تلاش کردند، ولی مجلس ایران حق امتیاز نفت را ملی دانست و در آذرماه ۱۳۲۳خ قانونی ضد واگذاری امتیاز به خارجی‌ها تصویب کرد. پس از تسلیم آلمان در اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۴، تا مدتی درگیری با نیروهای شوروی، که از بازگرداندن نیروهایشان از ایران سرباز زده بودند و نیز به حمایت از جنبش‌ها در آذربایجان در شمال ایران و کردستان برای تشکیل جمهوری‌های خودمختار پرداخته بودند، ادامه پیدا کرد. مسئلهٔ خارج نشدن نیروهای شوروی از ایران به شکایت ایران به شورای امنیت منجر شد و مورد پشتیبانی ایالات متحد امریکا قرار گرفت و درنهایت شوروی در اردیبهشت ۱۳۲۵خ نیروهای خود را از ایران خارج کرد.

دوران پس از جنگ در آلمان

تحت کنترل اشغالگران غربی آلمان و جانشین قانونی حکومت رایش بود. در بخش تحت کنترل شوروی هم در ماه اکتبر همان سال جمهوری دموکراتیک آلمان تشکیل شد. البته موجودیت دو جمهوری متفاوت در آلمان نخست در سال ۱۳۵۱خ به طور قراردادی نوشته شد. تا آن زمان جمهوری دموکراتیک آلمان جزو پیمان ورشو بود، ولی فراتر از این پیمان، در مجامع بین‌المللی و در عرصهٔ سیاست خارجی کمتر از این جمهوری خبری وجود داشت.

سیاست خارجی جمهوری فدرال آلمان - به عنوان حکومت غیرمستقل - در نخستین سال‌ها تحت تأثیر معیارهای موجود شورای کنترل متفقین بود که همچنین بر روابط کنسولی این کشور هم تأثیر می‌گذاشت. نخستین هیئت‌های تجاری و کنسولی در شهرهای مهم قدرت‌های کنترل‌کنندهٔ جمهوری فدرال آلمان، یعنی لندن، پاریس و نیویورک گشایش یافت.

بختیاری‌ها و به‌ویژه با قشقایی‌ها برضد دولت مرکزی در تهران همکاری صورت داشتند.^{۱۳۰} این گروه‌ها پشتیبانی اضافی از نیروهای فاشیست اپوزیسیون ایرانی دریافت می‌کردند که به حزب نازی آلمان وابسته بودند. با وجود این، نیروهای اشغالگر توانستند در سال ۱۳۲۲خ و در پی تضعیف و شکست نیروهای اپوزیسیون و دستگیری بسیاری از آن‌ها، کنترل ایران را به‌دست بگیرند و موقعیت خود را تثبیت کنند و شاه جوان در شهریورماه رسماً جنگ با رایش آلمان را اعلام کرد. نیروهای اشغالگر که امریکا هم به‌عنوان قدرت سوم به آن‌ها پیوسته بود، از زمان تهاجم به ایران زیرساختی برای تأمین و انتقال تجهیزات متحد شمالی یعنی اتحاد جماهیر شوروی در منطقهٔ قفقاز ایجاد کرده بودند. در اعلامیهٔ منتشرشده از تهران در ۹ آذر ۱۳۲۲، ایالات متحد امریکا امنیت و استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین کرد؛

شکست آلمان در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ به پایان نهایی جنگ جهانی دوم انجامید و ساختار حکومت و نحوهٔ ادارهٔ کشور در آلمان تغییر کرد. در ابتدا آلمان به چهار منطقهٔ تحت کنترل متفقین (امریکا، شوروی، انگلستان و فرانسه) و برلین تقسیم شد. به‌این‌ترتیب وضعیت ادارهٔ مؤسسه‌های دولتی هم دستخوش تغییر و قوانین جدید حکمفرما شد. همهٔ شعبه‌های مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان بیرون از این کشور تعطیل شده و شعبه‌های درون کشور بر اثر جنگ به‌شدت آسیب دیده بود. انحلال این مؤسسه مورد بحث قرار گرفت، ولی درنهایت تلاش‌های رئیس موقت این مؤسسه باعث برقرارشدن دوبارهٔ فعالیت‌های آن از سال ۱۳۲۶ شد.

پس از یک دورهٔ تنش فزاینده میان پیروان غربی جنگ و شوروی، در اردیبهشت ۱۳۲۸خ تشکیل دولت جدید - البته هنوز نه به صورت دولت مستقل - با نام جمهوری فدرال آلمان محقق شد، که شامل سه منطقهٔ

به‌دست‌آورد تا روابط دیپلماتیک خود را رهبری کند. کمی بعد نمایندگی این جمهوری در تهران به سفارت تبدیل شد.

روابط با ایران از سال ۱۳۳۲ و با گشایش یک نمایندگی در تهران از سرگرفته شد. جمهوری فدرال آلمان نخست در سال ۱۳۳۴خ با اختیارات نیمه‌مستقل این فرصت را

مؤسسه باستان‌شناسی آلمان پس از جنگ جهانی دوم

ماری ویگنر

نظر می‌رسد در پس‌زمینه این ماجرا اتهام درستی علیه او وجود نداشته و ظاهراً دستگیری و زندانی‌کردن او صرفاً به دلیل عضویت او در حزب نازی بوده است. کارل وایکرت به عنوان سرپرست موقت جای او را گرفت. او از معدود اعضای شعبه مرکز بود که همچنان در برلین مانده بود و این وظیفه را احساس می‌کرد که مؤسسه را حفظ و از نو سرپا کند.

وضعیت سیاسی ناپایدار و ناآشکار پرسش مرتبط با آینده و نحوه اداره و مسئولیت مؤسسه‌های تحت نظارت حکومت رایش را مطرح کرد. بر اثر شکست آلمان، حکومت رایش نیز از هم پاشید و نابود و آلمان به منطقه‌های تحت کنترل متفقین تبدیل و بین چهار دولت تقسیم شد. به تدریج در دوره پس‌ازجنگ، ساختارهای درون منطقه‌های مختلف در آلمان، که تحت کنترل نیروهای پیروز در جنگ در آمده بودند، اهمیت یافتند. این مسئله در مورد مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، از مؤسسه‌های تحت نظارت حکومت رایش، هم صدق می‌کرد که درحقیقت تحت اداره وزارت امور خارجه آلمان و از ۱۳۱۳خ زیر نظر وزارت آموزش و پرورش رایش بود. پس از جنگ، شهر برلین نقش مرکزی را برای مؤسسه داشت و ایالت هسن مرکز کمیسیون روم - ژرمن مؤسسه بود. این مسئله از جهت روشن شدن مسئولیت بخش‌های مالی و اداری اهمیت داشت، ولی درعین حال این مشکل هم بود که این دو مدیریت جداگانه به‌ارث‌مانده از دوره حکومت نازی‌ها دچار ازهم‌گسیختگی شود. سرنوشت شعبه‌های خارج از آلمان مؤسسه همچنان نامشخص بود. در ابتدا نه تنها امیدی به بازگشت به وضعیت پیشین این

وضعیت و جایگاه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ بسیار فاجعه‌انگیز بود. از آن مؤسسه فعال گذشته خبری نبود. همه شعبه‌های بیرون از آلمان مؤسسه تعطیل و مصادره شده بودند. همچون دیگر مؤسسه‌های علمی، مؤسسه مرکزی در برلین هم بر اثر جنگ خسارات فراوان دیده بود، ولی به‌رحال تلاش می‌شد فعالیت این مؤسسه از سر گرفته شود. ساختمان مؤسسه بر اثر بمباران به طور جدی آسیب دیده و بسیاری از مدارک و پرونده‌های علمی در آتش سوخته بود. علاوه‌براین روس‌ها کتابخانه را توقیف کرده بودند و بنابراین ساختمان مرکزی مؤسسه یکی از اصلی‌ترین ابزار کار خود را از دست داده بود. کمیسیون روم - ژرمن مؤسسه در فرانکفورت، آخرین شعبه برجای‌مانده، هم چندان قادر به کار نبود. به دلیل بمباران‌ها و دستبردها، پژوهشگران مؤسسه مدارک و پرونده‌های باقی‌مانده را از مؤسسه خارج و در آپارتمانی خصوصی پنهان کرده بودند. در این شرایط، کار علمی جدی چندان قابل تصور نبود. مسئله غم‌انگیز دیگر در این میان سرنوشت کتاب‌ها و کارهای علمی آماده چاپ در چاپخانه‌ها بود، که در طول جنگ بر اثر بمباران از میان رفتند.

در ابتدای کار مارتین شدر رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان باقی ماند. او از حزب نازی فاصله گرفت تا در مجامع عمومی و مدنی عضو این حزب محسوب نشود و نخست در این زمینه موفق شد، ولی در شهریور ۱۳۲۴خ نیروهای شوروی او را دستگیر کردند و تا زمان مرگش در بهمن ۱۳۲۶خ در زندان ماند. به



تصویر ۸۸. ساختمان
آسیب‌دیده مؤسسه
در خیابان مارین،
برلین.

شعبه‌ها وجود نداشت بلکه کاملاً برعکس حتی نگرانی از تخریب و تعطیلی دائمی آن‌ها احساس می‌شد.

وایکرت ابتدا برای محافظت از مؤسسه باستان‌شناسی جنگید. در این میان نبود تأمین مالی هم مشکلی بزرگ برای این هدف محسوب می‌شد و مشکلی مضاعف برای دولت ایجاد می‌کرد. در آن زمان، شهر برلین قابلیت تأمین مالی مؤسسه‌ای به بزرگی مؤسسه باستان‌شناسی را نداشت. علاوه‌براین مشکلات بزرگ فراوانی با توجه به خسارات و نابودی ناشی از جنگ در شهر تقسیم‌شده به بخش‌های مختلف میان متفقین بروز کرده بود. بنابراین، این امکان هم وجود داشت که مؤسسه باستان‌شناسی به یک‌باره منحل شود. ولی شهردار تمام تلاش خود را برای حفظ این مؤسسه به کار بست و از آن به عنوان نهاد مشهور علمی بین‌المللی قدردانی کرد. برای این مقام سیاسی این مسئله فرصت مهمی به شمار می‌رفت که با پشتیبانی از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان و میراث به‌جامانده از آن برای برقراری ارتباطات بین‌المللی تلاش



تصویر ۸۹. همکاران
باستان‌شناسی آلمان.
آغاز دهه ۱۳۳۰خ.
سمت راست کارل
وایکرت، سمت چپ
جانشینش اریک
بورینگر.

آلمان بازگشایی خواهد شد. در کنار این وظیفه انتشارات و ارتباطات بین‌الملل از جمله زمینه‌های مهم برای حفظ مؤسسه همراه با استقلال آن بود. وایکرت برای رسیدن به اهدافش بسیار با خودداری عمل کرد. این بهترین راه به نظر او بود، همان‌گونه که در سال ۱۳۲۶خ نوشت: «... فقط همه این‌ها نیاز به زمان، پول و احتیاط دارد ...». او تلاش‌های موفقیت‌آمیزی برای پایه‌ریزی دوباره بنیان مؤسسه و آغاز کار دوباره آن انجام داد.

با پایه‌گذاری جمهوری فدرال در سال ۱۳۲۸خ مؤسسه باستان‌شناسی دورنمای بهتری پیدا کرد. در زمانی بسیار کوتاه‌تر از آنچه وایکرت پیش‌بینی می‌کرد، در سایه حمایت این دولت جدید آلمانی، شعبه‌های این مؤسسه برقرار شدند. با وجود این مسئولیت‌ها تقسیم شد: مذاکرات و تعاملات سیاست خارجی مربوط به دولت مرکزی (فدرال) بود، درحالی‌که ایالت‌ها برای شعبه‌های درون آلمان همچون گذشته به عنوان انتقال‌دهنده حاکمیت فرهنگی مسئولیت داشتند. در مورد حکومت مرکزی، ابتدا وزارت داخلی آلمان مسئولیت مسائل فرهنگی را برعهده داشت. این امر مؤسسه باستان‌شناسی را وارد مذاکرات طولانی در آغاز سال ۱۳۳۲خ با برلین و هسن کرد. در آن زمان نخستین شعبه‌ها دوباره به نظارت آلمان درآمدند و نخستین کاوش‌های باستان‌شناسی دوباره به راه افتاد. بنابراین مؤسسه باستان‌شناسی نوعی پایگاه سیاست فرهنگی جمهوری فدرال آلمان بود و در سال‌های پس از آن با گشایش شعبه‌های جدید و کاوش‌های باستان‌شناختی فراوان با دامنه گسترده موفقیت‌آمیز، از زمان برقراری امپراتوری در آلمان تا آن زمان، همراه شد.

کند، ولی مؤسسه باستان‌شناسی باید از وضعیت نهادی مستقل خارج می‌شد و به جرگه نهادهای تحت پوشش دانشگاه می‌پیوست. وایکرت در برابر این کار مقاومت کرد، زیرا نگران بود که با این کار مؤسسه باستان‌شناسی آلمان مدتی طولانی به حاشیه رانده شود. او پیشنهاد پیوستن این مؤسسه را به فرهنگستان (آکادمی) علوم مطرح کرد. او فعالیت مؤسسه باستان‌شناسی را به‌عنوان مرکز تحقیقاتی مستقل برای این مؤسسه بهتر می‌دانست و امیدوار بود مؤسسه بتواند با برقراری ارتباط با دیگر آکادمی‌های علمی بار دیگر به آوازه گذشته خود بازگردد. ابتدا او موفقیتی در این زمینه کسب نکرد و این اتصال و ادغام برنامه‌ریزی شده هیچ‌گاه محقق نشد. دلایل اصلی این مسئله را چندان نمی‌توان در منابع و مدارک موجود دنبال کرد، ولی بقای مؤسسه باستان‌شناسی احتمالاً به دو دلیل بود: نخست این‌که نقش مؤثر خود را در جنگ سرد نشان داد که باعث نوعی پیوستگی میان مؤسسه موجود در بخش تحت کنترل امریکایی‌ها با دانشگاه موجود در بخش تحت کنترل شوروی شد. از سوی دیگر به تدریج این مسئله آشکار شد که در طول زمان دوباره دولت آلمان مؤسسه‌های علمی فرامنطقه‌ای ایجاد خواهد کرد. از این‌رو، برلین نقشی بیش از هیئت امنای این مؤسسه را برای خود قائل بود. این مطلب در سال ۱۳۲۶ با تغییر نام رسمی مؤسسه به «مؤسسه باستان‌شناسی آلمان» تأیید شد.

وایکرت خیلی زود موفق به غلبه بر بدبینی‌ها و کسب اعتماد شد و نشان داد که مؤسسه باستان‌شناسی آلمان و باستان‌شناسان آلمانی خیلی زود اهمیت بین‌المللی خود را به دست می‌آورند و شعبه‌های بیرون از

ایران پس از جنگ بین غرب و شرق

ایران رفته بودند و آخرین واحدهای ارتش شوروی در اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۵خ، پس از بروز بحرانی دیپلماتیک و دخالت ایالات متحد آمریکا، از ایران خارج شدند.

وقفه ناشی از پایان جنگ جهانی دوم در ایران کمتر از آلمان احساس شد، به‌ویژه که ایران دخالت مستقیم در این جنگ، در مقایسه با آلمان، نداشت. انگلیسی‌ها از

می‌رسید. جنگ قدرت بین طرفداران انگلیس در اطراف شاه و ملی‌گرایان در ایران، و رقابت و کشمکش میان انگلیس و آمریکا در خارج ایران از یک طرف و مجلس شورای ملی در ایران از طرف دیگر تا ۱۳۳۲ خ ادامه پیدا کرد. این کشمکش در نهایت با کودتای سازمان‌یافته عوامل آمریکا و انگلیس و سرنگونی دولت مصدق پایان یافت.^{۱۳۱} در این خصوص دونالد ویلبر، متخصص تاریخ هنر و باستان‌شناس هم شریک بود که پیش از جنگ با آرتور پوپ برای تدوین بناهای تاریخی ایران کار کرده بود.

با سقوط دولت مصدق، راهی آزاد برای نوعی حکمرانی مستبدانه به دست سرلشکر زاهدی هموار شد که جانشین مصدق در دولت شده بود و فردی وفادار به شاه محسوب می‌شد. در پی این شرایط جدید آمریکا به عنوان قدرت پشتیبان نقش و نفوذ بیشتری یافت و تلاش‌ها به ایجاد اصلاحات ارضی از طریق اقدام به نوسازی‌های جامع و زیرساخت‌ها با کمک متخصصان و مشارکت سرمایه‌گذاری خارجی سوق پیدا کرد. این مسائل بر توسعه اقتصادی گسترده در ایران تأثیر گذاشت، زیرا همزمان عاملان پیشین مؤثر در اقتصاد برکنار شدند و تمرکز قدرت جدیدی شکل گرفت. ساختارهای مستبدانه امکان گفت‌وگو و بحث شخصی را در کشور با مشکل مواجه می‌کرد، بسیاری از گروه‌ها و احزاب ممنوع شدند و در سال ۱۳۳۶ خ سازمان اطلاعات و امنیت کشور تشکیل شد که به ساواک مشهور بود. بنابراین کشور در آن شرایط به ثباتی نسبی رسید.

بحران‌های رخ داده میان ایالات متحد آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی با پایان یافتن جنگ جهانی دوم شدت یافت و از دیدگاه آمریکا، ایران در خط مقدم مقابله با شوروی قرار داشت. بنابراین، سیاست ایالات متحد، با توجه به منافعش، تقویت و پشتیبانی از ایران در برابر دشمن قدیمی و جدید در همسایگی شمالی بود.

در این فاصله، در ایران گروه‌ها و دسته‌های فراوان و گوناگون برای رسیدن به قدرت جنگیدند. در این میان سه گروه بزرگ ملی‌گرایان، مذهب‌یون و سلطنت‌طلب‌ها بیشترین تأثیر را در بروز این جنگ قدرت داخلی داشتند. در سال ۱۳۲۶ خ گروه جدیدی با رویکرد کمونیستی با نام حزب توده پدیدار شد و یک سال پس از آن حزب ملی سوسیالیست کارگران ایران شکل گرفت. فاشیسم هیچ‌گاه در ایران کاملاً منتفی و مردود نشد و ۸۸ تن از حامیان ایرانی حزب سوسیالیست کارگران آلمان که پس از پایان جنگ دستگیر شده بودند، بدون هیچ هیاهو و جنجالی آزاد شدند. در سال ۱۳۲۸ خ محمد مصدق جبهه ملی را پایه‌گذاری کرد که در سال‌های بعد زمینه قدرت‌گیری و دست‌بندی ملی‌گرایان در آن فراهم شد. در سال ۱۳۳۰ خ او به عنوان نخست‌وزیر برگزیده شد و مجموعه اقدام‌هایی را به قصد دگرگونی وضعیت موجود کشور و ملی‌سازی آغاز کرد که مهم‌ترین آن‌ها ملی‌سازی صنعت نفت ایران بود. تولید نفت در آن زمان همچنان در دست بریتانیا بود و به موجب امضای قرارداد امتیاز نفت به این کشور، فقط بخش کوچکی از درآمد نفت به دولت ایران

روابط ایران و آلمان پس از جنگ جهانی دوم

محسوب می‌شد. پدرش در سال ۱۳۳۱ خ دیپلمات ایرانی در بُن آلمان بود. ملکه‌ثریا خستگان از جنگ آلمانی را به هیجان آورده بود. مطبوعات معاصر (که به مطبوعات ثریا نیز شهرت یافته بودند) به زندگی خانواده ملکه می‌پرداختند و اغلب بحث بر سر زندگی بی‌بندوبار و تجمل‌گرایی این خانواده در توجه به زرق و برق‌ها بود.

به طور رسمی، شرایط جنگی میان آلمان و ایران نخستین بار در اول آبان‌ماه ۱۳۳۰ خ پایان یافت. در بهمن‌ماه سال ۱۳۲۹ خ محمدرضاشاه پهلوی پس از جدایی از همسر اولش، ثریا اسفندیاری بختیاری، دختر خلیل اسفندیاری بختیاری را به همسری برگزید. مادر ثریا آلمانی بود و بنابراین او ملکه دورگه ایرانی - آلمانی

بنابراین همهٔ پیش‌زمینه‌های لازم برای نوعی احیای ارتباطات دوطرفه فراهم شد، که بیشتر به نفع اقتصاد آلمان بود. در سال ۱۳۳۳ خ شرکت ماشین‌آلات فریتس ورنر، که پیش از جنگ فعال بود، دوباره مسئولیت تجهیزات و سازوبرگ نظامی را برعهده گرفت. روزنامهٔ ایرانی *طلوع*، آلمان پس از جنگ را به عنوان الگویی نمونه و پرشکوه به ایرانیان معرفی می‌کرد و کمی پس از آن، جمهوری فدرال آلمان تبدیل به شریک اقتصادی شمارهٔ یک ایران شد.

ارتباطات صریحاً مثبت سیاسی و اقتصادی همچنین در میان ملت ایران و ملت آلمان هم کاملاً قابل درک بود. در آلمان «مطبوعات ثریا» تصویری را از ایران حفظ کرده بودند و آلمان هم سهمی از شکوه شاهنشاهی ایران داشت. در ایران اساساً نوعی نگرش آلمان‌دوستانه از دورهٔ پیش از جنگ، و به‌ویژه عمدتاً در میان مهندسان و نظامیانی وجود داشت که دوره‌های آموزشی خود را در آلمان گذرانده بودند. پس از پایان جنگ در ایران نگرش منفی دربارهٔ آلمان یا در تضاد با نگرش موجود پیش از پایان جنگ به وجود نیامد و سرانجام در آغاز جنگ سرد، هر دو کشور خود را در موقعیت مشابهی دیدند، از این نظر که هر دو دارای مرز مشترک با اتحاد جماهیر شوروی بودند.

در بحران تشدید یافتهٔ صنعت نفت، دولت ایران از جمهوری فدرال آلمان درخواست کرد که متخصصان و کارشناسان خود در این صنعت را به ایران اعزام کند. ایران به کشورهای مستقل و غیروابسته متکی شد و تلاش کرد متخصصان انگلیسی را وادار به ماندن در ایران کند، که در این مورد طرف انگلیسی در زمان آغاز کشمکش و جنگ قدرت بر سر شرکت نفت ایران و انگلیس واکنش نشان داد. جمهوری فدرال آلمان که هنوز کاملاً مستقل نشده بود نتوانست به طور رسمی متخصصی به ایران بفرستد، ولی تعدادی مهندس آلمانی با مسئولیت خودشان به ایران آمدند. مصدق سال بعد وزیر مالی پیشین آلمان هیالمار ساخت را به عنوان مشاور امور مالی و دارایی به تهران دعوت کرد، که پیش از آن در سال ۱۳۱۵ خ با ایجاد بانک ملی به ایران مشاوره داده بود. قراردادهای قدیمی دوباره احیا شد و اتاق بازرگانی ایران و آلمان در سال ۱۳۳۱ خ گشایش و مبادلات و ارتباطات بازرگانی و اقتصادی ایران و آلمان به سرعت گسترش یافت.^{۱۳۲}

اولین نمایندهٔ رسمی جمهوری فدرال آلمان در سال ۱۳۳۲ به ایران فرستاده شد. این نخستین فرستاده، لوتس گیلهامر، کار خود را چند هفته پس از سقوط دولت مصدق آغاز کرد. گیلهامر پیش از جنگ هم در بانک ملی کار کرده بود و ایران را به‌خوبی می‌شناخت.

ثریا اسفندیاری بختیاری

پاتریسیا رحیمی‌پور

محوریت همسر دورهٔ ۱۳۳ شاه ایجاد شد، که پیش از آن هم تأثیر آن مشهود بود. امروزه هم عبارت «مجلات زرد»^{۱۳۴} واژه‌ای آشنا و رایج است.

ثریا اسفندیاری بختیاری، دختر دیپلمات ایرانی در آلمان، در تیرماه سال ۱۳۱۱ خ از مادری آلمانی در اصفهان به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۹ خ نامزدی او با شاه ایران اعلام شد. در ۲۳ بهمن ماه ۱۳۲۹ خ مراسم ازدواج

ورق‌های رنگارنگ و دفترچه‌هایی برای تودهٔ مردم اختراعی نو در قرن بیستم م نبود. پیش از آن در قرن نوزدهم نشریه‌هایی همچون *مجلهٔ آلاچیق* و *روزنامهٔ زنان* به طور گسترده منتشر می‌شد، به طوری که تا امروز محققان رسانه از آن‌ها به‌عنوان *رسانه‌های جمعی نخستین* نام می‌برند.

با پدیدهٔ مشهور به «مطبوعات ثریا» مقوله‌ای با

۱۳۲. انصاری ۱۹۶۷؛

نیدرمایر ۲۰۰۹.

۱۳۳. اشاره به آلمانی

بودن مادر ثریا است - مترجم.

۱۳۴. این عبارت به خبرها و خبرنگاران و به بیان دیگر به آن نوع از روزنامه‌نگاری نسبت داده می‌شود که در آن مرزهای اصول حرفه‌ای و اخلاقی روزنامه‌نگاری رعایت نمی‌شود و پای مسائلی همچون رسوایی و تهمت به میان می‌آید - مترجم.

کند که زنان دیگری این وظیفه او را به عهده بگیرند. در این مورد دوباره او کاملاً در طرف آلمانی‌ها قرار گرفت و آلمانی‌ها او را از خودشان دانستند. البته ایران در این مورد به دلیل آداب و رسوم خود داوری شد، که در آلمان پس از جنگ، تأثیر خود را گذاشته بود.

همچنین پس از جدایی شاه و ثریا، اخبار و گزارش‌های منتشرشده دربارهٔ ثریا هم شکل دیگری پیدا کرد. مطبوعات و رسانه‌ها با جزئیات فراوان به همهٔ جنبه‌های زندگی او در آلمان پرداختند. این مسئله تا جایی پیش رفت که حکومت ایران را وادار به واکنش و شکایت کند. در پی این شکایت، دولت فدرال قانونی تصویب کرد که به موجب آن لازم بود از این رویکردها با هدف حمایت از حقوق عمومی افراد جلوگیری شود. البته این قانون مشهور به «قانون ثریا»^{۱۳۵} در جمهوری فدرال اجرا نمی‌شد. درحقیقت بحث دربارهٔ این قانون مخالف همهٔ نظرات موجود بود. پرسش اساسی این بود که آیا تصویب و اجرای این قانون در آلمان نوعی مشروعیت بخشیدن به سانسور نیست که در این صورت در تضاد با دموکراسی و آزادی بیان تازه‌رشدیافته در این کشور قرار می‌گیرد؟

این شکل از گزارش‌نویسی تأثیر بسیار بر شناخت و درک از ایران و فرهنگ آن در آلمان گذاشته و تصویری از ایران رسم کرده بود که چندان با واقعیت مطابقت نداشت. تصور موجود دربارهٔ شاه تصوری کاملاً غیرسیاسی و غیرتاریخی از ایران به دست می‌داد و بنابراین انقلاب سال ۱۳۵۷خ نوعی شوک در احساس و برداشت آلمانی‌ها ایجاد کرد.

از نظر باستان‌شناختی این تصویر ناآشنای افسانه‌ای آلمان‌ها از ایران که از طریق مطبوعات ثریا پدیدار شده بود، مشکل‌ساز شد. در افسانه نه زمان وجود دارد و نه مکان. و جایی که این دو نباشد، گذشته و تاریخی هم وجود نخواهد داشت. ایران از طریق این گزارش‌نویسی‌ها به سرزمینی بدون پیشینه و ریشه تبدیل شد.

او با شاه ایران طی جشنی بزرگ و عمومی انجام شد که درعین حال باعث جلب توجه نسبت به ایران در آلمان پس از جنگ هم بود.

پس از ازدواج، که با استفاده از عباراتی همچون «یک آلمانی در تخت طاووس» از آن استقبال شد، ثریا به مسئله و خبر اصلی رسانه‌های جمعی تبدیل شد. او به عنوان شاهزاده‌خانم وصف می‌شد و نشان‌دهندهٔ این موضوع بود که زندگی او به‌نوعی رؤیای بسیاری از آلمانی‌هاست. توجه رسانه‌ها به زندگی شاه و ملکهٔ جدید، ایران را به خوبی در آلمان نشان می‌داد و علاوه بر این تصور نوعی پادشاهی رؤیایی و بی‌نقص در ایران را کاهش می‌داد. در طرف مقابل و از دیدگاه سیاسی، مسائلی همچون درگیری و مناقشهٔ ایران و انگلستان در ماجرای صنعت نفت، که شاه را مدتی کوتاه مجبور به ترک کشور کرده بود، به طوری که او فقط پس از برکناری نخست‌وزیر ملی‌گرا، محمد مصدق، توانست به ایران بازگردد، به عنوان مسائل حاشیه‌ای بررسی می‌شد. برای رسانه‌ها و مطبوعات مسائلی همچون این‌که چگونه ملکه می‌تواند با زندگی در تبعید کنار بیاید و آیا او در آنجا زندگی راحتی دارد یا نه، بسیار بیشتر اهمیت داشت.

با وجود این، بر پایهٔ این نوع از گزارش‌نویسی و پرداختن به اخبار یادشده، نزدیکی و آشنایی با مشرق‌زمین بیشتر شد. به واسطهٔ وجود خط هوایی مستقیم، دستیابی اطلاعات آسان شده بود و می‌شد به راحتی پوشاک اروپایی را مشاهده کرد و به‌علاوه شرایط اقتصادی را مقایسه کرد. به عبارتی برگ‌های «مطبوعات ثریا» از رفع ابهام در خصوص حکومت ایران جلوگیری می‌کرد و موجب حفظ رؤیای مشرق‌زمین می‌شد.

پس از جدایی شاه از ثریا، به دلیل باردار نشدن او و در نتیجه نبود جانشین برای شاه، آن‌ها به بررسی شکاف میان مشرق‌زمین و غرب پرداختند. و به‌ویژه این‌که ثریا ترجیح داد از شاه طلاق بگیرد تا اینکه بماند و تحمل

۱۳۵. عبارت مصطلح در آلمان برای نامیدن طرح قانونی نافرجام از سال ۱۳۳۷خ در جمهوری فدرال آلمان - مترجم.

علی سامی

حمید فهیمی

ریاست بنیاد علمی و حفاری تخت جمشید و کمی بعد به ریاست اداره باستان‌شناسی استان فارس منصوب شد. سامی از سال ۱۳۲۰ به همراه علی حاکمی به کاوش در تخت جمشید و از سال ۱۳۲۸ به کاوش در پاسارگاد پرداخت. او در سال ۱۳۵۰ و در تدارک برگزاری جشن‌های دوهزاروپانصدساله، مسئولیت مرمت آرامگاه کورش را در پاسارگاد برعهده داشت. علی سامی بیش از ۳۰ کتاب و تعداد فراوانی مقاله درباره فعالیت‌های باستان‌شناختی خود در فارس منتشر کرده است. یک کتاب مشهور او با عنوان *پاسارگاد یا قدیمی‌ترین پایتخت شاهنشاهی ایران* در سال ۱۳۳۰ به چاپ رسید و نسخه ترجمه آن به انگلیسی در سال ۱۳۳۶ منتشر شد. این کتاب شامل گزارش کاوش و مرمت‌ها در پاسارگاد و علاوه بر این دارای نقشه‌های مهم و فهرست‌هایی از محوطه‌های باستانی پیش‌از تاریخ تا دوران اسلامی در منطقه پاسارگاد است.

توسعه پژوهش‌های باستان‌شناختی در ایران پس از جنگ

پاسارگاد مورد بررسی قرار گرفت و علاوه بر این، سامی بررسی‌های باستان‌شناختی را در سطح استان فارس آغاز کرد. علی حاکمی از سال ۱۳۲۸ پژوهش‌های باستان‌شناختی در تپه استقرار بزرگ حسنلو را در شمال غرب ایران و نیز کاوش‌های باستان‌شناختی را در تپه خورویین در مرکز ایران بر عهده گرفت. فعالیت باستان‌شناسان خارجی هم در دهه ۱۳۲۰ خ در ایران برقرار بود؛ ابتدا با بررسی‌های دونالد مک‌کان در دشت رامهرمز که پیش از آن با ارنست هرتسفلد و سپس اریک اشمیت در تخت جمشید و تل باکون کار کرده و نیز لوئیس وان‌دنبورگ بلژیکی که بررسی‌های روشمندی در فارس و پس از آن در لرستان انجام داده

علی سامی (۱۳۶۸-۱۲۸۹) در سال ۱۲۸۹ خ در شهر شیراز به دنیا آمد. پدرش، آقابزرگ، شاعر و نقاش مشهور اهل کازرون بود. در سال ۱۳۰۸ به عنوان دبیر تاریخ و جغرافی در دبیرستان به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. کمی بعد، مدیر دبیرستان شد. زمینه‌های پژوهشی مورد علاقه او متنوع و شامل ادبیات، باستان‌شناسی و تاریخ بود. دانشگاه آزاد آسیایی به او در رشته باستان‌شناسی و تاریخ دکتری افتخاری اعطا کرد.

در سال ۱۳۱۵ سامی وارد وزارت فرهنگ ایران شد و به مرمت آرامگاه‌های حافظ و سعدی، موزه پارس، آرامگاه‌های خواجه کرمانی، شیخ روزبهانی و نیز مسجد جامع عتیق و بسیاری بناهای تاریخی دیگر در شیراز همت گمارد. به دلیل این فعالیت‌ها، وزارت فرهنگ در سال ۱۳۱۷ خ دو مدال شایستگی در موفقیت‌های علمی به سامی اهدا کرد. سرانجام او به

کمی پس از پایان جنگ جهانی دوم، هیئت‌های باستان‌شناسی پژوهش‌های باستان‌شناختی را در ایران از سر گرفتند. در تمام طول مدت جنگ کاوش‌ها در تخت جمشید انجام می‌گرفت. این کاوش‌ها را علی سامی سرپرستی می‌کرد که از سال ۱۳۱۵ در استخدام وزارت فرهنگ در استان فارس بود و از سال ۱۳۱۷ به ریاست بنگاه علمی و حفاری تخت جمشید و کمی بعد به ریاست اداره باستان‌شناسی استان فارس منصوب شد. سامی در تخت جمشید مورد حمایت علی حاکمی، از نخستین دانش‌آموختگان باستان‌شناسی در دانشگاه نوپای تهران، بود. کاوش‌ها در تخت جمشید طی سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ متوقف شد و به جای آن

در پیشرفت و گسترش باستان‌شناسی در ایران بود. سرانجام در پایان دهه ۱۳۳۰خ، با سرنگونی نظام سیاسی در کشور همسایه، عراق، دیگر هیئت‌های پژوهشی باستان‌شناختی هم که در عراق مشغول به کار بودند، به دنبال یافتن فرصتی جدید برای کار، متوجه ایران شدند. در سال ۱۳۳۷خ عزت‌الله نگهبان موفق شد رابرت بریدوود، متخصص پیش‌ازتاریخ مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو را متقاعد به پذیرفتن پروژه علمی پیش‌ازتاریخی در ایران کند و همین امر باعث آغاز پژوهش‌های روشمند چندساله‌ای در زمینه ایران پیش‌ازتاریخ با جدیدترین روش‌های موجود آن روز شد. دیگر پروژه‌های درازمدت در بخش‌های مختلف ایران و با رویکردهای دوره‌ای گوناگون صورت گرفت. درحقیقت زمینه برای ایجاد چهارچوب‌های نهادینه‌شده امکان‌پذیر ساختن مطالعات و فعالیت‌های گسترده و درازمدت فراهم شده بود.

بود. نخستین کاوش‌ها توسط هیئت باستان‌شناسی فرانسه نیز در شوش دوباره آغاز شد. برتون براون محوطه استقرار عصر مفرغ گوی‌تپه را در نزدیکی ارومیه در فصلی کوتاه در سال ۱۳۲۷خ بررسی و مطالعه کرد و انسان‌شناس امریکایی، کارلتون کوون، فصل‌های کاری متعدد مطالعات پارینه‌سنگی در غارهای منطقه کرمانشاه و جنوب شرقی دریای کاسپی انجام داد. از نیمه دهه ۱۳۳۰خ باستان‌شناسی به صورت پژوهش‌های روشمند و هدفمند جای خود را در ایران باز کرد و از نمونه‌های این کارها می‌توان به آغاز پروژه‌های پژوهشی دانشگاه پنسیلوانیا در حسنلو و دانشگاه توکیو در فارس اشاره کرد. در آن زمان باستان‌شناسی به عنوان رشته تحصیلی در دانشگاه تهران نهادینه شده بود^{۱۳۷} و نسل دوم باستان‌شناسان ایرانی تحصیل خود را در این رشته در دانشگاه تهران آغاز کرده بودند که در میان آن‌ها عزت‌الله نگهبان از چهره‌های شاخص مؤثر

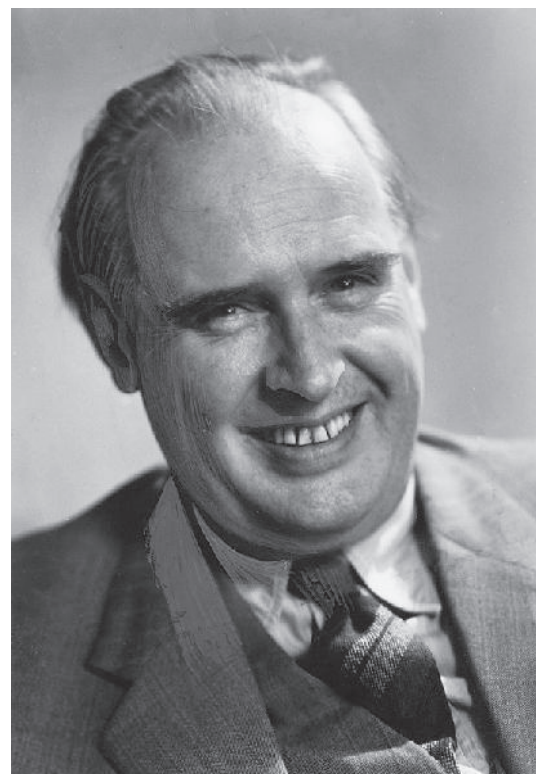
آغازی نو - پایه‌گذاری شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان

کرد و دانشگاه تهران به او دکتری افتخاری داد. هر دو کشور (ایران و آلمان)، خود را در برابر دشمن مشترک، یعنی اتحاد جماهیر شوروی، می‌دیدند. در تفاهم‌نامه و مذاکرات مشترک، آدناور و شاه بر اراده خود در زمینه همکاری‌های مشترک آتی تأکید کردند و قرار شد در چند هفته بر اساس دکترین فرمول‌بندی‌شده آیزن‌هاور، با همه امکانات در دسترس، علیه تهاجم کمونیستی در مشرق‌زمین اقدام کنند. اتحاد و همراهی در دنیای آزاد موجب برقراری تضمینی قوی برای حفظ صلح و آرامش بود، که در آن زمان اصل مهمی به شمار می‌رفت. بنابراین به‌خوبی آشکار بود که تبادلات فرهنگی و سیاسی بین جمهوری فدرال آلمان و ایران مورد علاقه دو کشور است. نامه‌های بسیاری از وزارت کشور به بورینگر، در خصوص علاقه وزارتخانه به گشایش شعبه‌ای از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران، فرستاده شد.

پس از سازماندهی دوباره مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، در دهه ۱۳۳۰خ کشورهای بسیاری، از جمله ایران، از اریک بورینگر (تصویر ۹۰ و ۹۱) درخواست بازگشایی شعبه این مؤسسه را در کشورشان کردند.^{۱۳۸} بورینگر بسیار علاقه‌مند بود که فعال شود و این علاقه صرفاً به دلیل رقابت با جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) نبود، که وی مدام در مکاتبات خود با سیاست‌گذاران در مورد آن استدلال می‌کرد. نخستین نشانه‌های بازگشایی شعبه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران، سفر کنراد آدناور، صدراعظم جمهوری فدرال آلمان، به ایران در فروردین ۱۳۳۶خ بود. در سفر او زمینه‌سازی برای سرمایه‌گذاری اقتصادی آلمان توسط شرکت‌های این کشور در بخش صنعت فولاد و نفت و نیز ارسال کارشناسان و آموزگاران صنعت و اقتصاد مورد بحث و بررسی قرار گرفت. شاه آدناور را به ضیافت شام دعوت

۱۳۷. ملک شه‌میرزادی
۱۹۹۰؛ نگهبان ۱۹۹۷.
۱۳۸. جانسن ۲۰۰۸.

بورینگر این فضای مناسب را در نظر گرفت و تلاش کرد این خواسته را برآورده کند، با وجود این آگاه بود که بازگشایی شعبه جدید کاری جسورانه است و تعهدی مخاطره‌آمیز را می‌طلبد. برای بازگشایی مؤسسه باستان‌شناسی، با میدان دید گسترده، که بتواند همیشه در کشورهای دارای پیشینه باستانی پابرجا و تأثیرگذار باشد، لازم بود با احتیاط برخورد شود. بورینگر انتظار نوعی مخالفت در کمیته بودجه را داشت، به‌ویژه به این دلیل که در آلمان باستان‌شناسی کلاسیک هنوز غالب بود و بنابراین پیشنهاد کرد به این منظور اول پروژه کاوش آغاز و در ادامه برای گشایش شعبه، بر اساس محرک‌های به‌وجود آمده بر اثر کار میدانی، اقدام شود. نخستین سفر علمی، با هدف سنجش و بررسی، برنامه‌ریزی شد و در آن علاوه بر بورینگر، کورت بیتل، رئیس شعبه استانبول مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، ارنست کونل، رئیس پیشین موزه هنرهای اسلامی برلین و کورت اردمان رئیس منصوب‌شده جدید آن موزه، و نیز ویلهلم آیلرز حضور داشتند، که پیش از جنگ برای گشایش شعبه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران اقدام کرده و در



تصویر ۹۰. اریک بورینگر.

۱۳۹. فون دراوستن
۱۹۵۶.
۱۴۰. مصطفوی ۱۹۵۵؛
انوار ۲۰۰۶؛ مصطفوی
۲۰۰۶؛ صدی ۱۳۸۱،
زارع ۲۰۱۰.

آن زمان صاحب کرسی استادی در ورسبورگ شده بود. شهریورماه ۱۳۳۶ خ هیئت اعزامی باستان‌شناسی آلمان به تهران روانه شد. کمی پیش از آن، شاه از ثریا جدا شده و از رویکرد مطبوعات و رسانه‌های آلمانی در مواجهه با این رخداد، آزرده و دلخور بود. او چندین بار این مسئله را مطرح کرده و خواهان برخورد قاطعانه‌تر مقامات آلمانی و برخورد جدی با مطبوعات شده بود. این وضعیت به سرعت فرصت آزمونی برای دموکراسی نوپا در آلمان فدرال ایجاد کرد. بسیاری از تصمیم‌گیران سیاسی تحت فشار قرار گرفتند تا قانونی خاص و ویژه در این خصوص نوشته و بر اساس آن گزارش و اخبار انتقادآمیز درباره کشورهای دوست تنظیم و کنترل شود. این قانون ویژه که نام ثریا را نیز بر خود داشت، سرانجام در مجلس آلمان به تصویب نرسید و این امر نوعی چیرگی مهم آزادی مطبوعات در آلمان فدرال محسوب شد.

به رغم این اختلاف در ارتباط ایران و آلمان، از هیئت اعزامی باستان‌شناسی آلمان به ایران با علاقه استقبال شد. پیش از آن هم باستان‌شناسان آلمانی برای دریافت مجوز کاوش در محوطه تخت سلیمان، مکانی مقدس از دوره ساسانی در کنار دریاچه‌ای طبیعی در شمال غرب ایران، تقاضای کاوش داده بودند. به جای بورینگر، رئیس بیمار شده مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، هانس هنینگ فون دراوستن، پروفیسور دانشگاه اوپسالا به سرپرستی شعبه تأسیس شده تعیین شد. فقط دو سال پیش از سفر، او کتابی عامه‌پسند به نام *جهان پارسیان* نوشته بود و تعداد زیادی از آن را در سفر اهدا کرد.^{۱۳۹} فون دراوستن پیش از جنگ جهانی دوم در مأموریت هیئت امریکایی در ترکیه شرکت کرده و از سال ۱۳۱۴ خ در دانشگاه آنکارا به تدریس مشغول شده بود.^{۱۴۰} در تهران هیئت اعزامی آلمان با تعدادی از مقامات دولتی ملاقات کرد، از جمله وزیر فرهنگ، رئیس دانشگاه تهران و سید محمدتقی مصطفوی، رئیس منصوب‌شده اداره عتیقات. مصطفوی از نخستین دانش‌آموختگان رشته باستان‌شناسی در ایران بود و در دهه ۱۳۱۰ خ با ارنست

مسئله آموزش باستان‌شناسان ایرانی و تأکید بر آن بود. مصطفوی درحقیقت با برنامه کاوش آلمانی‌ها در تخت سلیمان موافق بود، که پیش از آن امریکایی‌ها به آن علاقه نشان داده بودند؛ البته ظاهراً مصطفوی درخواست امریکایی‌ها را با اشاره به منابع مالی اندک رد کرده بود. ایرانی‌ها توجه خاصی به آلمانی‌ها داشتند. سه هفته پس از سفر هیئت اعزامی آلمان به ایران، شاه کاملاً آشکارا یک کرسی آموزشی برای آلمانی‌ها در دانشگاه تهران تعیین کرد. رئیس دانشگاه، فرهاد، فهرستی از دروس مورد نیاز دانشگاه را فرستاد: ۱. باستان‌شناسی آناتولی و هیتی؛ ۲. باستان‌شناسی کلاسیک و ارتباط آن با مشرق‌زمین؛ ۳. باستان‌شناسی شمالی.^{۱۴۱} باستان‌شناسی آناتولی مربوط به همسایه شمال غربی ایران و درحقیقت باستان‌شناسی کشوری بود که فون دراوستن در آن سال‌های متمادی تدریس کرده بود. درعین‌حال ترکیه کشوری بود که در زمان آتاتورک، هیتی‌ها در آن نقش مهمی در جست‌وجوی هویت برای جمهوری نوپای ترکیه بازی کرده بودند. این نقش، از زمان رضاشاه الگویی برای

هرتسفلد در تخت جمشید و با اریک اشمیت در ری کار کرده بود. زمانی که قرار شد اشمیت در سال ۱۳۱۵ خ پاسخگوی کاوش‌های انجام‌یافته ری در برابر مقامات ایرانی باشد و لازم بود کاملاً بر کاوش‌های تخت جمشید تمرکز کند، یک گروه سه نفره از باستان‌شناسان جوان ایرانی، که یکی از آن‌ها مصطفوی بود، مسئولیت را برعهده گرفتند. مصطفوی تجربیات چندان خوشایندی از کار با هیئت‌های باستان‌شناسی امریکایی نداشت، زیرا هرچند در هیئت‌های اعزامی خارجی سهمی برای باستان‌شناسان جوان ایرانی وجود داشت، این سهم در ارزیابی‌های علمی چندان در نظر گرفته نمی‌شد. ولی گزارش‌های فون دراوستن درباره فعالیت‌هایش در ترکیه و به‌ویژه در دانشگاه آنکارا توانست مصطفوی را متقاعد کنند که برنامه تنظیم‌شده هیئت آلمانی دارای اهداف آموزشی علمی برای باستان‌شناسان ایرانی هم هست. معرفی رسمی هیئت اعزامی در حضور شاه به مناسبت گشایش سال تحصیلی دانشگاه تهران انجام شد و همین امر به معنای توجه بیشتر مقامات ایرانی به



تصویر ۹۱. تخت سلیمان ۱۳۳۸ خ. از چپ به راست: اریک بورینگر، رودولف ناومان، هانس هنینگ فون دراوستن و راینر میشاییل بومر.

۱۴۱. آرشیو مرکزی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان.

ایران محسوب می‌شد و بنابراین پس از جنگ هم در ایران اهمیت الگو را داشت.^{۱۴۲}

برای مؤسسه باستان‌شناسی آلمان ابتدا فرصت اجرای پروژه بزرگ کاوش به دست آمد. کاهش در بودجه برنامه‌ریزی شده سالانه شرایط را دشوار کرد، ولی بورینگر این بحران راه، با پیدا کردن حامیان مالی و کمک گرفتن از بانک‌های خصوصی، پشت سر گذاشت تا فصل نخست کاوش در سال ۱۳۳۸ خ صورت بگیرد. شرکت‌کنندگان فصل نخست کاوش‌ها، مثلاً فون دراوستن و رودلف ناومان، اغلب از شعبه استانبول مؤسسه باستان‌شناسی آلمان به این هیئت پیوسته بودند. فون دراوستن با برتیل او. آلمگرن و کمی بعد با کارل نیلاندر و همچنین همکاران باستان‌شناس سوئدی‌اش در کاوش‌ها شرکت کرد. کارهای انجام‌یافته، به رغم مشکلات موجود، موفقیت‌آمیز بود و به همین دلیل تا بیست سال بعد هم ادامه پیدا کرد.

بورینگر، در دومین مرحله، پژوهشی را در جنوب شرق ایران در استان سیستان برنامه‌ریزی کرد که بر اساس برنامه او باید توسط ولادیمیر میلوچیچ، استاد پیش‌از تاریخ و دوران تاریخی دانشگاه هایدلبرگ سرپرستی می‌شد. هدف بورینگر این بود که مسیر حرکت و کشورگشایی اسکندر را مشخص و بنابراین چشم‌اندازی پژوهشی تا هندوستان باز کند (تصویر ۹۲). این پژوهش‌ها موضوع فیلمی شد که پس از بازنشستگی بورینگر در سال ۱۳۳۹ خ ساخته شد. به این منظور و برای برنامه‌ریزی این کار، پژوهش‌های جدی و دقیقی در مورد کوه خواجه، که پیش‌تر هرتسفلد مطالعه کرده بود، و نیز بررسی‌های پیش‌ازتاریخی صورت گرفت. پژوهش‌های روشمند پیش‌ازتاریخی در باستان‌شناسی ایران، تا آن زمان انجام نشده بود. پروژه باستان‌شناسی بورینگر در سیستان در محدوده‌ای پهناور، خلوت و ناامن در شرق ایران انجام شد، ولی هیچ‌گاه از قالب کار علمی و مطالعاتی خارج نشد.

در ایران لازم بود مذاکرات انجام‌یافته برای

پایه‌گذاری شعبه‌ای جدید از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان نتیجه مطلوبی بیابد. در اواخر سال ۱۳۳۸ خ با امکانات مالی انجمن تنودور ویگاندر - درحالی‌که کمک مؤسسه دیگری در آن زمان وجود نداشت - خانه‌ای در شماره ۹۳ خیابان رازی اجاره شد. در تیرماه ۱۳۳۹ خ رئیس تعیین‌شده شعبه تهران، هانس هنینگ فون دراوستن،^{۱۴۳} که در نخستین سفر خود به ایران، نظر مثبت ایرانی‌ها را به نیت صادفانه محققان آلمانی جلب کرده بود، به ناگهان درگذشت. در اواخر سال ۱۳۳۹ خ رئیس کل مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، باستان‌شناس کلاسیک، هاینس لوشی راه، که تا آن زمان در شعبه استانبول کار می‌کرد، به عنوان رئیس شعبه جدید تهران برگزید. ولی سیاست داخلی در ایران هم دچار ناآرامی شده بود. در سال ۱۳۳۹ خ، نخستین انتخابات آزاد از زمان براندازی دولت مصدق به دلیل تقلب انتخاباتی آشکار به نفع طرفداران شاه در حزب ملی‌گرایان در مرداد همان سال باطل اعلام شد و باعث روی کار آمدن دولتی موفق تا زمان انتخابات در سال بعد شد. بنابراین در بسیاری از موارد تصمیم‌گیری‌های پیشین تغییر کرد و مسائل مرتبط با وزارت فرهنگ هم از این حیثه بیرون نبود.

تحولات داخلی ایران باعث تغییر خطوط اصلی سیاست کشور درمقابل جمهوری فدرال آلمان نشد. ایران همچون گذشته دوست آلمان باقی ماند و برای شروع کار در بهمن‌ماه ۱۳۳۹ خ با پژوهش‌های هیئت اعزامی اقتصادی آلمان موافقت کرد.^{۱۴۴} در این پژوهش و بررسی صریحاً بر توجه بیشتر و جدی‌تر به ارتباطات فرهنگی تأکید شده بود. البته زمانی‌که رئیس جدید شعبه پایه‌گذاری شده تهران در اواخر سال ۱۳۳۹ خ به تهران وارد شد تلاش کرد این هدف را در عمل محقق کند و بر این اساس به دنبال تدوین پروژه‌های باستان‌شناسی بیشتر بود تا از این طریق از مخالفت احتمالی شاه و وزیر فرهنگ با گشایش شعبه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران جلوگیری کند. در سال ۱۳۳۷ توافقات انجام‌یافته گذشته درباره بازگشایی مؤسسه در میان

۱۴۲. گوده ۲۰۰۷.
۱۴۳. بیتل ۱۹۶۲.
۱۴۴. انصاری ۱۹۶۷:
۳۹

وزیران کابینه مسئله‌ای فراموش شده بود و به این دلیل نیاز به سازماندهی دوباره و طرح مجدد این توافقات در تشکیلات باستان‌شناسی ایران احساس می‌شد: طرف ایرانی گفت‌وگو با آلمانی‌ها، مصطفوی، از سال ۱۳۳۸ خ کناره‌گیری کرد و به جای او عزت‌الله نگهبان قرار گرفت که به دلیل تحصیل در خارج از کشور نوعی نظر مثبت به هیئت‌های باستان‌شناسی خارجی در ایران داشت، که از نظر روش‌شناسی علمی تفاوت‌های آشکار با هم‌تایان ایرانی خود داشتند.

نگهبان به سمت مذاکره‌کننده در مورد درخواست مؤسسه باستان‌شناسی آلمان از سوی کابینه دولت منصوب شد. مذاکرات تا تابستان به طول انجامید، ولی سرانجام در ۶ تیرماه ۱۳۳۸ خ مجوز رسمی وزارت فرهنگ صادر شد و شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان توانست رسماً فعالیت خود را آغاز کند. البته تا گشایش رسمی، طبق صورت‌مجلس، هنوز زمان لازم بود و این کار، به دلیل مشکلاتی در برنامه‌ریزی، تقریباً یک سال دیگر به طول انجامید. در نهایت در ۳۱ شهریورماه ۱۳۴۱ و با حضور وزیر فرهنگ وقت، دکتر خانلری، این شعبه در تهران گشایش یافت. در این مراسم، سخنرانی هاینتس لوشی با عنوان «ایران و غرب - از کورش تا خسرو دوم»^{۱۴۵} پیش‌زمینه برنامه‌های پژوهشی‌ای شد که مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در دهه‌های آتی در دست اجرا داشت: «بررسی‌های فراگیر در ایران از پیش‌از تاریخ و دوران تاریخی، هخامنشیان، حضور اسکندر، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان و دوره اسلامی، با رویکرد خاص به پرسش پژوهشی ارتباط با فرهنگ یونانی و رومی، آناتولی و دنیای غرب.»

با موقعیتی مناسب در تهران که مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در سال ۱۳۳۹ خ اجاره کرده بود، مکانی مشخص به عنوان یک مؤسسه در نظر گرفته نشد. در مرحله نخست کتابخانه تخصصی پایه‌گذاری شد: کتابخانه‌ها تا به امروز به مراتب پیش‌تر از کلنگ و کمره - مهم‌ترین ابزار باستان‌شناسان - هستند. تا زمستان سال ۱۳۴۰ خ این کتابخانه بیش از ۸۶۱ جلد کتاب داشت و این تعداد تا زمستان ۱۳۴۱، به بیش از ۲۰۰۰ جلد رسید. علاوه بر این بایگانی عکس با مستندسازی تصویری روشمند از بناها و آثار تاریخی و باستانی ایران و مناطق همسایه‌اش از سال ۱۳۴۰ خ ایجاد شد. نیروی انسانی ابتدا به رئیس، معاون، نایب‌رئیس و منشی محدود و قرار بر این بود که در زمان اجرای کارهای میدانی در ایران، از شعبه مؤسسه در استانبول کمک بگیرد. نخست در نیمه دهه ۱۳۴۰ بخش کارکنان شعبه تهران کامل‌تر و یک رئیس علمی، یک عکاس و یک پژوهشگر برای پژوهش معماری به این مجموعه اضافه شد. به دلیل جهت‌دار بودن رشته‌ای و علمی پژوهشگران - باستان‌شناسی کلاسیک / تاریخ هنر از یک سو و معماری از سوی دیگر - درحقیقت جهت کارهای این شعبه نیز عمدتاً تعیین شده بود. بنابراین به باستان‌شناسی پیش‌ازتاریخ و باستان‌شناسی دوران اسلامی توجه چندانی نمی‌شد و به زبان‌های باستانی ایران هم صرفاً در چند سال پرداخته شد. دوران دانشمندان جهانی همچون ارنست هرتسفلد دیگر سر آمده بود و دانش باستان‌شناسی شاخه‌های فراوان داشت و به طور گسترده به جزئیات در این دانش پرداخته می‌شد.

مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران در زمانی پایه‌گذاری شد که در ایران تغییرات سیاست داخلی و نیز بحران‌های سیاسی بیشتر شده بود.^{۱۴۶} شاه بار دیگر ازدواج کرده بود و این بار بدون میهمانی خارجی. همسر سوم او، فرح دیبا، به فرهنگ و آموزش و همچنین باستان‌شناسی علاقه بسیار داشت. در موارد فراوانی اصلاحات گسترده‌ای شکل گرفت. مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها الگوهای آموزشی را اصلاح کردند. دانشجویان بیشتری برای تحصیل به خارج

گشایش شعبه‌ای از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان مدتی طول می‌کشید. بورینگر در مکاتباتش با وزارت کشور - مطمئناً به دلیل داشتن انگیزه‌های تاکتیکی پنهان - فاصله زمانی ۷ تا ۱۲ سال را به عنوان زمان معقول رسیدن به این هدف قید کرده بود. با ایجاد تدارکات کاوش در تخت سلیمان و حتی یک خانه قابل استفاده

۱۴۵. لوشی ۱۹۶۸. آ.

۱۴۶. انصاری ۱۹۶۷:

۶۷؛ جعفری ۲۰۱۰:

۶۴، ۷۴ - ۷۵.

فعال بودند - مؤسسه مطالعات ایران بریتانیا بود که در اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۰خ، چند ماه پیش از گشایش شعبه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان رسماً در تهران افتتاح شد. ریاست این مؤسسه بریتانیایی را مکس مالووان و همسرش، آگاتا کریستی، نویسنده نام‌آشنا عهده‌دار بودند. همکاری و ارتباطات این دو مؤسسه صمیمانه بود. پژوهشگران در مسائل علمی به طور دوجانبه به هم کمک می‌کردند و برای حل مشکلات یکدیگر می‌کوشیدند. اعضای کمیته برنامه‌ریز و برگزارکننده پنجمین کنگره باستان‌شناسی و هنر ایران که برگزاری آن از سال ۱۳۴۲ به ۱۳۴۷خ موکول شده بود، علاوه بر آرتور پوپ و عزت‌الله نگهبان، دبیر تعیین‌شده کنگره، دیوید استروناخ، رئیس مؤسسه بریتانیایی‌ها، رومن گیرشمن، سرپرست هیئت فرانسوی در ایران و هاینس لوشی، رئیس وقت شعبه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران بودند. جا دادن مؤسسه به میهمانان سفر کرده به ایران فرصتی شد تا مؤسسه جایی برای ملاقات محققان و باستان‌شناسان شود (تصاویر ۹۷ تا ۹۹). والتر هینتس و ویلهلم آیلرز بارها به ایران آمدند و مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران را در مقام عضو کمیته فنی همراهی کردند.

مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران تنها مؤسسه‌ای بود که ابتدا یک و بعدها دو پژوهشگر معمار داشت و معماران آلمانی چندین بار به درخواست مؤسسه بریتانیا در تهران، به هیئت‌های کاوش انگلیسی در ایران کمک کردند. مقامات ایرانی هم بارها درخواست کمک فنی کردند: در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ کارهای اندازه‌گیری و مستندنگاری بقایای شهر باستانی ری انجام شد. شعارهای سیاست جدید فرهنگی خارجی آلمان همه‌جا حاضر بود: دانش کاری غیرسیاسی است. هدف عمده و بنیادی پژوهشگران باید بیشتر این باشد که شهرت آلمان را در جهان بار دیگر نمایان کنند و این امر از طریق کیفیت بالای کارشان محقق می‌شود. درعین حال نوعی رقابت جدید شروع شده بود: غرب بر علیه شرق - هر دو کشور آلمان

از کشور و همچنین به آلمان فرستاده شدند؛ به زنان حق رأی داده شد و از ماه‌های پایانی سال ۱۳۴۰خ نخستین مرحله از اصلاحات ارضی به اجرا درآمد، که هدف از آن حمایت از کشاورزان بدون زمین بود. این تلاش‌ها به قصد ایجاد نوعی مدرنیته غیر خودجوش و دولتی با نام «انقلاب سفید» بود که افزایش انتقادات را به دنبال داشت. درحقیقت مسئولان در آگاهی‌رسانی، تبلیغ، جلب توجه و درک مردم به این انقلاب شکست خورده بودند و خیلی از بدعت‌ها به‌هیچ‌وجه تأثیر مثبت مورد نظر را نداشت. روحانیت رویکردی انتقادی با انتقاد روزافزون از انقلاب سفید در پیش گرفته بود و به‌ویژه این انتقاد متوجه برقراری حق رأی زنان بود. در خردادماه ۱۳۴۲خ اعتراضات بالا گرفت و به درگیری‌های خشونت‌آمیز مردم با نیروهای امنیتی در شهر قم منجر شد که به‌نوعی سنگر قدرت مذهبی در ایران محسوب می‌شد. ایرانی‌های ساکن در جمهوری فدرال آلمان هم از سال ۱۳۳۹خ شروع به اعتراض و انتقاد از رژیم شاه و سیاست‌هایش کرده بودند و تلاش می‌کردند ارگان‌ها و سازمان‌هایی با رویکرد و ماهیت سیاسی و گاه با تمایلات چپ‌گرایانه تأسیس کنند.

سفر رسمی نخست‌وزیر وقت ایران، امینی در بهمن‌ماه ۱۳۴۰خ به آلمان، نه‌تنها در تهران بلکه در بُن هم با اعتراضات مخالفان همراه شد. امینی در شهر اسنن نمایشگاه «۷۰۰۰ سال هنر ایران»^{۱۴۷} را افتتاح کرد که پیش‌تر به سرپرستی رومن گیرشمن - که سال‌ها مطالعه و کاوش هیئت‌های فرانسوی را در ایران سرپرستی می‌کرد - در پاریس و سوئیس بر پا شده بود.

شعبه نوپای مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران خیلی زود خود را در میان رویدادهایی برجسته یافت. کمی پس از پایان جنگ، پژوهش‌های روشمند هیئت‌های فرانسوی، امریکایی، ژاپنی و هلندی در ایران آغاز شده بود؛ نخستین مؤسسه پژوهشی ساکن در کشور - به استثنای هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران، که پیش از جنگ به واسطه کاوش‌هایشان در شوش در خوزستان

می‌رسید این اقدامات بیشتر برای در سایه نگاه داشتن کارهای سیاسی بوده است. نخستین بازدید رسمی از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران را صدراعظم آلمان، هاینریش لوبکه و همسرش (تصویر ۹۶) انجام دادند.

صدراعظم آلمان در این برنامه، در نخستین نمایشگاه طرح‌های بازسازی کاخ‌های تخت جمشید، از آثار فریدریش کرفتر بازدید کرد. مهرماه ۱۳۴۳، معاون رئیس‌جمهور در مجلس آلمان، کارلو اشمیت، با همراهی کارشناس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران از اصفهان و تخت جمشید بازدید کرد. قیصر آلمان و همسرش هم از دور جدید کاوش‌های بیستون بازدید کردند و همسر قیصر که علاقه فراوان به تاریخ و فرهنگ داشت از تخت سلیمان هم بازدید کرد (تصاویر ۱۰۱ تا ۱۰۶، به‌ویژه ۱۰۲ و ۱۰۴).

۱۴۸. نامه لوشی به ک. بیتل، رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تاریخ دوم فوریه ۱۹۶۸: «من با آقای سفیر و همین‌طور دانشمندان آلمان شرقی صحبت کردم و آقای سفیر درمقابل تعجب من گفت که هیچ‌گاه مخالف این مسئله نبوده است، ولی من برداشت دیگری دارم. منظورم این است که در سال ۱۳۴۵ خ و هنگام برپایی کنگره ایران‌شناسی سفارت آلمان به ارسال تعدادی دعوت‌نامه برای آلمانی‌های آلمان شرقی رسماً اعتراض کرده بود. من از طرح پیشنهاد دعوت‌نامه‌های همکاران آلمان شرقی صرف نظر کردم. من تلاش خواهم کرد سر در بیآورم که نظر ایرانی‌ها در این مورد چیست و آیا در این زمینه کاری انجام داده‌اند یا نه، ولی شخصاً فکر نمی‌کنم آن‌ها هیچ رابطه دیپلماتیکی با آلمان شرقی داشته باشند.» از بایگانی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، پوشه ۸۰-۱۰، تهران - عمومی.

و ایران در خط مقدم جنگ سرد قرار داشتند. این رقابت آلمانی بر روابط و مناسبات پژوهشگران آلمانی هم تأثیر گذاشت. دعوت‌نامه‌های کنفرانس‌های خارج از کشور را نمایندگان سیاسی ارسال می‌کردند و به این ترتیب در کنفرانس‌های برپاشده در ایران هیچ همکاری از جمهوری دمکراتیک آلمان حضور نداشت.^{۱۴۸} پژوهش در ایران برای دانشمندان آلمان شرقی به‌هیچ‌وجه امکان‌پذیر نبود و بنابراین خود به مطالعه آثار موزه‌ای و آرشیوهای موجود بسنده کرده بودند.

در هر صورت، سیاست‌مداران آلمان و ایران به کارهای باستان‌شناسی علاقه زیادی نشان می‌دادند: یک بازدید از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران یا یک سفر و بازدید تخصصی از محوطه‌های باستانی جزئی از برنامه‌های الزامی هیئت‌های آلمانی به ایران محسوب می‌شد، ولی از طرف دیگر به نظر

خاطرات سال‌های نخست مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران از راینر میشاییل بومر

این نوشتار در گفت‌وگوی مهرماه ۱۳۸۹ خ با گنور لیندشتروم تهیه شده است.

نخستین رئیس‌کل مؤسسه پس از جنگ کارل وایکرت بود (از ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۳ خ)، زمانی که مؤسسه در حالت بسیار غم‌انگیزی در خیابان ماین در نزدیکی نولندورف پلاتس در برلین به او سپرده شد. و اریک بورینگر، که در یک خانواده بزرگ صنعتی بزرگ شده و بنیانگذار انجمن گوتینگن و پرگامون مکان اصلی کار او بود، در سال ۱۳۳۳ خ به ریاست این مؤسسه برگزیده شد. از مهم‌ترین کارهای انجمن گوتینگن به‌ویژه ساختن خوابگاه‌های جدید دانشجویی برای دانشجویان متأهل از خانواده‌های آسیب‌دیده در جنگ، در سال ۱۳۴۳ خ در آلمان بود. او بر کار در خارج از کشور بسیار متمرکز شده و بسیار علاقه‌مند بود که در آنجا مؤسسه‌ای جدید هم تأسیس کند.

در آن زمان دکتر گرونیک در مقام کاردار فرهنگی سفارت آلمان در تهران بسیار فعال بود. از جمله فعالیت‌های وی می‌توان به تأسیس چهار مدرسه حرفه‌ای و صنعتی آلمانی - ایرانی در تهران و اصفهان اشاره کرد. گرونیک متوجه شد که هیئت‌های خارجی فراوانی به ایران می‌آیند و مشتاق کاوش‌های باستان‌شناختی هستند. بنابراین او به این مسئله اندیشید که آلمان هم باید در این میان نقش پررنگی ایفا کند و بنابراین به سراغ مؤسسه باستان‌شناسی آلمان رفت. طبیعی است که بورینگر پیشنهاد او را شنید و علاقه‌مند بود تا در این زمینه کاری انجام دهد. او به عنوان باستان‌شناس دوره کلاسیک آگاهی چندانی از باستان‌شناسی ایران نداشت - هرچند در آن زمان شخص دیگری هم نبود که این آگاهی را داشته باشد! البته یک کتاب عالی نوشته اریک اشمیت وجود داشت که در تخت جمشید (از ۱۳۱۳ تا

۱۳۱۸) کاوش کرده بود: پرواز بر فراز شهرهای ایران (شیکاگو ۱۳۱۹خ).^{۱۴۹} اشمیت و هانس هنینگ پیش‌تر در آناتولی و به‌ویژه در آلیشار با همدیگر کار کرده بودند. در شماره‌های نخستین ارتباطات مؤسسه شرق‌شناسی (شماره‌های ۲، ۶، ۸ و ۱۴) گزارش‌هایی در این خصوص وجود دارد. او با یک اتومبیل فورد سفر می‌کرد و از محوطه‌های فراوانی بازدید و آن‌ها را مستندنگاری کرد. او مردی جسور و بی‌همتا و پژوهشگری بی‌نظیر بود. او پس از جنگ جهانی اول با حزب نازی همکاری کرد، ولی همزمان نزد ادوارد مایر و برونو مایسنر در برلین به تحصیل در دانشگاه مشغول بود (کمی پس از آن او به شیکاگو و سرانجام به اوپسالا^{۱۵۰} رفت). اریک اشمیت در دهه ۱۳۰۰ به آمریکا رفت و در آنجا ساکن شد. بورینگر از زمان دانشجویی پس از جنگ جهانی اول، با اشمیت و فون دراوستن آشنا بود. هر دو زمانی که با هم در آناتولی بودند اوضاع را بررسی کردند و در آنجا با هم به این نتیجه رسیدند که یک نفر (فون دراوستن) لازم است در آناتولی کارهای پژوهشی را ادامه دهد و یک نفر دیگر به پژوهش در ایران بپردازد. به‌این‌ترتیب اشمیت به ایران رفت و در تپه‌حصار و تخت جمشید مشغول به کار شد. او در تپه‌حصار با همسر آینده خود آشنا شد. شرح این آشنایی به این شکل است: بازدیدکننده بسیار کم می‌آمد. ولی یک روز یک دختر بسیار جذاب به آنجا آمد. این را فون دراوستن برای من تعریف کرد. آن دختر با پدرش به ایران سفر کرده بود. پدرش که یک میلیونر امریکایی بود برای این دو یک هواپیما خرید و این دو توانستند برای نخستین‌بار بر فراز شهرهای ایران پرواز کنند و از بالا به عکاسی از محوطه‌های باستانی بپردازند و درنهایت کتاب *پرواز بر فراز شهرهای ایران* را منتشر کنند. این کتاب در مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در برلین هم وجود داشت. مؤسسه باستان‌شناسی آلمان پیش از جنگ جهانی اداره کوچکی در اصفهان داشت - کتاب‌های این اداره بعدها به شعبه بغداد فرستاده شد که هنوز هم در دسترس است. ولی کتاب اشمیت در برلین

۱۴۹. این کتاب در سال ۱۳۷۶ توسط سازمان میراث فرهنگی کشور (سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری امروزی) با ترجمه آرمان شیشه‌گر به فارسی منتشر شد - مترجم.

۱۵۰. شهری در سوئد، در ۷۰ کیلومتری شمال استکهلم - مترجم. ۱۵۱. اشاره به تخت سلیمان - مترجم.

هم در دسترس بود. زمانی که دکتر گرونینگ درخواست خود را از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان مطرح کرد، کتاب مصور اشمیت را به دست گرفت و آن را ورق زد. بورینگر این را یک‌بار برای من توضیح داد. او به‌این‌ترتیب با دیدن تصویر تخت^{۱۵۱} و دریاچه‌اش تصمیم به انتخاب آن‌جا برای کاوش گرفت.

ولی پرسش در آن زمان این بود که چه کسی قرار است این کار را به عهده بگیرد. در آلمان کسی نبود که بتواند این کار را انجام دهد. تنها کسی که مشغول به تدریس در باستان‌شناسی خاورمیانه بود، آنتون مورتگارت در دانشگاه آزاد برلین بود و پیش از او فقط ارنست هرتسفلد بود که او هم می‌بایست مهاجرت می‌کرد (جانشین او اکهارد اونگر ۱۳۲۴-۱۳۱۶خ). در آن زمان بورینگر به یاد همکلاسی‌هایش افتاد و طی نامه‌ای به فون دراوستن از او پرسید که آیا حاضر به انجام دادن این کار هست یا نه. طبیعتاً فون دراوستن خواستار انجام این کار بود و اعلام کرد که خیلی زود کار را با بررسی آغاز خواهد کرد. به نظر می‌رسد این کار حدود سال ۱۳۳۶خ بوده است. او پیش‌تر هم به تاریخ ایران پرداخته بود و کمی پیش از آن کتاب *دنیای پارسیان. فرهنگ‌های باشکوه کهن* (اشتوتگارت ۱۳۳۵خ) را منتشر کرده بود. فن دراوستن به درخواست بورینگر پاسخ مثبت داد و از اوپسالا به برلین رفت و خواسته‌هایش را چنین بیان کرد: پس از جنگ سوئدی‌ها بسیار بزرگوارانه با من برخورد کردند و این مرا ترغیب می‌کند تا در کاوش از همکاران سوئدی‌ام دعوت کنم. بی‌گمان بورینگر با این خواسته او موافقت کرده، زیرا در سال ۱۳۳۷خ فون دراوستن به همراه همسرش هته و برتیل آلمگرن سوئدی برای سفر اکتشافی به تخت سلیمان رفتند. او یک سال بعد و این‌بار با هدف کاوش به تخت برگشت. پیش‌از آن او از دوست دوران دانشجویی خود، آنتون مورتگارت - که در تمام طول زندگی دوست نزدیک او بود - برای همکاری در تخت دعوت کرد و مورتگارت برای این کار من (راینر میشاییل بومر) و باستان‌شناس کلاسیک، هانس گنورگ

این نخستین بار بود که من در کاوش باستان‌شناختی خارج از کشور شرکت می‌کردم. پیش از آن در برلین نزد ارنست هاینریش تحصیل کرده بودم و فون دراوستن و شوده آلمگران همه چیز را به من آموزش داده بودند.

همان طور که گفتم، سوئدی‌ها رفتند. هوا خیلی سرد شده بود. شرایط تقریباً عصر حجری حکم‌فرما بود و چندان چیزی هم برای خوردن وجود نداشت. بر اساس بررسی فهرست حساب‌و‌کتاب آشپزخانه بعداً فهمیدیم که طی سه ماه هر کدام ۶۰۰ عدد تخم‌مرغ خورده‌ایم، چون گوشت خیلی گران بود. بیچاره ناومان پس از کاوش دچار کلاستروبول شد. البته این همه ماجرا نبود و ما خوشحالی هم داشتیم. ما خودمان پرورش مرغ راه انداختیم تا کمی پول خرید تخم‌مرغ را پس‌انداز کنیم. خروس هر روز صبح زود باعث دیوانگی ما می‌شد، چون کنار چادر با صدایی بلند - طوری که انگار کنار گوش‌مان است - قوقولی قوقو می‌کرد. بالأخره همه آن‌ها را سربردیم و البته که خروس اولین آن‌ها بود!

بورینگر در سال ۱۳۳۸ خ با هواپیما از تهران به هندوستان سفر کرد. او خیلی علاقه‌مند بود که به تخت سلیمان بیاید. بنابراین در سفر بازگشت از هندوستان به بازدید از تخت سلیمان آمد. من جداً او را تحسین می‌کردم. او ق‌دبلند و مسلماً از دید ما پیر - فکر می‌کنم حدود ۶۰ ساله - و همچنین چاق بود. البته وزن زیادش (به خاطر قد بلندش) چندان آشکار نبود. او اغلب گرمش بود و بالاپوشی به تن می‌کرد که چاقی بدنش را می‌پوشاند. پیراهنش را کاملاً بی‌رودرواسی درمی‌آورد و به راحتی پیاده‌روی می‌کرد؛ جداً خیلی خوب بود!

ما در مهرماه به تهران بازگشتیم. بسیار توی چشم بودیم - یک هیئت ایرانی هم به سرپرستی مدیر کل اداره آثار باستانی ایران به تخت سلیمان آمده بود. همه آن‌ها از جذبۀ فون دراوستن به هیجان آمده بودند. او نه فقط نزد هیئت کاوش بلکه همچنین نزد مردم محروم ساکن در اطراف تخت سلیمان هم معروف و محبوب شده بود. او به‌راستی مرد بزرگی بود و به‌همین دلیل من بعدها

اورلر، را معرفی کرد. بنابراین ما به عنوان دانشجو در سال ۱۳۳۸ به ایران رفتیم. ما با قطار، کشتی، خودرو و هواپیما سفر کردیم و به این دلیل که فون دراوستن هنوز نرسیده بود، ما در هتل ماندیم. او پس از دو سه روز آمد و کار میدانی آغاز شد. فون دراوستن در سال ۱۳۳۷ با دانشگاه تهران وارد مذاکره و همکاری شده و قرار شده بود از دانشجویان برای گذراندن دوره آموزش کاوش دعوت کند؛ که کاری کاملاً غیرمعمول و همچنین مثال‌زدنی در دوره خودش بود. او یک خودرو جیب امریکایی خرید و یک کامیون بزرگ نظامی امریکایی برای جابه‌جایی تجهیزات کاوش اجاره کرد. ما سپس به سوی تخت سلیمان رهسپار شدیم، که با نزدیک به ۲۵۰۰ متر بلندی در بالای کوه قرار داشت. در آن زمان جاده دسترسی به تخت سلیمان چندان هموار و مناسب نبود و گاه لازم می‌شد با خودرو از عرض رودخانه گذر کنیم. بنابراین خودرو بسیار ویژه‌ای برای این مسیر لازم بود. از آنجایی که در آنجا هیچ کلبه یا منزلی وجود نداشت، چادری در پناه بقایای یک دیوار برپا کردیم. فون دراوستن شرطی برای پاسخ مثبت به مؤسسه باستان‌شناسی آلمان تعیین کرده بود، بر این مبنا که پروفسور رودلف ناومان به عنوان مورخ معمار همراه ما باشد، که از زمان فعالیتش در شعبۀ استانبول، پیش‌از‌جنگ، او را می‌شناخت (از ۱۹۶۰ او نخستین رئیس شعبۀ استانبول بود). در آن زمان ناومان رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در رم بود و از آنجا به ایران آمد. ما در چادر زندگی می‌کردیم - که به نظر من خیلی خوب بود - و فون دراوستن می‌گفت: هیچ دو آلمانی با هم در چادر نباشند، بلکه یک آلمانی و یک سوئدی با هم در یک چادر! اولر و من دانشجویان آلمانی هیئت بودیم و دو سوئدی هم با ما بودند، یکی از آن‌ها سونه زاچریسون بود که بعدها در اداره حفاظت آثار تاریخی سوئد مشغول به کار شد و دیگری آندرس آمان بود که استاد تاریخ هنر شد. متأسفانه سوئدی‌ها پیش از ما سفر کردند و ما در چادرهایمان تنها ماندیم.

پایان‌نامه دکتریم را به او پیشکش کردم.

آوازه شهرت او به تهران هم رسیده و حتی یک دعوت‌نامه هم از شاه دریافت کرد. او آلمگرن را هم همراه خودش برد. همه ما فقط لباس کاوش داشتیم و فون درواستن هم لباس مناسبی برای ملاقات با شاه نداشت. او برای خودش یک کت فراک امانت گرفت، ولی برای آلمگرن که حدود ۱۹۰ سانتی‌متر قد داشت هیچ چیزی برای امانت گرفتن پیدا نشد. بنابراین فون درواستن برای او سفارش لباس به خیاط داد و از ترس سرپرستی مؤسسه در برلین، هزینه آن را به حساب مخارج کاوش گذاشت. کت فراکی که فون درواستن پوشیده بود برایش تنگ بود! اینکه در ۱۷ سالگی هوهنزولرن یکی از مهم‌ترین جوایز در جنگ جهانی اول را دریافت کرد، برای وی امری عادی بود. او تا پایان عمرش یک ماجراجو باقی ماند و در اینجا هم ماجراجویی کرد! او دکمه شلوار را باز گذاشت و آن را با سنجاق قفلی محکم از پشت بست و با شلوار دکمه‌باز به سوی شاه رفت؛ کاری که کمتر کسی جسارت انجامش را داشت!

رایزن فرهنگی کارش را به پایان رسانده و خانه‌اش آزاد شده بود و زمانی که همه ما در تهران بودیم، بورینگر که او هم در تهران بود، ما و مقامات ایرانی اداره آثار باستانی را به آن خانه دعوت کرد. بورینگر تقریباً بدون هیچ‌گونه پشتوانه و با گونه‌ای خودکامگی موفق به تأسیس مؤسسه در تهران شده بود و این چندان عادی نبود! او گفت: آها! این

شعبه اینجا تأسیس می‌شود! زمانی که خانه رایزن فرهنگی خالی شد، بورینگر به عنوان رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان و مدیر پیشین انجمن تئودور ویگان، تا جایی که حافظه من یاری می‌کند، این خانه را با امکان مالی انجمن اجاره کرد و اجاره‌اش را برای یک سال از پیش پرداخت کرد. از آن به بعد از آن خانه به عنوان محل مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران استفاده شد.

فون درواستن رئیس تعیین‌شده این مؤسسه بود، ولی متأسفانه در سال بعد از آن بر اثر ترومبوز (لخته‌شدن خون در رگ) چشم از جهان فروبست. در این فاصله اول کارها را هدایت می‌کرد. درحقیقت قرار بود من هم در سال ۱۳۳۹خ به تهران بروم، ولی پاسخ رد دادم چون لازم بود پایان‌نامه دکتریم را به پایان برسانم.

از آنجایی که بورینگر این مؤسسه را بدون پشتیبانی به سرانجام رسانده بود، هنوز در تشکیلات اداری جمهوری فدرال جایگاهی نداشت، ولی در طول یک سال توانست این کار را هم به سرانجام برساند و البته با پشتیبانی و حمایت وزارت امور خارجه جمهوری فدرال آلمان مؤسسه را در ساختار تشکیلات اداری وارد کند. در سال ۱۳۴۰خ هاینس لوشی به عنوان نخستین رئیس در آنجا منصوب شد. کاملاً آشکار بود که این راه‌حلی موقتی است، زیرا او باستان‌شناسی کلاسیک بود. ولی این مسئله هم مشخص است، که ما در آن زمان هیچ متخصصی در زمینه باستان‌شناسی ایران نداشتیم.

سیدمحمدتقی مصطفوی

حمید فهیمی

رئیس اداره باستان‌شناسی تا سال ۱۳۳۷ بسیار قاطعانه از طرف دولت ایران، موافق تشکیل شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان بود.

مصطفوی دیپلم خود را در سال ۱۳۰۴ از دبیرستان دارالفنون تهران گرفت و پس از آن به

سیدمحمدتقی مصطفوی (۱۳۵۹ - ۱۲۸۴) نخستین باستان‌شناس ایرانی است که کاوش باستان‌شناسانه علمی را در بقایای باستانی شهرری سرپرستی کرد، پس از آن که اریک اشمیت در سال ۱۳۱۵ این مسئولیت را به قصد کاوش در تخت جمشید واگذار کرد. وی در مقام

علمی خارجی فراوانی به سرپرستی استادان نام‌آشنایی کار کرد که از جمله آن‌ها می‌توان به ارنست هرتسفلد، اریک اشمیت، ج. کامرون، آرتور پوپ، آندره گدار و رمن گیرشمن اشاره کرد. مصطفوی به دلیل آثار منتشرشده گسترده‌اش هم تأثیر بسیار بر باستان‌شناسی نوپای ایران گذاشت.

مصطفوی از منتقدان بسیار سرسخت قرارداد انحصاری کاوش‌های باستان‌شناسی فرانسوی‌ها در ایران بود. او در نقد این قرارداد، به چپاول آثار ملی و تاریخی کشور اشاره می‌کرد و در عین حال از ناآگاهی مردم و حاکمان قاجار از تاریخ و اهمیت آثار تاریخی هم تأسف می‌خورد. علاوه‌براین تمرکز و جهت‌گیری انحصاری اداره عتیقات به نفع باستان‌شناسان فرانسوی هم از نظر او مشکلی محسوب می‌شد.

مصطفوی از رویکرد و عملکرد رژیم پهلوی برای پایه‌گذاری نوعی تشکیلات حرفه‌ای و علمی برای پژوهش و حفظ آثار باستانی پشتیبانی می‌کرد. از جمله این رویکردها ایجاد رشته تحصیلی باستان‌شناسی در دانشگاه تهران، اعزام دانشجویان به خارج از کشور، برپایی نهاد باستان‌شناسی از طریق بنیان‌گذاری اداره آثار باستانی، تأسیس موزه ایران‌باستان در تهران و همچنین تأمین تجهیزات و ابزار مورد نیاز هیئت‌های علمی باستان‌شناسی بود.

وی شخصی میهن‌دوست و ملی‌گرا بود و مدتی طولانی این هدف را دنبال می‌کرد که باستان‌شناسی ایران و پژوهش‌های باستان‌شناختی به دست ایرانی‌ها، استوار و منسجم اداره شود. البته در عین حال او برای نخستین کارهای علمی باستان‌شناختی در ایران، که به دست کسانی همچون ارنست هرتسفلد و آندره گدار انجام یافته بود، احترام زیادی قائل بود؛ کسانی که تأثیری

بسیار در پیشرفت پژوهش‌های باستان‌شناختی ایران داشتند.^{۱۵۲}

خدمت وزارت آموزش درآمد. او در سال ۱۳۰۷ تحصیلش را در مقطع کارشناسی رشته حقوق به پایان رساند و پس از آن به عنوان آموزگار در تهران به تدریس مشغول شد. مصطفوی در سال ۱۳۱۰ بازرسی فنی باستان‌شناسی در اداره عتیقات در وزارت معارف شد. او در هیئت‌های باستان‌شناسی خارجی فراوانی از جمله در تخت جمشید و ری و دیگر محوطه‌ها کار کرد و در این میان بیش از همه به واسطه عهده‌دار شدن سرپرستی کاوش‌های ری نامی در باستان‌شناسی ایران پیدا کرد. مصطفوی پیشرفت حرفه‌ای خود را تا ریاست تشکیلات باستان‌شناسی ایران ادامه داد و علاوه‌براین به ریاست موزه ایران باستان هم رسید. وی پس از بازنشستگی در سال ۱۳۳۷ پژوهش‌های باستان‌شناختی خود را ادامه داد و مقالات مهمی منتشر کرد.

مصطفوی برای حفظ و پاسداری از آثار باستانی ایران به عنوان شواهد میراث ملی و فرهنگی اهمیت بسیار قائل بود و با نگرانی فراوان به برخی از برخوردهای غیرمحتاطانه با بقایای آثار باستانی واکنش نشان می‌داد. او این نوع برخوردها را ناشی از وضعیت نامناسب آموزش و نبود آگاهی کافی درباره این میراث ارزشمند می‌دانست. به نظر او تمایل فراگیر خارجی‌ها به پژوهش‌های باستان‌شناختی در ایران، دلیل و برهان موجهی برای آگاهی از اهمیت فراوان این آثار بود. از دیدگاه او حفاظت و صیانت از آثار تاریخی و باستانی نخستین گام در راه تثبیت هویت ملی بود. میزان اهمیت آثار باستانی ایران برای او زمانی مشخص می‌شود که از تخت جمشید به عنوان کعبه ایرانیان نام می‌برد.

مصطفوی حدود نیم‌قرن از عمر خود را وقف پایه‌گذاری باستان‌شناسی ایران کرد، که در زمان او دانشی نو در ایران محسوب می‌شد. او به عنوان نماینده تشکیلات باستان‌شناسی ایران در هیئت‌های

۱۵۲. مصطفوی ۱۹۵۵؛ انوار ۲۰۰۶؛ مصطفوی ۲۰۰۶؛ صدی ۱۳۸۱؛ زارع ۲۰۱۰.

«مسیر اسکندر» اریک بورینگر و فعالیت مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران. دیدگاه یونانی‌محور در زمینه باستان‌شناسی و تاریخ ایران

هارالد شولتز

به نقطه ثقلی در مرکز تمدن امپراتوری بزرگ ایران نیاز داشت و تأسیسات مؤسسه در تهران به شکلی کاملاً آشکار و ملموس به معنی ایجاد شالوده پایگاهی به قصد پشتیبانی سازمانی و تدارکاتی در محل بود.

در ایران لازم بود چهارچوب تلاش و کوشش بورینگر بررسی و به این مسئله دقت شود که اهداف پژوهشی مؤسسه درباره مرزهای کلاسیک منطقه مدیترانه به سمت بیرون و به سوی شرق گسترش یافته است. در این مورد می‌توان به منطقه شرق ترکیه، ایران، افغانستان، پاکستان و هندوستان اشاره کرد. پشت این مسئله این استنباط قرار دارد که جست‌وجوی مسیر اسکندر در این مناطق نشان‌دهنده پدیدارشدن نوعی «دایره فرهنگی یونانی - ایرانی - هندی» است.^{۱۵۶} مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ترکیه پیش‌تر در استانبول تأسیس شده بود و پروژه‌های کاوش باستان‌شناختی فراوانی هم برنامه‌ریزی و اجرا می‌کرد. بورینگر خودش از سال ۱۳۰۶ همکار کاوش‌ها در پرگامون بود و از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷ سرپرستی کار را به عهده داشت و سپس آن را پس از استعفايش از ریاست مؤسسه واگذار کرد.^{۱۵۷} بورینگر در راه عملی کردن پژوهش در بخش‌های شرقی ترکیه، در سال ۱۳۳۷ خ تلاش کرد شعبه‌ای از مؤسسه در آنکارا ایجاد کند. همچنین او در عرصه فرهنگ هندوستان و بنیان‌گذاری یک مؤسسه دیگر برای گسترش اهداف پژوهشی آلمان مهم بود.^{۱۵۸} بورینگر با برگزاری دو نمایشگاه بزرگ «۵۰۰۰ سال هنر در هندوستان» و «۵۰۰۰ سال هنر در پاکستان» تلاش کرد جامعه آلمان را با فرهنگ و هنر هندوستان آشنا کند.^{۱۵۹} رویکرد موضوعی همیشگی در اینجا پژوهش در مورد تعامل میان فرهنگ‌های دنیای غرب و شرق بود.^{۱۶۰}

علاقه بورینگر به سرزمین‌های یادشده گسترده بود. او

اریک بورینگر از تأثیرگذارترین چهره‌ها در میان باستان‌شناسان آلمانی قرن بیستم است. علاوه‌براین به عنوان رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹ خ پروژه‌های اساسی و پراهمیتی را جامعه عمل پوشانده و راه را برای گسترش بیشتر مؤسسه‌ها هموار کرده است.^{۱۵۳}

بنیان‌گذاری شعبه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران در سال ۱۳۴۰ خ هم یکی از نتایج ریاست او بر مؤسسه بود. نکته مهم برای شناخت بهتر بورینگر بررسی بخشی از نامه وی به دیپلمات، مجموعه‌دار عتیقه و نویسنده فرانسوی، روجر فریفت در سال ۱۳۳۸ خ بود که در آن ساختار و ماهیت مؤسسه باستان‌شناسی آلمان را این‌گونه توصیف کرده است: «درحقیقت ما مؤسسه نیستیم، بلکه به‌نوعی مجموعه‌ای از مؤسسه‌ها هستیم. سازمان مرکزی این مؤسسه در برلین است که توسط رئیسی تنگدست، در حال حاضر من، سرپرستی می‌شود ... و الان من آماده هستم شعبه دیگر مؤسسه را در تهران تأسیس کنم. پیش‌ازاین ما شعبه کوچکی از مؤسسه در ایران، آن زمان در اصفهان، داشتیم ...»^{۱۵۴}

بنیان‌گذاری شعبه در تهران، برآیندی را در پیش داشت که ایجاد، یا به‌گونه دقیق‌تر، ایجاد دوباره شالوده و زیرساختی برای اجرای برنامه‌ها و پروژه‌های علمی در جغرافیای فرهنگی ایران بود. ایجاد زیربنای فعالیت‌های میدانی هم از دیگر نتایج این خدمت بود. به‌این‌ترتیب مؤسسه باستان‌شناسی آلمان از سال ۱۳۳۸ خ با کاوش در تخت سلیمان به عنوان نخستین کاوش آلمانی‌ها پس از جنگ جهانی دوم در ایران پدیدار شد.^{۱۵۵} قطعاً تصادفی نیست که برنامه بنیان‌گذاری مؤسسه به‌طور موازی با پروژه دیگر بورینگر، درحقیقت تحقق «راه اسکندر» شخصی خودش، پیش می‌رفت. این برنامه در مسیر مقدونیه بزرگ

۱۵۳. اولی ۱۹۷۳.
۱۵۴. بورینگر و فریفت، نامه مربوط به ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۹ / ۱۳۳۸ خ، کاغذ کاربن در بایگانی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در برلین، پوشه ۱۰ - ۰۱. سفرهای رئیس مؤسسه از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹. بورینگر پس از این‌که پی برد فریفت می‌خواهد سفری در مسیر اسکندر مقدونی برنامه‌ریزی کند، به دنبال ایجاد ارتباط با او بود. این روشنفکر فرانسوی بعدها اسکندرپژوه بزرگ با نشان شایستگی پورلمریت شد و سرانجام در سال ۱۳۶۱ رمان نام‌آشانی خود/ اسکندر بزرگ را منتشر کرد.
۱۵۵. مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران. کاوش‌ها و پژوهش‌ها ۱۳۵۰ - ۱۳۳۸ خ. این استنباط در گزارش «در مسیر راه اسکندر» بررسی شده است. در ضمیمه گزارش‌های پژوهشی آلمان، سال چهارم / ۲۶ / ۵۷، از ۲۸ ژوئن ۱۹۵۷، ص ۳.
۱۵۷. بورینگر ۱۹۵۹ آ؛ کراوس ۱۹۷۳؛ زیگناوس ۱۹۷۳.
۱۵۸. درباره تأکید بورینگر بر ایجاد مؤسسه در هندوستان می‌توان مطالبی را در کاتالوگ نمایشگاه ویلا هوگل ۱۹۵۹: ۲۰-۱۹ مشاهده کرد. کریستف بورینگر، پسر او هم تأیید می‌کند که پدرش همواره بر بنیان‌گذاری مؤسسه در هندوستان تأکید داشته است.
۱۵۹. شورای هنر آلمان ۱۹۶۲؛ ویلا هوگل ۱۹۵۹.

است؛ در سوریه، در هندوستان، در ایتالیا و رم، در اسپانیا و در مرزهای رومی رایش، در بیزانس، در دوره رنسانس - بررسی همه این موارد، موضوعات باستان‌شناسی کلاسیک است.^{۱۶۵} یونان کلاسیک در مرکز دنیای بورینگر قرار داشت، که در آن به‌ویژه مسیرها و جهت‌های جغرافیایی و تاریخی شبکه‌بندی شده بود. در نتیجه باستان‌شناسی کلاسیک بسیار گسترده شد و برای بورینگر محور و نکته اساسی باستان‌شناسی و درحقیقت همه رشته‌های تاریخ و فرهنگ قرار گرفت.

نکته دوم تمرکز بر شخصیت‌های الگوی تاریخ و تاریخ روشنفکری بود. این مسئله آشکارا در پروژه «چهره نابغه» دیده می‌شود که در آن هر دو برادر بورینگر می‌خواستند پرت‌های شخصیت‌های بزرگ تاریخ و تاریخ روشنفکری را تلفیق کنند. در شکل طرح‌ریزی شده فقط پرت‌های هومر و افلاطون پدیدار شد.^{۱۶۶} اریک بورینگر علاوه بر این پرت‌های سزار را در یک کتاب گردآوری کرد.^{۱۶۷}

نقطه نظر سوم درحقیقت آن الگوی تاریخی است - به‌ویژه الگوی یونانی - که جورج تبلیغ می‌کرد.^{۱۶۸} باید توجه کرد که بورینگر پیشتر و در زمان تحصیلش پس از جنگ جهانی اول، برنامه‌ای را در نظر داشت و آن «تکرار باستان‌شناسانه» مسیر اسکندر بود.^{۱۶۹}

علاوه بر این نوعی رؤیای جوانی در میان بود که در آن تحقق «روند جهانی» و زندگی‌نامه پرماجرایی خود وی به عنوان استاد دانشگاه، کاوشگر، دیپلمات و بنیان‌گذار «انجمن گوتینگن» مطرح شد. در دهه ۱۳۳۰خ با تثبیت دوباره اوضاع و احوال سیاسی و با وضعیت جدید ریاست وی بر مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، بورینگر طرح اجرای «مسیر اسکندر» را پیشنهاد و از سال ۱۹۵۷ تحقق این امر را به صورت دقیق‌تر و متمرکزتر دنبال کرد. به عنوان اولین قدم، بورینگر همکاری کلاوس فیشر را مأمور کرد کتاب‌شناسی‌ای انتقادی درباره موضوعات مرتبط با مسیر اسکندر جمع‌آوری و تدوین کند. فیشر با دانشمندان زیادی تماس گرفت، به‌ویژه با کسانی که به این کار مشغول بودند.^{۱۷۰} بورینگر خودش هم با تعدادی از دانشمندان در

به فرهنگ‌های گوناگون از دوره‌های مختلف تا عصر حاضر علاقه داشت. همچنین به نقشه‌برداری، تاریخ اقتصاد، زمین‌شناسی و پزشکی علاقه‌مند بود و تلاش می‌کرد در کشورهای مختلف با افراد گوناگون از همه طبقات اجتماعی آشنا و هم‌کلام شود. در مورد او همه چیز از موردی خاص آغاز شده بود: این باستان‌شناس کلاسیک از زمان دانشجویی‌اش با اسکندر مقدونی و کشورگشایی‌های گسترده او آشنا شده بود و به این موضوع علاقه نشان می‌داد. در این زمینه نقش بورینگر در دایره جورج^{۱۶۱} هم جالب توجه است. زمانی که او افسر جوانی بود با اشتفان جورج در طول مرخصی‌اش در ماینز آشنا شد. این شاعر نام‌آشنا درباره او گفته بود: «یک رهبر جوان در جنگ جهانی اول.»^{۱۶۲} اریک بورینگر، همچون برادرش روبرت بورینگر، تا زمان مرگ جورج در سال ۱۳۱۲خ، در حلقه داخلی «قهرمانان» باقی ماند. از جهات مختلف، جهان‌بینی جورج در علاقه بورینگر به اسکندر تأثیرگذار بود: نخست این که جورج در مورد الگوی فرهنگ یونانی کلاسیک در شعرها و سخنرانی‌هایش تبلیغ می‌کرد.^{۱۶۳} در نمونه‌ای آشکار این طرز تفکر بورینگر در سخنرانی‌اش در مرداد ۱۳۳۸خ در ریدرآو در استان بایرن آلمان و در قالب پیش‌گفتار در کتابش *کاوش‌های جدید آلمان در حوزه دریای مدیترانه و خاورمیانه*، که به کوشش خودش منتشر شده و نمای کلی و گسترده‌ای از فعالیت‌های باستان‌شناسانه آلمانی‌ها در این مناطق به دست می‌دهد، متجلی است. این آغازی بود برای پرداختن به ماهیت آن جمله مشهور و بارها ذکر شده از قول جورج: «هلاس! عشق جاودانه ما!»^{۱۶۴} شناختن و درک هلاس، نیاز نخستین و تغییرناپذیر باستان‌شناسی است. خاستگاه موجودیت امروزی ما در یونان قرار دارد. ولی این مطلب که چگونه این موقعیت نصیب هلاس شده، درحقیقت مرحله مقدماتی تحقیق و نیازمند مطالعه در خود این سرزمین یا بررسی نحوه تعامل آن با مشرق‌زمین نیرومند و خشن بوده است. چه اتفاقی در دوره هلنیستی افتاده، این دوره چگونه به وجود آمده، چه تحولاتی در آن رخ داده، چگونه شکل گرفته، تغییرشکل داده یا از بین رفته

۱۶۰. این مطلب به طور گسترده در پیش‌گفتار او در کاتالوگ هنر هندوستان و ویلا هوگل ۱۹۵۹ آمده است.
 ۱۶۱. George - Kreis - مترجم.
 ۱۶۲. جورج ۱۹۲۱.
 ۱۶۳. ریدل ۲۰۰۰؛
 ۲۷۰ - ۲۷۱ و ۴۶۹ -
 ۴۷۰؛ ماتنکولت ۲۰۰۱.
 ۱۶۴. هلاس از نام‌های باستانی سرزمین یونان است - مترجم.
 ۱۶۵. بورینگر ۱۹۵۹.
 ب: ۸.
 ۱۶۶. بورینگر ۱۹۳۵.
 آ: بورینگر ۱۹۳۵ ب؛
 بورینگر ۱۹۳۷؛ بورینگر ۱۹۳۹.
 ۱۶۷. بورینگر ۱۹۳۳.
 ۱۶۸. بورینگر ۲۰۰۵.
 ۱۶۹. در نامه اشاره شده بورینگر به فریث در ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۹ / ۱۳۳۸خ.

بود. می‌توان با اطمینان استنباط کرد که روابط و مناسبات سیاسی در دهه ۱۳۳۰ خ باعث شد که کارهای بورینگر و هیئت او مصلحت‌آمیز قلمداد شود و البته این نکته را هم باید در نظر داشت که در برخی از سرزمین‌های سر راه این مسیر مطالعاتی، پانزده سال پس از پایان جنگ جهانی دوم همچنان نگاه و رویکرد سرد و ناپذیرایی در مورد آلمانی‌ها وجود داشت. حضور هیئت آلمانی مسلماً در اینجا باعث بروز مشکلاتیک مدیریتی و دیپلماتیک هم می‌شد. در مقابل مناسبات و روابط سیاسی دوستانه‌ای با ترکیه، ایران و افغانستان برقرار شده بود.

در طول دوره اجرای ازپیش‌برنامه‌ریزی شده هم پیشرفت و آمادگی برای تدارکات و سرپرستی وجود داشت. به این ترتیب همکار بورینگر، کلاوس فیشر با بورسیه دولتی به افغانستان اعزام شد و در آنجا از مهرماه ۱۳۳۸ خ اقدام‌های مهم نخستین را انجام داد. به‌ویژه مؤسسه‌های خارجی مربوط و پایگاه‌های استقرار هیئت‌های کاوش آلمانی در محل به عنوان پایگاه‌های پشتیبانی به خدمت اقدام رؤسا درآمدند.

در نشست تدارک‌دیده‌شده زاربروکن شهردار پیشین و پول دوست، هانس - گئورگ کلوگه هم شرکت کرده بود و بورینگر فرصت پیدا کرد از این طریق کارهای کاغذبازی خود را سامان دهد. بی‌گمان بورینگر مسائل خصوصی زیادی در چنته داشت که می‌توانست با وجود روابط دوستانه و گسترده و نیز استعدادش در برنامه‌ریزی از آن‌ها بهره‌برد. از موارد پراهمیت تدارکات و تجهیزات خودروها بود. بورینگر با وزیر دفاع فرانتس یوزف اشتراوس، که با او روابط دوستانه‌ای هم داشت، و جانشین دایملر بنز دیدار کرد. دو نوع خودرو سنگین با توجه به مقتضیات و شرایط طبیعی جاده‌ها در نظر گرفته شد. واگن‌ها ساختاری ثابت داشتند، مثل آن‌هایی که به عنوان آمبولانس استفاده می‌شدند. درون این واگن‌ها سه جای خواب طراحی شده بود. مقدار زیادی تجهیزات و سازوبرگ هیئت اعزامی برای کار میدانی، که در میان آن‌ها وسایل و ابزار فنی و تخصصی و حتی وسایل شکار وجود داشت، در ۳۶ جعبه

حیطه‌های گوناگون تماس گرفت، که برای موضوعی که دنبال می‌کرد مفید بودند. سرانجام در ۱۲ ژوئن ۱۹۵۹ دیداری عمومی با هدف برنامه‌ریزی و آماده‌سازی کارها در زاربروکن صورت گرفت. شرکت‌کنندگان دانشمند علاوه بر بورینگر و همکارش فیشر و یسن، ایران‌شناس هلموت هوباخ، مورخ متخصص پیش‌ازتاریخ ولادمیر میلوجویچ، جغرافی‌دان کارل راجنس و همچنین گیاه‌شناس اوتو هاینریش فولک بودند.^{۱۷۱} دو نفر آخر سال‌های زیادی در افغانستان کار می‌کردند. جغرافی و گیاه‌شناسی با حیطه فکری گسترده بورینگر مطابقت داشت، چرا که او در طول تلاش‌هایش برای آماده‌سازی و اجرای برنامه‌های پژوهشی از آن‌ها بهره‌برده بود؛ همزمان این روند هم بخشی از پروژه مسیر اسکندر او به حساب می‌آمد. این نکته زمانی بیشتر آشکار می‌شود که نوشته بورینگر را در مقاله‌اش با عنوان «اسکندر بزرگ» در کاتالوگ نمایشگاه ۵۰۰۰ سال هنر در پاکستان درباره تأثیرات و پیامدهای مسیر اسکندر بخوانیم: «... همچون دانش، که با کشف و شناسایی این لشکرکشی به یونان جامه عمل می‌پوشد، از طریق گسترش تصویر جغرافیایی جهان و مطالعه و بررسی جانورشناسی و گیاه‌شناسی. دانش گیاه‌بوم‌شناسی در این جا آغاز می‌شود.»^{۱۷۲} بورینگر خود را در نوعی هیئت‌های بزرگی می‌دید که در کنار جنبه‌های نظامی و سیاسی به بازده علمی چشمگیری هم منتج می‌شد؛ در مقاله یادشده به ناپلئون هم اشاره می‌شد که لشکرکشی او به مصر ضمن پیروزی‌های نظامی، به موفقیت‌های علمی چشمگیر هم منجر شد. مسئله بورینگر این بود که برای پرسش مسیر لشکرکشی اسکندر در سرزمین‌ها پاسخی پیدا کند، همان‌طور که باستان‌شناسان در کارهای میدانی خود به دنبال پاسخ پرسش‌های علمی هستند. در نشست زاربروکن تصمیم گرفته شد این طرح پژوهشی را هیئت‌های گوناگون بررسی و تحلیل کنند. نخستین هیئت اعزامی قرار شد در پاییز سال ۱۳۳۹ تا افغانستان را پوشش دهد. هرچند بخشی از مسیر هم از لوانت تا مصر و دوباره مسیر بازگشت در قلمرو آسیای صغیر در نظر گرفته شده

۱۷۰. پرونده‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان از اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ خ حاوی تعداد شایان توجهی از نامه‌نگاری‌های فیشر به دانشمندان و پژوهشگران آلمان و سایر کشورهاست، بایگانی مرکزی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، پوشه ۱۰ - ۰۱، سفرهای رئیس ۱۳۳۹ - ۱۳۳۴. ۱۷۱. بایگانی مرکزی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، پوشه ۱۰ - ۰۱، سفرهای رئیس ۱۳۳۹ - ۱۳۳۴. ۱۷۲. بورینگر ۱۹۶۲.



تصویر ۹۲. برلین، ۱۳۳۶ خ. به مناسبت پروژه فیلم مسیر اسکندر، رقاصه معبد هندی در باغ ویگاندهاوس در حال اجرای نمایش است.

فلزی قرار داده شدند که بورینگر سفارش ساخت آن‌ها را براساس ایده‌های خودش داده بود.^{۱۷۳}

سفر این هیئت در روز ۲۶ آگوست ۱۹۶۰ م / ۱۳۳۹ خ در مونیخ با شرکت این افراد آغاز شد: اریک بورینگر، باستان‌شناس هلموت اشلانگر از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، مورخ تاریخ باستان گروولد والزر از برن و عکاس گئورگ شیمانسکی. کارآموز و ارزیاب، ویلهلم مومرتس از بوخوم، هیئت را از استانبول تا تهران همراهی کرد. کلاوس فیشر، که از پیش فرستاده شده بود، از اکتبر در مرز افغانستان همراه گروه بود.

درباره روند و سیر کار این هیئت میدانی دو عضو هیئت، مومرتس و شیمانسکی، دست‌کم توصیف و روایت مختصری آورده‌اند.^{۱۷۴} در اینجا لازم است فقط به دو بخش از سفر اشاره کنیم که مربوط به زمان حضور هیئت در ایران است.

بورینگر توانست شاه ایران را شخصاً و با حضور وزیر فرهنگ ایران ملاقات کند. برای موفقیت در اجرای این ملاقات، که امری بسیار مهم در مشرق‌زمین محسوب می‌شود، کارها و نامه‌نگاری‌های فراوانی صورت گرفت. در عین حال میهمان‌نوازی ایرانی، با استقبال و خوش آمدگویی در مرز آشکار شد، جایی که هیئت آلمانی با اسکورت و حفاظت ارتش منتظر هیئتی اعزامی از طرف دولت ایران بود. در روز سوم مهرماه ۱۳۳۹ خ هیئت به مکان کاوش در تخت سلیمان رسید؛ البته هیئت کاوش به سرپرستی رودلف ناومان، رئیس مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در استانبول، پیش از آن عزیمت کرده بود. بورینگر بر اساس سرشت طبیعی خودش به ایجاد ارتباط با مردم محلی پرداخت. هیئت نزد حاکمی محلی اقامت گزید و یک مراسم بزرگ کردی برگزار شد. همچون دیگر موقعیت‌های از این جنس، بورینگر در این مراسم رقص و آواز فعالانه شرکت کرد. بعد از آن بورینگر به تهران رفت تا با هایننتس لوشی، که به ریاست شعبه تهران مؤسسه منصوب شده بود، ملاقات و برای ادامه کارهای هیئت اعزامی برنامه‌ریزی کند. آن‌ها از تهران به تخت جمشید سفر و از پایتخت باستانی مادی

ری (رگا) و شیراز و اصفهان بازدید کردند. در روز ۱۷ مهر هیئت مجهز شده به تجهیزات تازه از تهران راهی شرق شد. در امتداد ساحل دریای کاسپی به سوی شمال شرق، جایی که دیوار معروف به دیوار اسکندر، دیواری مستحکم و قطور خشتی، البته از دوران تاریخی واقع بود، هیئت اعزامی در تاریخ ۲۱ مهرماه از میان چشم‌انداز جنگل‌های انبوه و نیز از میان ترکمن صحرا گذشت و به مرز ایران و افغانستان رسید.

براساس اطلاعات کمیاب شرکت‌کنندگان این پروژه می‌توان فیلمی مستند تهیه کرد. بورینگر در هیئت خود گئورگ شیمانسکی را داشت که علاوه بر عکس‌برداری به فیلم‌برداری نیز می‌پرداخت. بورینگر خودش بعداً در استودیو نریشن (متون روی فیلم) را خواند. تحت عنوان کلی «در مسیر اسکندر» که دارای چهار بخش بود. در اصل قرار بود فیلمی که بورینگر از پیش تأمین مالی کرده بود، برای تلویزیون آلمان تهیه شود. این «تلویزیون دولتی» برنامه‌ریزی شده را که «تلویزیون آدناور» نامیده می‌شد، دادگاه قانون اساسی فدرال ممنوع کرده بود و درحقیقت پس از آن تلویزیون ZDF جانشین آن شد.

۱۷۳. مومرتس ۱۹۷۳: ۷۷ ف. همچنین خبر شفاهی از کریستف بورینگر.
۱۷۴. مومرتس ۱۹۷۳: شیمانسکی ۱۹۷۳.

فیلم اسکندر به ورشکستگی افتاد: کار هرگز پخش نشد و در حقیقت ناپدید شد تا زمانی که کریستف بورینگر، پسر اریک بورینگر، در سال ۱۳۷۵ خ آن‌ها را با پرس‌وجو در بایگانی تلویزیون ZDF پیدا کرد. مواد و اشیاء به‌جای‌مانده از این فیلم در وضعیت بد و نامطلوبی بود؛ از این مجموعه به‌ویژه چهار مورد ضبط شده، که در استودیوی مونیخ پیاده شده بود و در آن اریک بورینگر جلو نقشه‌ای بزرگ مسیر لشکرکشی‌های اسکندر و جهت حرکت او را شرح می‌داده، کم شده بود.^{۱۷۵}

فیلم با تصاویر آکروپولیس در آتن شروع می‌شود. بورینگر به عنوان گوینده در فیلم معنای نبرد سالامیس را در سال ۴۸۰ پم شرح می‌دهد و یادآوری می‌کند که آتنی‌ها بقایای معبد ویران‌شده به دست ایرانی‌ها را در بخش دیوار شمالی آکروپولیس اضافه کردند، که از آگورا قابل مشاهده بود و همیشه ویران شدن آن‌ها را به دست ایرانی‌ها به یاد می‌آورد. در صحنه بعد دشت ماراتن و در آن میلیتیاد^{۱۷۶} نشان داده می‌شود که در نبرد با سپاهیان ایران پیروز شده بود. این نوع از پرداختن به موضوع مسیر اسکندر شاخص است، سپس او (بورینگر)، ضمن پیروی از سنت و عرف یونان باستان، خود را به جای یونانی‌ها می‌گذارد و لشکرکشی اسکندر را دشمنی و ضدیت با ایرانی‌ها معرفی می‌کند. به‌عنوان «جنگ خونخواهی»، بورینگر لشکرکشی‌های پیروزمندانۀ مقدونی‌ها را همچنین در جمله نخست سخن آغازین خود در چاپ جدید درویزن تاریخ/اسکندر بزرگ آورده است.^{۱۷۷}

در بخش دوم این فیلم به ایران پرداخته شده و تصاویر بناها و مکان‌های تاریخی ایران در شمال غرب کشور و همچنین آثار و شواهد زندگی روستایی و برزگران و دامداران در حال شخم‌زدن با گاو به نمایش درآمده است. مکان باستانی تخت سلیمان و تأسیسات تاریخی‌اش معرفی شده و همچنین کارگران گُرد کاوش در حال رقصیدن نشان داده شده‌اند، ضمن این‌که بورینگر توصیف جالبی از این صحنه‌ها ارائه می‌کند: «موضوع رقص‌های ساده و بی‌آلایش، موزون و یکسان

که انگار با هم درآمیخته‌اند! همچون نقوش یک فرش مشرق‌زمینی!». سپس دوباره موضوعی تاریخی و فناوری باستانی و این‌بار مدیریت آب و آبیاری مطرح و تخت جمشید به طور مشروح توصیف می‌شود؛ از چشم‌انداز گرفته تا گورهای شاهان در کوه و کاخ‌ها. بورینگر به عناصر و اشکال در معماری، پیکرک‌ها و زیورآلات یونانی اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که در اینجا همچنین صنعتگران و هنرمندان یونانی مشغول به کار بوده‌اند. در صحنه‌ای در موزه ملی ایران، بورینگر استثنائاً در تصویری به همراه رئیس آن زمان موزه دیده می‌شود. اشیاء تاریخی برای بیننده فیلم به صورت مشترک بررسی می‌شود. نماهای موجود از ایران در این فیلم دارای چشم‌اندازها و نماهای جالب توجه و نکات برجسته مردم‌شناسی است.

محتویات بایگانی، همچون پرونده‌ها و نامه‌ها و همچنین نوشته‌های بورینگر، شواهد مربوط به شرکت‌کنندگان در هیئت پژوهشی «مسیر اسکندر» و آگاهی‌های موجود در فیلم تهیه‌شده، تحلیلی از تصمیم و کوشش برای کار با ایران - و سرزمین‌های همسایه آن - به دست می‌دهد که دراصل بر علاقه بورینگر به نقش و شکل مقدونیه بزرگ مبتنی بوده است. در کنار تحسین و شگفتی از توانایی و کارکرد نظامی و جسمانی بازیگر اصلی مسیر اسکندر، بورینگر به سطح سیاسی - تاریخی و به‌ویژه کوشش اسکندر برای ایجاد نوعی موازنه میان مقدونیه، یونان و ایران علاقه نشان می‌داد که سیاست ادغام یا وحدت بشری نامیده می‌شود.^{۱۷۸}

برای او در رابطه با یادگارها و آثار باستان‌شناختی، بررسی و تجزیه‌وتحلیل تعاملات فرهنگی در مفهوم واقعی خود هم منطقی بود. علاوه بر این علائق فراگیر میان‌رشته‌ای هم در کنار موضوعات باستان‌شناختی و تاریخی در مورد کشورهای مورد نظر در این پروژه میدانی، همچون جغرافی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، قوم‌شناسی و مسائل زیست‌محیطی هم اهمیت پیدا کرد و مطرح شد. نکته مهم در این مورد دیدگاه شدیداً مؤتلف بورینگر

و اهداف پژوهشی وجود داشت، در این وضعیت منطقی به نظر می‌رسید. شعبه مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران موجودیتش را مدیون این نوع طرز تفکر از یک بورینگر بود که صرف نظر از دیدگاه‌ها و رویکردهای یونانی‌محورش، جنبه‌های فراگیر علمی و پژوهشی هم داشت.

در ساختار مؤسسه باستان‌شناسی آلمان بود. بدون تردید او خودش به عنوان رئیسی قوی و قاطع و جذاب، شعبه‌ها و مؤسسه‌های باستان‌شناسی آلمان را به عنوان واحدهای سازمانی کاملاً مستقل به هم مرتبط می‌کرد و پایه‌گذاری شعبه‌های مؤسسه در کشورهایی که در آن‌ها زمینه علائق

باستان‌شناسی در ایران - ایجاد رشته تحصیلی

می‌شدند و به عنوان نماینده دولت ایران در برنامه‌های پژوهشی و کاوش‌های باستان‌شناختی خارجی شرکت می‌کردند.

البته به‌ویژه از سال ۱۳۳۹ خ قانون را اصلاح کردند: ضابطه و قاعده تقسیم اشیاء و یافته‌های باستانی میان دولت ایران و مؤسسه‌های کاوشگر، که از سال ۱۳۱۰ در قالب قانون عتیقات اجرا می‌شد، لازم بود تغییر کند؛ ضمن این‌که قانون کاوش‌های تجاری هنوز اعتبار داشت و اجرا می‌شد. کشف گنجینه مارلیک و اشیاء قابل توجه آن باردیگر ضرورت تغییر قوانین را نمایان کرد، ضمن این‌که این کاوش به سرپرستی عزت‌الله نگهبان در سال‌های ۱۳۴۱ - ۱۳۴۰ جز با پشتیبانی نیروی نظامی امکان‌پذیر نشد. صاحبان زمین بسیار خشمگین و مدعی بودند که بر اساس قانون پیشین آن‌ها صاحب اصلی اشیاء تاریخی و باستانی به‌دست آمده از زمین‌هایشان هستند. با وجود این تا سال ۱۳۵۶ طول کشید تا مسئله تقسیم اشیاء برای همیشه لغو شود.

در آن سال‌ها^{۱۷۹} در ایران نخستین گام‌ها برای ایجاد اصلاحاتی با هدف بنیانگذاری رشته دانشگاهی باستان‌شناسی برداشته شد.^{۱۸۰} پیش از جنگ جهانی دوم پژوهش‌های علمی در شهر باستانی ری درحقیقت نخستین کاوش باستان‌شناختی با مسئولیت و به سرپرستی باستان‌شناسان از تشکیلات باستان‌شناسی ایران بود و نیز در طول جنگ جهانی دوم و با توجه به توقف پژوهش‌های باستان‌شناختی خارجی در ایران، کاوش‌های تخت جمشید هم توسط هیئتی ایرانی و به سرپرستی علی سامی انجام گرفت. البته به طور واضح رشته تحصیلی باستان‌شناسی ابتدا از سال ۱۳۳۸ خ برای نخستین‌بار در دانشگاه تهران توسط دکتر عزت‌الله نگهبان با برنامه درسی گسترده ایجاد و از سال ۱۳۴۴ خ یک واحد عملی آموزش کاوش باستان‌شناسی هم به دروس رشته باستان‌شناسی در دانشگاه تهران اضافه شد. نخستین دانش‌آموختگان رشته باستان‌شناسی از دانشگاه تهران در تشکیلات اداری باستان‌شناسی ایران استخدام

پژوهش‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در دهه ۱۳۴۰

زندان سلیمان کار می‌کرد که مانایی‌ها در قرون ۷ و ۸ پم آن را کوهی مقدس می‌دانستند و بعدها به عنوان پناهگاه مورد استفاده بود.

درمقابل دریاچه تخت سلیمان، دهانه بالای زندان سلیمان خالی بود. پرسش مهم این بود که آیا دهانه

کاوش‌های تخت سلیمان (تصاویر ۱۰۶ - ۱۰۴) پس از گشایش شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان همچنان به سرپرستی رودلف ناومان از شعبه استانبول ادامه یافت. علاوه بر این، گروه کاوش از سال نخست در یک کوه تراورتن، در ۷ کیلومتری تخت سلیمان، در

۱۷۹. منظور دهه ۱۲۹۰ خ است - مترجم.
۱۸۰. نگهبان ۱۹۹۷.



تصویر ۹۳. والتر هینتس در بیستون، در کنار نقش برجسته اشکانی.



تصویر ۹۴. ولفرام کلایس، ارنست هاینریش و همسرش، دماوند، ۱۶ فروردین ۱۳۴۵ خ.

علاقه‌مند بود، زیرا این فرصت فراهم می‌شد که ایجاد چاه بسیار عمیق را آزمایش کنند. تدارک و تأمین مواد منفجره برای این کار نوعی شاهکار سیاسی بود که سرانجام به نتیجه رسید. ولی در نهایت برای اجرای پیشنهاد او پول زیادی خرج شد، چندین بار سوراخ‌های ایجادشده در یک مسیر مشترک هدایت شدند و سرانجام رسیدن به رگهٔ مونوکسید کربن بر کف دهانهٔ آتشفشان، مانع از به نتیجه رسیدن این مستندنگاری شد.

هاینتس لوشی (تصویر ۱۰۴) کاوش در محوطهٔ

آتشفشانی بالای زندان در زمان استفادهٔ مانایی‌ها از آن، دارای آب بوده - که در آن صورت این دریاچهٔ آتشفشانی نقشی در پرستش و مقدس بودن این مکان ایفا می‌کرده است. باستان‌شناسان برای وارد شدن به درون این حفره برنامه‌ریزی کردند. البته ویلهلم مومرتس، که پیش‌تر اریک بورینگر را در پروژهٔ مسیر اسکندر همراهی کرده بود، راه‌حلی معدن‌کاوانه برای این بررسی پیشنهاد کرد: می‌توان از طریق ایجاد تونل با پای پیاده در کوه زندان به محیط درونی حفره دست یافت. او به این بررسی

تصویر ۹۵. گروهی از عشایر بختیاری در کنار سنگی با نقش برجسته دوره اشکانی.



تصویر ۹۶. صدراعظم آلمان، دکتر هاینریش لوبکه و همسرش ویلهلمینه لوبکه در بازدید از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان به همراه کلایس و لوشی، ۳ آبان ۱۳۴۲ خ.



نخستین بار شیرهای سنگی همدان (تصویر ۱۰۵) را دید، که یکی از آن‌ها امروزه مجسمه‌ای به شدت آسیب‌دیده

هگمتانه در همدان، پایتخت مادها، را به عنوان پروژه کاوش دیگر خود به دست گرفت. او در آنجا برای



تصویر ۹۷.
تخت سلیمان.



تصویر ۹۸.
رخت‌شویی در تخت
سلیمان.



تصویر ۹۹. تخت
سلیمان ۱۳۵۲خ.
زونه ساچریسون
در حال مرمت و
حفاظت از اشیاء.



تصویر ۱۰۰. رایتر
میشاییل بومر در
میان کارگزارانش،
تخت سلیمان،
۱۳۳۸خ.

بود، با این هدف که جزئیاتی از اقامت اسکندر در ایران آشکار شود. البته به نظر می‌رسید این پروژه قابل اجرا نیست، زیرا بقایای بخش مسکونی قدیم شهر باستانی هگمتانه را شهر مدرن همدان پوشیده بود و اجرای پروژه کاوش با مشکلات فراوان و عمده روبه‌رو بود، از جمله

۱۸۱. لوشی ۱۹۶۸ ب.

است و در آن زمان نمونه مجسمه‌سازی دوره ماد یا اشکانی محسوب می‌شد. لوشی این شیرها را به واسطه تناسب اندام و ساخت آن‌ها شواهدی از پیکرتراشی یونانی دانسته^{۱۸۱} و از دید او آن‌ها نشان بارز ارتباط با اسکندر بزرگ است. او امیدوار به کاوش در این مکان

دالان میان سرزمین پست میان‌رودان و فلات بلند ایران قرار دارد. پیشتر هرتسفلد و زاره، از این مکان به‌عنوان «دروازه آسیا»^{۱۸۲} یاد و نقش‌برجسته‌های آشکار آن را مستندنگاری کرده بودند. هیئت لوشی در این منطقه تا سال ۱۳۴۶خ به بررسی و گمانه‌زنی محوطه‌هایی از دوره‌های گوناگون (از دوره ایلامی تا قرن ۱۷ م) پرداخت.

لازم بود خانه‌های مسکونی جدید تخریب شود. درعوض از سال ۱۳۴۱، با همکاری باستان‌شناسان ایرانی، بررسی و شناسایی منطقه کرمانشاه و بیستون انجام گرفت. صخره‌های بیستون (تصویر ۱۰۶)، که نقش‌برجسته سه‌زبانۀ نام‌آشنای داریوش را در خود جای داده، در مکانی مهم و ممتاز به جهت قرارگیری در

زندان سلیمان

یودیت تومالسکی

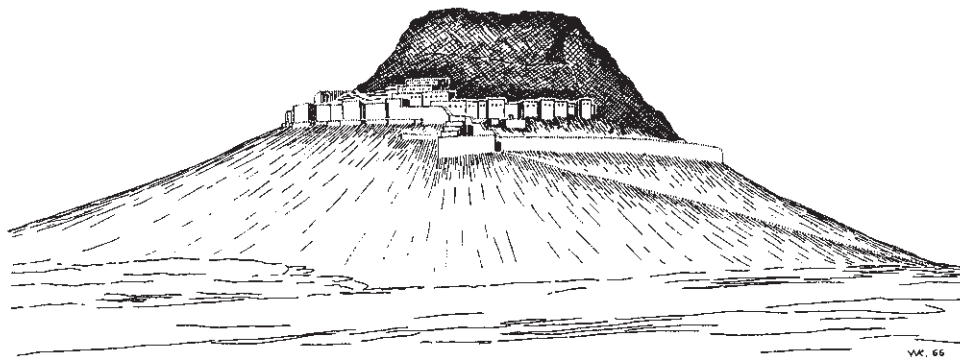
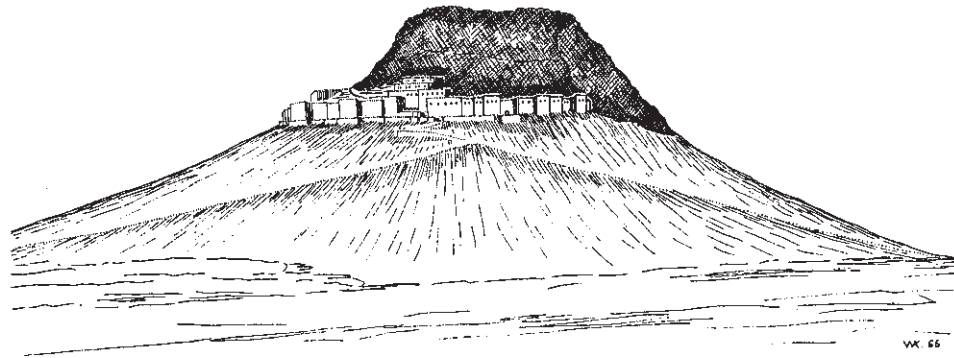
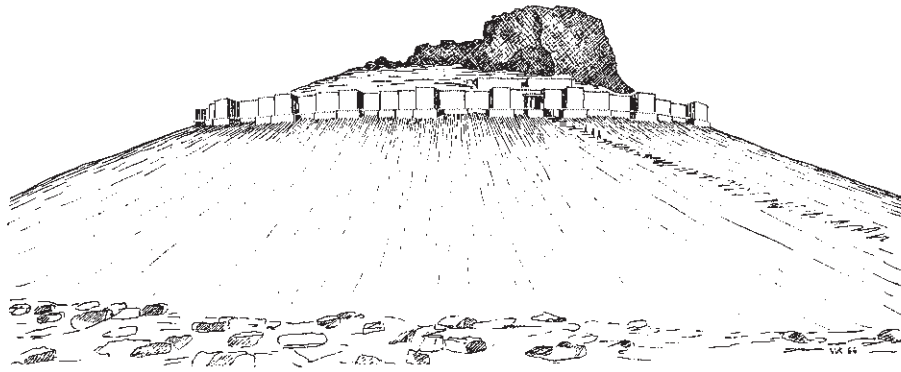
سلیمان و زندان سلیمان دیدن کرد، نخستین کسی بود که پیرامون دهانۀ کوه، دیوار ساخته‌شده را شناسایی و تکه‌سفال‌هایی جمع‌آوری کرد. در زمستان سال ۱۳۳۷خ مؤسسه باستان‌شناسی آلمان درخواست صدور مجوز برای کاوش در تخت سلیمان و زندان سلیمان را از طریق رئیس مؤسسه، کارل بیتل، به دولت ایران تسلیم کرد. چند ماه پس از آن نخستین فصل کاوش به سرپرستی هانس هنینگ فون دراوستن و رودلف ناومان آغاز شد. این سرپرستی در محل به هانس گئورگ اولر و زونه ساچریسون واگذار شد. در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰خ، کارل نیلاندر و ولفرام کلایس برای ترسیم و مستندسازی

زندان سلیمان از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳خ زیر نظر مؤسسه باستان‌شناسی آلمان کاوش شد. این محوطه درحقیقت دربرگیرندۀ مخروطی از تراورتن (تصویر ۱۰۱) است که روی گودال (فرورفتگی) تکاب در استان آذربایجان شرقی و در فاصلۀ چندکیلومتری تخت سلیمان قرار دارد. این سطح دریاچه که از چشمه‌های آب‌گرم تغذیه می‌شده، به دلیل رسوب‌گذاری و ته‌نشین شدن پیوسته و ثابت در کناره‌های ساحلی، در محدوده‌ی زمانی ۱۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ سال ۱۱۰ متر بالا آمده است.

هانس هنینگ فون دراوستن، که در قالب مأموریت مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در سال ۱۳۳۷خ از تخت



تصویر ۱۰۱. زندان سلیمان.



تصویر ۱۰۲. طرح
بازسازی ساختارهای
معماری زندان
سلیمان در دوران
قدیم و جدید؛ دید
از جنوب (بالا) و از
شرق (وسط): دوران
قدیم، پایین: دوران
جدید).



تصویر ۱۰۳. هیئت
کاوش زندان سلیمان.

معماری موجود در آنجا پرداختند. پس از وقفه‌ای یک‌ساله، کارها در زندان سلیمان و کاوش بخشی از تخت سلیمان تا سال ۱۳۴۳ خ به سرپرستی کلایس و به همکاری رایتر میشاییل بومر ادامه یافت (تصاویر ۱۰۸ و ۱۰۹).

پژوهش‌های علمی در زندان سلیمان^{۱۸۳} باعث شناسایی نوعی معماری و ساخت‌وساز دو دوره مختلف (دوره‌های I و II) شد که به دوره‌های میانی و پایانی عصر آهن در شمال غرب ایران (قرون ۹ تا ۷ پم) تاریخ‌گذاری می‌شود. دوره قدیمی‌تر درحقیقت دوره‌ای است که دریاچه آتش‌فشانی مقدس با سکوی بلند و دیوار پیرامونی در آن مکان وجود داشته (تصویر ۱۰۲ بالا) و کانال‌های فراوانی آب را از دریاچه از میان تأسیسات ساختمانی از سراسیمی به سمت پایین هدایت می‌کرده است. در دوره دوم، دیوار شمالی و تأسیسات تدافعی و حصار و باروی مرتبط با دیوار شمالی به مجموعه اضافه شده و در محیط درونی خانه‌هایی برای سکونت ساخته و بخشی از تراس بلند و کانال‌ها ایجاد شده است (تصویر ۱۰۲ پایین). سطح آب آشکارا پایین آمده و دریاچه کاربری و نقش آئینی خود را از دست داده است. امروزه این دریاچه آتش‌فشانی کاملاً خشک شده است. رئیس آلمانی معدن در آن‌زمان، ویلهلم مومرتس، که عنوان بنیادی برای پشتیبانی از پژوهش‌های باستان‌شناسی نیز بوده است، خلاف نظر باستان‌شناسان که می‌خواستند مسیر این حفره را با تجهیزات کوهنوری به سمت پایین طی کنند، هیئت را تشویق کرد از طریق ساخت تونل به سطح این حفره راه پیدا و حفره آتش‌فشانی را بررسی کنند. در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ خ حفر دیگری هم، که از آن بنیاد فریتس تویسن^{۱۸۴} پشتیبانی می‌کرد، انجام شد. از طرف دولت ایران این فعالیت‌ها به نمایندگی فرمانده آن‌زمان ژاندارمری ایران، ژنرال مالک (که بعدها سفیر ایران در بن شد)، مجوز یافت و نظارت شد. این فعالیت‌ها شامل آمادگی و تهیه نیازهای مربوط به ساخت تونل به‌ویژه مواد منفجره بود. شرکت ساخت تونل تویسن تعداد زیادی نیروی انسانی به محل اعزام کرد، که از میان

آن‌ها می‌توان به زمین‌شناس برنارد دام (از هایدلبرگ) و همچنین مهندسان و معدن‌کاران و پزشکان مسئول سلامت کارگران و کارشناسان اشاره کرد. حفر این تونل چند تلاش منجر به شکست را به دنبال داشت. راه حفر بسیار شیبدار و کج بود و لازم بود پس از هر چند متر فاصله با یک پیچ دوباره هموار و متوازن شود. همچنین لازم بود کار از میان آوار و تل خاک حفر و برداشته‌شده ادامه یابد. در گوشه جنوب شرقی سطح حفره آتش‌فشانی در ژرف‌ترین نقطه، هنگام کار قشری از دی‌اکسیدکربن پدیدار و کار حفر و بررسی این حفره آتش‌فشانی در این مقطع از زمان به دلیل وجود گاز غلیظ گوگرد متوقف شد. آغاز دوره نخست زندان سلیمان را می‌توان براساس مقایسه با محوطه‌های عصر آهن شمال غرب ایران (حسنلو ۴، دینخواه ۲، سیلک ۵ و کردلرتپه) به قرن ۹ پم تاریخ‌گذاری کرد. علاوه‌براین یافته‌های سفالی با یافته‌های حوزه فرهنگی قفقاز، اورارتو و منطقه کبان در شمال شرق آناتولی شبیه است. علاوه بر این نوعی توسعه و رشد فرهنگی بومی و محلی در دوره آغازین عصر آهن، آنچه به «گونه سفال خاکستری» شناخته شده، قابل بررسی است.

درست برعکس، سفال دوره دوم (قرن ۷ پم) به محدوده جغرافیایی محصور محدود شده است. در کنار سفال شاخص گونه قرمز روشن عصر آهن ۳ در شمال غرب ایران، و همچنین یافته‌های نشان‌دهنده تأثیر دوره اورارتوی پایانی و آشور جدید، در زندان سلیمان گونه‌ای با ویژگی تزئینات ظریف شناسایی شده که فقط در نهشته‌های مطمئن کاوش قلعه مانایی زیویه و همچنین یافته‌های سطحی منطقه میان میان‌دوآب و زنجان دیده شده است. این محدوده جغرافیایی دارای شواهد گسترش فرهنگی، با سرزمین «مانا» که در منابع تاریخی از آن یاد شده، مطابقت دارد. به‌ویژه قرن ۷ پم از مناقشه اقوام گوناگون و همچنین تهاجم سواران مهاجم سکایی حکایت دارد. در این‌باره، تأسیسات تدافعی موجود در زندان سلیمان گواه خوبی است.

۱۸۳. بومر ۱۹۶۱؛ فون دراوستن و ناومان ۱۹۶۱؛ بومر ۱۹۶۴؛ بومر ۱۹۶۷؛ دام ۱۹۶۸؛ کلایس ۱۹۶۵؛ کلایس ۱۹۷۱؛ تومالسکی ۲۰۰۷.

۱۸۴. نخستین رئیس این بنیاد در سال ۱۳۴۰ خ دکتر ارنست کونن و مدت کوتاهی مسئول امور مالی گئورگ آیش‌هورن بود. در سال ۱۳۴۲ خ وزیر فرهنگ و رنر شوتس به این مقام گماشته شد.

در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ خ جنبه‌های جدیدی در مناسبات آلمان و ایران به وجود آمد.^{۱۸۵} در خارج از کشور و از جمله در آلمان، صداهای مخالف بیشتری به استبداد شاه ایران انتقاد می‌کردند، باز هم کاریکاتوری و این‌بار در روزنامه کلن - اشتات‌آنسایگر،^{۱۸۶} ناخشنودی دولت ایران را برانگیخت. البته منافع هر دو دولت در حفظ روابط مستحکم و هم‌سو بود، به‌ویژه پس از آن که نه دولت عربی در ۱۳۴۴ خ به دلیل به رسمیت شناخته شدن دولت اشغالی فلسطین توسط جمهوری فدرال آلمان، روابط خود را با آلمان قطع کرده بودند. صنعت و اسلحه‌سازی رونق گرفته بود و هم‌زمان ایران از ۱۱ روزنامه‌نگار آلمانی دعوت کرده بود با سفر به ایران گزارشی از سر حسن نیت تهیه کنند. با وجود این، گزارش‌های انتقادی کاهش پیدا نکرد. در تضاد با گزارش‌های به نفع ثریا، که همچنان وجود داشت، گزارش‌های انتقادی روشنفکران ایرانی^{۱۸۷} از شاه در جمهوری فدرال آلمان، که بر تحرکات ضد حکومت هم تأثیر می‌گذاشت، افزایش یافته بود. هم‌زمان در ایران آیت‌الله خمینی که حرکت مذهبی معترضانه‌ای را علیه شاه آغاز کرده بود، به خارج از کشور تبعید شد. عامل به‌ویژه تأثیرگذار در روشنگری و نیز فراهم کردن زمینه‌های مبارزه، آموزه‌های علی شریعتی بود که در دین اسلام پاسخی برای مارکسیسم پیدا کرده بود. در جمهوری فدرال آلمان، اولریکه ماین‌هوف به مناسبت سفر شاه در اوایل تابستان ۱۳۴۶ خ «نامه سرگشاده‌ای به فرح دیبا» را منتشر کرد، که در آن وضعیت موجود ایران را محکوم کرده بود. تظاهرات ضد سفر شاه به آلمان در ۱۲ خردادماه ۱۳۴۶ خ با خشونت شدت گرفت و طی آن بنو اونه‌زورگ، دانشجوی آلمانی با شلیک پلیس آلمان کشته شد. روز پس از این رخداد، شاه از سوءقصد یک دانشجوی ایرانی جان به در برد که از قرار معلوم تیمور بختیار، رئیس تازه‌برکنار شده ساواک،

آن را طراحی کرده بود. در جمهوری فدرال آلمان این تاریخ سرآغاز جنبش‌های افراطی و تندرو دانشجویی در دهه ۱۳۴۰ خ شناخته می‌شود.^{۱۸۸} شاه که از این رخدادها عصبانی بود، خواستار تنبیه و مجازات تظاهرات‌کنندگان شد، ولی در مقابل مطبوعات ایران به شرح و تفسیر این پیش‌آمدها نپرداختند و این مسئله در ایران خودبه‌خود به صورت مسئله‌ای حاشیه‌ای باقی ماند. وزیر کشور آلمان در سفری در شهریورماه، که هدف رسمی از پیش‌اعلام‌شده آن بازدید از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان بود، شکایت شاه از تظاهرات‌کنندگان را دریافت کرد.

سه ماه پس از بازدید شاه از برلین، در تهران جشن تاجگذاری او و همسرش فرح در مهرماه ۱۳۴۶ خ برگزار شد. محمدرضاشاه در مجلس شورای ملی ایران، پیشتر و از شهریورماه ۱۳۲۰ خ که پدرش از قدرت کنار رفته بود، به عنوان پادشاه ایران سوگند یاد کرده بود، با این حال در طول دوران اشغال ایران از برپایی جشن چشم‌پوشی شده بود. در آن زمان محمدرضاشاه تصمیم گرفته بود کشورش را تا دروازه‌های تمدن به پیش برد. به نظر او زمان آن فرا رسیده بود و تاج‌گذاری هم‌زمان فرح به عنوان نایب‌السلطنه هم بی‌تردید امری نوظهور به شمار می‌رفت. برای نخستین‌بار در تاریخ ایران چنین مقام والایی به یک زن سپرده می‌شد.^{۱۸۹} میهمانان خارجی به این جشن دعوت نشده بودند. با وجود این هدیه جمهوری فدرال آلمان به مناسبت جشن تاج‌گذاری با استقبال گرم مواجه شد: به پیشنهاد مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، فریدریش کرفتر (تصویر ۱۰۷)، پژوهشگر معماری آن‌زمان کاوش‌های تخت جمشید، یک ماکت از بازسازی تخت جمشید ساخت.^{۱۹۰} این ماکت همراه با جعبه‌ای از نخستین آثار مربوط به این بازسازی به شاه هدیه و در نهایت به موزه ملی ایران منتقل شد.

۱۸۵. انصاری ۱۹۶۷: ۲۷۰ و ۲۷۶؛ زک ۲۰۱۰.

۱۸۶. Kölner Stadt - Anzeiger.

۱۸۷. نیرومند ۱۹۶۷.

۱۸۸. زک ۲۰۱۰.

۱۸۹. از قرار معلوم

نویسنده این بخش

از کتاب (۱۲) خرداد

۱۳۴۶ خ: محمدرضاشاه

پهلوی در برلین، با

وجود اشاره به تاریخ

ایران، آشنایی کافی

با تاریخ ایران نداشته

است! طبق اسناد و

مدارک تاریخی موجود

در ایران، زن‌ها نه

تنها مقامی هم‌رده با

آن‌چه فرح پهلوی در

نیمه قرن بیستم م به

آن دست یافته بودند،

بلکه بالاتر از آن و

مقام نخست کشور را

به‌عنوان پادشاه نیز

در اختیار داشته‌اند.

برای نمونه، در دوره

شاهنشاهی ساسانیان

می‌توان به پادشاهان

زن ایران، پوران‌دخت

(۶۳۰ - ۶۲۹ و ۶۳۲ -

۶۳۱ م) و آذرمدخت

(۶۳۱ - ۶۳۰ م) اشاره

کرد - مترجم.

۱۹۰. کرفتر ۱۹۷۱.

بیستون

باربارا هلوینگ

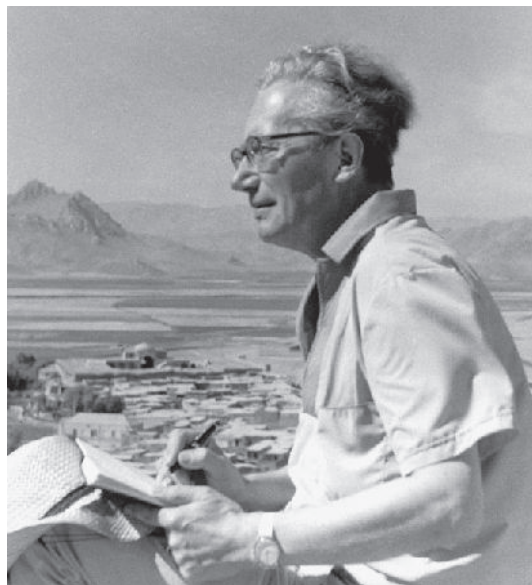
اشاره‌های فراوانی شده، ضمن این که کتزیاس در توضیح این مکان، به انبوه درختان اشاره می‌کند که پای کوه بیستون قرار داشته است. درحقیقت این نقش‌برجسته بزرگ همیشه بخشی از چشم‌اندازی تأثیرگذار و مورد استفاده در دوره‌های مختلف بوده است. به‌ویژه از دوره ساسانی بقایای باغ‌ها و سازه‌های آبرسانی فراوانی وجود دارد که گواه این مسئله است.

فعالیت‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در بیستون بین سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۶ به سرپرستی هاینس لوشی صورت گرفت. جدیت و شور و علاقه لوشی به این مکان بیشتر به واسطه کتاب هرتسفلد بود. او متقاعد شده بود در اطراف بیستون یک کاخ ساسانی وجود داشته، و به طور مشخص آن را کاخ خسرو دوم می‌دانست. پنج سال کار در بیستون نوعی مستندنگاری از همه دوره‌های باستانی در بیستون و همچنین از یافته‌های سطحی و آثار تاریخی به جا مانده به دست داد. در کنار سفال پیش‌تاریخ که در نهشته‌های آواری و فرسایشی زیر نقش‌برجسته داریوش پیدا شده، بقایای بخش مسکونی متعلق به هزاره دوم پم در بخش شرقی نقش‌برجسته قرار داشته است. در اوایل قرن اول پم قلعه کوچکی روی سرازیری ساخته شده بود. علاوه بر این، آوار ساخت نقش‌برجسته داریوش، سکوی ساخته شده در زیر نقش‌برجسته را پوشانده که به قبل از ۵۲۱ پم تاریخ‌گذاری می‌شود.

خود نقش‌برجسته داریوش اول پیش‌تر از فعالیت هیئت آلمانی شناخته شده و کتیبه سه‌زبانه آن در سال ۱۲۱۶ خ توسط هنری راولینسون نسخه‌برداری و خوانده شده بود. لوشی در طول مستندسازی نقش‌برجسته تعداد زیادی عکس از این اثر تهیه کرد و درضمن تشخیص داد که هر سه نسخه این کتیبه در یک زمان ایجاد نشده است. ظاهراً متن ایلامی قدیمی‌ترین نوشته این کتیبه بوده و

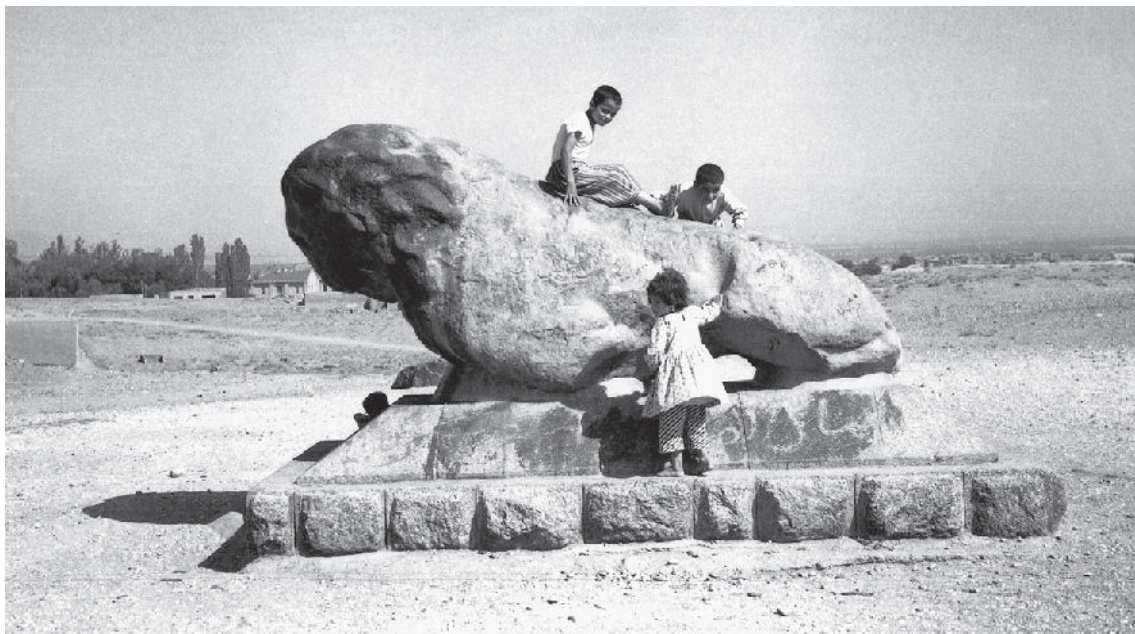
سنگ‌نگاره بیستون^{۱۹۱} با نقش‌برجسته نام‌آشنای داریوش اول، با شکوه و ابهتی خاص بر دره و رودخانه گاماسیو مسلط است، که با پیچ‌وتاب بسیار در دشت به سوی جنوب شرق جریان دارد. این دره بخشی از راه کاروان‌رو قدیمی است که سرزمین بابل را به فلات ایران متصل می‌کرده و در زمان هخامنشیان به راه شاهی مشهور بوده است. از پیش‌از تاریخ انسان‌ها از این موقعیت استراتژیک استفاده کرده‌اند و عنوان کتاب ارنست هرتسفلد در سال ۱۲۹۹ خ در *دروازه آسیا* به این موقعیت اشاره دارد. تعدادی از غارهای این محدوده بی‌گمان از زمان پارینه‌سنگی جدید مورد استفاده بوده^{۱۹۲} و جدیدترین آثار سکونت در آن مربوط به دوره صفوی است. از سال ۱۳۸۲ خ بیستون در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده است.

وجه‌تسمیه نام جدید بیستون (به معنای «بدون ستون») احتمالاً به واژه پارسی باستان «بغستان» (جایگاه خدا) برمی‌گردد که منابع یونانی از آن به عنوان «باگیستانون» یاد کرده‌اند و در دوره پارسی میانه «بہستان» و در منابع جغرافیایی عربی «بهستون» نوشته شده است. به این مکان در منابع و متون تاریخی

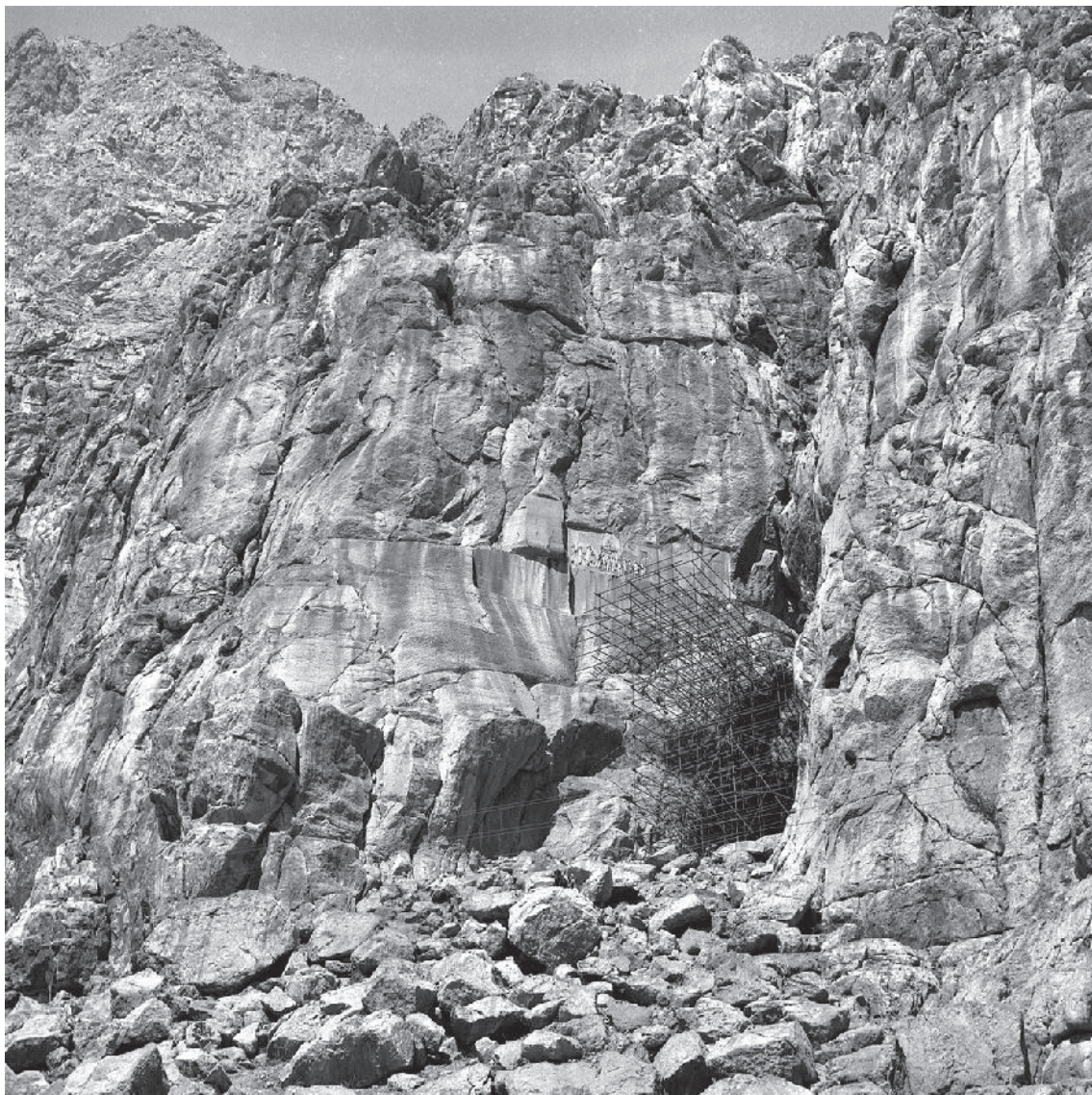


تصویر ۱۰۴. هاینس لوشی در بیستون، ۱۳۴۲ خ.

۱۹۱. لوشی ۱۹۷۴.
۱۹۲. کن ۱۹۵۷؛
بیگلری ۲۰۰۰؛
شیدرنگ ۲۰۰۶.



تصویر ۱۰۵. شیر
سنگی همدان،
۱۳۴۱خ.



تصویر ۱۰۶. کتیبه
بیستون.

چنین ساختمانی کجا بوده است. با وجود این مدارک و شواهد معماری از این دست روشنتر و شرح‌دهنده است: دیوار خاکی در کنار و مسیر رودخانه، دیواری از تخته‌سنگ به طول کمتر از ۲۰۰ متر و بلندی ۳۰ متر، تراس مشهور به سکوی فرهاد و همچنین راه‌ها و پل‌ها، همگی نشان‌دهنده فعالیت‌های فنی و مهندسی ساسانیان است. ممکن است علاوه بر این ناحیه حاشیه رودخانه هم حصارکشی و برای شکار استفاده شده باشد. این صحنه‌ها در نقوش برجسته تاق‌بستان به نمایش درآمده است.

اتاقکی از دوره ایلخانی، مشهور به ساختمان مغولی، نشان می‌دهد که باغ و چشم‌انداز آن همچنین در دوره اسلامی هم کاربری و اهمیت داشته است. راه کاروان‌رو در مسیر رودخانه گاماسیو هم اهمیت خود را از دست نداده و در ساخت کاروانسرای قدیمی از سنگ‌های بنای دوره ساسانی استفاده شده است. بقایای این کاروانسرا در قرن ۱۶ م هنوز وجود داشته، ولی در اوایل قرن ۲۰ م دیگر دیده نمی‌شده است. در دوره صفوی یک کاروانسرا و یک پل، به دستور شیخ‌علی‌خان زنگنه، که کتیبه نقش‌برجسته مهرداد دوم را ناقص کرده است، ساخته شد.

متون بابلی و پارسی باستان پس از آن ایجاد شده است. مجسمه‌های پایینی مربوط به دوره پس‌ازخامنشی، از دوره‌های سلوکی و اشکانی است. مجسمه هیراکلس (هرکول) در حالت درازکشیده، با کتیبه‌ای یونانی به تاریخ ۱۴۸ پم، پایین این کوه قرار دارد. همچنین نقش‌برجسته شاه اشکانی، مهرداد دوم (۸۷ - ۱۲۳ پم) و گودرز دوم (حدود ۵۰ پم) و نیز یک نقش برجمانده از بلاش، از جمله دیگر آثار تاریخی بیستون است. نقش‌برجسته مهرداد دوم، بر اثر ایجاد کتیبه‌ای جدید در سال ۱۶۸۴ م / ۱۰۶۳ خ به دستور شیخ‌علی‌خان زنگنه آسیب دیده و بخشی از آن پوشانده شده است.

از دوره ساسانی بناهای فراوانی در بیستون گزارش شده است. سه تندیس سرستون که به نظر می‌رسد متعلق به یک سازه معماری بوده و امروزه در تاق‌بستان کرمانشاه نگهداری می‌شود، مربوط به یکی از ساختمان‌های دوره ساسانی بیستون است. احتمالاً نوعی دسته‌بندی تاریخ هنری در سال ۶۰۰ م همزمان با حکومت خسرو دوم ساسانی رخ داده است. به دلیل نوع فناوری آن زمان هیچ مدرکی وجود ندارد و بنابراین مشخص نیست که محل احتمالی

گسترش پژوهش‌های باستان‌شناختی در ایران

روشمند میدانی همچون کارهای ولفرام کلایس در شمال غرب ایران بیشتر و صریحاً مورد انتظار بود و از سال ۱۳۴۹ از طریق پشتیبانی یونسکو شدت و سرعت بیشتری یافت. باستان‌شناسی ایران در این فاصله به طور کاملاً ملموس پیشرفت کرده بود. ۱۹۳ نخستین نسل از باستان‌شناسان ایرانی تحصیل خود را در دانشگاه به پایان رسانده بودند و اداره باستان‌شناسی ایران از نظر نیروی انسانی متخصص هم در موقعیتی قرار داشت که قادر به اجرای پژوهش و برآوردن انتظارات در قبال بناها و آثار تاریخی بود. گسترش سریع تهران ضرورت کاوش در گورستان‌های عصر آهن این شهر و به‌ویژه بزرگ‌ترین

وزیر داخلی آلمان، لوکه، در سفرش به ایران در سال ۱۳۴۶ با وزیر فرهنگ ایران هم دیدار و گفت‌وگو کرد و قرار شد کار شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، که تا آن زمان بیشتر بر پژوهش‌های میدانی تخت سلیمان و بیستون متمرکز بود، توانمندتر از گذشته برای رفع نیازهای تشکیلات باستان‌شناسی ایران انجام شود. وزارت فرهنگ ایران به‌ویژه نوعی مشارکت مؤسسه باستان‌شناسی آلمان را در تدوین و جمع‌آوری داده‌های بناها و آثار تاریخی ایران انتظار داشت که درحقیقت پیش‌زمینه و شرط لازم برای حفاظت و پاسداری آتی از این آثار نیز محسوب می‌شد. فعالیت‌های باستان‌شناختی

امکان پذیر نبود. به ویژه در دشت گرگان، در مرز شوروی (ترکمنستان کنونی). همچنین دامنه کاوش‌های منظم و روشمند بسیار گسترده شده بود: باستان‌شناسان ایرانی و خارجی به صورت مشترک در همه جای ایران کار می‌کردند؛ چندین پروژه باستان‌شناختی بر کاوش‌های گسترده آموزشی دانشگاه تهران در دشت قزوین، هفت‌تپه و چغازنبیل در خوزستان متمرکز بود.

آن‌ها یعنی قیطریه را در شمال شهر نمایان کرد. عزت‌الله نگهبان کاوش در این محوطه را به سیف‌الله کامبخش سپرد و کارگردان مشهور، ابراهیم گلستان، فیلمی مستند از این کاوش‌ها تهیه کرد،^{۱۹۴} که امروزه از آثار کلاسیک ایران محسوب می‌شود. علاوه بر این، نگهبان فعالیت‌های میدانی هدفمند را در مناطقی برنامه‌ریزی و اجرا کرد که به دلیل وضعیت مرزی کار در آن مناطق برای خارجی‌ها



تصویر ۱۰۷.

فریدریش کرفتر و ریچارد فرای در حال گفت‌وگو در کنار ماکت بازسازی تخت جمشید.

۱۹۴. نویسنده این بخش از کتاب، نام کارگردان فیلم مستند تپه‌های باستانی قیطریه را به اشتباه نگاشته است. این فیلم در سال ۱۳۴۸ به کارگردانی پرویز کیمیای ساخته شد. فیلم تپه‌های مارلیک در سال ۱۳۴۳ و به کارگردانی ابراهیم گلستان تهیه شده بود. هردو این فیلم‌ها ۱۴ دقیقه هستند و در نوع خود در ایران از نخستین فیلم‌ها با موضوع کاوش باستان‌شناختی ایرانیان به شمار می‌آیند - مترجم.

پنجمین گردهمایی هنر و باستان‌شناسی ایران

هفته به طول انجامید، با سخنرانی در تهران شروع شد و پس از آن شرکت‌کنندگان به شیراز و تخت جمشید رفتند. تا روز پایانی گردهمایی شرکت‌کنندگان از سازماندهی بسیار عالی این برنامه تمجید و تعریف کردند. البته این گردهمایی در پایان با یک جنجال مواجه شد: در روز پایانی دبیر گردهمایی، عزت‌الله نگهبان، شرکت‌کنندگان را به پشتیبانی از قطعنامه‌ای

در فروردین ۱۳۴۷ پنجمین گردهمایی هنر و باستان‌شناسی ایران در تهران گشایش یافت که مدت زیادی از برنامه‌ریزی آن می‌گذشت.^{۱۹۵} باستان‌شناسان از آلمان شرقی برای این گردهمایی دعوت نشده بودند - دو سال پیش از آن سفارت جمهوری فدرال آلمان علیه شرکت پژوهشگران آلمان شرقی در گردهمایی ایران‌شناسی اعتراض کرده بود. این گردهمایی که یک

محدود به ایران نبود و کشورهای بسیار دیگری را شامل می‌شد که مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در آن کشورها مشغول به کارهای پژوهشی بود. در دهه ۱۳۵۰خ، مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، بنا به دلایل اخلاقی و حرفه‌ای و با این استدلال که این مؤسسه نهادی صرفاً علمی و تخصصی است، از تجارت و خرید آثار باستانی و تاریخی خودداری کرد. سال ۱۳۵۴خ به قراردادهای کاری اعضای این مؤسسه یک بند اضافه و در آن خرید این آثار اکیداً ممنوع شده بود.

در این بین، در شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان برنامه کار با شرایط نیروی کار تطبیق داده شد. پس از چاپ نخستین کتاب کوچک از نتایج کاوش‌های تخت سلیمان، از سال ۱۳۴۷ سالنامه‌ای با عنوان *گزارش‌های باستان‌شناسی ایران* منتشر شد، یعنی به‌عمد نام نشریه‌ای را استفاده کردند که ارنست هرتسفلد بین سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۱۷خ منتشر می‌کرد. کاوش‌های تخت سلیمان به تعطیلی موقت انجامید، زیرا رودلف ناومان به عنوان نخستین رئیس شعبه استانبول می‌خواست بر کاوش محوطه آیزانوی^{۲۰۰} در ترکیه متمرکز شود و از سوی دیگر هاینتس لوشی نمی‌توانست به پژوهش‌های بیستون ادامه دهد. ولفرام کلایس در سال ۱۳۴۸ پروژه جدیدی را - پس از سال‌ها بررسی و یک گمانه‌زنی قبلی - با پژوهش‌های باستان‌شناختی در دژ اورارتویی بسطام در شمال غرب ایران آغاز کرد. اورارتو در نخستین سده هزاره اول پم قلمرویی در کوه‌های شرقی میان‌رودان^{۲۰۱} بود و به‌عنوان دشمنی برای آشوری‌ها در کتیبه شلمانسر اول، شاه آشور با نام «سرزمین‌های نائیری» - شامل مناطق شرق ترکیه، ارمنستان و شمال غرب ایران به آن اشاره شده است. از میان این قلمروها، شمال غرب ایران راحت‌ترین منطقه برای دسترسی بود؛ شرق ترکیه برای خارجی‌ها چندان امن نبود و ارمنستان متعلق به شوروی سابق بود. فعالیت‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان تا سال ۱۳۵۷ به طول انجامید و این قلعه بزرگ در سطح وسیعی کاوش شد.

دعوت کرد، که در آن از جامعه باستان‌شناسان خواسته شده بود از تجارت اشیاء تاریخی امتناع و برای ممنوع کردن آن تلاش کنند.

نگهبان این قطعنامه را با جدیت پیگیری و با پافشاری در نهایت آن را تصویب کرد، ولی در این میان دو رأی مخالف وجود داشت: رمن گیرشمن، سرپرست هیئت باستان‌شناسی فرانسوی، و آرتور پوپ، رئیس مؤسسه امریکایی آسیا که خودش تاجر آثار تاریخی و هنری بود.^{۱۹۶} مشکل خریدوفروش عتیقات و آثار تاریخی در حقیقت مشکلی اساسی، هم در ایران و هم در بسیاری از کشورهای دیگر، بود. در ایران، پیش‌تر و در دهه ۱۳۱۰خ مجموعه آثار تاریخی مشهور به مفرغ‌های لرستان در بازارهای خریدوفروش عتیقه پدیدار شده بودند.^{۱۹۷} بخش بزرگی از این اشیاء متعلق به گورستان‌های عصر مفرغ و عصر آهن لرستان بود که از طریق سیاست ساختمان‌سازی حکومت توسط عشایر به‌شکلی برنامه‌ریزی شده چپاول شدند. تقریباً هیچ یافته‌ای در آن‌زمان تاریخ‌گذاری نشده بود. در دهه ۱۳۴۰خ گورستان‌هایی در شمال غرب ایران به سرنوشتی مشابه و این‌بار به طریق مجاز دچار شدند. در آن زمان طبق قانون کاوش‌های تجاری آزاد بود و به دلایل شخصی صورت می‌گرفت. در بازارهای عتیقه و تحت نام «املش»، اشیاء فراوانی، به‌ویژه پیکرک‌های سفالی حیوانات به فروش می‌رسید، که از کاوش‌های علمی گورستان مارلیک هم شناسایی شده بود. فرستادگان خارجی در تهران به عنوان نوعی سرگرمی و مشغولیت به خرید اشیاء تاریخی در بازار می‌پرداختند، بدون این‌که مشکلی برایشان پیش بیاید. ولی آثار ایران به خارج از کشور هم فرستاده و خریدوفروش می‌شد. موزه پیش‌ازتاریخ در غرب برلین هم تعدادی از آثار تاریخی ایران را خریداری کرده بود؛ طبق نامه‌ای داخلی از لوشی،^{۱۹۸} این اشیاء را دانشجویان ایرانی به آلمان می‌بردند تا بخشی از مخارج تحصیل خود را از این راه تأمین کنند. بنابراین فراخوان نگهبان تنها گام عملی در این زمینه بود. مشکل تجارت اشیاء تاریخی

۱۹۵. نگهبان ۱۹۶۹؛
پوپ ۱۹۶۹.
۱۹۶. پوپ ۱۹۶۹؛
گلوک و سیلور ۱۹۹۶؛
ماسکارلا ۱۹۹۹.
۱۹۷. هرتسفلد ۱۹۲۹
آ؛ ماسکارلا ۲۰۰۰.
۱۹۸. نامه لوشی
به رئیس مؤسسه
باستان‌شناسی آلمان در
تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۴۵،
بایگانی مرکزی مؤسسه
باستان‌شناسی آلمان،
پوشه ۱۰ - ۸۰، تهران -
عمومی ۱۳۵۱ - ۱۳۴۶.
۱۹۹. Aizanoi شهری
باستانی در غرب ترکیه،
دارای توالی فرهنگی از
هزاره سوم پم تا دوران
تاریخی و به‌ویژه یونانی
- مترجم.
۲۰۰. وارتنکه ۱۹۹۳؛
سالوینی ۱۹۹۵.

پژوهش‌ها درباره میراث باستانی ایران در جمهوری دمکراتیک آلمان (آلمان شرقی)

هانس ناومان

پژوهش‌های مربوط به تاریخ و فرهنگ و هنر ایران در جمهوری دمکراتیک آلمان در دو شهر برلین و هاله با مؤسسه‌های علمی ویژه متمرکز بود. در برلین، آکادمی علوم (AdW)، دانشگاه هومبولت (HUB) و موزه‌های دولتی و در شهر هاله، دانشگاه مارتین لوتر (MLU) نهادهای علمی مورد نظر بودند. پژوهش‌های مرتبط با این زمینه‌ها در این نهادها مربوط به مشرق‌زمین باستان بود و در ساختارهای تاریخ و فرهنگ و باستان‌شناسی و زبان‌های باستانی قرار داده شده بود، بدون این‌که در محدوده یا موضوع مستقل پژوهشی، نامی از «ایران باستان» برده شود.^{۲۰۱}

پس از آن که در سال ۱۳۲۷خ در دانشگاه مارتین لوتر در هاله دانشکده «پیش‌تاریخ مشرق‌زمین» گشایش یافت که بعدها از دل آن «باستان‌شناسی مشرق‌زمین» بیرون آمد، چهارچوب و حیطه پژوهشی مشرق‌زمین قدیم ایجاد شد که در آن مسائل پژوهشی باستان‌شناختی و نیز هنر و تاریخ فرهنگی ایران باستان هم بررسی و مطالعه می‌شد. در این زمینه می‌توان از بوچارد برنچ (۱۳۹۱ - ۱۳۰۷خ) یاد کرد، که از دهه ۱۳۴۰خ ابتدا به عنوان مدرس و سپس استاد ممتاز (۱۳۵۷ - ۱۳۵۰) و بعد پروفیسور باستان‌شناسی مشرق‌زمین (۱۳۷۰ - ۱۳۵۷خ) فعالیت کرد و نیز آثار منتشرشده شایان توجهی در حیطه تاریخ و فرهنگ ایران باستان داشت. به دلیل فقدان امکان پژوهش‌های مستقل در ایران، برنچ در کارهایش، روابط ایران با قفقاز و نیز با منطقه آسیای میانه را به‌گونه‌ای برجسته مورد مطالعه قرار داد، زیرا به او امکان می‌داد با همکاریانش از آسیای میانه و همچنین جمهوری قفقاز شوروی ارتباط برقرار و همکاری کند. حیطه پژوهشی مورد علاقه او پیش‌تاریخ ایران، دوره‌های ایلام، هخامنشی، اشکانی و ساسانی تا آغاز هنر و فرهنگ ایران در دوره اسلامی بود و دو اثر

برای طیف بزرگی از خوانندگان علاقه‌مند با عنوان‌های *جهان ایرانی پیش از محمد (ص)* (۱۳۴۶خ) و *سوارکاران دشت و بازرگانان، هنر اشکانیان در خاورمیانه* (۱۳۶۹خ) پدید آورد. او در آلمان شرقی در انتشار آثار پژوهشگران شوروی درخصوص فرهنگ و تاریخ هنر ایران و آسیای میانه (و مناطقی که پیش‌تر در این منطقه جزئی از خاک ایران بودند)، از طریق پشتیبانی و حمایت‌های گوناگون، مشارکت داشت. برنچ درباره مسائل تاریخ فرهنگی و مطالعه مجموعه یافته‌های ویژه یا به بیانی دقیق‌تر اشیاء منحصربه‌فرد از ایران و همچنین مناطق مجاور آن در مجله‌های تخصصی فراوانی در آلمان شرقی و نیز خارج از این کشور به بحث و بررسی می‌پرداخت.^{۲۰۲} علاوه‌براین مقاله‌هایی در مجموعه گزارش‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان همچون *گزارش‌های بغداد*^{۲۰۳} و *گزارش‌های باستان‌شناسی ایران*^{۲۰۴} منتشر می‌کرد و پژوهشگران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان که اهداف پژوهشی مشابه داشتند، با برنچ در ارتباط علمی شخصی، به‌ویژه از طریق نامه‌نگاری بودند.

در برنامه درسی دانشگاه مارتین لوتر در شهر هاله، ایران باستان و تاریخی همواره بخشی از برنامه‌های درسی باستان‌شناسی مشرق‌زمین بود. در این زمینه می‌توان به برخی پژوهش‌های دانشجویان برنچ به این شرح اشاره کرد: معماری آئینی و تدافعی اشکانیان در نسا (م. اوپرمن)، باستان‌شناسی، هنر و تاریخ فرهنگی آسیای میانه و ایران (ح. موده، م. موده، ج. تاوبه و س. وینکلمن) و همچنین نقاشی مینیاتور ایرانی - اسلامی (ک. روردانتس)، هنر پارچه‌بافی (ر. ناومان) و کاشی و موزائیک (ف. وگت).

موضوعات باستان‌شناختی و تاریخ هنری مرتبط با ایران باستان هم به طور طبیعی بخشی از کارهای پژوهشی موزه خاورمیانه و موزه‌های دولتی برلین را

۲۰۱. برای آگاهی بیشتر و ارزیابی گسترده‌تر از وضعیت آلمان شرقی رک: رولمان ۱۹۷۰؛ موده ۱۹۸۵؛ کینگل ۱۹۸۶؛ کینگل و زوندرومن ۱۹۹۱؛ ناومان ۱۹۹۱؛ وارتنکه ۱۹۹۳؛ رکه و دیگران ۱۹۹۵؛ ناومان ۱۹۹۸؛ موده ۱۹۹۹.
۲۰۲. در جمهوری دمکراتیک آلمان (آلمان شرقی) مجله‌های *Altorientalische Forschungen* و *Forschungen und Berichte der Staatlichen Museen zu Berlin* و در خارج از این کشور *Persica* و *Iranica Antiqua Baghdader*.
۲۰۳. *Mitteilungen*.
۲۰۴. *Archäologische Mitteilungen aus Iran*.

بخشی از گروه‌های پژوهشی «تورفان» در حوزه «شرق باستان» مؤسسه مرکزی تاریخ قدیم و باستان‌شناسی (ZIAGA) آکادمی علوم فعال بود. در سال ۱۳۵۰ خ سری «متون تورفان در برلین» (BT) پایه‌گذاری شد، که در آن زوندرمن مجلدهای فراوانی را به عنوان نویسنده و گردآورنده، تحت سرپرستی خود داشت. در این زمینه می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: «متون پارسی میانه و اشکانی افسانه‌ای و تمثیلی مانوی» (۱۳۵۲ خ)، «متون پارسی میانه مانوی درباره محتویات تاریخ کلسیا» (۱۳۶۰ خ)، «کتابی در شرح فلسفه مانوی/سغدی» (۱۳۶۴ خ) و همچنین پایان‌نامه (تایپ‌شده) دوره فوق‌دکتریش «مطالعه‌ای بر تاریخ و ارزش تاریخ‌نگارانه روایات مانی با تأملی ویژه بر روایات ایرانی» از سال ۱۳۶۳ خ. مشکلات و مسائل تاریخ، زبان و مذهب ایران در دوره‌های اشکانی و ساسانی چندین بار موضوع مقاله‌های زوندرمن در مجموعه مقالات و کتاب‌ها در درون و بیرون آلمان بود. هم آثار منتشر شده و هم مطالعات زوندرمن او را جانشینی خوب برای ایران‌شناسی در حوزه متون پارسی میانه قرار داد که همچنین بر پایه شناخت و تحلیل‌های بین‌المللی گوناگون از او نیز همین استدلال بیرون می‌آمد. در دهه ۱۳۶۰ خ دو تن دیگر (ا. کولبیتس و س. ر. ک) در دانشگاه هومبولت با سرپرستی زوندرمن به تخصص ایران‌شناسی دست یافتند. همچون زوندرمن، شاگردانش هم پس از ۱۳۶۸ خ مطالعاتشان را درخصوص متون ایرانی از صحرای تورفان در آکادمی برلین ادامه دادند.

بسطام

باربارا هلوینگ

سه دریاچه بزرگ فلات، دریاچه وان در ترکیه، دریاچه ارومیه در شمال غرب ایران و دریاچه سوان در ارمنستان قرار داشت. منابع نوشتاری اورارتوها به خط میخی، البته به زبان خودشان، اورارتویی، که با زبان هوری خویشاوند

تشکیل می‌داد که دارای مجموعه‌ای از آثار ایران بودند. اشیاء مرتبط با این موضوعات چه از دیدگاه علمی چه عامه‌پسند در موزه قرار داشتند و پژوهشگران موزه نتایج پژوهش‌های خود را منتشر می‌کردند (ل. یاکوب - روزت، ا. کینگل - برانت، گ. ر. مایر و ر. ب. وارنکه). دوره ساسانی در همه مؤسسه‌ها مورد توجه و مطالعه بود. باستان‌شناس کلاسیک، روبرت هایدن رایش (۱۳۶۹ - ۱۲۷۸ خ) که در شهرهای ینا و لایپزیک تحصیل کرده بود، پژوهشی علمی با عنوان «پیکره‌های نیم‌تنه در مهرهای سنگی ساسانی» را در قالب مقاله‌ای درخصوص پیکرنگاری در هنر ساسانی منتشر کرد.^{۲۰۵} در برلین در دانشگاه هومبولت پژوهشی با موضوع سکه‌های ساسانی از بابل صورت گرفت.^{۲۰۶} در حیطه کارهای سکه‌شناسی در موزه‌های دولتی برلین، پژوهش درباره سکه‌های ساسانی ادامه پیدا کرد.

از ۱۳۳۰ خ در دانشگاه هومبولت برلین هاینریش ف. یونکر (۱۳۴۹ - ۱۲۶۸ خ) زبان‌شناس و ایران‌شناس مشغول به کار شد. در زمینه بررسی منابع و مآخذ ایران قدیم مهم‌ترین شاگرد او و بزرگ علوی (۱۳۷۶ - ۱۲۸۳ خ)، ورتر زوندرمن بود که در سال ۱۳۴۲ خ با موضوع مشروعیت شاهان ساسانی از پایان‌نامه دکتری خود دفاع کرده بود. از سال ۱۳۴۹ خ زوندرمن، به عنوان عضو هیئت علمی، پژوهش‌های علمی خود را با موضوع ایران در آکادمی علوم برلین پیش برد و البته در انتشار نوشته‌های پارسی میانه، اشکانی و سغدی مجموعه تورفان در آکادمی علوم برلین و از سال ۱۳۶۴ خ در

در حدود اواخر سده ۹ پم دولت اورارتو در شرق آناتولی و جنوب قفقاز تشکیل شد و تا اواخر سده ۷ پم باقی ماند و همواره دشمن مهمی برای دولت آشور بود. خاستگاه این قلمرو شکوفا اطراف کوه آرارت، و میان

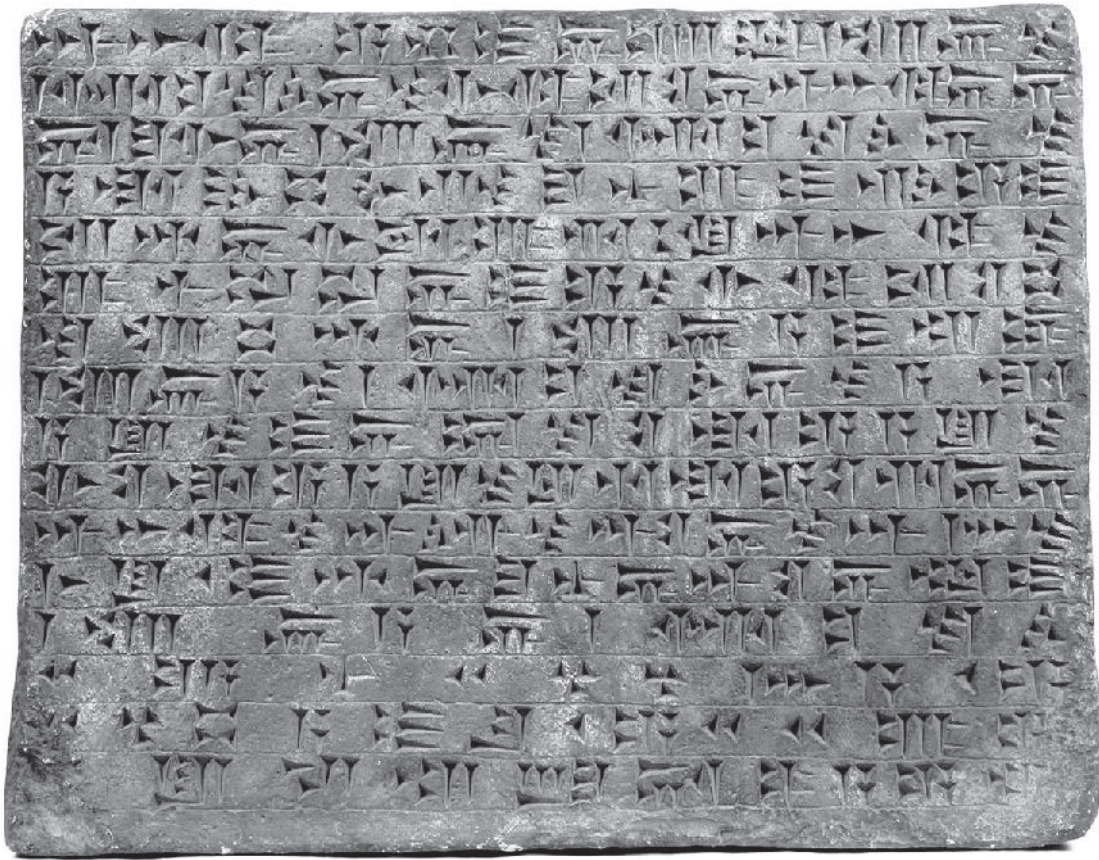
۲۰۵. ۱۹۹۵/۱۹۶۵ خ و اندرلاین.
۲۰۶. منتشر شده در نشریه Acta Iranica (ه. سیمون).



تصویر ۱۰۸. کلاه خود
مفرغی اورارتویی،
سده ۷ پ.م.



تصویر ۱۰۹. جزئیات
نقوش برجسته بر
روی کلاه خود مفرغی
اورارتویی، سده ۷
پ.م.

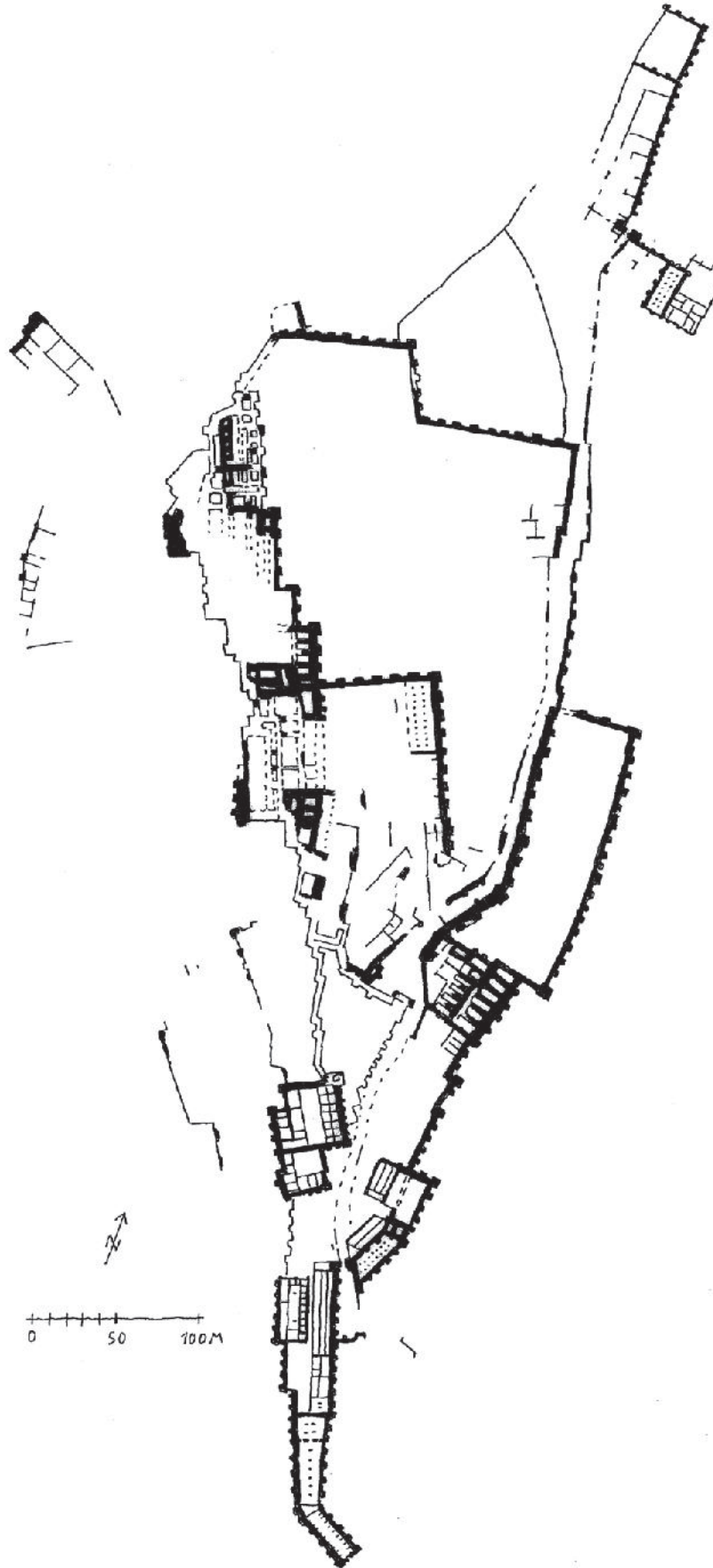


تصویر ۱۱۰. کتیبه
بنیان‌گذاری
بسطام. نسخهٔ مولاژ
گچی.

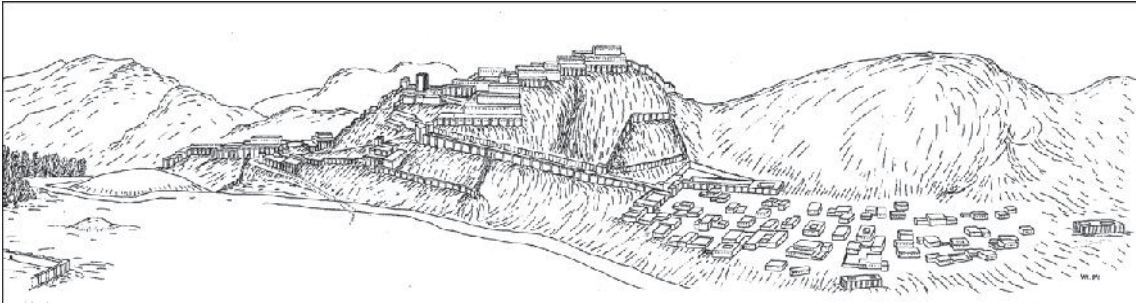


راست) تصویر ۱۱۱.
قطعه سنگی با کتیبهٔ
میخی اورارتویی.
چپ) تصویر ۱۱۲.
بسطام. خمره‌ای
بزرگ در هنگام
مرمت.

بود، نگاشته شده است. اورارتوها در این نوشته‌ها از عنوان «شاه نائیری» استفاده کرده و برای نامیدن قلمرو خود واژهٔ «بیاینیلی» را به‌کار برده‌اند. علاوه بر این یک خط تصویرنگاری هم وجود داشته که البته تاکنون رمزگشایی نشده است. در کتیبه‌های دشمن سیاسی آن‌ها، آشوری‌ها، این منطقه از سدهٔ ۱۳ پم به‌عنوان اروآتری شناخته می‌شد، ولی در قالب نوعی وحدت سیاسی، نخستین‌بار در سدهٔ ۹ پم، اورارتو با ادغام



تصویر ۱۱۳. بسطام.
 نقشه تأسیسات
 معماری دژ دوره
 اورارتویی.



تصویر ۱۱۴. بسطام.
طرح بازسازی دژ
اورارتویی بسطام.



تصویر ۱۱۵. بسطام.
کاوش در ناحیه
دروازه جنوبی.



راست) تصویر ۱۱۶.
بسطام. سرپیکان‌های
آهنی اورارتویی.
چپ) تصویر ۱۱۸.
بسطام. ورقه‌هایی
آهنی مربوط به
پوشش زرهی
اورارتویی.



تصویر ۱۱۷. بسطام،
سرنیزه آهنی
اورارتویی.



تصویر ۱۱۹. بسطام،
قطعه‌ای از گیره
کمر بند اورارتویی با
سه حلقه در حاشیه.

۲۰۷. کلایس ۱۹۷۷؛
کلایس ۱۹۷۹؛ کلایس
۱۹۸۸.

چندین شاهک‌نشین کوچک در شرق آناتولی تشکیل شده و به نظر می‌رسد ظاهراً این اتحاد بر اثر فشارهای آشوری‌ها رخ داده است. پس از تشکیل پادشاهی اورارتو حدود یک سده صرف استقرار و نیز گسترش قلمرو آن‌ها شد و مرزهای این پادشاهی رفته‌رفته تا حدود دره رود ارس در شمال غرب ایران هم گسترش یافت. در اواخر سده ۸ پم و در زمان حکومت روسای اول (حکومت: ۷۳۵-۷۱۳ پم) و هم‌زمان با حکومت سارگون دوم در سرزمین آشور، درگیری‌های همیشگی با آشوری‌ها از بیرون مرزهای اورارتو به درون فلات منتقل شد و نوعی تثبیت و اتحاد دوباره اورارتوها، در زمان روسای دوم (حکومت: ۶۸۵-۶۴۵ پم) و از طریق اصلاحات درونی و تأسیس شهرها به‌ویژه در شمال غرب ایران صورت گرفت. پایه‌گذاری تأسیسات تدافعی دژ بسطام نیز مربوط به این دوره زمانی است.

بقایای دژ اورارتویی بسطام در حوزه شهرستان خوی، در نزدیکی مرز ترکیه و در بلندی ۱۳۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد. این سازه در امتداد رشته‌کوهی کشیده شده که دره ژرف آغ‌چای را در مقابل دشت قره‌ضیاءالدین محاصره کرده است. در این دره راهی وجود دارد که بسطام را به پایتخت اورارتویی توشپا (وان) پیوند می‌دهد، ضمن این‌که پیش از بنیان‌گذاری شهر هم این مسیر وجود داشته است.

ولفرام کلایس که در مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در استانبول با یادگارهای تاریخی اورارتوها سروکار داشت، این دژ را در سال ۱۳۴۶ خ با بررسی‌های روشمند در سرزمین‌های اورارتو در شمال غرب ایران کشف و در سال ۱۳۴۷ خ کاوش این محوطه را آغاز کرد. تا پیش از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ خ این پژوهش‌ها ادامه یافت، ولی به نتیجه نهایی نرسید.^{۲۰۷}

محوطه بسطام پیش از دوره اورارتویی، در سده‌های ۸-۹ پم هم دارای سازه‌های تدافعی کوچک در نزدیکی بقایای محدوده دروازه جنوبی بود. در سده ۷ پم در یک جایگاه، «جایی که زمین متروک بود»، آن‌گونه

که کتیبه پایه‌گذاری دژ گزارش می‌دهد، دژ را روسای دوم گسترش داد و «شهر کوچک روسای» نامید. این کتیبه روسای دوم را در سال ۱۲۸۹ خ افسر و دیپلمات آلمانی، گراف کانیتس، در کاخ کوچک قاجاری در شهر مرزی ماکو پیدا کرده و امروزه در موزه ملی ایران در تهران نگهداری می‌شود (تصویر ۱۱۰). در حقیقت ارتباط بسطام با این کتیبه و روسای دوم را یافته‌های دیگری از جمله کتیبه‌هایی روی سنگ (تصویر ۱۱۱) و همچنین بر لبه خمره‌های بزرگ (تصویر ۱۱۲) تأیید می‌کند. استفاده اورارتوها از این دژ احتمالاً تا پیش از پایان سده ۷ پم ادامه داشته و آن زمان بر اثر تخریب سازه به پایان رسیده است. شواهد استقرار در این محوطه از دوره‌های ماد، هخامنشی، اشکانی و ارمنی هم وجود دارد.

کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناختی بخش گسترده‌ای از تأسیسات دژ اورارتویی بسطام را نمایان کرده (تصویر ۱۱۳ و ۱۱۴) و برآیند علمی شایان توجهی در پاسخ به پرسش‌های پژوهشی موجود داشته است. بر اساس آنچه از معماری اورارتویی شناخته شده، معماری موجود با نقشه و طرح کلی از پیش تعیین‌شده بنا هم‌خوانی چندانی ندارد و بیشتر با نقشه طبیعی محوطه هماهنگ است. برای دیوارهای بیرونی پی و لایه زیرین صخره‌ای هموار و به حالت تراس درآورده شده و بنابراین دیواری که روی این سطح ساخته شده قطر و بلندی گوناگون در نقاط مختلف و سنگ‌های رج‌چینی روی یکدیگر و کنار هم دارد. همچنین برای تحکیم بیشتر دیوار بیرونی، در فاصله‌های مختلف بیرون‌زدگی و برجک‌های کوچک تعبیه شده است. در ساخت دیوار شناسایی شده، در بسیاری از بخش‌ها خشت هم به کار رفته است. بسطام بزرگ‌ترین قلعه اورارتویی شناخته‌شده است، که از نظر تأسیسات و سازه به نمونه‌های مشابه اورارتویی شناخته‌شده در حوزه دریاچه وان در ترکیه - توشیا، آیانیس و چاوش‌تپه - شبیه است. در مقابل این منطقه پرمعیت، در بخش‌های شرقی قلمرو اورارتو داده‌های اندکی به دست آمده است. بررسی‌های



تصویر ۱۲۰. بسطام.
کاسه مفرغی اورارتویی.



تصویر ۱۲۱ الف.
بسطام.
قالب‌های سنگی.



تصویر ۱۲۱ ب.
بسطام.
قالب‌های سنگی.



تصویر ۱۲۲. بسطام.
سفال گونه قرمز اورارتویی، قطعه‌ای از پایه یک ظرف سفالی.

تصویر ۱۲۳. بسطام.
اثر مهر استامپی بر
روی سطح ظرف.



تصویر ۱۲۴. بسطام.
قالب گچی لوح گلی
اورارتویی.



تصویر ۱۲۵. بسطام.
اثر مهرهای جدید از
مهرهای اورارتویی.



ولفرام کلایس در مناطق دیگر به شناسایی هشت کتیبه سنگی اورارتویی منجر شد. از مهم‌ترین نتایج کاوش‌های باستان‌شناختی در این محوطه شناسایی سه واحد معماری اورارتویی گوناگون است: بخش میانی دژ با دروازه جنوبی (تصویر ۱۱۵) و احتمالاً خوابگاه نظامیان و اصطبل‌ها مربوط به هسته اصلی تأسیسات؛ دژ مرکزی با یک معبد برای خدای هالدی، با ساختمان‌های ورودی (پذیرش) و ذخیره آذوقه محلق‌شده؛ و بخش بالایی دژ که محل زندگی و اسکان بوده است. در این بخش مرکزی بعداً توسعه‌ای در بخش شمال با ساخت یک دروازه شمالی مکمل صورت گرفته و همچنین در مرحله سوم دروازه شمالی بیرونی افزوده شده و تأسیسات در دامنه کوه در جبهه شمالی و شرقی گسترش یافته است. در بخش بیرونی همچنین یک واحد مسکونی صنعتگران و کارمندان در بخش شمال پای کوه و نیز مجموعه شرقی با چند طولیله وجود دارد.

بر اساس قانون معتبر تا سال ۱۳۵۶ خ، مبتنی بر تقسیم یافته‌های کاوش و بررسی، تعدادی از اشیاء به دست آمده از بسطام به موزه پیش از تاریخ برلین و مجموعه دولتی مونیخ فرستاده شد. این مجموعه آگاهی‌هایی درباره اشیاء شاخص دوره اورارتویی، از یکی از مهم‌ترین دژهای این قلمرو در سده ۷ پم به دست می‌دهد.

در اینجا نخست اشیاء فلزی مورد اشاره هستند. برپایه شاخصه‌های هنر فلزکاری دوره اورارتویی، می‌توان به ورقه‌های مفرغی با برجستگی‌های ایجادشده از تزئینات با نقوش انسانی و حیوانی (تصویر ۱۰۸، ۱۰۹ و ۱۱۹) اشاره کرد که به عنوان اتصالات بر روی کمربندها و دیگر اشیاء از چرم و چوب مورد استفاده بودند. هنر ساخت این نوع گیره کمر بند و ورقه‌های کمر بند اورارتویی حیطة گسترده‌ای دارد، ولی به این اشیاء، بدون نهشته مطمئن کاوش، فقط می‌توان به طور محدود به عنوان منبع تاریخ اورارتو استناد کرد. در کنار صفحه‌ها و ورقه‌های فلزی - که

هم از شاخه‌های دوره اورارتویی است.

در فن مدیریت اداری اورارتویی شباهت‌هایی به الگوهای آشوری وجود داشته است. اورارتوها هم به خط میخی می‌نوشتند، به‌ویژه به شکل کتیبه پایه‌گذاری بسطام،^{۲۰۸} و همچنین بر روی لوحه‌های گلی (تصویر ۱۲۴). علاوه بر این مهرهای سیلندری برای علامت‌گذاری روی کالاها در معاملات و کسب‌وکار (تصویر ۱۲۵) استفاده می‌شد و همچنین اثر مهرهای استامپی روی ظرف‌های سفالی (تصویر ۱۲۳) در میان آثار اورارتوها رواج داشت.

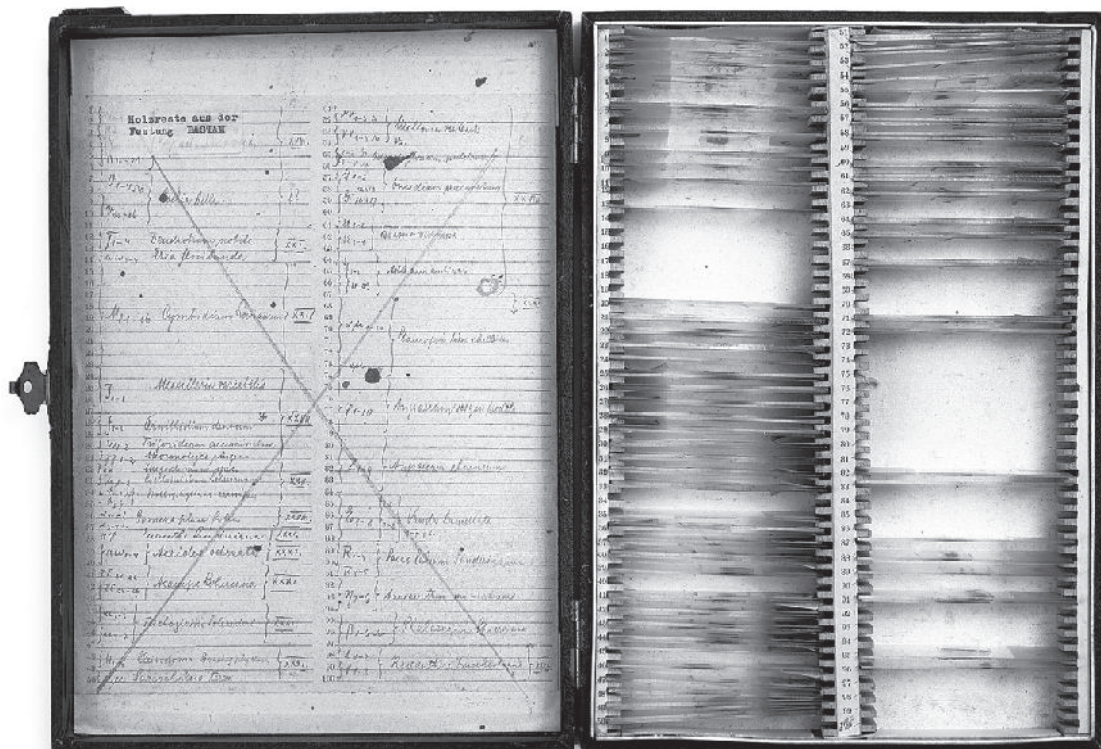
ویژگی محوطه بسطام کوهستانی، ماندگاری زیاد مواد آلی است. همه ستون‌های چوبی در کاوش کشف و مستندسازی شدند. پوست درخت غان حفظ‌شده و نمونه‌های گیاه‌شناسی فراوانی بررسی شدند (تصویر ۱۲۶ و ۱۲۷). بنابراین پژوهش‌های بسطام نمونه مناسب برای کار باستان‌شناختی گسترده در زمینه تاریخ معماری است و پژوهش‌های تاریخی و تاریخ هنری، و به‌ویژه روش‌های علمی و مطالعات میان‌رشته‌ای را هم پوشش می‌دهد.



تصویر ۱۲۶. بسطام. پوست درخت غان.

با در نظر گرفتن جنگ‌های پی‌درپی اورارتوها با دیگر اقوام به‌ویژه آشوری‌ها چندان شگفتی‌آور نیستند - اسلحه و قطعات پوشش زرهی از آهن (تصویر ۱۱۸-۱۱۶) قرار دارد که دیگر مورد مهم در میان آثار برجای‌مانده از هنر فلزکاری اورارتوهاست و دیگر یافته‌ها را می‌توان تحت عنوان اشیاء مورد استفاده روزمره بررسی کرد (تصویر ۱۲۰).

پردازش این اشیاء، همچنان که قالب‌های یافت‌شده (تصویر ۱۲۱ الف و ب) نشان می‌دهد، بی‌گمان در بسطام انجام شده و گونه سفال قرمز صیقلی (تصویر ۱۲۲)، که باستان‌شناسان از آن به عنوان «گونه قصر» یاد می‌کنند،



تصویر ۱۲۷. بسطام. قالب نگه‌دارنده اسلایدهای میکروسکوپی با نمونه‌های گیاه‌شناسی.

۲۰۸. سالوینی ۲۰۰۵.

دهه طلایی ۱۳۵۰

و انتشار مجله‌ای برگزار شد^{۲۱۱} که به کوشش ویلهلم آیلرز از شرکت‌کنندگان در گردهمایی منتشر می‌شد. از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان فقط ولفرام کلایس، رئیس تازه‌تعیین‌شده دعوت شده بود و فریدریش کرفتر معمار، که پیش‌تر در تخت‌جمشید کار کرده بود، به عنوان عضو گردهمایی ایران‌شناسان او را همراهی می‌کرد.

انتقاد به برپایی این جشن که از قبل آغاز شده بود، نه تنها در ایران بلکه در بیرون از کشور هم شدت گرفت. در آلمان هم از یک سو هزینه‌های صرف‌شده برای برپایی این جشن مورد انتقاد بود و از سوی دیگر وضعیت حقوق بشر در ایران به چالش کشیده می‌شد. رئیس‌جمهور آلمان فدرال، گوستاو هاینه‌من بر اثر فشار افکار عمومی در آلمان دعوت به حضور در این جشن را نپذیرفت و به جای او رئیس مجلس، کای‌اوه فون هانزل در این جشن شرکت کرد. انتقادهای آلمان مدتی کوتاه به شدت موجب دلخوری رژیم ایران شده بود. ایران دانشجویان خود را به جای ارسال به آلمان، جایی که نیروهای مخالف رژیم اجازه فعالیت داشتند، برای ادامه تحصیل به امریکا می‌فرستاد.

زمانی که در اسفندماه ۱۳۵۰ صدراعظم آلمان و دارنده نشان صلح نوبل، ویلی برانت از ایران دیدن کرد، دوره انتقادهای آلمان از جشن‌های دوهزاروپانصدساله گذشته بود. با وجود اینکه برانت از نخستین سیاستمداران آلمان بود که به وضعیت حقوق بشر در ایران با دید انتقادی نگاه می‌کرد،^{۲۱۲} از استفاده ابزاری دانشجویان ایرانی از اتحادیه دانشجویان آلمانی خشمگین بود. در گفت‌وگو با شاه دو دولت هم‌عقیده بودند که با دانشجویان معترض مشکل دارند، دیدگاهی، که پیش‌تر و در سال ۱۳۴۷ خ صدراعظم آن زمان آلمان در بازدیدش از ایران یادآور شده بود. البته برانت در نامه‌ای خصوصی تردید و بدبینی خود را درباره مدرن‌سازی و اصلاحات از بالا تجویز شده در ایران ابراز و اعلام کرده بود که این

در اوایل دهه ۱۳۵۰ خ در ایران سرانجام اصلاحات انقلاب سفید صورت گرفت.^{۲۰۹} زمین بازتوزیع و همچنین مشکلات مربوط به آبیاری و تقسیم بذر و کود با همیاری دولت برطرف شد. ایستگاه‌های مراقبت پزشکی تشکیل شد و دانش‌آموختگان دبیرستان موظف شدند در روستاها به تدریس و سوادآموزی بپردازند، ولی در ورای این موفقیت‌های ظاهری، مشکلات فراوانی پنهان بود (تصویر ۱۲۸-۱۳۱). مناطق عشایری و قبیله‌ای به واحدهای کوچک فراوانی تقسیم شدند و از دیدگاه مدیریتی خطا در این بود که هنوز مالکیت جدید با سیستم موجود هماهنگی نداشت و تنگناهای موجود برای تدارک کود و آب به بروز حساسیت منجر شد. گروه‌های چپ و محافظه‌کار با این اصلاحات مخالفت کردند و دست به اعتراض زدند.

در سال ۱۳۵۰ - پس از برنامه‌ریزی طولانی مدت پس از بارها به تعویق افتادن - حکومت سلطنتی ایران با برنامه شکوهمندی در پایتخت هخامنشیان، در تخت‌جمشید و پاسارگاد به برپایی جشن‌های دوهزاروپانصدساله پرداخت که در دنیا مورد توجه قرار گرفت و بعدها از آن به عنوان «یکی از بزرگ‌ترین سوءاستفاده‌های سیاست مدرن از باستان‌شناسی و تاریخ»^{۲۱۰} یاد شد (تصویر ۱۳۲-۱۳۳). برنامه طراحی‌شده این جشن بر نوعی یادآوری دوهزاروپانصدمین سال بنیان‌گذاری سلسله هخامنشی استوار بود که نخستین شاهنشاهی بزرگ در ایران محسوب و از سوی حکومت پیشینه‌ای برای سلسله پهلوی عنوان می‌شد. به این ترتیب محمدرضاشاه در حضور بسیاری از سران حکومت‌ها از سراسر دنیا در برابر آرامگاه کورش بزرگ در پاسارگاد، نیای ادعاشده خود را با این جمله مطمئن ساخت: «کورش! آسوده بخواب، که ما بیداریم...»

در راستای برنامه‌های علمی، گردهمایی ایران‌شناسان در شیراز به همراه جشن گشایش دانشگاه نوبنیاد پهلوی

۲۰۹. لامپتون ۱۹۶۹؛
نجم‌آبادی ۱۹۸۷.
۲۱۰. عبدی ۲۰۰۱.
۲۱۱. آیلرز (به کوشش)
۱۹۷۱.
۲۱۲. زکی ۲۰۱۰.
۲۰۷-۲۱۰.

فدرال آلمان در ۱۳۵۲خ به شدت نیاز این کشور را به شریک اقتصادی نمایان کرد. از اواسط دهه ۱۳۵۰خ جمهوری فدرال آلمان خرید نفت ایران را افزایش داد و درمقابل سفارش‌های ماشین‌آلات و دستگاه‌های صنعتی و همچنین تجهیزات هسته‌ای ایران به صنعت آلمان سیر صعودی پیدا کرد.

اقدام‌ها بدون اصلاحات در سیاست داخلی موفقیت‌آمیز نخواهد بود^{۲۱۳} - آنچه ما امروز می‌دانیم که ارزیابی درستی بوده است.

به عنوان نتیجه این بازدید کمیسیون دولتی مشترک برای کارهای مشترک اقتصادی و فنی راه‌اندازی شد. کمی پس از آن، بحران نفت جمهوری



تصویر ۱۲۸.
مردی از عشایر
کوچ‌نشین قشقای با
کلاه سنتی.

گفت‌وگو با باربارا گرونه‌والد

گفتگوکننده: پاتریسیا رحیمی پور

بود و حس زیبایی به وجود می‌آورد. همچنین در آن هشت سال که در زمان شاه در ایران زندگی کردم... گاهی با یک دوست، یک مرد ایرانی، به نقاط مختلف ایران سفر می‌کردم. او دربارهٔ دوران کودکی‌اش در اصفهان برایم توضیح می‌داد: «وقتی تو به آب نیاز داشته باشی، می‌توانی به هر خانه‌ای مراجعه کنی. مردم یا تو را به جایی که آب باشد راهنمایی می‌کنند یا خودشان به تو آب می‌دهند...»

باربارا گرونه‌والد از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۷۲ عکاس شعبهٔ تهران مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان بود و تا هشت سال تا پس از انقلاب اسلامی در ایران زندگی کرد. پرسش: نخستین بار در چه سالی به ایران رفتید؟ پاسخ: ۱۳۴۵.

پرسش: چه زمانی بود؟

پاسخ: مسلماً قبل از آن که در سال ۱۳۵۰ به ایران بازگردم. ولی مهمان‌نوازی همیشه در ایران قابل لمس



تصویر ۱۲۹.
تهران. نمونهٔ معماری
دهه ۱۳۴۹خ.



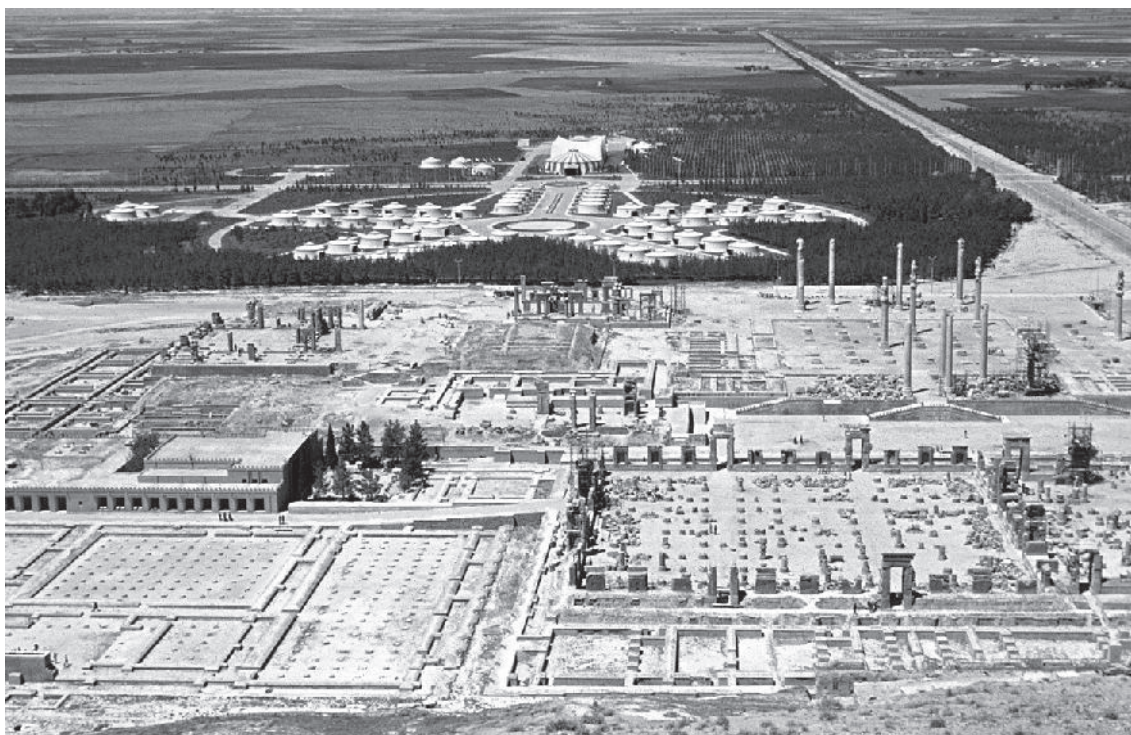
تصویر ۱۳۰.
زنان قشقای در
نزدیکی تخت جمشید.



تصویر ۱۳۱.
تخت جمشید. هتل
داریوش، ۱۳۵۰خ.



تصویر ۱۳۲.
تخت جمشید.
جشن‌های
دوهزاروپانصدساله
شاهنشاهی ایران.



تصویر ۱۳۳.
تخت جمشید. دید
از بالا: تخت جمشید
و چادرهای برپاشده
برای جشن‌های
دوهزاروپانصدساله.

لازم بود اشیاء تمیز شود، مثلاً موزائیک‌ها.
پرسش: ایرانی‌ها از کاوش آلمانی‌ها در ایران استقبال
می‌کردند؟
پاسخ: بله، فکر می‌کنم.
پرسش: کاوش آلمانی‌ها در ایران برای خود شما چه
حس و مفهومی داشت؟

پرسش: در ایران ارتباط زیادی با مقامات تشکیلات
باستان‌شناسی ایران داشتید؟ آیا همکاری تنگاتنگی بین
شما و باستان‌شناسان ایرانی وجود داشت؟
پاسخ: بله. در موزه‌ها، وقتی می‌خواستم عکاسی کنم،
اول قرارداد می‌بستم. بنابراین همیشه با من خوش‌رفتار
بودند. همکاری بسیار خوبی بود، حتی وقتی برای عکاسی

قرار گرفته‌اند. آیا از نظر شما ارتباطی میان آدم‌ها و آثار در این تصاویر وجود داشته است؟

پاسخ: نمی‌دانم! من نوعی گرایش به مردمان عشایر کوچ‌نشین قشقای داشتم. آن‌ها طبیعتاً در محدوده تخت جمشید، پاسارگاد و فیروزآباد در رفت‌وآمد بودند و دیده می‌شدند، ولی آیا آن‌ها در این مسئله نقشی داشتند یا نه؟ نمی‌دانم!

پرسش: این که شما قادر به صحبت با آن‌ها نبودید هم تأثیر داشته؟
پاسخ: بله.

پرسش: ولی تماس بعدی وجود داشت، درست است؟
پاسخ: بله. گاهی دو سه روز با آن‌ها حرکت می‌کردم. ما در چادر می‌خوابیدیم و این خیلی جالب و هیجان‌انگیز بود. من دوستی داشتم که یکی از سران قشقای را می‌شناخت. درحقیقت او واسطه شد تا من این امکان را پیدا کنم. فارسی من خیلی ضعیف بود و نمی‌توانستم خودم این درخواست را با آن‌ها در میان بگذارم.

پرسش: چه چیزی در این زندگی کوچ‌نشینی برای شما جالب بود؟

پاسخ: آزادی. آن‌ها در منطقه و حیطة قبيلة خودشان بودند، می‌توانیم بگوییم در اجتماع منحصر به خودشان و این آزادی وجود داشت... و پوشاک و فرش‌های رنگارنگ آن‌ها. این‌ها برای من خیلی جالب بود.

پرسش: شما هم عقیده دارید رنگ موضوع مهم در ایران است؟

پاسخ: بله، دقیقاً. در ایران کویر و صحرا و سنگ بسیار است و فضای سبز از فضای سبز در آلمان خیلی کم‌تر است. در شمال، حاشیه جنوبی دریای کاسپی بسیار زیبا و سرسبز است. ولی وقتی آدم در چشم‌انداز استان فارس پوشاک رنگی می‌بیند، خیلی جذاب به نظر می‌رسد. من خودم از جنبه‌هایی کوچ‌رو هستم! چون خیلی مشتاقانه سفر می‌کنم.

پرسش: برداشت شما از ایران به عنوان عکاس با باستان‌شناسان متفاوت است؟

پاسخ: اول این که ایرانی‌های زیادی هم حضور داشتند که اغلب در آلمان تحصیل کرده بودند. و دیگر این که شرکت آن‌ها همچون آلمانی‌ها نبود، ولی کارهای مشترک خوبی انجام می‌شد.

پرسش: مهم یا مهم‌ترین کاوشی که شما در آن شرکت کردید کدام بود؟

پاسخ: کاوش در بسطام و تخت سلیمان. کارهای خیلی زیادی هم با دکتر مایر در تخت جمشید انجام دادیم، ولی در آنجا به آن معنی دیگر کاوش نبود. ما در آنجا بیشتر نقش‌برجسته‌ها و بخش‌هایی را مستندسازی می‌کردیم که پیش‌تر کاوش شده بود و یافته‌ها بیشتر عکاسی و اندازه‌گیری می‌شد.

پرسش: گفتید ایران در قلب شما جای دارد و در حقیقت مدت زیادی هم در ایران بوده‌اید. سؤال من این است که از نظر شما چه چیزی بزرگ‌ترین تجربه شما در این کشور به شمار می‌آید؟

پاسخ: سؤال خوبی است. من چیزهای خیلی زیادی در آنجا دیدم و تجربه‌های زیادی داشتم. ولی فکر می‌کنم مهم‌ترین و اساسی‌ترین آن‌ها انقلاب ایران بود.

پرسش: چه احساسی داشتید؟ آیا پیش‌تر نشانه‌هایی از آن وجود داشت؟

پاسخ: نه. درحقیقت باید بگویم که تحولات خیلی سریع رخ داد. ما در خانه خودمان در تهران ماندیم. برای ما تغییر چندانی رخ نداد! ما پس از انقلاب هم عکاسی کردیم و درحقیقت به کارمان ادامه دادیم.

پرسش: شما خیلی هم با نگاه مردم‌شناسانه عکاسی کرده‌اید. چه تفاوتی در کار عکاسی باستان‌شناختی و عکاسی خصوصی شماست؟

پاسخ: من چیزهای زیادی در سفرهایم می‌دیدم و گاهی خیلی مشکل بود. گاهی اجازه داشتم از آدم‌ها و صورتشان عکس بگیرم. در کاوش‌های باستان‌شناختی، قضیه به کل فرق داشت. و خیلی فرق دارد وقتی شما بخواهید از آدم‌ها عکس بگیرید.

پرسش: در بعضی آثار شما آدم‌ها جلو نقش‌برجسته‌ها

ایران پدید آمده بود. در این باره چه تجاربی دارید؟

پاسخ: پنج‌شنبه‌ها همیشه روز هنری ما بود. نمی‌دانم چرا پنج‌شنبه! شاید چون جمعه روز تعطیل هفته بود! ما پنج‌شنبه‌ها همیشه به گالری‌ها، فروشگاه‌های فرش و مغازه‌های عتیقه‌جات می‌رفتیم. نه فقط با آلمانی‌ها، با ایرانی‌ها هم می‌رفتیم. پنج‌شنبه روز خرید و روز هنری ما بود!

پرسش: عرصه هنری چطور بود؟

پاسخ: خیلی پررونق و فعال بود. کارهای زیادی انجام می‌شد، در گالری‌ها و نمایشگاه‌ها. می‌شود این‌طور گفت! پرسش: در زمینه‌های هنری مربوط به ایران بعدها در

آلمان هم چیزی می‌شنیدید؟

پاسخ: بیش از هر چیزی، فستیوال فیلم در اینجا با فیلم‌های ایرانی. من فکر می‌کنم عرصه فیلم در ایران همچنان بسیار فعال است.

پرسش: شما حس خاصی به آثار تاریخی و باستانی در زندگی روزمره‌تان داشتید. آیا این برداشت را هم داشتید که ایرانی‌ها هم به گذشته خود اهمیت می‌دهند؟

پاسخ: تاحدودی. بی‌گمان عده‌ای بودند که به گذشته اهمیت می‌دادند و برایشان جالب بود، مثل کسانی که با من سفر می‌کردند. آن‌ها به تاریخ و گذشته خودشان افتخار می‌کردند، ولی مردم تنگدست مسائل دیگری داشتند. مردم شهرها برایشان این مسئله جاف‌تاده بود که تخت جمشید نماد هویت ایرانی است. این را همه می‌دانستند.

پرسش: تخت جمشید ۲۵۰۰ ساله؟ آیا در این باره تجربه‌ای کسب کردید؟

پاسخ: از سوی مردم نه. باستان‌شناسان این را خیلی جدی و ثمربخش تلقی نمی‌کردند. آن‌ها در این باره لبخند می‌زدند.

پرسش: زمانی که دوباره به ایران بازگشتید، مدتی طولانی در آنجا ماندید؛ گذشت زمان چه تأثیری بر شما گذاشت؟ ایران در این خصوص چه تأثیری بر شما داشت؟ دلتان بیش از همه برای چه چیزی تنگ شده است؟

پاسخ: برداشت من؟ نمی‌دانم! شاید من نظری متفاوت با باستان‌شناسان داشتم. طبیعی است.

پرسش: باستان‌شناسان بیشتر به پدیده‌های کشف‌شده خودشان متکی هستند و در حیطه دیدگاه‌های محدودشان باقی می‌مانند؟

پاسخ: تقریباً (با خنده)... نه! نه! گاهی غروب‌ها من با دکتر کالمیر به بازار می‌رفتیم و گشت می‌زدیم. خیلی هم علاقه به خرید کردن داشتیم. من هنوز چیزهایی از ایران دارم که دقیقاً می‌دانم آن‌ها را از کجا خریده‌ام. این‌که ما چطور خرید کردیم. چه چایی نوشیدیم. همه این‌ها هنوز در خاطر من هست.

پرسش: پس از آن هم دوباره به ایران رفتید؟

پاسخ: پس از انقلاب اسلامی، چندبار با همکاران مؤسسه به ایران رفتم. چه زمانی بود، چندان مطمئن نیستم... ۱۳۷۴ یا ۱۳۷۶؟ نمی‌دانم!

پرسش: و احساس کردید به عنوان یک آلمانی با شما ضدیت می‌شود؟

پاسخ: نه. چیزی نسبت به پیش از انقلاب عوض نشده بود. همچنان رفتارها با من مهربانانه بود.

پرسش: چه نظری در مورد ایران داشتید؟

پاسخ: نخستین بار در سال ۱۳۴۶ به ایران رفتم. آن موقع چیز زیادی از ایران نمی‌دانستم، جز چیزهای کمی در مورد گلیم و فرش ایرانی. ولی واقعاً خیلی نمی‌دانستم. پس از این سفر من خیلی شیفته شدم و پس از آن خیلی خیلی مشتاقانه به این کشور سفر می‌کردم.

پرسش: درباره همسر دوم شاه، ثریا، و گزارش‌های مربوط به او چه چیزهایی در آن زمان می‌شنیدید و چه برداشتی داشتید؟

پاسخ: در آلمان خبرهای فراوانی از ثریا و فرح مطرح می‌شد. و چیزهایی از این قبیل. ولی این برای من خیلی جالب نبود. من در این موارد چیزهایی می‌دانستم، ولی درباره خود ایران خیلی نمی‌دانستم. بعدها خیلی درباره ایران یاد گرفتم.

پرسش: در دهه ۱۳۵۰خ عرصه هنری بسیار مترقی در

و حتی امکان انتخاب پوشش ظاهری اش را دارد. حدود شش ماه طول کشید تا بتوانم دوباره با نوع زندگی آلمانی کنار بیایم.

پرسش: چه چیزی بیش از همه در ذهنتان باقی مانده؟
پاسخ: برای هرکسی که به کشور دیگری سفر می‌کند، خاطرات زیادی باقی می‌ماند. منطقی‌اً آدم با خارجی‌ها و دیگر مردمان گرم‌تر برخورد می‌کند تا با هموطنان خودش. آدم دیگر افقی کوچک نخواهد داشت و بسیار جهان‌دوست‌تر می‌شود.

پاسخ: هوای خوب و کوه‌های پربرف. تحمل ترافیک برای من بعد از گذشت زمان طولانی سخت شده بود. مادرم، که برای دیدن من به ایران آمده بود، می‌گفت آدم موقع رد شدن از خیابان زندگیش را به خطر می‌اندازد! من هم می‌گفتم اگر منتظر بمانی حتی نیم ساعت و یک ساعت بعد هم نمی‌توانی رد شوی! من در ایران باید سبک زندگی‌ام را نسبت به زمانی که در برلین بودم بسیار تغییر می‌دادم. و آزادی اینجا، که آدم هر کاری می‌تواند انجام بدهد.

پژوهش‌های باستان‌شناختی در ایران در دهه ۱۳۵۰

و میراث فرهنگی کارهای مشترک بیشتری با یونسکو انجام دهند.

بنابراین برای باستان‌شناسی ایران دوره گسترش پیوسته آغاز شده بود. دانشگاه تهران، یا به عبارتی عزت‌الله نگهبان، کاروان‌سرای محمودآباد خره را در نزدیکی قزوین، به عنوان مرکزی برای پژوهش‌های باستان‌شناسی، تعیین کرده بود و از سال ۱۳۴۹ خ کاوش‌های آموزشی پیوسته در این منطقه انجام می‌شد.^{۲۱۴} دانشجویان ماهر و بااستعداد تجربیات میدانی خود را همچنین در گروه‌های کاوش غیرایرانی در ایران ادامه می‌دادند و از این ارتباط‌ها چشم‌اندازی نو حاصل شده بود، چراکه تا قبل از آن پژوهش و بررسی‌های مشترک با هیئت‌های خارجی و همچنین مرمت و حفاظت آثار تاریخی به دلیل کمبود شدید نیروی انسانی، با مشکل مواجه بود. بعضی از این دانشجویان پس از گذراندن دوره کارشناسی ارشد برای ادامه تحصیل به خارج از کشور می‌رفتند، که از میان آن‌ها می‌توان به محمدرحیم صراف اشاره کرد که از سال ۱۳۴۹ خ در مونیخ به تحصیل در باستان‌شناسی خاورمیانه پرداخت^{۲۱۵} و بعدها استاد دانشگاه تهران شد. با نسل دوم دانش‌آموختگان باستان‌شناسی ایرانی، تشکیلات باستان‌شناسی ایران هم از نیروی انسانی ماهرتر و پرتعدادتری برخوردار شد.

در ایران ایجاد مؤسسه‌های مستحکم در حوزه زیرساخت‌ها و برنامه‌ریزی‌های هدفمند، پیامدهای خوشایندی برای باستان‌شناسی داشت. ساختارهای تشکیلات باستان‌شناسی اصلاح و در چهار بخش ساماندهی شد. یکی از آن‌ها، که از سال ۱۳۵۲ خ با ریاست فیروز باقرزاده با نام مرکز باستان‌شناسی ایران آغاز به کار کرد، به طور رسمی مؤسسه همکار پروژه‌های خارجی بود. از سال ۱۳۴۸ خ گردهمایی گزارش سالانه برای فعالیت‌های باستان‌شناسی برگزار می‌شد که نخست تحت حمایت مؤسسه آسیا در شیراز بود - این مؤسسه را در سال ۱۳۰۷ خ آرتور پوپ با عنوان مؤسسه امریکایی برای مطالعات هنر و باستان‌شناسی ایران تأسیس کرد و در سال ۱۳۴۵ خ در دانشگاه شیراز (پهلوی پیشین) ادغام شد - و بعداً وزارت هنر و فرهنگ آن را برنامه‌ریزی می‌کرد. در این گردهمایی گروه‌های باستان‌شناسی ایرانی و غیرایرانی به معرفی دستاوردها و گزارش فعالیت‌های سالانه خود می‌پرداختند. این فعالیت‌ها نشان می‌دهد که در ایران و در طول زمان تصور از مفهوم باستان‌شناسی دچار تحول شده بود و یادگارهای تاریخی و باستانی نشانه هویت ملی و میراث فرهنگی کشور و هم‌زمان جزئی از میراث جهانی محسوب می‌شدند. بر اساس این ارزیابی نو لازم بود مقامات ایرانی برای حفظ آثار تاریخی

۲۱۴. نگهبان ۲۰۰۳.

۲۱۵. صراف ۱۹۸۰.

را دربارهٔ اشیاء ایران - مجموعهٔ مشهور به مفرغ‌های لرستان - نوشت. پژوهش‌های فراگیر و دانش او این امکان را فراهم کرد که نقوش ایرانی را با نقوش و تصاویر میان‌رودانی و یونانی مقایسه کند و همچنین سمت و سوی تازه‌ای به مطالعات پیکرنگاری ایلامی، اورارتویی، مادی و هخامنشی بخشد. کالمیر با کمک باربارا گرونه‌والد عکاس مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان، مستندسازی و عکاسی روش‌مند و دقیق نقش‌برجسته‌های تخت‌جمشید و بیستون را راه‌اندازی کرد، و در عین حال از محوطه‌های فراوان و کمترشناخته‌شده مستندسازی دقیقی انجام داد که هنوز ارزشمند است. همچنین مجموعه‌های خصوصی ایرانی فراوانی از طریق عکاسی مستندنگاری شدند.^{۲۱۶} علاوه بر این کالمیر از سال ۱۳۵۲خ دست به تدوین کتاب‌شناسی تحلیلی سالانه برای باستان‌شناسی ایران زد که تا به امروز منبعی مفید محسوب می‌شود. هوبرتوس فون گال متخصص باستان‌شناسی کلاسیک بود. او وقت و دانش خود را صرف پژوهش در مورد انواع منابع، به‌ویژه نقش‌برجسته‌ها و گورهای صخره‌ای از دوره‌های گوناگون کرد که از جنبه‌های مختلفی همچون باستان‌شناسی هنر، پیکره‌شناسی و نیز تاریخ مورد مطالعه قرار می‌گرفتند و از طریق این فعالیت‌های گسترده موفق شد پژوهش‌های ارزشمند فراوانی به قصد شناخت بهتر نقش‌مایه‌های دوره‌های گوناگون تاریخی ایران انجام دهد.^{۲۱۷}

شعبهٔ تهران مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان، که از سال ۱۳۵۰خ با چهار عضو هیئت علمی بهتر تجهیز شده بود، با دو مورخ معمار و دو باستان‌شناس تاریخ‌هنری آموزش‌دیده در ایران فعال‌تر شده و دورهٔ کار میدانی گسترده و پیوسته‌ای را آغاز کرده بود. نقطهٔ مهم و گرانیگاه این کارهای میدانی همچنان کاوش و مستندنگاری معمارانه در محوطهٔ اورارتویی بسطام و تخت‌سلیمان بود. از سال ۱۳۵۱خ کارهای مشترک با یونسکو و تأمین اعتبارشده توسط مرکز باستان‌شناسی ایران با مستندسازی دیتیریش هوف در اثر تاریخی قلعه‌دختر و گور فیروزآباد، به عنوان کار مقدماتی برای برنامهٔ حفاظت و مرمت یونسکو، صورت گرفت.

در سال ۱۳۴۹خ دو باستان‌شناس با گرایش تاریخ هنر به همراه پیتر کالمیر و هوبرتوس فون گال کارشان را در مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان آغاز کردند. برای هر دو این باستان‌شناسان تاریخ‌هنری این مسئله بالارزش بود که فرصتی پیش آمده تا سال‌های متمادی در ایران پیکرک‌های مطالعه‌شده را با پرداختن به جزئیات در محوطه بررسی و مستندسازی کنند.

کالمیر نخست در رشتهٔ باستان‌شناسی کلاسیک و بعدها در باستان‌شناسی خاورمیانه تحصیل کرد و به عنوان دانشجوی آنتون مورنگارت پایان‌نامهٔ دکتری خود

عزت‌الله نگهبان: پدر باستان‌شناسی ایران

حمید فهیمی

و پس از آن برای ادامهٔ تحصیل به خارج از کشور رفت و در سال ۱۳۳۳خ دورهٔ کارشناسی‌ارشد خود در مؤسسهٔ شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو با دفاع از پایان‌نامه‌ای با عنوان «سیر تحول گونهٔ سفال نخودی در خوزستان»، به پایان برد. او در شیکاگو با همسر آینده‌اش، میریام لوئیس میلر، آشنا شد که در آن زمان در رشتهٔ کتاب‌داری

عزت‌الله نگهبان (۱۳۸۷-۱۳۰۴خ)^{۲۱۸} در اهواز به دنیا آمد. نخست در دبستان جمشیدجم و سپس تا پیش از تعطیل شدن به دلیل جنگ جهانی دوم در مدرسهٔ فنی آلمانی و پس از آن در دبیرستان فیروزبهرام در تهران به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۲۸خ دورهٔ کارشناسی باستان‌شناسی خود را در دانشگاه تهران به پایان رساند

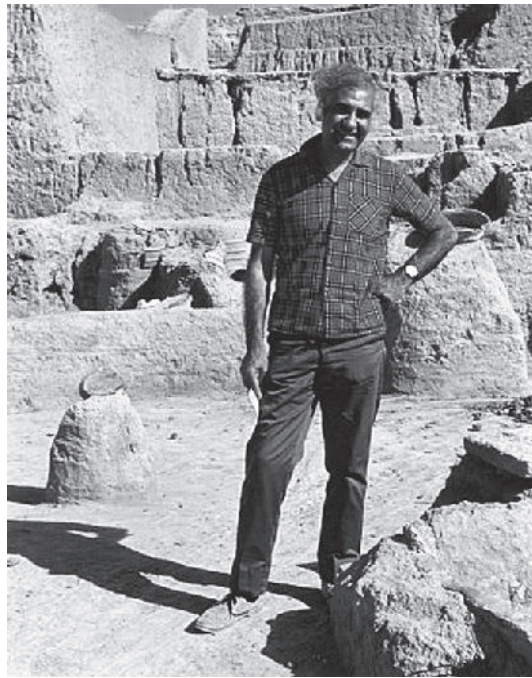
۲۱۶. بخش‌هایی از بایگانی عکس شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان به صورت دیجیتال درآمده و در اینترنت قرار داده شده‌اند.
www.arachne-uni-koeln.de
۲۱۷. فون گال ۱۹۷۲؛ فون گال ۱۹۷۴؛ فون گال ۱۹۷۷؛ فون گال ۱۹۹۰.
۲۱۸. عزیزاده ۲۰۰۹.

شد. او پس از این رخداد به همراه خانواده‌اش به فیلادلفیا مهاجرت کرد و تا زمان درگذشتش در سال ۱۳۸۷خ به انتشار نتیجه پژوهش‌هایش در طی بیش از سی سال کار میدانی در ایران پرداخت. او چندین محوطه مهم باستانی را کاوش کرد، که از این میان می‌توان به گورستان مارلیک با اشیاء و یافته‌های نفیس و کم‌نظیر، کاوش‌های سالانه دانشگاه تهران در تپه قبرستان و سگزآباد و نیز بعدها در چغازنبیل اشاره کرد.

از نگهبان به دلیل کارهای بنیادین و شایسته‌اش در باستان‌شناسی ایران، به عنوان پدر باستان‌شناسی ایران یاد می‌کنند. او همواره بر شناساندن نقش و اهمیت اجتماعی باستان‌شناسی در جامعه تأکید داشت. نگهبان عقاید و نظریات خود را درباره باستان‌شناسی ایران و نیز فعالیت‌های خودش در این حیطه در کتاب خاطراتش با عنوان *مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی ایران* منتشر کرده است.^{۲۱۹}

علاقه نگهبان به باستان‌شناسی و تاریخ ایران نخست در زمان جامعه‌پذیری‌اش^{۲۲۰} در مدرسه فنی آلمانی و در آموزه‌های میهن‌پرستی پدیدار شد. او به عنوان دانشجوی دانشگاه از علاقه اندک هم‌کلاسی‌هایش و همچنین برنامه درسی نه چندان روشمند موجود ناراضی بود. هر دو این موارد انگیزه‌ای شد که بعدها با مطرح کردن آشکار نظریات خود دست به اصطلاحات در ساختار آموزشی باستان‌شناسی ایران بزند.

نگهبان تلاش کرد توجه جامعه را به تاریخ نیاکان جلب کند که درحقیقت عامل اصلی گسترش دانش باستان‌شناسی هم محسوب می‌شد. در این میان متن‌های تاریخی، گزارش‌های قدیمی به‌جامانده از جهانگردان اروپایی که به ایران آمده بودند و نیز پژوهش‌های گسترده باستان‌شناختی پاسخی برای این مسئله بودند. کمی پیش از زمان نگهبان، در زمان قاجاریه، توجه مردم گاه‌گذاری به کشف گنج و اشیاء عتیقه و حفاری‌های تجاری جلب می‌شد: خریدوفروش عتیقه‌جات مجاز بود و درعین حال بسیاری از حکمرانان و والیان محلی برای تهیه تحفه برای حاکم به دنبال کشف اشیاء عتیقه بودند. این امر در طول



تصویر ۱۳۴.
دکتر عزت‌الله نگهبان.

مشغول به تحصیل بود. نگهبان پس از بازگشت به ایران، در سال ۱۳۳۶خ به عنوان مدرس در دانشگاه تهران استخدام شد و سرفصل‌های آموزشی رشته باستان‌شناسی را با فهرستی از دروس جدید دگرگون کرد. او در سال ۱۳۳۸خ مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران را پایه گذاشت. یک سال بعد به عنوان سرپرست فنی تشکیلات باستان‌شناسی ایران مشغول به کار شد، به طور موقت پس از انتخابات سال ۱۳۳۹خ کنار رفت و دوباره به مقام خود بازگشت. او نخستین‌بار در سال ۱۳۴۰خ پایگاه کاوش‌های آموزشی باستان‌شناختی دانشگاه تهران را در دشت قزوین در کاروانسرای تاریخی به نام محمودآبادخره در نزدیکی شهر قزوین پایه‌گذاری کرد. نگهبان در سال ۱۳۴۵خ از دانشگاه تهران دکتری افتخاری دریافت کرد. او در سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶خ سرپرستی گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر دانشگاه تهران را به عهده داشت؛ در سال ۱۳۵۴خ به ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران رسید و این مقام را تا زمان بازنشستگی‌اش در سال ۱۳۵۸خ در اختیار داشت. پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷خ طی سوءقصدی در دانشگاه تهران از ناحیه دست زخمی

۲۱۹. نگهبان ۱۹۹۷.
۲۲۰. «جامعه‌پذیری» اصطلاحی است که جامعه‌شناسان برای توصیف روندی به‌کار می‌برند که طی آن فرد هنجارها، عرفها و ارزش‌های اجتماعی جامعه را فرا می‌گیرد - مترجم.

برای آنچه «حفری تجاری» خوانده می‌شد، صادر می‌کردند و از میان آن‌ها بیش از ۹۰ مورد طبق گزارش‌های ارائه شده مدعی بودند که هیچ یافته‌ای نداشته‌اند و بنابراین ملزم به تحویل هیچ شیئی هم نبودند. نگهبان نوعی سرپرستی و نظارت انعطاف‌ناپذیر در برابر حفری‌های تجاری در پیش گرفت، رویکردی که باعث دشمنی عده زیادی با او شد. درحقیقت پس از کشف گنجینه نفیس گورستان مارلیک بحث جدی در مورد مالکیت این اشیاء درگرفته و شهرام، یکی از خواهرزاده‌های محمدرضاشاه پهلوی ادعای مالکیت اشیاء مارلیک و تعلق آن‌ها را به سلطنت مطرح کرده بود. پس از سپری شدن کشمکش‌هایی در این باره که دشواری‌های خود را داشت، نگهبان پافشاری کرد که این یافته‌ها جزئی از آثار ملی و متعلق به کشور است و باید به موزه ملی ایران منتقل و در آنجا نگهداری شود. پیامد دیگر کشف گنجینه مارلیک نوعی سوءظن عمومی علیه همه هیئت‌های خارجی مشغول به کار در ایران بود که به آن‌ها اتهام می‌زدند که حتماً در کاوش‌های خودشان گنجینه‌هایی غنی همچون مارلیک پیدا کرده، ولی گزارش نکرده‌اند. وزارت فرهنگ به طور موقت مجوز کاوش هیئت‌های خارجی را لغو کرد، که البته پس از مدتی نگهبان این اجازه را به آن‌ها بازگرداند. او این‌گونه استدلال می‌کرد که انگیزه خارجی‌ها جنبه‌های علمی دارد و بر نقش مثبت پژوهش‌های انجام شده هیئت‌های خارجی در رونق باستان‌شناسی ایران و شناخت و آگاهی به دست‌آمده از تاریخ و میراث فرهنگی کشور تأکید می‌کرد.

بنابراین نگهبان از کارهای علمی هیئت‌های خارجی پشتیبانی و همواره نقش میانجی باستان‌شناسان خارجی و همکاران ایرانی را ایفا می‌کرد. وی در جریان پایه‌گذاری شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان هم تأثیرگذار بود. نظر او این بود که هیئت‌های مستقل ایرانی با روش‌های علمی هیئت‌های باستان‌شناسی خارجی آشنا نیستند و بنابراین کار خارجی‌ها در ایران را عاملی می‌دانست تا باستان‌شناسان و پژوهشگران ایرانی فرصت یادگیری روش‌های آنان را به دست آورند. درعین حال او همچنین تلاش می‌کرد به احساسات قوی میهن‌پرستانه

زمان موجب نابودی بسیاری از محوطه‌های باستانی و تاریخی ایران شد. این عوامل باعث شدند تلاش برای تغییر و ایجاد زیرساخت‌های علمی در این زمینه شتاب پیدا کند. از دیدگاه نگهبان قرارداد انحصاری پژوهش‌های باستان‌شناسی فرانسوی‌ها در ایران از مهم‌ترین دلایلی بود که باعث شد تشکیلات باستان‌شناسی کشور بسیار دیر در ایران شکل پیدا کند و قوام یابد. درحقیقت فرانسوی‌ها هیچ علاقه‌ای نداشتند که پژوهش مستقل ایرانی شکل بگیرد و حتی پس از فسخ آن قرارداد انحصاری همچنان از همکاری با طرف ایرانی در سطح برابر سر باز می‌زدند. پس از آنکه نگهبان سرپرست تشکیلات اداری و فنی باستان‌شناسی شد، چالش میان او و هیئت‌های فرانسوی بالا گرفت. در نخستین گام در این زمینه او مجوز کاوش رمن گیرشمن را در هفت‌تپه لغو کرد و تصمیم گرفت با دانش‌جویان خودش در آنجا به کاوش بپردازد.

نقش و شایستگی‌های او در دانشگاه بیشتر در تأثیر او در دروس باستان‌شناسی و واحد آموزش کاوش باستان‌شناسی آشکار می‌شود. کاوش‌ها در مارلیک، تپه قبرستان و سگزآباد اکنون جزو برنامه درسی آموزشی شده بودند. او بیشتر تجربیاتش را مدیون تحصیل و آموزش در دانشگاه شیکاگو و با رابرت بریدوود بود و از راهنمایی‌های او در کارهایش استفاده می‌کرد. او مجله‌های *مارلیک* و *کندوکاو* را پایه‌گذاری کرد که در آن‌ها نتایج کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناختی منتشر می‌شد. علاوه بر این، نگهبان برای بهره‌گیری از استادان خارجی و وادار کردن آن‌ها به انجام تعهد و تکلیف آموزش نیروی انسانی بسیار تلاش کرد و بر این اساس بود که در سال ۱۳۵۰ خ بیست استاد دانش‌آموخته از دانشگاه‌های خارج از کشور در گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران مشغول به کار بودند. نگهبان، در اداره کل باستان‌شناسی، که از سال ۱۳۳۹ خ ریاست آن را برعهده داشت، خیلی سریع دست به تغییرات گسترده در شرط و پیش‌زمینه‌های واگذاری مجوز کاوش به خارجی‌ها زد. پیش از آن که او این سمت را در این تشکیلات به عهده بگیرد، سالانه بیش از ۱۰۰ مجوز

همکاران ایرانی‌اش احترام بگذارد و به همین دلیل علیه نامزدی کاندیداهای خارجی برای تصدی پست ریاست موزه ملی ایران جبهه می‌گرفت.

مهم‌ترین تلاش او در جریان مبارزه برای تغییر قانون عتیقات بود. طی برگزاری پنجمین گردهمایی باستان‌شناسی و هنر ایران، نگهبان قطعنامه‌ای را برای امضاء به حدود ۳۴۰ استاد و باستان‌شناس شرکت‌کننده در این گردهمایی داد که درحقیقت پیش‌نویس تغییر قانون تجارت و خریدوفروش آثار عتیقه و محتوای اصلی

آن ممنوعیت این نوع تجارت بود. به غیر از رمن گیرشمن و آرتور پوپ، دیگر شرکت‌کنندگان قطعنامه را امضاء کردند و بنابراین قطعنامه به یونسکو ارسال شد. دو سال بعد یونسکو در این زمینه کمیته‌ای تشکیل داد که از ایران نگهبان و جعفری عضو آن بودند. این کمیته کاری بسیار فعال بررسی قطعنامه را آغاز کرد و در سال ۱۳۵۱خ این قطعنامه به تصویب سازمان ملل رسید و بر طبق آن قاچاق آثار تاریخی ممنوع شد. برای تحقق این مصوبه جدید و اجرای این قانون در ایران، نگهبان دوباره وارد عمل شده بود.

علی حاکمی

حمید فهیمی

علی حاکمی (۱۳۷۶-۱۲۹۶) در رشت به دنیا آمد. او به نخستین نسل از دانش‌جویان دانشگاه تهران تعلق داشت و تحصیلش را در سال ۱۳۱۷ در مقطع کارشناسی رشته باستان‌شناسی به پایان رساند. در سال ۱۳۱۸ در اداره کل باستان‌شناسی استخدام شد و به عنوان سرپرست در بخش‌های مختلف موزه ایران باستان، نخست در بخش اسلامی و سپس در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۲۹ در بخش دوران تاریخی بر روی آثار موزه‌ای کار کرد. در این میان یک سال به دلیل توقیف در بازداشتگاهی در ترکمنستان در طول جنگ جهانی دوم در کار او وقفه افتاد. پس از جنگ حاکمی در رشته معماری دانشگاه تهران نام‌نویسی کرد و به تحصیل مشغول و در سال ۱۳۳۶ دانش‌آموخته شد. او در همان سال سرانجام به ریاست موزه ملی ایران رسید. این امر به او امکان داد تا نمایش‌گاه‌ها و گردهمایی‌های فراوانی را برنامه‌ریزی کند، که از این میان می‌توان به نمایشگاه آثار ایران در توکیو (۱۹۵۸)، لاهه (۱۹۶۱) و میلان (۱۹۶۳) اشاره کرد. در کنار این امور، حاکمی عضو شورای عالی باستان‌شناسی و شورای مرمت آثار باستانی و بناهای تاریخی و چند کمیته دیگر و آخرین پست رسمی او سرپرستی بخش کاوش‌های علمی اداره کل باستان‌شناسی بود.

علی حاکمی در کار میدانی باستان‌شناسی بسیار فعال بود و بخش بزرگی از عمر علمی خود را در کاوش‌های باستان‌شناختی فراوان از جمله خوروین (۱۳۲۸)، حسنلو (۱۳۲۹)، خوربه (۱۳۳۴)، علی‌آباد فرشگان (۱۳۳۶)، اسماعیل‌آباد (۱۳۳۸-۱۳۳۷)، نصفی رودبار (۱۳۴۳)، جوبن و کلورز (۱۳۴۴)، ناوه، سیاه‌دره، لیلی‌جان و سیاه‌دشت بن عمارلو (۱۳۴۵)، کلورز (۱۳۴۶) و (۱۳۴۷)، ملایر (۱۳۵۲)، حاشیه کویر لوت و شهداد (۱۳۵۵)، تخت جمشید، پاسارگاد و مشهد مرغاب، تپه‌میل و چهل‌ستون (۱۳۵۶) سپری کرد. از مهم‌ترین کارهای میدانی حاکمی، کاوش‌های چند ساله او در محوطه شهداد،^{۲۲۲} در حاشیه دشت لوت بود. این محوطه از محوطه‌های کلیدی هزاره سوم پم با گورستان و محوطه مسکونی و مهم‌ترین محوطه عصر مفرغ در شرق و جنوب شرق ایران است که اکنون با یافته‌های جنجال‌برانگیز جیرفت^{۲۲۳} قابل مقایسه و درارتباط است. در سال ۱۳۷۶خ، علی حاکمی، در راه گردهمایی‌ای در رم، و در روزی که قرار بود نتایج کاوش‌های گسترده او در قالب کتابی رونمایی شود، چشم از جهان فرو بست. بی‌گمان او باستان‌شناسی تأثیرگذار و خستگی‌ناپذیر در باستان‌شناسی ایران بود.

۲۲۱. حاکمی ۲۰۱۱؛
توزی ۲۰۱۱.
۲۲۲. حاکمی ۱۹۹۷.
۲۲۳. مجیدزاده ۲۰۰۳.

اردشیر خوره - گور - فیروز آباد

دیتیش هوف

«در اینجا او شهری ساخت که آن را اردشیر خوره نامید... او در اینجا آتش بهرام را ایجاد کرد. علاوه بر این او در یک کوه بزرگ حفره‌ای حفر کرد و در آن رودخانه‌ای با آب جاری را به جریان انداخت. دهکده‌ها و آبادی‌ها آن را شکوفا و آباد کردند و او اجازه داد آتش بهرام‌های فراوانی ایجاد شود.»

در کتاب کارنامک اردشیر پاپکان،^{۲۲۴} کتاب شرح کارهای اردشیر، در زمینه بنیانگذاری کشور ساسانی و ساخت این شهر توضیح داده شده است. از این گذشته تعداد زیادی آثار تاریخی جالب در منطقه اردشیر خوره، یا همان گور، که امروزه فیروزآباد خوانده می‌شود، و نیز منابع تاریخی غنی فراوانی درباره این دوره تاریخی وجود داشته است. البته در این میان وجود نوشته‌های بیشتر افسانه‌ای و اساطیری در خصوص ویژگی‌های تاریخی مشرق‌زمین، به عنوان نمونه‌ای نام‌آشنا، شاهنامه فردوسی، این شک و گمان را همچنان درباره واقعیت و صحت روایات مطرح می‌سازد و ارائه استدلالی بر پایه واقعیت را با مشکل مواجه می‌کند. در فیروزآباد موارد اندکی وجود دارد که بتوان گزارش منابع تاریخی را با شواهد باستان‌شناسی تطبیق داد یا تصحیح و اثبات کرد. از آنجایی که نماد و نمونه‌های معماری همیشه تجلی ایدئولوژی و دیدگاه دولت است، می‌توان بر اساس طرح نخستین و نقشه‌های فیروزآباد شناختی از تصورات و اهداف سیاست ایدئولوژیکی و نظام سیاسی اردشیر به دست آورد که در منابع تاریخی از آن‌ها بیشتر با ماهیت مذهبی - افسانه‌ای یاد شده است. بنابراین منطقه فیروزآباد نظر باستان‌شناسان را برای اجرای پروژه‌های باستان‌شناسی به خود جلب می‌کرده است.

پس از پژوهش‌های کوتاه از سال ۱۳۴۵ خ، به‌ویژه در کاخ قلعه‌دختر،^{۲۲۵} در سال ۱۳۵۱ خ بررسی طولانی در شهر مدور و دشت اردشیر خوره / فیروزآباد (تصویر

۱۳۵) انجام شد. از سال ۱۳۵۴ خ تا زمان انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ خ، در قالب برنامه‌ای متعلق به یونسکو، کاخ قلعه‌دختر و کاخ بزرگ اردشیر به قصد آماده‌سازی برای مرمت و بازسازی کاوش و مستندسازی شد.^{۲۲۶} پروژه بازنگری پژوهشی در شهر مدور در سال ۱۳۸۴ هم نتوانست ادامه پیدا کند.

برگزیدن دشت دورافتاده کوهستانی کوچک و درعین حال پرآب فیروزآباد در حدود ۱۷۰ کیلومتری جنوب استخر (اصطخر)، پایتخت قدیمی استان فارس در نزدیکی تخت جمشید به‌عنوان اقامت‌گاه جدید اردشیر قابل بازسازی تقریبی تاریخی است. اردشیر به عنوان فرماندار دارابگرد از طریق ضمیمه کردن خاک مناطق مجاور، نبرد با رقبا و شاهک‌های موجود و برادرکشی و ... بخش‌های جنوبی ایران را تحت سلطه خود درآورد. او در سال ۲۰۵ م در استخر به عنوان شاه فارس، در برابر شاه بزرگ اشکانی، تاجگذاری کرد و احتمالاً خود را برای روبه‌رو شدن با تنبیه و واکنش شاه اشکانی آماده کرد. براین اساس که او پس از سرنگونی شاه محلی فارس به دست پدرش پاپک و پس از قتل همه برادرانش کمتر می‌توانست در واقعیت بر حمایت و همراهی مردم استخر تکیه کند، تمایل او به مکان و جایگاهی مناسب‌تر از دیدگاه استراتژیک و تاکتیکی قابل درک است. با وجود این امر آشکار شد که قصد اردشیر این نبوده که از رویارویی با شاه بزرگ اشکانی دوری کند، بلکه می‌خواسته در زمان مناسب او را به رویارویی تحریک کند.

دشت فیروزآباد در مقایسه با استخر، نه تنها مشکل‌تر برای دسترسی و آسان‌تر در دفاع بود، بلکه بر پایه همه گزارش‌ها و منابع، به دلیل دارا بودن رودخانه‌های پرآب فراوان و داشتن فقط یک راه‌آب باریک برای تخلیه آب در بیشتر بخش‌ها دچار آب‌گرفتگی و دارای باتلاق‌های

۲۲۴. تولدکده ۱۸۷۹:

۴۸-۴۷

۲۲۵. هوف ۱۹۶۹:

هوف ۱۹۷۱؛ هوف

۱۹۷۲

۲۲۶. هوف ۱۹۷۴:

هوف ۱۹۷۶؛ هوف

۱۹۷۸

فراوان بوده است.^{۲۲۷} پس از زه‌کشی در مقیاسی گسترده، اردشیر توانست بدون ضرر رساندن به مالکیت و دارایی موجود، محدوده گسترده‌ای برای سکونت ایجاد کند و در نهایت از خود چهره‌ای محبوب در میان ساکنان منطقه بسازد. او برای طرح و برنامه‌ریزی ساخت شهر خود و چشم‌انداز این منطقه از روش معمول طرح نقشه چهارگوش استفاده نکرد، بلکه از روشی به مراتب مشکل‌تر و پیچیده‌تر از نظر برنامه‌ریزی و اندازه‌گیری و درحقیقت نقشه‌ای مدور با شعاع مرکزی یکسان بهره گرفت که در آن خطوط مبتنی بر نقشه‌برداری دشت برای حدود ۱۸۰۰ سال همچنان دقیق باقی ماند و همچنان (تا دهه ۱۳۵۰) در طول بررسی و بر اساس عکس‌های هوایی قابل مستندسازی و اندازه‌گیری و بازسازی بود (تصویر ۱۳۷، ۱۳۸). نخستین بار در سده گذشته بسیاری از این مسیرهای باستانی بر اثر فعالیت‌های کشاورزی امروزی ناپدید شده است.

در طرح عمومی اردشیر، آبیاری و زه‌کشی با آماده‌سازی و برنامه‌ریزی برای شهر و دشت تلفیق شده بود. شعاع این شهر مدور حدود ۲ کیلومتر اندازه‌گیری شده و به ۲۰ بخش تقسیم شده است که بیست شعاع هم در محوطه بیرونی دیوار شهر دارد و تمام دشت مانند تار عنکبوت به نظر می‌رسد. به فاصله چهار کیلومتر از نقطه مرکزی شهر دیواری دور شهر ساخته شده، که تشکیل یک بیست‌ضلعی با شعاع ۸ کیلومتر را می‌دهد. نقطه اصلی این مجموعه که در شمال در بلندی‌های کوه به صورت حاشیه کناری گورستان زرتشتی آغاز می‌شود، به عنوان کانال اصلی آب در دشت به موازات رودخانه پیچ‌درپیچ فیروزآباد امتداد می‌یافت، بخش بزرگی از شهر را سیراب می‌کرد و دور دیوار شهر به شکل خندق جاری بود. این کانال از طریق کانال‌های شعاعی دیگری تغذیه و در جنوب به آب‌گذر بر روی یک بستر ژرف منتهی می‌شد که به رودخانه جاری در دشت می‌رسید. روی محور عرضی اصلی در ورودی شرقی به سوی دشت قلعه برجی خشتی قرار داشت و در بخش انتهایی غرب ساختمانی

۲۲۷. البلیخی ۱۹۱۲:
 ۴۴؛ شوارتس ۱۹۶۹:
 ۵۶.
 ۲۲۸. البلیخی ۱۹۱۲:
 ۴۴-۴۵.

آزاد بدون بخش‌های پیرامونی با دیوار باغ، حوضچه آبی مدور و پله‌های پهن که به سکوی تپه‌ای منتهی می‌شد. احتمالاً این سکو جایگاه یکی از آتشکده‌هایی بوده که در کارنامک به آن‌ها اشاره شده و چه‌بسا همانی که اردشیر در آن پس از کناره‌گیری به خلوت نشسته است. در دیگر شعاع‌های کناری، مکان‌های مهمی قرار داشتند؛ در جنوب فضایی چهارگوش با طول حدود ۶۰۰ متر برای هر ضلع و تعداد زیادی امام‌زاده و آرامگاه‌های مقدس مسلمانان، که بی‌گمان آداب مذهبی را در قدیم به خود دیده بودند. البته چشمگیرترین نقشه‌های طراحی‌شده قدیمی در این مجموعه را می‌توان در باغ، زمین، کانال، سرحدات، رشته‌های قنات و مسیر راه‌ها یافت. نوعی همسانی و ارتباط جالب‌توجه میان یافته‌ها و نتایج بررسی‌های باستان‌شناسانه و گزارش‌های موجود در منابع تاریخی را بر پایه مشاهدات در هلال داسی‌شکل جنوب، شاخه جداشده از دشت، مشاهده می‌شود. دره با دیوار مستقیم با دیوار جانبی انشعابی که از میان آن می‌گذرد و روی کانال آب در خط‌الرأس دیده می‌شود؛ ورودی و کانال تأمین آن روی شیب شمالی خط‌الرأس پیدا است. علاوه‌براین درازای دیوار دقیقاً از نقطه مرکزی شهر مدور تنظیم شده بود، به این معنی که این نقشه هدفمند خط شعاعی دیگر بود و با این حال به بخشی از سیستم کلی منطقه تعلق داشت. بی‌گمان این دیوار دراز آب‌گذر بوده و روی آن از آب غنی بالارود (محدوده سرچشمه) در بخش شرقی دشت فیروزآباد از طریق تونل سنگی در شاخه‌ای با منبع کاملاً پرآب در جریان بوده است و بالای بخش انشعابی آب‌گذر کناری روی زمین‌های کشاورزی پخش می‌شده است؛ بقایای خانه‌های کوچک در اینجا نشانه وجود بخش‌های مسکونی است. همچنین بی‌گمان در کارنامک هم اشاره مختصری به عملکرد سیستم آبیاری و خندقی در کوهی گسترده شده که در نوشته‌های تاریخی کارکردی غم‌انگیز به آن داده شد که در آن بر اثر به جریان انداختن آب با فشار زیاد معمار و کارگرانش کشته شده‌اند.^{۲۲۸}

۲۰ در ۲۰ متر و بلندی ۳۰ متر روی پایه (پی) مدور را باغ راست‌گوشه‌ای از ۲۰ یا ۲۱ گوشه و محور احاطه می‌کرده که می‌توان با بررسی آن نحوه و روند سیستم خطوط را مشخص و با بازنگری وضعیت عمومی برج را اصلاح کرد. پله‌های پهن و بسیار تخت که ردیف‌های پایینی آن قابل مشاهده است، و قطعات گچ‌بری تزئینی در ورودی پله‌ها، البته این نکته را نشان می‌دهد که برج اهمیت نمونه‌ای داشته است. ساخت‌وسازهای موجود بر فراز این بنا را فقط می‌توان به طور فرضی بازسازی کرد؛ نصب فواره نقل‌شده فقط به دلایل فنی مردود است. وجود آتشکده روی برج ممکن بوده، ولی نمی‌توان آشکارا برج را با تخت‌نشین مجاور اشتباه گرفت؛ چراکه در کارنامک به آتشکده اردشیر اشاره مستقیم شده است.^{۲۲۹} این ساختمان بناشده با طرح مکعب‌مستطیل‌ها و گنبدی آجری، الگویی برای آتشکده بعدی با طرح شاخص صلیبی داخل ساختمان و ساختارها در هر چهار گوشه است که البته رویکرد همه‌جانبه نداشته و ظاهراً نخست در زمان پسر شاپور در بیشاپور به صورت آتشکده بزرگ پدیدار شده است.

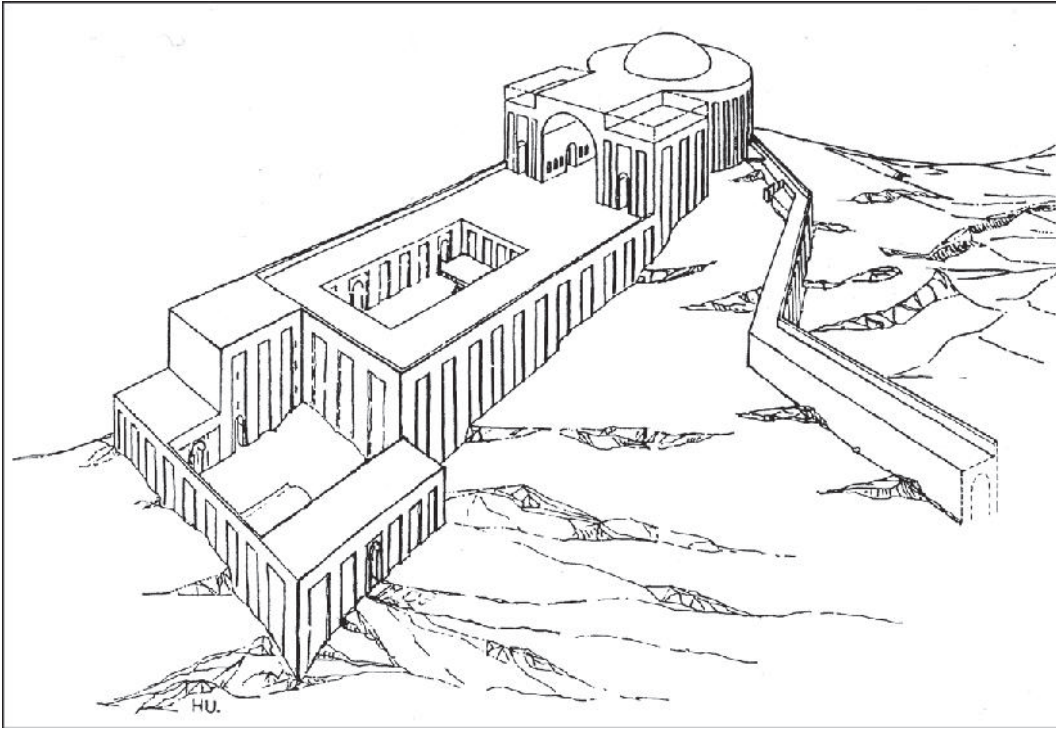
این پرسش که چگونه دیوارها در امتداد خط‌الرأس با دقت به سمت نقطه مرکزی شهر در یک ردیف قرار داده شده، ما را به طرح مسئله بحث‌برانگیز کاربری دقیق سازه‌هایی همچون منار یا برج می‌رساند که ابتدا خرابه‌های آن‌ها کاملاً به‌اشتباه با راه‌پله مارپیچ، همچون آنچه در مناره سامرا بازسازی شده، یکسان فرض شده، که به نظر می‌رسد در آن، بر اساس گزارش‌های فراوان، آتشکده یا فواره قرار داشته است. پیش‌از آن هر تسفند دریافته بود که در آن‌جا فقط هسته یک برج راه‌پله‌دار بسته چهارگوش وجود داشته که در بخش‌هایی همچون طاق محدب راه‌پله موجود و دیوارهای بیرونی جداشده هنوز قابل شناسایی است و در منابع اوایل دوره اسلامی به آن‌ها اشاره شده است.^{۲۲۹} به‌رغم همه تفسیرهای خیال‌پردازانه به نظر می‌رسد کارکرد اصلی این برج نوعی کارکرد فنی و عملی بوده است. بدون آن اندازه‌گیری شعاع و محورها در زمین‌های موج‌دار با مسافتی تا حدود ۱۰ کیلومتر درازا و به‌ویژه تنظیم جهت سیستم آبرسانی کاملاً غیرممکن بود. این برج بی‌گمان نخستین بنا در این شهر و دشت بود. به نظر می‌رسد سکوی بزرگ با ابعاد



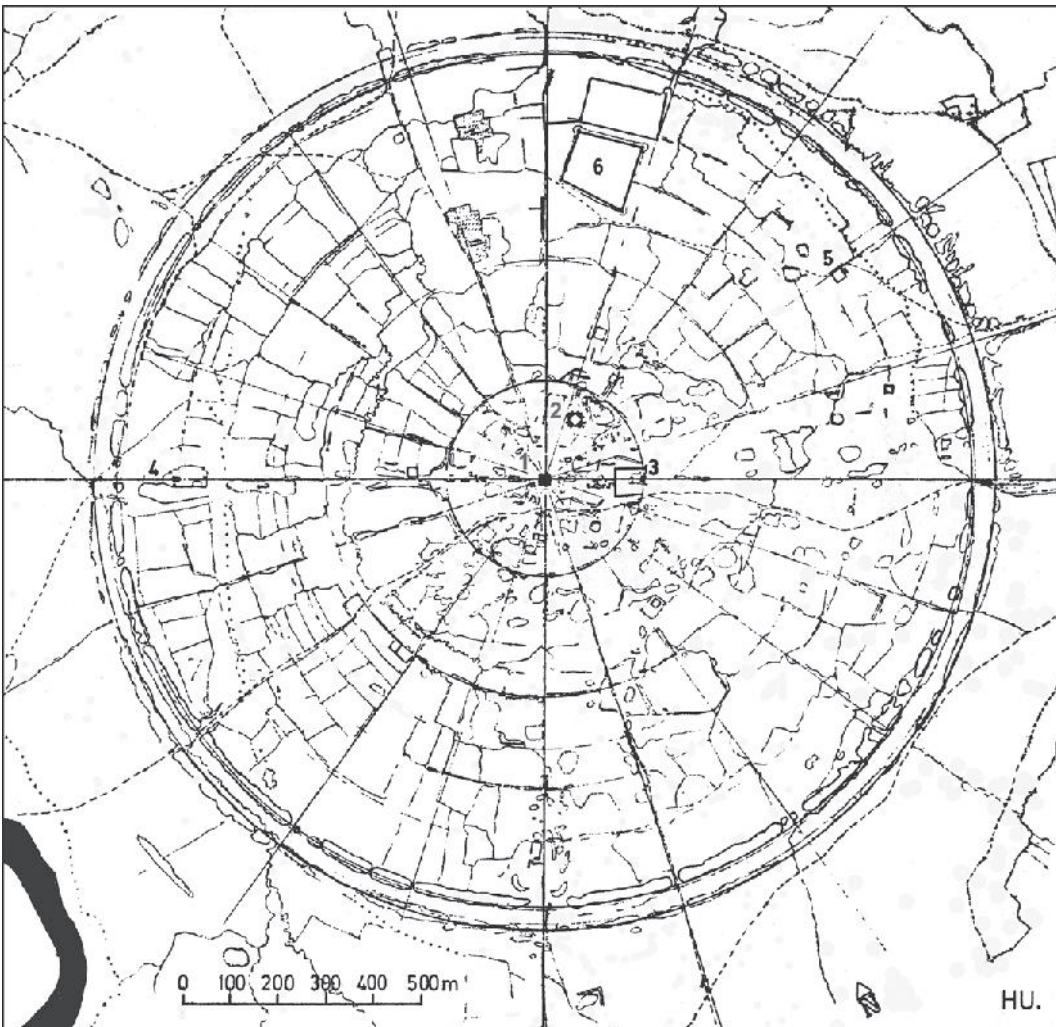
تصویر ۱۳۵.

فیروزآباد. چشم‌انداز شهر مدور گور و دشت پیرامون آن. عکس هوایی از امیر سیوکی.

۲۲۹. البلخی ۱۹۱۲:
۴۵؛ هوف ۱۹۶۹: ۵۷.
۲۳۰. هوف ۱۹۷۲.



تصویر ۱۳۶. فیروزآباد،
طرح بازسازی شده کاخ
قلعه‌دختر.



تصویر ۱۳۷.
فیروزآباد، نقشه شهر
مدور از بالا بر پایه
عکس هوایی از دهه
۱۳۴۹خ

طریق نوار شاهی و متصل به شاه با نیم‌تاج تزئین‌شده قوچ توصیف می‌شد. نوعی نهاد مستقل و خودمختار وجود داشت که شایسته‌سالاری را ارج می‌نهاد. همچون آنچه در منابع تاریخی دربارهٔ تبدیل و تحول سیطره و چیرگی حکومت از اشکانی به ساسانی و نقش قطعی خوارنه در این خصوص آمده، مشخص است که این مسئله و ایدهٔ دریافت دستور الهی از سوی اهورامزدا توسط اردشیر تا چه اندازه به طور جدی مورد استفاده قرار گرفته است. انتصاب او را به شاهی فرستادهٔ خداوند تضمین کرده و نخستین آتشکده در شهر جدیدش، که اهمیت آن از همهٔ بناهای دیگر بیشتر بود، بر سکه تازه ضرب‌شده به صورت جایگاه آتش بر پشت سکه نشان داده شد. علاوه‌براین اردشیر در نقش‌برجسته‌های خود از نقش‌مایهٔ هخامنشی به عنوان شاه تأییدشده از طریق اهورامزدا بهره گرفت، که در نقش‌های جدید و با الهام از گذشته، به این شکل است که خدا حلقهٔ قدرت را به شاه تحویل می‌دهد. البته در این وضعیت جدید، خدا دیگر نهادی بالاتر از شاه نیست، بلکه همسطح و چشم‌درچشم درمقابل او قرار دارد.

در روایات ادبی بدون تردید اردشیر بنیانگذار شهر است، که وقوع نبرد سرنوشت‌ساز او را با شاه اشکانی در پی داشت. در یک صحنهٔ بی‌تردید خیالی و فرضی، که البته با نمادهای کاملاً واقعی نشان داده شده، در تاریخ طبری^{۲۳۲} آمده است که چگونه شاه بزرگ اشکانی طی نامه‌ای اردشیر را تحقیر کرده و خائن به وطن نامیده است: «...تو از حد خود فراتر رفته‌ای و سرنوشت (مرگ) خودت را رقم زدی، ای کرد تربیت‌شده در خیمهٔ کردان، چه کسی به تو اجازه داد که تاج بر سر نهی و ولایت بگیری و پادشاهان و کسان به اطاعت آری؟ چه کسی به تو گفت که در بیابان شهری بنیاد کنی؟...». این بیانیهٔ شاه، اعلان جنگ اردشیر را در پی داشت: «...تاجی را که بر سر نهادم و ولایت‌ها که گشودم خدای به من اعطا کرد و کمک کرد تا جباران و شاهان را بکشم. ولی شهری باید بسازم و رام/اردشیر بنامم... امیدوارم که تو را دستگیر

در توصیف برج به عنوان بنایی یادمانی پایگاه آن به عنوان نقطهٔ مرکزی در برنامهٔ کلی اردشیر اهمیت تعیین‌کننده داشته است. می‌توان فرض کرد که از تقسیم شهر به شعاع‌های دارای مرکز یکسان شهری آرمانی به وجود آمده بوده که در نقطهٔ مرکزی آن پادشاه یا تشکیلات پادشاهی قرار داشته یا بهتر است بگوییم این شعاع‌ها و فاصلهٔ هر یک از آن‌ها از نقطهٔ مرکزی نشان‌دهندهٔ طبقات اجتماعی متفاوت بوده است. اردشیر می‌خواست نوعی الگوی نمونه از نظام کشوری مرکزگرا را از این طریق به نمایش بگذارد و از سوی دیگر ضدیت با نظام غیرمتمرکز و فئودالی اشکانیان را نشان دهد که برای تضعیف این نظام و تقویت پایه‌ریزی نظام جدید خود کوشیده بود.^{۲۳۱}

تأسیس شهرها در دوران باستان غرب و شرق از حقوق ویژهٔ پادشاهان محسوب می‌شد. در این خصوص نام شاهان مؤسس شهرها در میان نام شهرهای باستانی مؤید این مسئله است: اسکندریه، قیصریه، یا بیشاپور. در آنجا هم اردشیر نه تنها نام خود را بدون عنوان شاهی خود روی شهر تازه‌تأسیس گذاشت، بلکه حتی لقب خوره را به ادامهٔ نام شهر اضافه و در رویارویی با شاه بزرگ هم تندوتیز عمل کرد. ترجمه‌ای درخشان یا جذاب ولی ناقص از واژهٔ *خوارنه* نوعی معنای قطعی در ایدئولوژی حاکم ایرانی به وجود آورد. این خدای بزرگ اهورامزدا را به عنوان نهادی مرتبط نشان می‌دهد که ارتباط با آن و دارابودن این ارتباط و خواست و اراده او، پیش‌نیازی برای کسب کرامت و حقانیت پادشاه بود. *خوارنه* احتمالاً در دوران اشکانی جایگزین واژهٔ *وشنوه* از دورهٔ هخامنشی بوده که به لطف، اراده یا قدرت مطلق خدای بزرگ اهورامزدا ترجمه و در نقش‌برجسته‌های دورهٔ هخامنشی با نماد پرواز به نمایش گذاشته شده که در میانهٔ آن نماد خدای اهورامزدا قرار دارد. *وشنوه* اهورامزدا ویژگی خدا بود که در آمیزش نماد بال و نماد خدا به‌گونه‌ای متقاعدکننده نمایان و بیان می‌شد. *خوارنه* اشکانی و ساسانی شکل آشکار ثابت و یکتایی نداشت و گاهی از

۲۳۱. هوف ۲۰۰۸ الف:

۵۲-۵۳

۲۳۲. طبری ۱۹۷۳:

۱۱-۱۲

کنم و سرت را با گنجینه‌هایت به آتشکده اردشیرخوره بفرستم...»

در سال ۲۲۴ م اردشیر در نبرد با شاهنشاه اشکانی به پیروزی رسید و ظاهراً اردوان پنجم را با دست خود به قتل رساند و در همان روز خود را شاه بزرگ، شاه شاهان، نامید. به باشکوه‌ترین بناهای متعلق به اردشیر، هر دو کاخ وی، در تاریخ‌های موجود یا اشاره‌ای نشده یا به گونه‌ای توصیف شده که چندان واقعیت ندارند. باعث تعجب است که آن‌ها ظهور اردشیر را به عنوان شورش روستایی بلندپرواز مورد توجه فراوان قرار داده‌اند و این مسئله را که او از کجا، به‌عنوان نمونه‌ای به‌وضوح مثال‌زدنی، به پادشاهی ایران رسید.

تأسیسات ساختمانی که امروزه قلعه‌دختر نامیده می‌شود، بخشی از قلعه‌ای بزرگ است (تصویر ۱۳۶) که بر روی سکویی صخره‌ای در پیچ و قوس رودخانه فیروزآباد در دره باریکی به نام تنگ‌آب و در مکان دسترسی به دشت فیروزآباد قرار گرفته است.^{۲۳۳} در پشت حیاط بیرونی قلعه، دیوار تدافعی مجموعه، قلعه اصلی را که بر رأس سکوی صخره‌ای واقع شده، احاطه کرده است. مهم‌ترین بخش این مجموعه به عنوان برج دفاعی مدور در بالاترین نقطه محاصره‌شده رأس محوطه با دیوار اریب عرضی قرار دارد. این بخش تالاری با طاق‌های گنبدی‌شکل و درازای جانبی ۱۴ متر، ایوان قرارگرفته درمقابل آن، اتاق‌های جانبی و یک بخش باریک و محدود خصوصی مربوط به خانواده شاهی دارد که در طبقه بالای آن اتاق‌های احاطه‌شده زیر گنبد واقع است. در محوطه حیاط عمیق پله‌بندی‌شده تالاری با سقف محدب طاقی‌شکل قرار گرفته که احتمالاً برای اسکان برگزیدگان پیرو یا گارد نگهبانان ویژه استفاده می‌شده است. در این حیاط سکوی سخنرانی برای برنامه‌ها و مراسم نظامی و مهم و رسمی وجود داشته و در سطحی پایین‌تر ورودی حیاط با اتاق نگهبانی، دالان و درگاه و اتاق‌های انتظار و یک آب انبار واقع بوده است. سه حیاط پله‌بندی‌شده از طریق مجموعه پلکانی به هم متصل می‌شده است.

شکی نیست که این مجموعه کاخ قلعه‌مانند با فضاهای بزرگ پراکنده و ساخت‌وساز باشکوه، بنایی متعلق به اوایل دوران اردشیر و نماد جنگ قدرت با رقبای تجاوزگر بوده است. این مجموعه بی‌گمان هم‌زمان با ساخت شهر مدور و طرح‌ریزی جدید دشت پیرامونی آن برپا شده و این مسئله به‌روشنی نشان می‌دهد که اردشیر حمله بزرگ شاه بزرگ (اردوان پنجم) را در ذهن داشته و خود را برای این احتمال آماده کرده است. البته این امر هرگز رخ نداد. در عوض بسیاری از تاریخ‌نگاران این‌گونه گزارش داده‌اند که متحدان یا دست‌کم حکمرانان بی‌طرف استان هم‌جوار در زمانی که اردشیر با نیروهای نظامی‌اش دست به لشکرکشی زده و محل اقامت خود را بدون محافظ رها کرده، به کاخش یورش برده‌اند و بنابراین همه گنج‌ها چپاول و تاحدودی میان سربازان تقسیم شده است. حجم زیادی از زیورآلات، از سنگ‌های قیمتی و دیگر اشیاء قیمتی، که در ایوان اصلی و جلو پله‌های منتهی به اتاق‌های طبقه بالا، بر اساس کاوش‌های باستان‌شناختی پدیدار شده، ممکن است به این رویداد مربوط باشد.

ساخت متهورانه و فنی این کاخ در محدوده‌ای بسیار دشوار برای ساخت‌وساز صورت گرفته، که نیاز به دیوار زیربنایی داشته؛ موقعیتی که ظاهراً چندان سابقه‌ای نداشته، و هم در طول ساخت‌وساز و هم بی‌درنگ پس از به پایان رسیدن آن، به آسیب و خسارت سنگین به این بنا منجر شده است. دیوارهای پشتیبان و دیوارهای بیرونی همه اتاق‌ها، از جمله اتاق‌های طبقه بالا، استفاده از کاخ را محدود کرده، به‌طوری که اردشیر آشکارا، به محض رهایی از جنگ‌ها و تسلط بر همه ایران، دیگر از این کاخ به عنوان محل اقامت خانواده پادشاهی استفاده نکرده، البته این مجموعه پس از آن هم به عنوان بنای شاهی نگهداری شده و بر اساس سکه‌های یافت‌شده، در طول دهه‌های یورش سپاهیان عرب مکانی تدافعی محسوب می‌شده است.

نخست تا چندین و چند برابر بیشتر و بزرگتر شده، او طبقه دوم بزرگی با یک واحد کوچک از اتاق‌های مربع و گنبدی ایجاد کرده که احتمالاً شامل ایوان‌ها و تراس‌هایی بر بالای بام هم بوده است.

کاخ‌های اردشیر که تا سطح گنبد به طور گسترده باقی مانده‌اند، آثار تاریخی واحد و منحصربه‌فردی هستند که نه از دوره ساسانی و نه از اوایل دوران اسلامی نمونه‌های قابل مقایسه و مطالعه ندارند. ویژگی شاخص، که برای نخستین بار در همه طراحی و جزئیات ملموس است، ترکیب تالار بلند با اتاق‌های طبقه بالایی پیرامونی است که از آن‌جا زنان و دیگر اعضای خانواده از طریق پنجره‌هایی به تالار نمایندگان دید داشتند و به این ترتیب می‌توانستند به صورت عینی در رخداد‌های اجتماعی شرکت کنند. در مورد بقای این الگوهای معماری در اوایل دوران اسلامی، که از آن هیچ بنای مطابق و مشابهی باقی نمانده و حفظ نشده، شرح و نمایشی می‌توان از نقاشی‌های مینیاتوری به دست داد. الگوی معماری مشابهی، که نخست با آن روبه‌رو هستیم، به دوره صفویه و کاخی از این دوره در اصفهان بازمی‌گردد، که البته تا قرن بیستم م و در کاخ مادر آخرین شاه ایران در سعدآباد تهران از دهه ۱۳۴۰ خ تعقیب شده است. در خصوص این کاخ‌ها، در زمانی که هنوز مسکونی بودند، کاربری طبقه بالایی مربوط به بخش خصوصی، در مغایرت با بخش همگانی علنی در دسترس، تأیید شده و به کاربری اتاق‌های کاخ‌های ساسانی هم منتقل شده است. در این باره، تحلیل کاخ‌های هخامنشی تخت جمشید و پاسارگاد که اکنون فقط نقشه و پی آن‌ها باقی مانده، مشخص کرد که پیش از دوره ساسانی این بناها در طرح و نقشه اصلی مشابه وجود داشته است.^{۲۳۴} نکته‌های مهم حاصل از نتایج پژوهش در کاخ‌های اردشیر در فیروزآباد این است که در مورد این کاخ نوعی موقعیت کلیدی شرح داده می‌شود که حتی در میان نمونه‌های تاحدودی مشابه دیگر در تاریخ معماری کاخ در ایران هم دیده نشده است.

ظاهراً بی‌درنگ پس از پیروزی بر شاه اشکانی، اردشیر کاخ دومی را در دشت و کنار چشمه‌ای بزرگ، جایی که رودخانه فیروزآباد از ورودی دره باریک تنگاب خارج می‌شود، ساخته که این یکی فاقد استحکامات تدافعی بوده و در این مکان اردشیر نبرد سواره خود را با شاه اشکانی و همچنین دیهیم‌ستانی خود را از اهورامزدا بر دو سنگ‌نگاره به تصویر کشیده است.

این کاخ بزرگ و مهم دوم به‌اشتباه تا به امروز هم به عنوان آتشکده و معبد آتش شناخته می‌شود، اشتباهی که اساس آن گزارش‌های منابع اوایل دوران اسلامی بوده، با اشاره به آتشکده‌ای با کتیبه پهلوی که از قیمت بنا هم به میزان ۳۰ هزار یا ۳۰ میلیون درهم یاد کرده است؛ مطلبی که از جهات مختلف غیرقابل قبول به نظر می‌رسد.^{۲۳۴} مطلب دیگر مربوط به کاخ این است که شواهد موجود دلالت بر مسکونی بودن این فضا دارد. فقط تأسیسات دفاعی روی کوه به واسطه موقعیت مکانی و استراتژیک نیازمند ساماندهی و تغییر در فضاهای مسکونی بود و همه تأسیسات در حقیقت نوعی اثر یادواره‌ای برپا می‌کرده که دیگر شبیه اثر ساخته‌شده نخستین نبوده است.^{۲۳۵} در برابر سه تالار گنبددار سریر یا ضیافت یک ایوان بزرگ با ایوان‌های پیرامونی در سطح چهار متر پایین‌تر طراحی شده است. در تالار گنبددار مرکزی، پلکان دوطرفه‌ای، الگو گرفته از تخت جمشید، قرار دارد. بالای این دروازه بر دیوار طاقچه‌ای قرار دارد و ما لازم است جایگاه پادشاه را در ارتفاعی تقریباً تا نیمه طاقچه یادشده تصور کنیم که در جلو ایوان بالاتر از حاضران و فرمانبرداران قرار می‌گرفت. طاقچه تخت سریر از کریدورهای طبقه بالایی، که در دیوارهای گرداگرد تالار گنبددار قرار دارد، قابل دسترس است و به دلیل بلندی، قطعاً روزه‌هایی دید محدودشده زنان و دیگر کاخ‌نشینان را تاحدودی امکان‌پذیر می‌کرده است. سیستم معماری پیچیده توسعه‌یافته‌ای مشابه این مجموعه تاکنون نه از دوره ساسانی و نه از دوره‌های دیگر در ایران شناخته نشده است. محدوده خصوصی در کاخ دوم اردشیر، هرچند در اساس یکسان است، در اندازه اتاق‌ها در مقایسه با کاخ

۲۳۴. شوارتس ۱۹۵۹: ۵۸.

۲۳۵. هوف ۲۰۰۸ الف: ۵۳-۵۴.

۲۳۶. هوف ۲۰۱۰.

باستان‌شناسی مشرق‌زمین ۳: آنتون مورتگات و سر‌آغازهای تاریخ هنر غرب آسیا، با اشاره ویژه به پژوهش‌های مربوط به ایران

گئورگ نویمان

عنوان استاد افتخاری منصوب بود، در سال ۱۳۲۷ خ عنوان پروفسور در باستان‌شناسی خاورمیانه در دانشگاه آزاد غرب برلین را، که تا زمان بازنشستگی‌اش در سال ۱۳۴۷ خ حفظ کرد، به دست آورد.^{۲۳۹} دانشجویان او هم در مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در برلین، بغداد، استانبول و تهران و همچنین در موزه‌ها و دانشگاه‌ها کار می‌کردند. مورتگات کمی پس از ورود به دوران بازنشستگی، در سال ۱۳۴۶ خ نتیجه تحقیقات تاریخ هنر خود را که هنوز هم روزآمد است، منتشر کرد. تحت راهنمایی او کارهای بنیادینی به‌ویژه در زمینه آثار تاریخی و طبقه‌بندی تاریخ‌هنری با محوریت اصلی مرکز میان‌رودان و سوریه صورت گرفت. نسل نخست مشهور به دانش‌جویان مورتگات شامل ولفرام ناگل (تولد ۱۳۰۲ خ)، اوا اشترومنگر (تولد ۱۳۰۶ خ)، یوهانس بوزه (تولد ۱۳۰۹ خ)، وینفرید اورتمن (تولد ۱۳۱۴ خ) و همچنین توماس بران (۱۳۷۷-۱۳۰۵ خ) بود. در این میان، اوا اشترومنگر^{۲۴۰} و وینفرید اورتمن^{۲۴۱} مقاله‌های تاریخ‌هنری فراوانی منتشر کردند.

درمقابل این اهداف پژوهشی و علاقه بسیار به کار در زمینه مرکز میان‌رودان، منطقه شرق این حیطه، یعنی ایران، برای دانش‌جویان مورتگات که به مطالعات تاریخ‌هنری گرایش داشتند، بیشتر در حاشیه قرار داشت. با وجود این، در این حیطه، به‌ویژه در حوزه مهرشناسی مقاله‌های مهمی منتشر شد. در این میان به‌ویژه کارهای اورزولا زایدل و یوتا بورکر کلن شایان توجه است. بورکر کلن در سال ۱۳۴۹ خ پایان‌نامه دکتری خود را درباره باستان‌شناسی دوران ایلام قدیم (نیمه نخست هزاره دوم پ.م) منتشر کرد.^{۲۴۲} او برای نخستین‌بار تلاش کرد یافته‌ها و پدیده‌های کشف شده در کاوش‌های فرانسوی‌ها در

قلمرو مطالعاتی تاریخ هنر مشرق‌زمین، که پایه‌گذار آن در آلمان آنتون مورتگات (۱۳۵۶-۱۲۷۶ خ)^{۲۳۷} است، از جوان‌ترین شاخه‌های باستان‌شناسی خاورمیانه است. در تاریخ هنر^{۲۳۸} روش‌های گوناگون تفکر هنری با هم پیوند دارند: توصیف و شرح دقیق به عنوان روش بنیادین و اساسی؛ تشخیص واقعیت‌ها، موضوعات و موارد نشان داده‌شده، که به عنوان اشیاء و یافته‌ها در باستان‌شناسی معرفی می‌شوند؛ پیکرنگاری، یعنی دانش برداشتی خاص و دقیق از پیکره و تصویر در نقوش؛ و تجربه و بینش از روایات تاریخی و متون.

مورتگات در سال ۱۳۰۲ خ تحصیل خود در رشته باستان‌شناسی کلاسیک را در مقطع دکتری به پایان رساند و در سال‌های پس از آن (۱۳۰۶-۱۳۰۲ خ) یافته‌های بسیار بااهمیت ماکس فون اوپن‌هایم را از تل حلف، شهر آرامی گوزانا بررسی کرد. این کارها علاقه او را به اشیاء هنری و صنایع دستی مشرق‌زمین باستان افزایش داد، که درحقیقت کاملاً آغاز تاریخ هنر مشرق‌زمین باستان را برای او به‌گونه‌ای ملموس به تصویر کشیده بود. البته باید دقت کرد که نقش ادیت پُرادا (۱۳۷۳-۱۲۹۱ خ) نادیده گرفته نشود، که از نام‌آشناترین تاریخ‌هنرشناسان در حیطه باستان‌شناسی خاورمیانه و نویسنده تاریخ هنر/ایران باستان است، و پیش‌تر ویکتور کریستین‌سن نزد او در وین تحصیل کرده بود (بنگرید به باستان‌شناسی مشرق‌زمین ۱) و - به‌گونه‌ای که هاووزر به‌درستی متوجه آن شد - همچنان به‌موقع می‌توانست به امریکا بگریزد. او سال‌های متممادی در دانشگاه کلمبیا تاریخ هنر مشرق‌زمین و باستان‌شناسی تدریس کرد.

پس از آن مورتگات در طول جنگ جهانی دوم (۱۳۲۰ خ) در دانشگاه فریدریش ویلهلم، در برلین با

۲۳۷. کالمایر ۱۹۹۳.
۲۳۸. مورتگات ۱۹۳۵؛
مورتگات ۱۹۴۵.
مورتگات ۱۹۶۹.
۲۳۹. هاینس ۲۰۰۱.
۲۴۰. اشترومنگر ۱۹۶۲.
۲۴۱. اورتمن ۱۹۷۵.
۲۴۲. بورکر کلن ۱۹۷۰.

و به‌ویژه سفال منقوش هزاره سوم پم در جنوب غرب ایران و زاگرس با عنوان «فرهنگ‌های جم‌ت‌نصر و سفال منقوش پیش‌از‌تاریخی» نوشت.^{۲۵۱} الن رم که نزد شاگرد مورتگات، روس مایر-اوپیفیکوس، از ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۰خ در مونستر باستان‌شناسی خاورمیانه خوانده بود، از آن زمان تاکنون به بررسی باستان‌شناسی ایران و به‌ویژه هنر هخامنشی و میراث این شاهنشاهی از مناطق گوناگون سرزمین تحت سلطه آن می‌پردازد. اولریکه لوو، یکی دیگر از شاگردان کایر-اوپیفیکوس، هم در پایان‌نامه دکتایش^{۲۵۲} و هم در مقاله‌هایش در فاصله سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۸۰خ به طبقه‌بندی تاریخ هنری یافته‌های شمال و شمال غرب ایران پرداخت. پس از آن که هانس یورگ‌نیشن کرسی استادی در مؤسسه باستان‌شناسی خاورمیانه دانشگاه آزاد برلین را به دست آورد، یک مکتب عالی باستان‌شناسی دیگر و مرتبط با رویکرد متحول‌شده‌ای در مبحث‌های تاریخ هنری در سال ۱۳۵۰خ پدیدار شد. نیشن از نسل شاگردان تاریخ هنری مورتگارت نبود، بلکه بیشتر به باستان‌شناسی متمایل به زبان‌های باستانی گرایش داشت و علاوه بر این بیشتر از هر باستان‌شناس خاورمیانه دیگری به باستان‌شناسی انسان‌شناسی امریکایی تمایل نشان می‌داد. او برخلاف مورتگات و شاگردانش در جست‌وجوی نوعی سیستم هنجاری بر پایه توالی استاندارد شده نبود، بلکه گرایش او به تعامل با روش‌های انسان‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی و به‌ویژه فرایندهای حاصل از آن‌ها بود که اغلب در ورای تحولات قابل مشاهده قرار دارند.^{۲۵۳} نمود این سلسله‌کارهای پژوهشی تاریخ هنری بیش از هرچیز نه فقط در قاب تصویر بلکه در آثار منتشرشده و کارهای به‌جامانده در مبحث‌های تاریخ اجتماعی به پیش‌نمای تعاملات بازمی‌گردد. از میان شاگردان نیشن، راینهارد دیتمن، استاد باستان‌شناسی خاورمیانه دانشگاه مونستر، از طریق کارهای پژوهشی در حیطه دوره‌های پیش‌از‌تاریخ در جنوب غرب، سنت پژوهش‌های ایرانی را ادامه داد.

قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ م را در شوش (پایتخت ایلامی در جنوب غرب ایران که گفته می‌شود اسکندر در آنجا دختر داریوش سوم - برسیه (استاتیرا) - را به همسری برگزیده) - که به‌سختی قابل طبقه‌بندی بود - از دیدگاه تاریخ‌گذاری و همچنین تاریخ‌هنر طبقه‌بندی و مطالعه کند. متأسفانه این کار، فقط دو سال پس از آغاز، متوقف شد، زیرا پیر آمیه در سال ۱۳۵۲خ همه آنچه را در فاصله سال‌های ۱۲۹۲خ و ۱۳۴۶خ در شوش به عنوان مهر در کاوش‌ها به دست آمده بود منتشر کرد،^{۲۴۳} که در زمینه پژوهش‌های یادشده، طیف گسترده‌ای از مواد و یافته‌ها را دربرداشت. او پس از آن به بررسی هنر نقش‌برجسته‌های خاورمیانه پرداخت، که این حوزه شامل محوطه‌های شناخته‌شده غرب ایران هم بود.^{۲۴۴} بارتل هرودا، از دیگر شاگردان مورتگات، به همراه لئو ترومپلمن و دیتس اوتو ادسارتد، نقش‌برجسته‌های سرپل‌ذهاب^{۲۴۵} را بررسی و منتشر کردند، و اورسولا زایدل نقش‌برجسته‌های ایلامی در کورانگون و نقش‌رستم و طبقه‌بندی تابه‌امروز دشوار آن‌ها را بررسی کرد.^{۲۴۶}

پیتر کالمایر (۱۳۷۴-۱۳۰۹خ)،^{۲۴۷} در برلین در رشته‌های باستان‌شناسی کلاسیک، آشورشناسی، تاریخ قدیم و علاوه بر این باستان‌شناسی خاورمیانه نزد مورتگارت تحصیل کرد و از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۷۴خ رئیس علمی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در شعبه تهران بود. او تنها دانشجوی مورتگارت بود که در تمام طول عمر علمی‌اش، و با آغاز کار پایان‌نامه دکتایش،^{۲۴۸} با باستان‌شناسی و میراث فرهنگی ایران مشغول بود. در کنار کار بر روی اشیاء مفرغی،^{۲۴۹} پژوهش کالمایر به‌ویژه بر هنر و باستان‌شناسی دوره هخامنشی و پیکره‌شناسی متمرکز بود که می‌توان آثار این پژوهش‌های او را در مجموعه مقالات ارزشمندش درباره نقش‌مایه‌های ایران باستان دید.^{۲۵۰} در این آثار او بیشتر به تحلیل پیشرفت و توسعه گروه‌های مجزای نقوش، برای نمونه طرح پوشاک از دوران ایلامی تا دوره هخامنشی پرداخته است. ولفرام ناگل مقاله بالارزشی درباره هنر برش سنگ

۲۴۳. آمیه ۱۹۷۲.
۲۴۴. بورکر کِلن ۱۹۸۲.
۲۴۵. هرودا و ترومپلمن ۱۹۷۶.
۲۴۶. زایدل ۱۹۸۶.
۲۴۷. ادسارتد ۱۹۹۶.
۲۴۸. کالمایر ۱۹۶۹.
۲۴۹. کالمایر ۱۹۷۳. آ.
۲۵۰. کالمایر ۱۹۷۳. ب.
۲۵۱. ناگل ۱۹۶۴.
۲۵۲. لوو ۱۹۹۸.
۲۵۳. نیشن ۱۹۹۹.

استرداد شاه که از ایران گریخته بود، سفارت امریکا در تهران را به تصرف در آورد و به این ترتیب همه ارتباطات با غرب قطع شد. زمانی که در شهریورماه ۱۳۵۹خ صدام حسین به ایران حمله کرد، عملاً این کشور متحدی در میان کشورهای غربی نداشت. تصور صدام این بود که ایران توان مقابله در جنگ را نخواهد داشت. برخلاف این تصور واهی، جنگ تحمیل شده عراق به ایران هشت سال به طول انجامید و اثر جانبی آن تثبیت نظام جمهوری اسلامی در ایران بود.

در روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷خ رادیو تهران پیروزی انقلاب اسلامی را اعلام کرد. پیش تر و از حدود یک سال پیش از آن، به طور آشکار صدای مخالفت و اعتراض به رژیم شاه از سوی گروه‌های مخالف چپ و مذهبی شنیده می‌شد. در این میان غرب غافلگیر شده بود. نوید بهار آزادی به گوش می‌رسید و شش هفته پس از آن رفراندمی برای تعیین نظام جمهوری اسلامی در ایران برگزار شد. مدتی به طول انجامید تا جناح مذهبی که قوی‌تر از سایر گروه‌های مدعی قدرت بود بر اوضاع مسلط شود. این جناح با هدف

باستان‌شناسی در ایران پس از انقلاب

باستان‌شناختی دهه نخست تحلیل و گزارش‌های نهایی کاوش‌های بسطام - جلد نخست در سال پیروزی انقلاب منتشر شده بود. البته این وضعیت در سال ۱۳۶۶خ روزه‌روز تغییر می‌کرد: مؤسسه باستان‌شناسی آلمان و مؤسسه گوته در تهران به دلیل طنز [توهین] رودی کارل، شومن هلندی در یک برنامه تلویزیون آلمان درباره امام خمینی (ره) تعطیل شدند. از آن زمان باستان‌شناسان شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در مؤسسه مرکزی در برلین کار می‌کردند و فقط مدت کوتاهی برای پژوهش به ایران می‌رفتند.

با شرایط جدید سیاسی و به‌ویژه در دوران جنگ، از اولویت پژوهش‌های باستان‌شناختی کاسته شده بود.^{۲۵۴} دانشگاه‌ها تا سال ۱۳۶۱خ تعطیل بودند. رشته باستان‌شناسی که تلاش شده بود به رشته تاریخ ملحق شود، نخست دوباره در سال ۱۳۶۹خ کار خود را از سر گرفت. اداره کل باستان‌شناسی که با تغییرات گسترده در شکل جدید و تحت عنوان سازمان میراث فرهنگی کشور در آمده بود، از سال ۱۳۷۵خ دارای پژوهشکده باستان‌شناسی شد. باستان‌شناسان خارجی از زمان انقلاب نتوانسته بودند در ایران کار میدانی انجام دهند و درحقیقت به عنوان نماینده دولت‌های خارجی مورد انتقاد بودند.

به عنوان برآیندی متعادل از دو دهه نخست پژوهش‌های باستان‌شناسی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران می‌توان گفت که این فعالیت‌ها باعث بنا نهادن پایه‌ای محکم برای پژوهش‌های روش‌مند در تاریخ ایران شد. از دیدگاه روش‌شناسی، کار مؤسسه باستان‌شناسی آلمان پژوهش معماری و تاریخ هنری را بنا نهاد و بنابراین مستندسازی‌های دقیق و گسترده‌ای از بررسی‌ها پدید آمد و علاوه بر این مجموعه‌ای هدف‌مند و مفید از عکس اشیاء موزه‌ای و کلکسیون‌های خصوصی به دست

این شرایط برای باستان‌شناسان مؤسسه باستان‌شناسی آلمان پایانی بر اغلب کارهای میدانی بود. هرچند در مقیاسی کوچک‌تر بررسی‌های سنتی باستان‌شناسی و مطالعه و مستندسازی بناهای تاریخی و به‌ویژه یادگارهای دوران اسلامی صورت می‌گرفت. بررسی و مستندنگاری کاروان‌سراها و راه‌های کاروان‌رو اکنون اهمیت ویژه‌ای یافته بود. یافته‌های کاوش‌های

و باستان‌شناختی به‌جامانده اهمیت وافری داشت. این روش با عملکرد همکاران باستان‌شناس امریکایی متفاوت بود که به مکتب باستان‌شناسی انسان‌شناسانه تعلق داشتند و مطالعات آن‌ها بر پایه مدل‌سازی آشکار و صریح و کاربرد روش‌های علمی ارزنده به‌ویژه برای پژوهش‌های پیش‌ازتاریخی استوار بود.^{۲۵۵} پژوهش‌های علمی روی نمونه‌های استخوان حیوانی و گیاهی در حوزه مواد و یافته‌های کاوش‌های باستان‌شناسی آلمانی‌ها در بسطام و محوطه‌های دیگر از دهه ۱۳۵۰ خ صورت می‌گرفت.

داد. در کنار این کارها، فعالیت‌های انتشاراتی روش‌مند در مجله گزارش‌های باستان‌شناسی ایران و مجله‌های ویژه آن، و نیز در سری پژوهش‌های تهران و یافته‌های باستان‌شناسی ایران و آثار تاریخی ایران هم تأثیر مثبتی بر مطالعات باستان‌شناسی ایران گذاشت. به این دلیل که باستان‌شناسان مؤسسه باستان‌شناسی آلمان بر پژوهش‌هایشان در حوزه دوره‌های گوناگون تاریخی ایران از اورارتوها و عصر آهن تا اواخر دوره ساسانی متمرکز شده بودند، منابع تاریخی هم در کنار یادمان‌های تاریخی

تخت سلیمان

دیتریش هوف

اشاره موجود است: که اینجا، در شیز، نام قدیمی این مکان، درحقیقت آذرگشنسب، آتش را برافروخت، یکی از سه آتش بزرگ و ارجمند در شاهنشاهی ساسانی، که کشف تعداد زیادی اثر مهر و نوشته‌های روی آن‌ها «جایگاه آتش آذر گشنسب»^{۲۵۶} را اثبات کرد. نکته قابل توجه دیگر بر اساس منابع ارتباط نزدیک میان آتشکده آذرگشنسب با کاخ شاه ساسانی است.^{۲۶۰}

درحقیقت این معبد (آتشکده) به عنوان مکانی مقدس یا زیارتگاه دارای بخش‌های مجزا از یکدیگر ویژه شاه و پرستش‌کنندگان عادی بود (تصویر ۱۴۰).^{۲۶۱} به این مسئله دو در کاملاً نارایج تقریباً روبه‌روی یکدیگر در دیوار مدور دارای برج و بارو گواهی می‌دهد که از آن بر حاشیه کنار دریاچه و از طریق تهنشست‌های آهکی منشأ دریاچه تپه‌ماهوری ساخته شده است. پرستش‌کنندگان عادی باید از شیب معبد تپه‌ای با بلندی حدود ۶۰ متر بالا می‌رفتند، تا به دروازه شمالی آن برسند. در بخش روبه‌رویی جنوبی، دروازه جنوبی که بر اساس نقشه کلی به طرف جنوب شرق جابه‌جاشده، فقط اندکی بلندتر از سطح دشت قرار دارد، که در اینجا معبد تپه‌ای را به لبه دره متصل می‌کند. بنابراین افراد خاندان شاهی با استفاده از دروازه جنوبی دسترسی راحت‌تر به آتشکده داشتند.^{۲۶۲}

زمانی که در سال ۱۳۳۸ خ کاوش‌های باستان‌شناختی در تخت‌سلیمان، مکان آتشکده مقدس آذرگشنسب از دوره ساسانی، به عنوان نخستین پروژه پژوهشی برنامه‌ریزی شده شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان آغاز شد، کار مطالعاتی ک. اردمن آتشکده مقدس ایرانی در زمینه معماری مذهبی و آئینی زرتشتی در دنیا شناخته شده بود.^{۲۵۶} بر پایه اعتقاد اردمن، که مبتنی بر نوشته‌های هرودت بود، آئین مذهبی هخامنشی به گونه معماری ساسانی از چهارطرف باز، مشهور به چهارطاقی، توسعه پیدا کرده بود، که در آن آتش مقدس همواره در معرض دید روشن نگاه داشته می‌شد. ل. رینگبوم اظهارنظر عجیبی در اثر خود معبد جام و بهشت مطرح کرد و در آن آتشکده ساسانی را به عنوان نمونه اصلی انگاشت‌های قرون وسطایی اروپایی، قلعه جام شاه آرتور^{۲۵۷} شرح داد (تصویر ۱۳۹) و در این زمینه طرح‌های معماری موجود روی کاسه‌های بزرگ مفرغی را در موزه هنرهای اسلامی برلین به عنوان طرح بازسازی گسترده پیشنهاد کرد.^{۲۵۸}

با توقف کاوش‌های تخت‌سلیمان به واسطه وقوع انقلاب اسلامی ایران، تقریباً همه فرض‌های آغاز کاوش به‌اشتباه مطرح شد. از منابع و روایات تاریخی تنها دو

۲۵۵. هوله ۱۹۹۹ آ.
 ۲۵۶. اردمن ۱۹۴۱؛
 همچنین بنگرید به
 پوپ ۱۹۳۷.
 ۲۵۷. شاه آرتور
 (پندراگون) پادشاه
 افسانه‌ای و دادگستری
 است که از سده‌های
 میانی بر بریتانیا
 فرمانروایی می‌کرد.
 او پس از نابود کردن
 دشمنان بریتانیا به
 عنوان نخستین پادشاه
 در این سرزمین
 تاج‌گذاری کرد -
 مترجم.
 ۲۵۸. رینگبوم ۱۹۵۱.
 ۲۵۹. گوبل ۱۹۷۶؛
 هوف ۱۹۸۷.
 ۲۶۰. شوارتس ۱۹۶۹:
 ۱۱۱۱-۱۱۲۰.
 ۲۶۱. نویمان ۱۹۶۱؛
 فون دراوستن و نویمان
 ۱۹۶۱.
 ۲۶۲. هوف ۲۰۰۸ ب؛
 هوف ۲۰۰۹: ۹۵-۱۰۱.



تصویر ۱۳۹.

تخت سلیمان - معبد
جام؟ گزارش روزنامه
آلمانی «در ولت»
(جهان)، یکشنبه،
۱۴ می ۱۹۶۱،
درباره کاوش تخت
سلیمان.

وجود سنت نگهداری خاکستر آتش مقدس در جایگاهی ویژه باشد، هم‌چنان که در بسیاری از آتشکده‌های ایران آثار آن وجود داشته است. از آن جایی که این فضا از حیاط کاخ قابل دسترس بوده، می‌توان نوعی کاربری مذهبی نیز برای حیاط کاخ شاهی متصور شد.

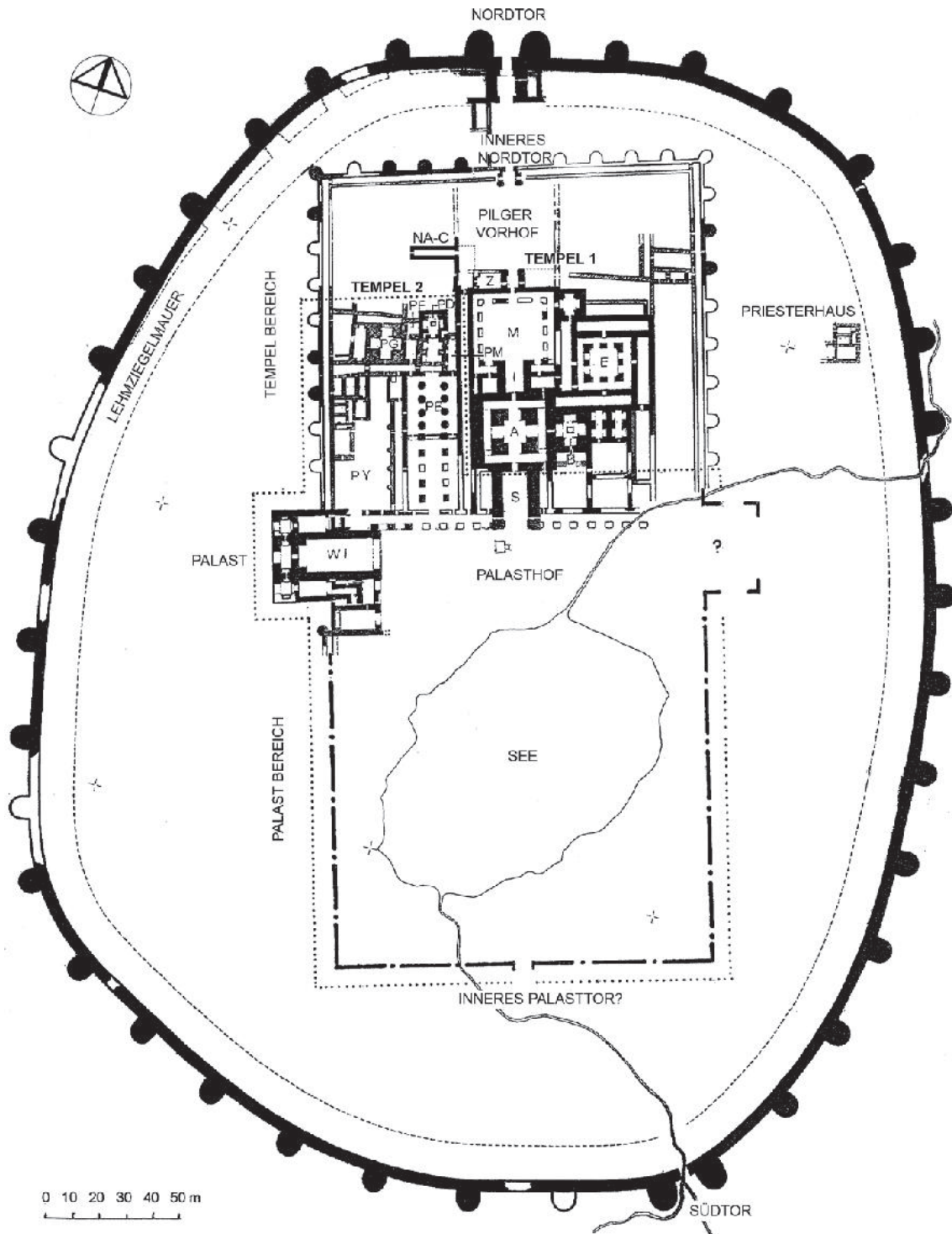
درحقیقت اتاق‌های نیایش برای نیایش‌گران ایوان‌های طرف‌های جنوبی و شمالی آتشکده محسوب می‌شدند که تالارهایی باز به سوی بیرون بودند، (S, I). تمایز مشهود میان ایوان جنوبی با اندازه‌ای بزرگ‌تر که به سوی حیاط کاخ باز می‌شد و ایوان به سوی شمال متعلق به استفاده مردم عادی وجود دارد. جدای از یک مجموعه اتاق بزرگ و دراز (E)، احتمالاً اتاق‌های مخزن و انبار معبد، محدوده نیایش‌گران عادی از یک حیاط بزرگ قابل قفل شدن (M) با دروازه ایوان و یک پیش‌حیاط قابل دسترس تا دروازه شمالی تشکیل می‌شد که ظاهراً نقش بخش غیرمذهبی حرکت نیایش‌گران را ایفا می‌کرد. از تنها گمانه کوچک ایجادشده در گوشه جنوبی تعداد زیادی

بنا به روایتی، شاه دست‌کم یک بخش اختصاصی در میان زائران ساکن تیسفون داشت که این امر برای نشان دادن وارستگی بیشتر او در مقایسه با دیگران بود.^{۲۶۳}

در فضای درونی دیوار مدور یک دیوار چهارضلعی دراز (مستطیل‌شکل) درونی دربرگیرنده کاخ شاهی و دریاچه در جنوب و معبد و حیاط زائران در شمال است. در نقطه میانی این مجموعه آتشکده آذرگشنسب، بنای چهارگوش آجری، قرار گرفته، که در درون آن فضای صلیبی‌شکل دارای سقف گنبدی قربانگاه (A) قرار دارد، که از طریق دیوارهای میانی جدا شده است. علاوه براین، این فضا از همه جهت‌ها راه ارتباطی دارد. سکوی قربانگاه از طریق یک حفره کاوش‌شده غیرمجاز (بی‌گمان ناموفق) در کف صخره‌ای - وضعیتی مشابه در بسیاری از آرامگاه‌های مقدس دوران اسلامی در ایران - آسیب دیده است. در اینجا کاربری فضای کوچک صلیبی گنبددار با حوضچه آجری (B) چندان روشن نیست. خاکستر به‌جامانده ممکن است نشان‌دهنده

۲۶۳. شوارتس ۱۹۶۹:

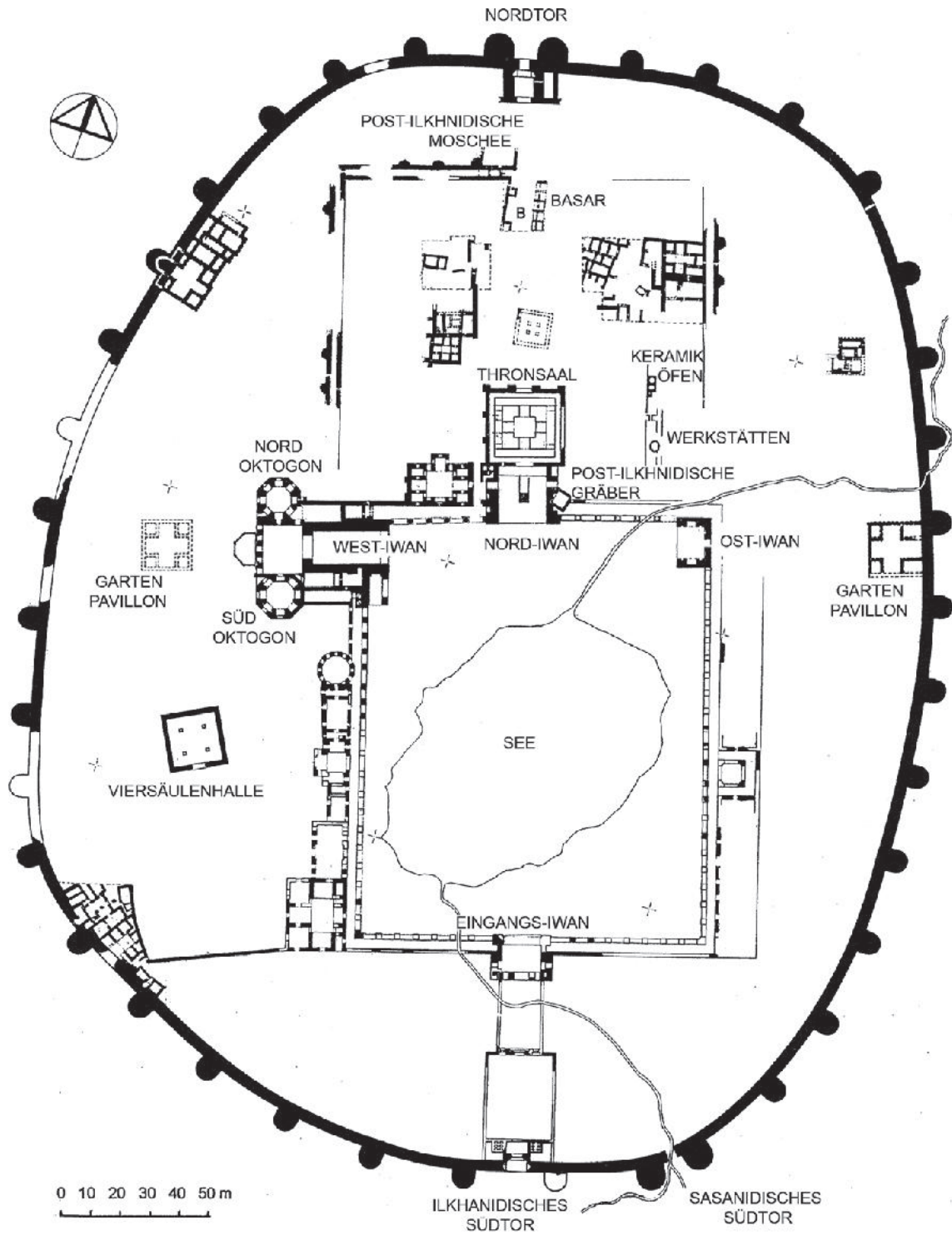
۱۱۱۴.



تصویر ۱۴۰.
تخت سلیمان. نقشه
تأسیسات دوره
ساسانی.

از جمله مهر موبد آذرگشنسب قرار داشت.^{۲۶۴} پشت یک اتاق اقامتی باریک و دراز بقایای توالیت به دست آمد (NA-C). به نظر می‌رسد حیاط جلویی هم وضعیتی مشابه بسیاری از محدوده‌ی ورودی‌ها در مکان‌های مقدس

یافته کوچک به دست آمد؛ اشیاء مصرفی و زیورآلات، نشان‌های آویز همچون پلاک نذر و محصولات نیمه‌تمام کارگاه‌های فلزگری. در یک بخش کاری یا اداری (Z) حدود ۲۵۰ حلقه و لوح گلی، باقی‌مانده از مدارک سوخته،



تصویر ۱۴۱.
تخت سلیمان. نقشه
تأسیسات دوره
ایلخانی.

کاخ و برای شاه و بارگاه او تعبیه شده باشد. در این مجموعه، اتاق محراب در انتهای ردیفی از دو شبستان ستون‌دار و اتاق‌های جلویی قرار دارد. درحقیقت این فضای کوچک صلیبی شکل گنبدداری بدون راه ارتباطی

ادیان مشرق‌زمینی داشته است. در این میان نکته بسیار غافلگیرکننده شناسایی مجموعه آتشکده دیگر (دوم) در جبهه غربی و کنار آتشکده آذرگشنسب (PA-PD) بود،^{۲۶۵} که به نظر می‌رسد دسترسی به آن فقط از حیاط

۲۶۵. نویمان و دیگران
۱۹۷۵: ۱۴۲-۱۵۸.



تصویر ۱۴۲.
کاشی لعاب‌دار به
شکل ستاره با نقوش
ققنوس و اژدها.
تخت سلیمان، ایران.
نیمه دوم سده ۱۳
م. آکاشی چلچراغ
آبی و فیروزه‌ای. ب:
کاشی لاجوردی.



تصویر ۱۴۳.
شکار آهو. کاشی
از فریت کوارتس.
ایران. اواخر سده
سیزدهم میلادی.
لعاب فیروزه‌ای با
نقاشی‌های رنگی و
روکش طلائی.

اتاق‌ها، نقشه بنای معبد دوم به مجموعه آتشکده نخست شبیه است. این نکته همچنین درباره بخش غربی مرتبط به ضیافت و پذیرایی با یک تالار بزرگ گنبددار (PG)، اتاق‌های کناری، سرویس بهداشتی، محوطه حیاط (PY) و زباله‌دان صدق می‌کند. تفاوت شایان توجه میان این دو آتشکده اعمال مقدس بوده است. درحالی‌که از قرار معلوم در آتشکده بزرگ برپایی آتش فقط در مراسم و توسط موبد صورت می‌گرفت، به نظر می‌رسد که آتش دوم به نحوی مؤثرتر در زندگی روزمره برپا بوده است.

است که در آن ستون محراب به اندازه ۶۵/۱ در ۶۵/۱ متر، دارای سه پله با دیوار محصورشده و پایه محراب با ۶۵ سانتی‌متر قطر هم وجود دارد. یک جزء جالب در اینجا فضای کوچک (PF) با پیشخان و اتاق خواب یا انبار بدون فاصله در کنار محراب است که شاید کاربری آن مدیتیشن، نیایش یا به عنوان اتاق استراحت شاه بدون فاصله در نزدیکی آتش مقدس بوده؛ به جای دیوار باقی‌مانده امروزی احتمالاً پنجره کوچکی به طرف فضای محراب داشته است. صرف نظر از این نوع تعبیه ویژه

پس از دوره ساسانی و دوره دوم شکوفایی تخت سلیمان بازمی‌گردد (تصویر ۱۴۱)، کاخ ایلخان اباخان (۶۶۳-۶۸۰ ه ق)، فرمانروای مغول، در بخش امپراتوری ایران در مکانی نامشخص ساخته شده بود.^{۲۶۸} کاخ ایلخانی، بر روی بقایای محدوده اصلی معماری ساسانی دروازه جنوبی جدیدی با دیوار مدور پدید آمد. روی آتشکده آدرگشنسب با تاق جدید، یک تالار بارعام شاهی بزرگ با ستون‌های چوبی و بر اساس الگوهای معماری چینی ساخته شد. ایوان کاخ مربوط به دوره ساسانی بازسازی و از طریق سالن اجتماعات متفاوت و چندطبقه پیرامونی گسترش داده و ایوان شرقی جدیدی منطبق با حیاط کاخ ساخته شد، که پشت آن راهرو مسقف و واحدهای کوچک دیگر کاخ با تنوع فراوان قرار داشت.

تزئینات فوق‌العاده باشکوه بیرونی کاخ با نقاشی‌های دیواری، نقوش برجسته فراوان و متنوع، بخش‌های آب‌طلاکاری‌شده و به‌ویژه با کاشی‌های لعاب‌دار مشهور آن دوران، با تکنیک‌های نوآورانه (تصویر ۱۴۲-۱۴۳)، اغلب بسیار متأثر از هنر چینی بودند که تقریباً کاملاً از بین رفته‌اند. موزائیک‌ها پیش‌تر در سده‌های میانی چپاول شده بودند. از تکه‌هایی که در چاله‌ها و گوشه اتاق‌ها به جا مانده بود و نیز از یافته‌های درون بستر ملات، که در آن هر از گاهی تعدادی تکه شکسته برجای مانده، می‌توان بسیاری از تکه‌ها را به صورت حدسی بازسازی کرد. کاخ ایلخانی و تنها اثر معماری باقی‌مانده غیرمذهبی این دوره در ایران، پدیده‌ای پیش‌بینی‌نشده در پروژه پژوهشی تخت‌سلیمان بود. ارزش کاوش و بررسی این اثر بیش از آن بود که ابتدا تصور می‌شد.

فقط بخش کوچکی از تأسیسات مربوط به دوره ساسانی، با وجود اهمیت بسیار آن، در پایان کاوش‌ها بررسی شد و پرسش‌های پژوهشی همچنان باقی ماند. البته این مسئله روشن شد که آتشکده آدرگشنسب با کاربری دوگانه به عنوان زیارتگاه شاه و مردم موقعیت استثنایی داشته است.

موجود در هشتی و یک اتاق کناری با میز دیوارکشی‌شده (PM) برای اجرای مراسم آئینی زرتشتی مورد استفاده بوده‌اند.^{۲۶۶} احتمالاً متعلقات آشکار آتشکده دوم به سوی محدوده حیاط را می‌توان به عنوان سرنخ در نظر گرفت و نظر داد که در آنجا آتش شاهی اختصاصی برپا بوده و بر پایه روایت‌ها برای هر یک از پادشاهان هنگام تاج‌گذاری روشن می‌شده است. با وجود این، این آتش همچنان جای بحث دارد، زیرا آگاهی بیشتری درباره آن نداریم.

محدوده شاهی پیرامون دریاچه متفاوت با حیاط شمالی زائران است. در گوشه شمال غربی حیاط کاخ بزرگ‌ترین ساختمان کل این مجموعه قرار گرفته که ایوان بسیار بزرگی به عنوان تالار عمومی (WI) در میان اتاق‌ها و در حد تالار بارعام شاهی است.^{۲۶۷} احتمالاً قرینه مشابه آن در گوشه شمال شرقی قرار داشته، ولی مانند دیوار درونی جنوبی، به دلیل لایه رسوب آهکی ضخیم که ناحیه جنوبی را کاملاً پوشانده، فقط با کاوش قابل شناسایی بوده است. انتهای شمالی حیاط کاخ یک راهرو مسقف را دربردارد که در مرکز ایوان آتشکده بزرگ تمام می‌شود. اطراف ایوان آتشکده و روی محور ایوان کاخ، یک کرسی خطابه از بلوک سنگ‌های بسیار خوب صیقل‌خورده با مجموعه پلکان یک‌پارچه‌ای قرار دارد که بدون تردید زیرساختی برای تخت‌شاهی، بوده است. این موضع این‌گونه انتخاب شده که جلو تخت‌شاهی، درحقیقت جلو شخص ایستاده در برابر شاه و آتش مقدس برپاشده در آتشکده، قرار بگیرد. احتمالاً این اعتقاد وجود داشته که از قدرت آتش نوعی تأثیر راست‌گویی و درستی و صداقت به نیایش‌کنندگان یا گناهکاران منتقل می‌شده است. این مسئله روشن شده که سوگند در حضور آتش مقدس خورده می‌شد. پهلوهای شرق، جنوب و غرب حیاط کاخ از راهروهایی احاطه شده‌اند که درحقیقت از خشت‌های گچ‌کاری‌شده ساخته شده‌اند.

ساخت‌وسازهای برجا مانده تا به امروز در پیرامون دریاچه دیوارهای سنگی مطابق نقشه بناهای دوره ساسانی است، ولی درحقیقت قدمت آن به ۸۰۰ سال

۲۶۶. نویمان و دیگران
۱۹۷۵: ۱۵۶-۱۶۴.
۲۶۷. هوف ۲۰۰۰:
۱۰۷-۱۰۸.
۲۶۸. هوف ۲۰۰۶:
نویمان و دیگران
۱۹۶۵: ۶۹۳-۷۱۵.

مربوط به آخرین دوره از اوج شکوه زرتشتی‌گری را، به عنوان دین حکومتی ایران، نشان داد، و بقایایی از آثار رفت‌وآمد نیایشگران به دست آمد که به موقعیت آتشکده (معبد) به عنوان نهاد اداری و اقتصادی و به‌ویژه نماد قدرت اشاره دارد و نشان‌دهنده نقش دربار ساسانی و دین و آتش مقدس در زندگی شخصی و سیاسی بود. موقعیت جایگاه خطابه شاهی و جایگاه مخاطبان درمقابل معبد گشمنسب شاهی شایان توجه برای نقش آتش در مراسم درباری است.

خسرو دوم، بیش از دیگر شاهان ساسانی و ارتباط آن‌ها با آتشکده آذرگشمنسب، در طول جنگ ایران و بیزانس (۶۲۲-۶۲۸ م)، به دلیل اهمیت تاریخی و نیز پرداختن منابع بیزانسی به وی، مستندنگاری شده است.^{۲۷۱} زمانی که نیروهای شاهنشاهی ساسانی در منطقه آناتولی و به عبارت دیگر در شهرهای بیزانسی بودند و خسرو خودش را دور از آذرگشمنسب مقدس در حاشیه امنیت حس نمی‌کرد، قیصر بیزانس هراکلیوس با سپاهیان خود تا آذربایجان نفوذ کرد و در سال ۶۲۴ م مرکز منطقه گانزک^{۲۷۲} در پاریز رودخانه جاری شده از تخت سلیمان را به تصرف خود درآورد. زمانی که هراکلیوس و سپاهیان خود سرانجام به منطقه مقدس آذرگشمنسب رسیدند، جایی که به روایت منابع تاریخی سربازان مسیحی او مظاهر بت‌پرستی را نابود کردند، معبد را سوزاندند و دریاچه را با جنازه پر کردند، خسرو با گنج کروزوس و اموال عمومی و آتش آذرگشمنسب به منطقه میان‌رودان گریخته بود و چهار سال بعد، در سال ۶۲۸ م، در آنجا تنها پسرش را اعدام کرد. بیست سال بعد شاهنشاهی ساسانی بر اثر یورش اعراب برای همیشه فروپاشید. در صلح‌نامه سپهدار عرب حدیفه و مرزبان ایرانی، ساکنان شیز علاوه بر مسئله حفاظت از آتشکده اطمینان پیدا کردند که کسی مانع رقص‌شان در روزهای عید نخواهد شد.^{۲۷۳} این که ضمانت یادشده تا چه زمانی برقرار مانده، با وجود کاوش‌های انجام شده همچنان در ابهام است.

آتشکده دوم تخت سلیمان با گونه شاخص بناهای مقدس زرتشتی در تضاد بود. البته در مورد آتشکده‌های کنونی در ایران و هندوستان و اصولاً بناهای مشابه می‌توان این طور نتیجه گرفت که اعمال مذهبی زرتشتی که نمایش آتش مقدس را در بخش باز ساختمان ممنوع می‌کند، در طول سده‌ها به شکلی یکسان یا با تغییرات جزئی باقی مانده است.^{۲۶۹} با این استدلال نمی‌توان هیچ نتیجه‌ای از تطابق معابد جدید و قدیم به دست داد که بتوان با آن فرضیه وجود آتشکده ساییانی (آسمانه محراب) را در دوره ساسانی توجیه کرد. آتشکده ساییانی در مکان مقدس آذرگشمنسب وجود نداشته و امروزه هم آتشکده‌های زرتشتی در ایران و هندوستان فاقد این گونه معابد هستند، ضمن این که بررسی‌ها نشان‌دهنده تعداد قابل توجهی از چهارطاقی‌هاست که احتمالاً از دوران ساسانی باقی مانده و علاوه بر این وجود هیچ نمونه‌ای از معبد ساییانی از چهار طرف باز ثابت نشده است. فرضیه چهارطاقی‌های از هر طرف باز با آتش مقدس شعله‌ور در میانه آن، توهمی در نیمه نخست قرن بیستم محسوب می‌شد.^{۲۷۰} در عوض نظر هرتسفلد، مبنی بر این که آتش مقدس به قصد حفاظت در برابر ناپاکی‌های محیط در مکانی بسته نگهداری می‌شده و فقط موبدان اتاق ویژه به آن دسترسی داشته‌اند، اثبات شده است.

همچنین استنباط‌های مبتنی بر تصاویر معماری روی کاسه‌های مفرغی در برلین، که احتمال دارد تصویری از بنای مقدس آذرگشمنسب قلمداد شود، چندان پایدار و قابل اثبات نیست. تزئینات کاسه مفرغی که امروزه دیگر نه به دوره ساسانی بلکه به اوایل دوران اسلامی تاریخ‌گذاری می‌شود، شامل مجموعه قطعات رایج در میان نقوش است که تحت هیچ شرایطی نمی‌توان آن‌ها را با بنای مشخصی همچون آتشکده آذرگشمنسب مرتبط دانست. و از این طریق نمی‌توان درباره ارتباط اساطیری احتمالی میان ایران کهن و قرون وسطای اروپا به نتیجه رسید. درمقابل، کاوش‌ها تصویری کاملاً واقعی از مکانی مقدس (زیارتگاه)

۲۶۹. اردمن ۱۹۴۱، ۶۵؛ نویمان و دیگران ۱۹۷۵، ۱۶۰-۱۶۴.
۲۷۰. هوف ۱۹۸۲، ۲۰۰-۲۱۰.
۲۷۱. مینورسکی ۱۹۶۴، ۹۱-۹۴.
۲۷۲. پایتخت آتروپاتکان، در جنوب شرقی دریاچه ارومیه و شهرستان ملکان قرار داشته است؛ ظاهراً واژه‌های مادی و به معنای مکان نگهداری گنج است - مترجم.
۲۷۳. شوارتز ۱۹۶۹، ۱۱۱۶.

گفت‌وگو با دیتریش هوف، پژوهشگر معمار

گفت‌وگوکنندگان: باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی‌پور

پیش از آن در ترکیه بودم و ایران برای من در آن زمان تجربه‌ای نو بود. این سفر از هر نظر به‌یادماندنی بود، در یک لندرور کوچک! و بسیار هیجان‌انگیز بود. به‌رحال ما همگی سالم به مقصد رسیدیم و من در همه فصل‌های بعد به‌عنوان دانشجو شرکت کردم. من پس از پایان تحصیل بورس سفر تحقیقاتی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان را گرفتم که با آن می‌توانستم به کشورهای جنوب دریای مدیترانه و مشرق‌زمین سفر کنم. پس از آن یکی دو سال در مؤسسه باستان‌شناسی آلمان شعبه استانبول کار کردم،

دیتریش هوف از سال ۱۳۳۹ همکار کاوش‌های تخت سلیمان، از ۱۳۵۲ معمار مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران و در فاصله سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ رئیس دوم شعبه ارواسیای مؤسسه باستان‌شناسی آلمان بوده است. آقای هوف توضیح می‌دهد که چگونه نخستین بار به ایران آمد:

برای کاوش تخت سلیمان در ایران هانس هنینگ فون دراوستن از من دعوت کرد. متأسفانه وی در ابتدای فصل دوم کاوش درگذشت. البته کاوش انجام شد. من



تصویر ۱۴۴. پاسارگاد. آشیانه لک‌لک روی یکی از ستون‌ها در کاخ S.

کشف جالبی شدیم و بخش مسکونی را یافتیم که در کنار آتشکده همواره در مزرعه ذرت و شبدر پنهان مانده بود. ولی پس از آن درحقیقت کار در تخت سلیمان به پایان رسیده بود. شرایط به تدریج تغییر می‌کرد و ناخوشایند می‌شد. البته تنها کاری که در آن شرایط از ما برمی‌آمد، سفر کردن بود. سفرهای پژوهشی توریستی، علاوه بر این ما دیگر نمی‌توانستیم به طور دائم یا طولانی مدت در ایران بمانیم. بسیاری از همکاران شعبه ما سالانه یکی دو بار به ایران می‌آمدند و مدتی (در حدود یک ماه) با هم به کارهای پژوهشی مشغول می‌شدیم.

سال ۱۳۷۸ آخرین سال خدمت من بود. البته من پیش‌تر در آسیای میانه، ازبکستان، با کاوش آغاز کرده بودم. این منطقه هم با ایران ارتباط فرهنگی تنگاتنگ دارد. من بسیار تحت تأثیر شرایط کار در ازبکستان قرار گرفته بودم. وضع به این صورت بود که با به وجود آمدن موقعیت‌های پژوهشی فضای کاری فوق‌العاده‌ای ایجاد

البته بیشتر اوقات در تخت سلیمان بودم. در آن زمان رئیس مؤسسه در استانبول نویمان بود که هم‌زمان در ایران سرپرستی کاوش باستان‌شناختی را هم در اختیار داشت. سال ۱۳۵۲ به عنوان کارشناس معمار به شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان آمدم. در آنجا هم با پروژه کاوش تخت سلیمان مشغول بودم و هم با بررسی‌های باستان‌شناختی و به‌ویژه بقایای معماری از دوره ساسانی از جمله در فیروزآباد. پس از آن دوره دکتری را هم به پایان رساندم. در سال ۱۳۵۷ (سال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران) و پس از پیروزی انقلاب ما هنوز مجوز کاوش تخت را داشتیم، ولی متأسفانه کارشناسان ایرانی کاوش دیگر حاضر نبودند هیئت را همراهی کنند. مشکل دیگر بروز درگیری و ناآرامی در کردستان بود و نیمی از ساکنان تخت هم کرد بودند. من با اینکه کاوش در تخت امکان‌پذیر نبود به همراه یکی از همکاران که از آلمان آمده بود به تخت سلیمان رفتیم. ما حتی بدون کاوش موفق به



تصویر ۱۴۵. صومعه کلیسای طاطائوس مقدس (قره‌کلیسا) در شمال غرب ایران. هرساله تعداد زیادی از ارمنیان در روز ۷ جولای برای اجرای مراسم مذهبی در این مکان جمع می‌شوند.

چه نوع حساسیت‌هایی وجود دارد و دیگران به چه چیزهایی اهمیت می‌دهند. این که مسجدهای ایرانی و به‌ویژه امام‌زاده‌ها و مکان‌های مقدس اسلامی، از نظر معماری ادامه آتشکده‌های ساسانی هستند، را خیلی‌ها تکرار کرده‌اند ولی کمتر کسی به صراحت و روشنی به این موضوع پرداخته که رسوم و آئین‌های پیش‌ازاسلامی همچنان زنده است و درحقیقت می‌توان پاسخ پرسش‌های فراوان را فقط در حیطه‌ای گسترده‌تر یافت.

پرسش: مهم‌ترین نتایج پژوهش‌های شما درباره دوره ساسانی کدام است؟

پاسخ: پاسخ به این پرسش کمی دشوار است! مسلماً باید با نتایج کاوش‌هایمان در تخت سلیمان آغاز کنم. پیش‌تر نظریه اردمن در این مورد وجود داشت که آتشکده ساسانی چه ویژگی‌هایی دارد: به عبارتی یک چهارطاقی از همه جهت باز و این نظر البته کاملاً با نتایج کاوش‌ها منطبق نبود. در این میان نظریه‌ها و توضیحات پیشنهادی فراوانی وجود دارد. نحوه برخورد توأم با درماندگی برخی اندیشمندان دینی بزرگ با بقایای معبد و آتشکده بهت‌آور بود. گ. گروپ که آن‌زمان در مؤسسه تهران بود به ما بسیار کمک کرد، اطلاعات مری بویس هم کارساز بود.

می‌شد. بنابراین من چهار سال در ازبکستان ماندم و کاوش را به پایان رساندم. پس از آن تحقیقات تکمیلی بعد آغاز شد. به این ترتیب آگاهی‌های جدیدی به دست آمد که قبل از آن و هنگام کاوش قابل تصور نبود. زمانی که انسان به اندازه کافی پرسش و فرضیه را با هم دارد، نکات مبهم را می‌بیند! همه چیز به یکباره منطقی و آشکار به نظر می‌رسد. البته این اغلب بسیار دشوار است که بتوان این آگاهی‌های نو را به دیگران انتقال داد.

من یکبار در کنفرانسی در لندن بودم؛ موضوع سخنرانی من شیوه تدفین در آئین زرتشتی بود و من نظرم را در این باره بیان کردم که جایگاه‌های آتش معروف در نقش‌رستم درحقیقت استودان، محل قرار دادن استخوان، بوده است. پس از این اظهار نظر، یک آشنای ایرانی به سوی من آمد و فریاد زد: «دیتریش! من از نظریه تو متنفرم، ولی هیچ برهانی در رد آن ندارم.» این واکنشی آبرومندانه بود! اغلب واکنش‌ها حال و هوای دیگری دارند! هرتسفلد در برابر پرسش‌های فراوان پاسخ‌های قانع‌کننده داشت. این مسئله به آگاهی فوق‌العاده‌اش از ایران و آثار باستانی آن بازمی‌گشت. او همچنین به این مسئله توجه داشت که در کجا و درباره چه موضوعی



تصویر ۱۴۶. پل تاریخی در نزدیکی میانه.

برای یافتن بقایای معماری باستانی داریم! در فیروزآباد دو کاخ قرار دارد که تقریباً تا سقف و گنبد سالم مانده است. من قبل از آن بناهای ساسانی دیگری را دیده بودم که بیشتر آسیب دیده بود، همچون قلعه دختر که به سختی در منطقه‌ای کوهستانی پابرجا مانده است. هرتسفلد این‌جا هم با توصیفش به عنوان برجک دفاعی دژ حق داشت، درحالی‌که نقشه اول اشتاین اشتباها بود. من روزهای زیادی را در این مکان به بررسی‌های دقیق و مو به مو پرداختم. مواردی که توجه من را بسیار به خود جلب کرد، اتصال‌های بی‌دلیل میان دیوارها، دروازه دیوارکشی شده در بخش پلکان، بالای پنجره‌ها و درهای داخلی و بالای بقایای گنبد آسیب‌دیده بود. از قرار معلوم اتاق‌های طبقه بالا در اطراف گنبد قرار داشته و تأیید این مسئله در کاخ دوم در دشت است. در آن‌جا دو طبقه بالایی روی هم و روی تالار گنبددار قرار داشت که همچنان پابرجا مانده است. در قلعه دختر طبقه بالا فقط دیوارکشی شده بود چراکه به سختی قابل اندازه‌گیری بود و درحقیقت فروریخته بود. پرسش بعد این بود که کاربری اتاق‌های طبقه بالا چه بوده است؟ پرسش پیچیده‌ای بود. حتی مشخص نبود دسترسی به آن‌ها چگونه بوده، هرچند در نمونه کاخ‌های صفوی و قاجار کاربری این فضاها مشخص است.

رخدادی کوچک باعث روشنگری بزرگی شد. در راه بازگشت از کاوش تخت سلیمان در شهر سنندج استراحت کردیم. من از درون خودرو دیدم که بین خانه‌های خشتی مسطح همیشه بنایی بلند قرار دارد. ما به یکی از این مجموعه‌ها نزدیک شدیم و من از جوانی که دنبال ما آمده بود پرسیدم که این چیست. آن خانه محل سکونت خانواده آن جوان بود و او پرسید که آیا ما می‌خواهیم آن را ببینیم یا نه. البته که ما می‌خواستیم! از طریق فضایی جلویی با ورودی پیچ‌درپیچ به حیاط رسیدیم که دارای حوض آب بود. در پشت این فضا نمای شاخص خانه مرفه ایرانی، ایوانی بلند و متقارن قرار داشت. کف ایوان با فرش پوشیده و جداره‌بندی شده بود، و سالن، بهترین

من در آن‌زمان از شعبه استانبول خارج شده و کار بررسی و مطالعه و مستندسازی بقایای آتشکده‌ها را در ایران آغاز کرده بودم. در پایان این نتیجه به دست آمد که هیچ چهارطاقی‌ای نمی‌توانسته آتشکده باشد. از نظر دینی هم این امر امکان‌پذیر نبوده است. پیش‌تر هم آشکار شده بود که آتش مقدس در فضای باز قرار نداشته، با این حال مطالعات میان‌رشته‌ای در این خصوص صورت نگرفت.

سپس به صورت ویژه به آتشکده‌های محدوده یزد و کرمان پرداختم و در آنجا هم‌خوانی بی‌نظیری با تخت سلیمان و دیگر بقایای کهن یافتم. هنوز پرسش‌های فراوانی باقی مانده، ولی در شرایط کنونی می‌توان به نکات زیادی درباره تخت سلیمان پاسخ داد.

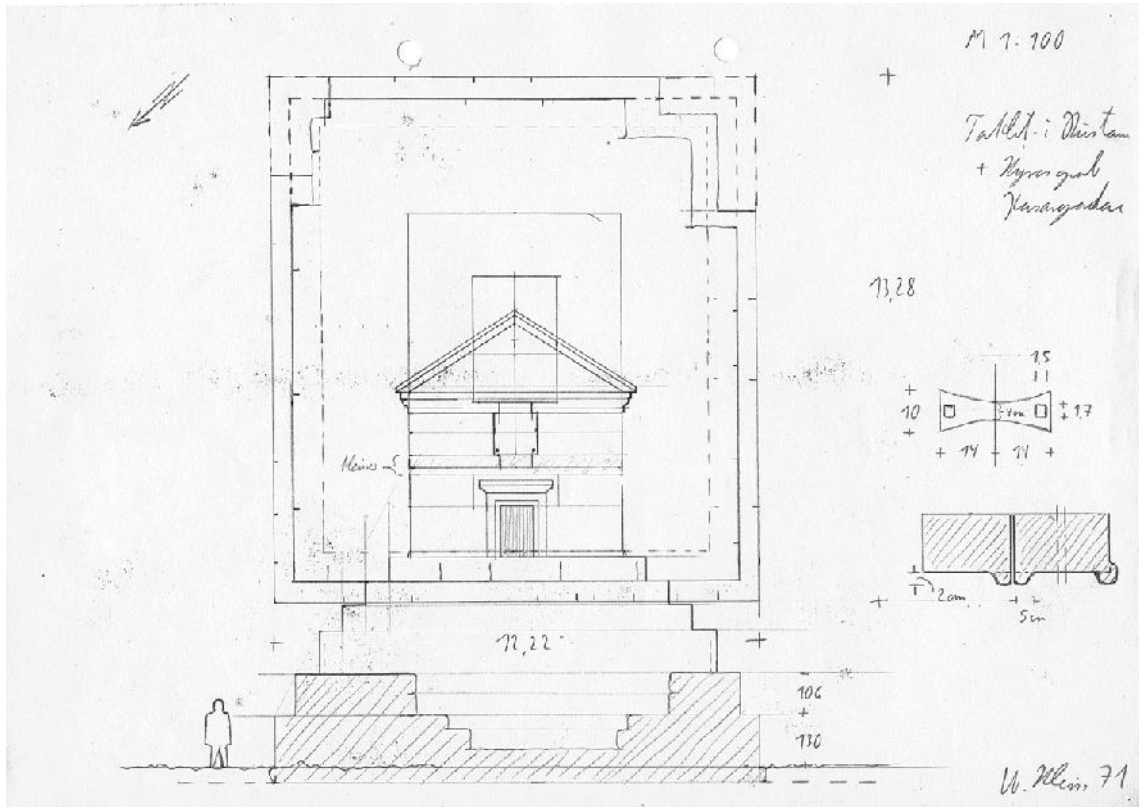
درحقیقت کار جالب دیگر در فیروزآباد انجام شد؛ جایی که در آن اردشیر پیش از تأسیس شاهنشاهی ساسانی نخستین مقر حکومتی خود را بنا نهاده بود. کاخ‌ها در آن‌جا پدیده‌های خاصی هستند! آن‌ها متعلق به ابتدای سده سوم م بوده‌اند و در محدوده‌های زمانی گوناگون پابرجا مانده‌اند، چنین وضعیتی در جای دیگر دیده نشده است. من همیشه نوعی شوروشوق و التهاب



تصویر ۱۴۷. ولفرام کلایس در حال مستندسازی بنای تاریخی در نوگنبد.

استفاده از این طبقه بالایی که در موردش صحبت کردیم تقریباً بدون وقفه تا قرن بیستم ادامه پیدا کرد. این نکته زمانی جالب‌تر به نظر می‌رسد که دریابیم موارد مشابه آن در معماری دوره هخامنشی هم وجود داشته است. نقشه کلی تخت جمشید و پاسارگاد زمانی بیشتر قابل فهم خواهد شد، بتوان اثبات کرد که در هر دو مجموعه هر بار یک کاخ مرکزی طراحی و همه بناهای دیگر تابع آن کاخ مرکزی ساخته شده است. ولی از آنجایی که از این دوره نه بنای کاملاً سالم و نه تصویری از معماری کامل به جا مانده، اظهار نظر در این خصوص بسیار دشوار خواهد بود. این مسئله شبیه پازلی است و لازم است ابتدا احتمال‌ها را در نظر گرفت، شواهد را جمع‌آوری کرد و در کنار هم قرار داد تا مشخص شود کدام‌یک در کجا قرار می‌گیرد. البته در این موضوع هم مانند بازی می‌توان تقلب کرد و تکه‌هایی را کنار هم قرار داد. بنابراین برای دستیابی به پازلی کامل‌تر و استنباطی واقعی‌تر نیاز به یافتن شواهد دقیق‌تر داریم.

اتاق خانه بود. من به دیوارها نگاه کردم و در بالا پنجره کوچکی دیدم که نوجوانی از آن پایین را نگاه می‌کرد تا ببیند چه خبر است. راهنمای ما توضیح داد که نوجوان برادر کوچک اوست و او را به اتاق بالا فرستاده‌اند تا تکالیف مدرسه‌اش را انجام دهد. ۱۵۰ سال پیش که این خانه ساخته می‌شده بی‌تردید هیچ نوجوانی در آن اتاق در بالا تکلیف مدرسه‌اش را انجام نمی‌داده، ولی این امر آشکار بود که بالا محدوده‌ای خصوصی است، جایی برای زندگی و خواب، محدوده‌ای که در آن همه، میهمان‌ها، غریبه‌ها، رخدادهای اداری، نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند حضور داشته باشند و به‌ویژه به زنان امکان می‌داد که ببینند پایین چه خبر است. این قاعده خانه‌های اشرافی همچون کاخ شاهی بود. یک پژوهشگر تاریخ هنر روزی پس از سخنرانی‌ام به من گفت که بالاخره متوجه شده چرا اغلب در مینیاتورهای ایرانی زنان پشت پنجره‌هایی در بالا در حال تماشا کردن پایین نشان داده شده‌اند. او از معدود کسانی بود که این پرسش برایش مطرح شده بود!



تصویر ۱۴۸
پاسارگاد، آرامگاه
کوروش. طرح دستی
از کلایس.

باستان‌شناسی مشرق‌زمین ۴

بررسی زمین‌شناسی، بررسی‌های سطحی و اموال فرهنگی

باربارا هلوینگ

فرصتی برای مستندسازی بناها و تپه‌های پیش‌ازتاریخی و باستانی استفاده می‌کردند. چنین کارهایی در ایران در دهه ۱۳۰۰ خ متداول شد، به‌ویژه از زمانی که قرارداد انحصاری فعالیت‌های باستان‌شناسی فرانسوی‌ها در ایران لغو و قانونی جدید در این باره وضع شد. این نوع مستندسازی طبیعت مناطق گوناگون همواره نقش مهمی داشت.

چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم نخستین موج پژوهش‌های باستان‌شناختی در ایران به راه افتاد و با شناسایی روشمند مناطق و محوطه‌ها همگام شد.^{۲۷۶} از آغاز دهه ۱۳۴۰ خ بررسی‌های میدانی روشمند جای خود را

از کارهای مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران، بررسی‌ها و مستندسازی بناها و یادگارهای تاریخی و باستانی بوده است. از زمانی که نخستین گزارش‌ها درباره سرزمین ایران نوشته می‌شد، بخش بزرگی به بناها و آثار تاریخی و باستانی اختصاص می‌یافت. بخشی از این گزارش‌ها مصور بود و در آن‌ها کم‌وبیش به تصاویر استناد می‌شد.^{۲۷۴} یک مستندنگاری روشمند از آثار تاریخی و باستانی را نخستین‌بار در اوایل قرن بیستم م هر تسفلد در کتاب دروازه آسیا انجام داد.^{۲۷۵} مسافران اغلب باستان‌شناس همچون هر تسفلد و سرپرست هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران، ژاک دمورگان، از هر



تصویر ۱۴۹.
کاروانسرای
نزدیکی ورامین.

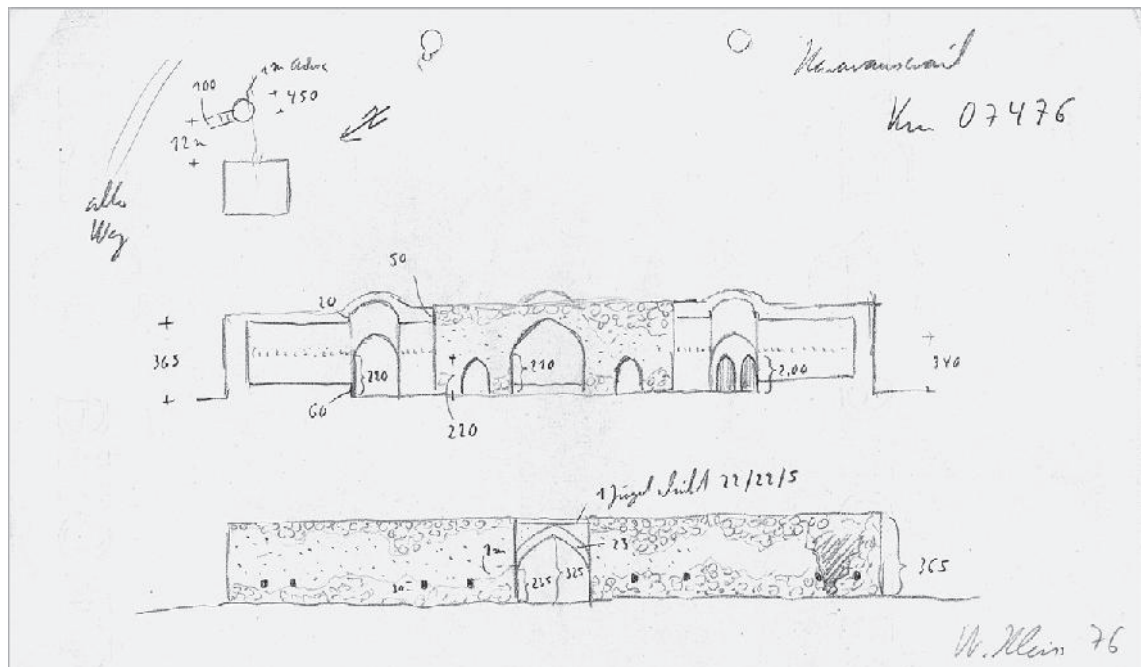
۲۷۴. تصاویر ارزنده در این‌جا تصاویر گزارش‌های کرنلی بروینز در کتاب سفر به سرزمین پارس و هند (آمستردام ۱۷۱۱)، کارستن نیبور (کوبنهاون ۱۷۷۲)، روبرت کر پورت در کتاب سفر به گرجستان، پارس، ارمنستان، بابل باستان در طول سال‌های ۱۸۱۷، ۱۸۱۸، ۱۸۱۹ و ۱۸۲۰ (لندن ۱۸۲۱) و فلاندن و پاسکال کست (پاریس ۱۸۵۱) است.

۲۷۵. هر تسفلد ۱۹۲۰.
۲۷۶. اشتاین ۱۹۳۶؛
واندن‌برگ ۱۹۵۲.

سال ۱۳۳۸ خ بررسی‌های باستان‌شناختی روشمندی انجام دادند. ولفرام کلایس کار بررسی‌های خود را در شمال غرب ایران در سال ۱۳۴۶ خ و با هدف شناسایی محوطه‌های اورارتویی بر پایه کتیبه روسای آغاز و این کار را تا دهه ۱۳۶۰ خ دنبال و دژه‌های اورارتویی فراوان و کتیبه‌هایی را از هزاره اول پم شناسایی و مستندسازی کرد. این نتایج به او امکان داد شبکه راه‌های اورارتویی را بازسازی کند.^{۲۷۸} البته او هم‌زمان محوطه‌های فراوان دیگری را از دیگر دوره‌ها، از پیش‌تاریخ و تاریخی تا اسلامی و حتی دوره قاجار شناسایی و ثبت و مستندنگاری کرد.

ساخت‌وسازهای جدید بناها و محوطه‌های باستانی فراوانی را تهدید می‌کند و گاه مدارک و شواهد باستانی تصاویری از بناهایی ارائه می‌دهد که امروزه دیگر به آن صورت وجود ندارد. این امر به‌ویژه در کتاب شش‌جلدی *کاروانسراهای ایران* قابل مشاهده است و چشم‌اندازی از راه‌ها و کاروانسراهای ایران را، از حدود ۱۰۰ سال پیش، به دست می‌دهد.^{۲۷۹} همچنین مستندنگاری تعداد زیادی از آتشکده‌ها و چهارطاقی‌ها چشم‌اندازهای جدیدی درباره رسم و رسوم مذهبی ایران باستان به دست می‌دهد، که امروزه تعداد کمی از آن‌ها باقی مانده است.^{۲۸۰}

در مطالعات هدفمند باستان‌شناختی یافت. این پژوهش‌ها تاحدودی هدفمندتر بود و به گروه‌های دوره‌ای و برپایه دوره‌های تاریخی و پیش‌تاریخ مشخص تقسیم می‌شد. این روش‌ها از دهه ۱۳۴۰ خ به طور یکنواخت بهسازی می‌شد. در این میان محوطه‌های انتخابی و آثار و داده‌های شناسایی‌شده به طور متمرکز مورد بررسی دقیق و آماری قرار گرفت. در طول دو دهه اخیر، به واسطه استفاده از عکس‌های هوایی، عکس‌های ماهواره‌ای و مدل‌سازی رایانه‌ای از یک‌سو و از طریق حفر کانال و بررسی‌های سطحی از سوی دیگر، سطح و چهارچوب پژوهش‌های باستان‌شناختی بهبود یافته است.^{۲۷۷} امروزه تلاش بر این است که همه چشم‌اندازها و مناطق به عنوان زمینه توسعه فرهنگی فردی بررسی شود. علاوه بر این مستندنگاری‌های روشمند بناها و یادگارهای تاریخی و باستانی از مهم‌ترین پیش‌زمینه‌ها به‌ویژه برای حفظ و نگهداری از آن‌ها در آینده است. اندازه‌گیری زیرساخت‌ها و پروژه‌های بزرگ ساخت بناهای جدید محوطه‌های فرهنگی چند هزارساله را تهدید می‌کند و به این دلیل بررسی‌ها از هر نظر اهمیت فراوانی برای مدیریت میراث فرهنگی دارد. باستان‌شناسان مؤسسه باستان‌شناسی آلمان از



تصویر ۱۱۵۰ الف.
طراحی ابتدایی
و اندازه‌گیری
کاروانسرا.

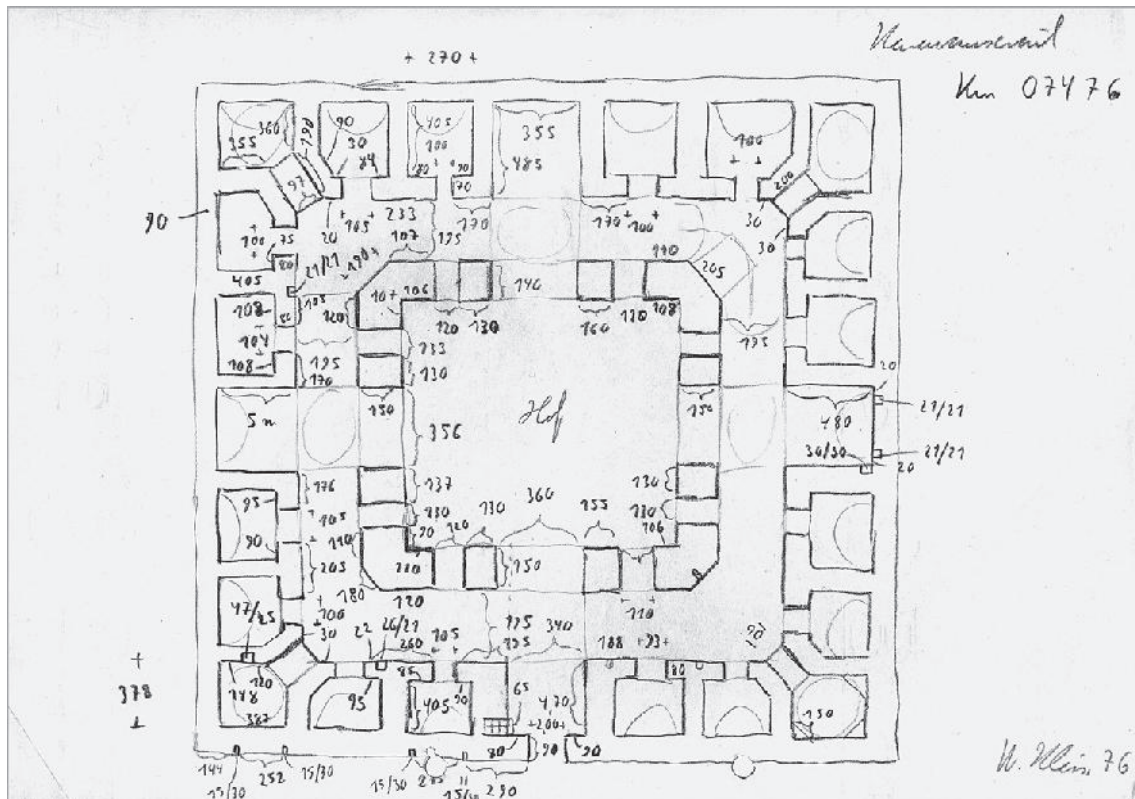
- ۲۷۷. به‌عنوان نمونه
بنگرید به هلوینگ و
دیگران ۲۰۱۰.
- ۲۷۸. کلایس و دیگران
۱۹۷۶.
- ۲۷۹. کلایس ۱۹۹۶-
۲۰۰۱.
- ۲۸۰. گروپ ۱۹۷۱؛
هوف ۱۹۷۵؛ شپین
۱۹۷۱.

آغازی جدید و بروز نرمش‌های سیاسی: گفت‌وگوی تمدن‌ها با بهره‌گیری از دانش

نداشت و به عبارتی بدون فعالیت مانده بود، به عنوان زیرمجموعه شعبه ارواسیا طبقه‌بندی شد.^{۲۸۱} رئیس و بنیانگذار شعبه ارواسیا، هرمان پارتسینگر، از ابتدا برای تجدید سازمان شعبه تهران منصوب شد (تصویر ۱۵۲) و در این کار تحول سیاسی رخ داده در ایران به کمک او آمد: دولت تازه روی کار آمده اصلاح طلب در سال ۱۳۷۶ خ نیاز به نیروی بیشتر در قدرت داشت و تلاش کرد تا بحث گفت‌وگوی تمدن‌ها را با جهان غرب مطرح و برنامه‌هایی را در این خصوص دنبال کند.

برنامه پژوهشی که شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان قرار بود خود را با آن احیا کند با دوره پیش‌ازانقلاب بسیار متفاوت بود. نخستین نسل از باستان‌شناسان شعبه تهران در طول وقفه ایجاد شده فعالیت نداشتند. در شعبه ارواسیا هیچ پژوهشگر معماری و باستان‌شناس هنری کار نمی‌کرد و فقط متخصصان پیش‌ازتاریخ و باستان‌شناسان کلاسیک مشغول به کار

ده سال پس از انقلاب اسلامی ایران، چشم‌انداز سیاسی در آلمان هم دچار تغییر و تحول شد. برداشتن دیوار میان دو آلمان در سال ۱۳۶۸ خ و اتحاد دوباره آلمان ساختارهای سیاسی را متحول کرد و مؤسسه‌ها و نهادهای جدید و واحدی شکل گرفت. پایه‌گذاری شعبه ارواسیای مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در سال ۱۳۷۴ خ یکی از این پیامدها بود: شعبه‌های آکادمی‌های علمی جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) در مؤسسه باستان‌شناسی آلمان ادغام شد و شعبه‌ای جدید از این مؤسسه شکل گرفت. لازمه این تغییرات این بود که چشم‌انداز پژوهشی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان فراگیرتر و از منطقه‌های سنتی پژوهشی پیشین در حوزه دریای مدیترانه و مشرق‌زمین به حوزه باستان‌شناختی جهانی‌تر تبدیل شود. در سال ۱۳۷۷ خ شعبه تهران این مؤسسه، که از زمان انقلاب در ایران کارکرد چندانی



تصویر ۱۵۰. طراحی ابتدایی و اندازه‌گیری کاروانسرا.

۲۸۱. کریلیز ۱۹۹۵؛ پارتسینگر ۱۹۹۵.

دست آمده است. همکاران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در این پروژه سازمان میراث فرهنگی کشور و سازمان معادن و فلزات و سازمان زمین‌شناسی بودند. از طرف آلمانی، موزه معدن‌کاری بوخوم و آکادمی TU فرایبرگ حضور داشتند. در این پروژه، در کنار باستان‌شناسان، زمین‌شناسان، شیمی‌دان‌ها، متخصصان فلزکاری کهن، مرمت‌گران و دیگر متخصصان هم حضور داشتند. در سال ۱۳۷۹ خ نخستین کار میدانی تحت پوشش این پروژه انجام شد که درحقیقت نخستین فعالیت باستان‌شناختی میدانی با مشارکت هیئتی خارجی پس از انقلاب اسلامی در ایران محسوب می‌شد. این پروژه تا سال ۱۳۸۳ خ ادامه داشت و در آن سال با برگزاری نمایشگاهی در بوخوم^{۲۸۳} با عنوان ایران شکوه کهن نخستین چشم‌انداز از نتایج علمی این پروژه ارائه شد.

بودند. در این مدت روش‌های نو و پرسش‌های پژوهشی جدید در باستان‌شناسی مطرح شده، ضمن این‌که موضع‌گیری نهادها هم نسبت به گذشته تغییر چشمگیری کرده بود. پروژه مطالعات میان‌رشته‌ای معدن‌کاری و فلزکاری کهن در غرب مرکز فلات ایران^{۲۸۲} که در سال ۱۳۷۶ خ آغاز شد همه این تغییرات را نشان می‌دهد. از نظر محتوایی این پروژه دربرگیرنده نخستین آگاهی‌ها درباره کهن‌ترین فعالیت‌های فلزکاری در مرکز فلات ایران و شناخت معادن مواد آلی و روش‌ها و مواد به‌کاررفته در صنعت فلزکاری رایج در گذشته و نیز پیامدهای اجتماعی و بوم‌شناختی به‌کارگیری این ماده اولیه جدید در آن منطقه بود. درحقیقت انسان در فلات ایران از دوره نوسنگی با ساخت فلز آشنایی پیدا کرده بود و تعدادی از قدیمی‌ترین آثار فلزکاری مشهور دنیا از این منطقه به

گفت‌وگو با ولفرام کلایس، پژوهشگر معمار

گفت‌وگوکنندگان: باربارا هلوینگ و پاتریسیا رحیمی‌پور

پژوهشی شخصی خودم را با بررسی‌های علمی به‌ویژه در استان آذربایجان غربی آغاز کردم.

در موزه ملی ایران سنگ کتیبه‌داری پیدا کردم که در سال ۱۹۱۰ واپسته نظامی آن‌زمان سفارت در تهران در سفر مأموریتی‌اش کشف کرده بود. او این سنگ را در سال ۱۹۱۲ به یک همکار انگلیسی‌اش در لندن تحویل داده و در همان سال این کتیبه را همکار دیگری در Royal Geographic^{۲۸۴} منتشر کرده بود. وقتی این سنگ را دیدم بسیار کنجکاو شدم که محل کشف دقیق آن را پیدا کنم. آشکار بود که سنگ حدوداً در کجا پیدا شده، در محلی میان خوی و ماکو. ظاهراً سنگ را از آن‌جا برداشته و در ساخت یک پل دوره صفوی در نزدیکی بسطام به کار برده بودند. سپس شاهزاده ماکو آن را برداشته و برای تزئین قلعه‌اش به کار برده و در آن‌جا سرانجام کنت کانیتز آن را شناسایی کرده بود. من پس از جست‌وجوی فراوان بالاخره مکان یافته‌شدن آن را پیدا کردم.

ولفرام کلایس از سال ۱۹۶۲ در شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان فعالیت می‌کرد و از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۵ ریاست این شعبه را در اختیار داشت.

آقای کلایس خودش را این‌گونه معرفی می‌کند: بله! بخشی از سرگذشت من و این‌که چگونه به ایران رفتم. اورارتو و بسطام! من نخستین‌بار در سال ۱۹۵۹ و به عنوان دارنده بورسیه سفر پژوهشی به ایران سفر کردم. البته من نخستین دانشجویی بودم که با بورسیه به این سفر می‌رفت. من در کاوش تخت سلیمان هم شرکت کردم. و پس از سفر پژوهشی همراه با بورسیه در مشرق‌زمین ماندگار شدم! تابستان و پاییز سال ۱۹۵۹ در تخت سلیمان بودم. و در سال ۱۹۶۲ به عنوان کارشناس به شعبه استانبول رفتم.

البته من هر سال در تخت سلیمان بودم. سرانجام در سال ۱۹۶۲ به عنوان کارشناس به شعبه تهران منتقل و در همان سال رئیس دوم شدم. سپس کار علمی و

۲۸۲. وطن‌دوست و

دیگران ۲۰۱۱.

۲۸۳. اشتولنر و دیگران

۲۰۰۴.

۲۸۴.

Journal of the
Royal Geographic

Society - مترجم.

کتیبه پایه‌گذاری دژ بوده است. درحقیقت ما در این جا دو کتیبه پایه‌گذاری داریم، یکی مربوط به دژ و دیگری مربوط به معبد. انبار درازی پر از خمرها و ظرف‌های گونه‌گونی قرمز شاخص اورارتویی وجود داشت، درحقیقت گونه‌گونی سفال قرمز ظریف صیقلی.

و سرانجام در بالاترین بخش، به شکل تراس، مقر حکومتی - اقامتگاه فرمانروا قرار داشت که حصارکشی شده بود. در اینجا هم، همچون قرون وسطا، باید تصور کرد فرمانروا از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شده است. ما از طریق بررسی‌های باستان‌شناختی آثار اورارتویی فراوانی را شناسایی کردیم که با تاریخ بسطام مرتبط بودند؛ حدود ۸ کتیبه سنگی، دژ، محوطه مسکونی محصورشده و محصورنشده (مربوط به سده‌های ۷ و ۸ پم) که آن‌ها را مستندسازی و تعدادی را به طور دقیق اندازه‌گیری کردیم. این امر به ترسیم نقشه‌ای جدید از منطقه امتدادی مرزهای شرقی اورارتو کمک کرد، از جنوب تا دریاچه ارومیه و از جنوب شرق تا مرز ایران و عراق.

من پس از پایان سفر پژوهشی‌ام در استانبول ماندم. یک سال پس از آن رئیس مؤسسه پیامی از عفیف ارزن، سرپرست دانشگاه ترکیه، دریافت کرد مبنی بر این که آن‌ها به کارشناسی برای مستندسازی و اندازه‌گیری داده‌های کاوشی در وان نیاز دارند.

من به این مأموریت اعزام شدم. راه دشوار و غیرعادی بود و به نظرم رسید که بخشی از راه مسدود است. به هر حال من این مأموریت و مأموریت‌های بسیار دیگری را انجام دادم ...

در این فاصله من به آثار اورارتوها بسیار علاقه‌مند شدم. من به شناسایی مناطقی هم علاقه داشتم که در منابع تاریخی آمده بود. هفت‌وان‌تپه، حسنلو و ... محوطه‌هایی بودند که ما هر سال از بسطام به بازدیدشان می‌رفتیم. آقای کرول، جانشین من در بسطام، الان استاد بازنشسته در مونیخ، و من. ما و هیئت آقای دایسون از کار هم بازدید می‌کردیم.

نخست هنگام دومین بررسی در سال ۱۹۶۷ دریافتیم که در آن جا بیش از این آثار وجود داشته است. من مسئله را رها نکردم و در سال ۱۹۶۸ توانستم بودجه‌ای برای نخستین کاوش در مقیاسی کوچک بگیرم. در فاصله سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸ کاوش کردیم، ۱۰ سال. یک سال به دلیل مشکلات مالی نتوانستیم و در سال ۱۹۷۲ من درگیر کار برپایی کنگره ایران در مونیخ به عنوان دبیر کنگره بودم. به این دلیل در آن سال نتوانستم کل سال در بسطام کاوش کنم. آخرین فصل کاوش در بسطام سال ۱۹۷۸ بود. پس از آن انقلاب اسلامی رخ داد. ادامه کاوش‌ها دیگر ممکن نبود و تا جایی که من می‌دانم ایرانی‌ها هم این کاوش‌ها را ادامه ندادند.

بسطام براساس دانش ما تا به امروز بزرگ‌ترین دژ اورارتویی شناسایی شده است. این دژ شامل سه بخش است، یک بخش پای دژ، که به طور آشکار به دلیل ویژگی‌هایش بخش نظامی را تشکیل می‌دهد، بخش میانی دژ، که در بالاترین بخش معبد را دربردارد و قطعه‌ای از یک کتیبه اورارتویی هویت آن را آشکار کرده است. به نظر می‌رسد سنگی که پیشتر از آن سخن گفتم



تصویر ۱۵۱. طرح تکه‌ای از گچبری‌های قلعه‌زهاک. طرح از کلایس.

زندانبان سلیمان بودم. در زندان هیچ چیز نبود، جز یک انبار کوچک ... یک تونل.

اریک بورینگر، رئیس سابق مؤسسه، که مؤسسه را پس از جنگ جهانی دوم بازسازی کرده بود، به هندوستان سفر کرد و در این سفر گفت که لازم است یک شعبه در تهران و اگر شد یک شعبه هم در کابل پایه‌گذاری کنیم. او انسان بانفوذ و توانایی بود و ایده‌های درخشانی داشت و همچنین تصمیم گرفت از آشنایی‌اش با هنری مومرتس مقامی بالا در کارخانه تیسن کروپ بهره ببرد. پس از آن با مردم بومی وارد چالش شد: در آن‌جا چاله عظیمی وجود داشت و مکانی مقدس بود. تأسیساتی هم وجود داشت که اطراف آن‌ها تراس بود و دهانه (حفره) آتشفشان با آب پر شده بود. این به‌نوعی مفهوم آب و آتش را در بر داشت. در دریاچه قربانی هم صورت می‌گرفت. مردم بومی به این موضوع علاقه‌مند بودند، ولی می‌گفتند آن‌جا بوی بد می‌دهد، چیزی شبیه گوگرد، و نظرشان این بود که ما هیچ نقره و طلائی در آن‌جا پیدا نمی‌کنیم. ولی افراد شرکت تیسن کروپ می‌خواستند این کار را بکنند و تجهیزات و ماشین‌آلات هم داشتند، کمپرسور و از این‌جور چیزها! از این طریق آن‌ها می‌توانستند تا عمق ۲۳۰۰ متر را امتحان کنند.

پس از آن دو سال و نیم مشغول این کار شدیم! اول یک حفره ژرف ایجاد شد. بعد یک تونل با رخ‌دادهای خیلی خیلی زیاد مربوط به خودش! که البته خوشبختانه باعث آسیب به کسی نشد. ولی اتفاق‌های زیادی افتاد و بعد یک روز کار به سرانجام رسید. البته پیش‌بینی‌ها اشتباه از آب درآمد! این امکان وجود نداشت که بتوان به طور مستقیم تونلی در سطح حفره ایجاد کرد بلکه لازم بود در راهروی پرپیچ‌وخمی با یک سوراخ بسیار کوچک صعود کنیم و بعد در جایی از سطح حفره سر درآوریم! پس از پایان کار، دو تن از مردم بومی، آقای نویمان و من وارد حوضچه شدیم و به بررسی آن پرداختیم. برای من همان اول آشکار شد که خدای من! همه چیز اینجا متخلخل است. چگونه

یک‌بار کرول شکافی در میانه دیواره ایجاد کرد، چون سفالی شاخص از دوره اورارتو در آنجا دیده بود. تا آن زمان این مکان قدیمی‌تر تاریخ‌گذاری می‌شد. ابتدا تصور می‌شد که همه بارو و حصار حسنلو مانایی است. من هم به آن‌جا رفتم و از آن بازدید کردم. چیزی که دیدم عجیب بود! دیواری دوباره ساخته شده بود، مربوط به ساختمان معروف به سوخته از حسنلو. بله، حسنلوی ۳. من به‌طور اتفاقی دعوت‌نامه‌ای برای ایراد سخنرانی در امریکا دریافت کردم و اول به فیلادلفیا رفتم. در آن‌جا سخنرانی کردم و فکر کردم که در بحث تاریخ‌گذاری با دایسون به مشکل برخورد می‌کنم. من این مسئله را گفتم و با احساس خجالت امریکایی‌ها مواجه شدم. سال بعد امریکایی‌ها در ادامه کاوش دیواره را تمیز و خشک کردند و همه چیز دوباره قابل دیدن شد. آن‌ها بعداً برای من پیامی فرستادند و قرار شد با هم دیدار کنیم.

از لندون پیاده شدم! دایسون به مقابل من رسید. دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: «حق با تو بود.» و به این ترتیب حسنلو به‌درستی تاریخ‌گذاری شد.

و من! من از یک اشتباه بزرگ در امان ماندم! من فکر می‌کردم همه دژهای بزرگ اورارتویی که پیش‌تر پیدا کرده بودم، پس از بنای تأسیسات و استحکامات دفاعی حسنلو ساخته شده‌اند، ولی آن‌ها هم‌زمان بودند ... نکات بسیاری درباره معماری آشکار شد، ولی یافته‌های کوچک باید تحلیل می‌شدند.

نتایج کار در زندان سلیمان، هم از نظر معماری شناسایی شده و هم از نظر یافته‌ها، به طور جداگانه منتشر شده است. من اسامی را کامل به یاد ندارم. آقای بومر نمی‌توانست کار را ادامه دهد. خانم تومالسکی کار را انجام داد و به نظر من بسیار کامل و عالی! زندان سلیمان دیگر مشکل محسوب نمی‌شد. تنها مشکل زندان در زمان کاوش بود که مجبور به حفر تونل شده بودیم. آن کار وحشتناک بود!

پرسش: می‌شود در این باره بیشتر توضیح دهید؟
پاسخ: من معاون سرپرست کاوش تخت سلیمان و

انسان می‌خواسته اینجا با کلنگ حوضچه ایجاد کند! ولی نویمان عقیده دیگری داشت و می‌گفت در این‌جا اتفاقی افتاده که حالا منتظر ماست!

او دست بر شانه من گذاشت و گفت شما این کار را می‌کنید و موفق می‌شوید. بله! پس از آن من سه‌چهار روز صبورانه و شجاعانه در آن حوضچه به بررسی پرداختم، بدون این‌که چیزی پیدا کنم. البته به این فکر هم نیفتادم که از همکارانم بخواهم تعدادی

تکه‌سفال از بالا به داخل حوضچه بریزند! (خنده) البته درحقیقت از نظر مردم بومی این کار کاملاً با موفقیت انجام شده بود. از آن گذشته شرکت تیسن در این مورد کاملاً سود برده بود. مقدار بسیار زیادی پول پرداخت شده بود. فقط در یک مورد کمپرسوری را از آلمان به آن‌جا آورده بودند. ولی خب، این کار واقعاً پوچ و بی‌فایده بود! بله! داستان ما در زندان سلیمان این بود.

اریسمان: پژوهش‌های میان‌رشته‌ای درباره فلزکاری کهن

باربارا هلوینگ

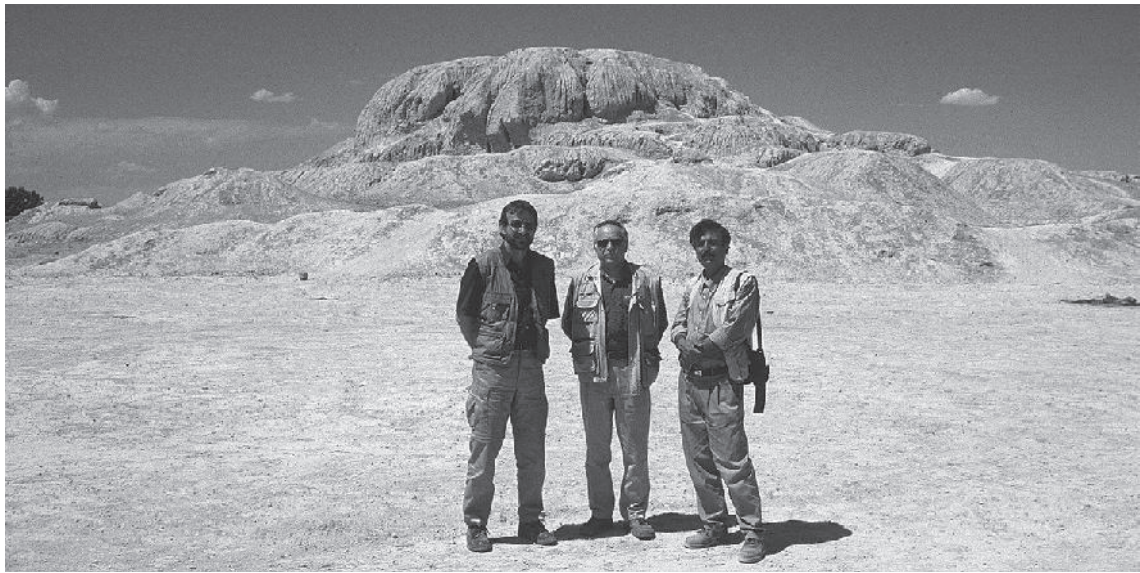
در حاشیه کویر بزرگ، «دشت کویر»، پای کوه کرکس، محوطه پیش‌ازتاریخی اریسمان با مساحتی در حدود بیش از ۱ کیلومترمربع پنهان بوده است (تصویر ۱۵۳ و ۱۵۴). سطح این محوطه با سرباره‌های مس و آثار فلزکاری کهن، مربوط به هزاره چهارم پیش‌ازتاریخ پوشیده شده است.

در فاصله سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳خ، هیئت مشترک ایرانی - آلمانی در این محوطه پژوهش کرد. این نخستین کار باستان‌شناسی مشترک با خارجی‌ها در ایران پس از انقلاب اسلامی محسوب می‌شد که به شناسایی داده‌ها و یافته‌های پرهیاهو و جنجالی منجر شد. با وجود این‌که نقش فلات ایران در گسترش فلزکاری کهن از پیش آشکار بود، در اریسمان بازسازی روش و نوع کار فلزگری کهن، بر اساس داده‌ها و نتایج جدید، ممکن شد.^{۲۸۵}

از همان ابتدا هدف اصلی کار میدانی بازسازی مراحل فلزکاری کهن از استخراج تا ساخت مصنوعات فلزی و پیامدهای آن و تأثیری بود که صنعت مس از یک طرف بر انسان و از طرف دیگر بر طبیعت و اقلیم داشته است. دستیابی به این هدف فقط با اجرای پروژه‌ای میان‌رشته‌ای امکان‌پذیر بود که در آن به غیر از باستان‌شناسان، کارشناسان رشته‌های گوناگون

همچون ژئوفیزیک، زمین‌شناسی، فلزکاری، شیمی، باستان‌گیاه‌شناسی و باستان‌جانورشناسی هم فعالیت کنند. با بررسی‌های ژئوفیزیک محدوده‌هایی در این محوطه مشخص شد که احتمال وجود کوره‌های ذوب مس در آن‌ها زیاد بود. طبیعی است که این پدیده‌ها در کنار محدوده مسکونی قرار داشت و اغلب با حجم بالایی از سرباره‌های مس، که بر اثر مرور زمان اطراف کوره جمع می‌شوند، احاطه شده بود. در بخش مسکونی تعدادی خانه و کارگاه مستندسازی شد و تعدادی ابزار کار و اشیاء فلزی به دست آمد. بررسی فلزشناسی کهن باعث یافتن شواهدی شد که بر اساس آن‌ها برای ساخت فلزات این محوطه استخراج از معادن سنگ گوناگون حتی تا ۲۰۰ کیلومتری اریسمان صورت گرفته است. بررسی‌های باستان‌جانورشناسی نشان داد، خر اهلی از هزاره چهارم پم در اریسمان هم شناخته شده بوده و صرفاً در صورت بهره‌گیری از خر اهلی جابه‌جایی سنگ معدن از مکان‌های دور به این مکان ممکن می‌شده است. علاوه‌براین بررسی‌های فلزشناسی کهن نشان می‌دهد که از همان زمان ترکیب آلیاژهای مس و آرسنیک هم شناخته شده بود. برای ذوب مس و پرداخت آن مقدار زیادی مواد سوختی مصرف می‌شود. تحلیل‌های باستان‌گیاه‌شناختی نشان می‌دهد که مهم‌ترین سوخت

۲۸۵. هلوینگ ۲۰۰۵؛ وطن‌دوست و دیگران ۲۰۱۱.



تصویر ۱۵۲.
هرمان پارتسینگر،
عبدالرسول
وطن دوست و ناصر
نوروززاده چگینی در
بازدید از تپه جنوبی
سیلک.



تصویر ۱۵۳.
نوشته دیواری
روی دیوار حیاط
مدرسه‌ای در
اریسمان.



تصویر ۱۵۴.
اریسمان.
چشم‌اندازی از
محوطه با کوه‌های
کرکس در پس‌زمینه
تصویر.

برای این کار چوب سخت درختچه‌های تاغ بود که در حاشیه کویر رشد و نمو خوبی داشته و دارد.

کاوش‌های باستان‌شناختی دو محدوده مسکونی را نمایان کرد. در بخش قدیم‌تر که به دوره زمانی ۳۶۰۰ تا ۳۴۰۰ پم تعلق داشته، خانه‌ای از خشت قالبی به همراه چندین کوره سفالگری و بقایای کارگاه‌های ذوب مس قرار داشت. در آنجا تولید مس طی جریان ساده‌ای صورت می‌گرفت، که در آن سنگ فلز را با زغال مخلوط می‌کردند و یک بوته استحصال توپر درست می‌کردند و سپس این بوته را در کوره حفره‌ای کوچکی قرار می‌دادند تا زمانی که مس از سنگ فلز معدنی جدا و به مس خالص تبدیل شود.

در این بوته‌ها کیک سرباره با گلوله‌های کوچک مس تشکیل و با سنگ چکش جدا می‌شد. پس از آن مس را با دست لایه‌گذاری می‌کردند. پس از آن که مواد آلی به میزان کافی جمع می‌شد، مس را دوباره ذوب و به شکل میل پارالل یا تبر (تصویر ۱۵۵) قالب‌گیری می‌کردند. وجود این تبرها، با بیش از یک کیلو وزن، علاوه‌براین در مناطق دورتر هم قابل بحث است: در دشت پست خوزستان و در گورهایی در شوش تبرهای دوسویه سنگینی پیدا شده که به قالب‌های به‌دست‌آمده از اریسمان شبیه است. به غیر از ابزار مسی، در این محوطه‌های کارگاهی و در کوره‌های مخصوص سفال، ظروف سفالی تولید می‌شد که با نقوش هندسی و حیوانی تزئین شده بود (تصویر ۱۵۶-۱۵۷).

چند صد سال پس از آن، از حدود ۳۳۰۰-۳۱۰۰ پم، محدوده مسکونی تقریباً حدود نیم کیلومتر به طرف شمال جابه‌جا شد. در آن زمان خانه‌ها بسیار منظم و طبق نقشه دو طرف یک خیابان طراحی و ساخته شده بود (تصویر ۱۵۹). مصالح اصلی این ساخت‌وسازها خشت‌های چهارگوش بود. برای ذوب مس در محدوده حاشیه خانه‌های مسکونی کوره‌های حفره‌ای ایجاد شده بود (تصویر ۱۶۰).

از این کوره‌ها مس بیشتری می‌توانست به‌طور نابرابر

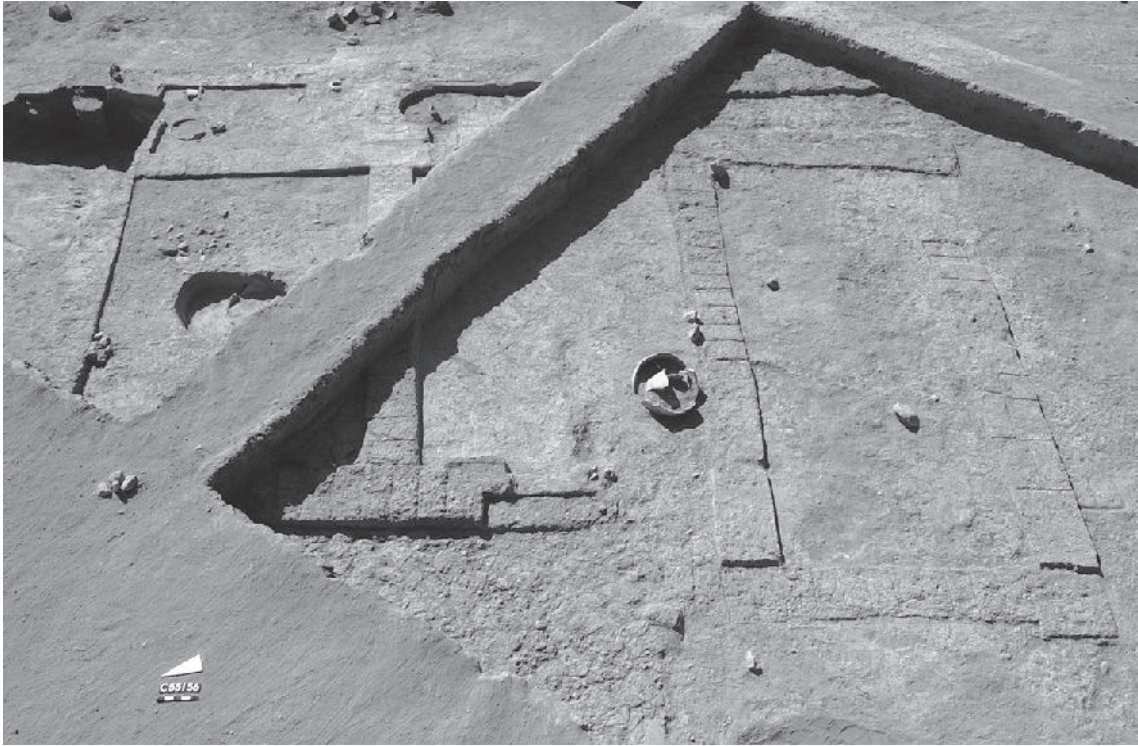


تصویر ۱۵۵.
اریسمان. قالب
تبرهای دوسویه،
حدود ۳۶۰۰ پم.



تصویر ۱۵۶ تا ۱۵۸.
اریسمان. ظرف
سفالی از دوره سیلک
۳، حدود ۳۶۰۰ پم.

تصویر ۱۵۹. اریسمان.
بخش مسکونی از
دوره سیلک ۴،
۳۱۰۰-۳۳۰۰ پ.م.



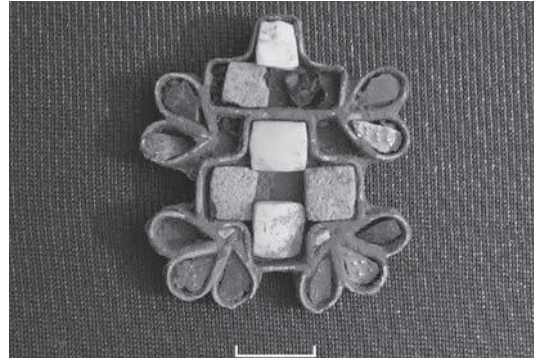
تصویر ۱۶۰.
اریسمان. کوره ذوب
مس از دوره سیلک
۴، ۳۱۰۰-۳۳۰۰
پ.م.



تصویر ۱۶۱.
اریسمان. ظرفی
پر شده از سرباره از
یک انباشت سرباره،
دوره سیلک ۴،
۳۱۰۰-۳۳۰۰ پ.م.



به دست بیاید که این در عین حال سرباره بیشتری هم تولید می‌کرد. سه محدوده انبوه سرباره بر سطح محوطه اریسمان شناسایی شد (تصویر ۱۶۱). این انبوه سرباره‌ها در مجموع حدود ۱۷۰ تن سرباره را در خود جای داده بودند. با اندازه‌گیری زمان، برای ذوب ۱ تن سنگ معدن حدود ۱۰ تن سوخت لازم است و این نسبت هزینه‌ها هنگامت لجستیکی و دشواری انتقال سوخت به این مکان را نشان می‌دهد. ادامه پردازش مس آلی (خام) از طریق قالب‌گیری و ریخته‌گری و فلزکاری در کارگاه‌هایی انجام می‌شد که در بقایای خانه‌های مسکونی قدیمی برپا شده بود. شمش‌ها و محورها در قالب‌های باز قالب‌گیری و نیز محورها در محدوده جغرافیایی بسیار گسترده‌تری، حتی تا شمال میان‌رودان دادوستد می‌شد، که در آنجا به عنوان گورآوندهای عصر مفرغ قدیم شناخته شده است. علاوه بر مس، فلزات دیگر هم در اریسمان تولید می‌شد (تصویر ۱۶۲). ساکنان اریسمان طلا را می‌شناختند و نقره را از نقره - سنگ سرب معدنی با کمک روش تصفیه از سرب مذاب جدا می‌کردند. این محصولات در مناطق دیگر همچون میان‌رودان هم



راست) تصویر ۱۶۲.
اریسمان، آویز
نقره‌ای، با سنگ‌های
تزیینی، پروتوایلامی،
۳۳۰۰-۳۱۰۰ پ.م.
چپ) تصویر ۱۶۴.
اریسمان، سفال
منقوش پلی کروم،
۳۳۰۰-۳۱۰۰ پ.م.



تصویر ۱۶۳.
اریسمان، مهر
استوانه‌ای
پروتوایلامی و اثر آن،
۳۳۰۰-۳۱۰۰ پ.م.

عادت غذایی (مواد خوراکی و نوشیدنی) مشخص می‌کند. این امر در مرکز فلات ایران هم اشاعه داشت و با تحلیل تولیدات سفالی قابل بررسی و مشاهده است (تصویر ۱۶۴). پردازش نقره در فلات ایران در اوایل هزاره سوم پ.م به دوره شکوفایی خود رسید که هم‌زمان با دوره‌ای در اریسمان است که بخش مسکونی ترک شده بود.

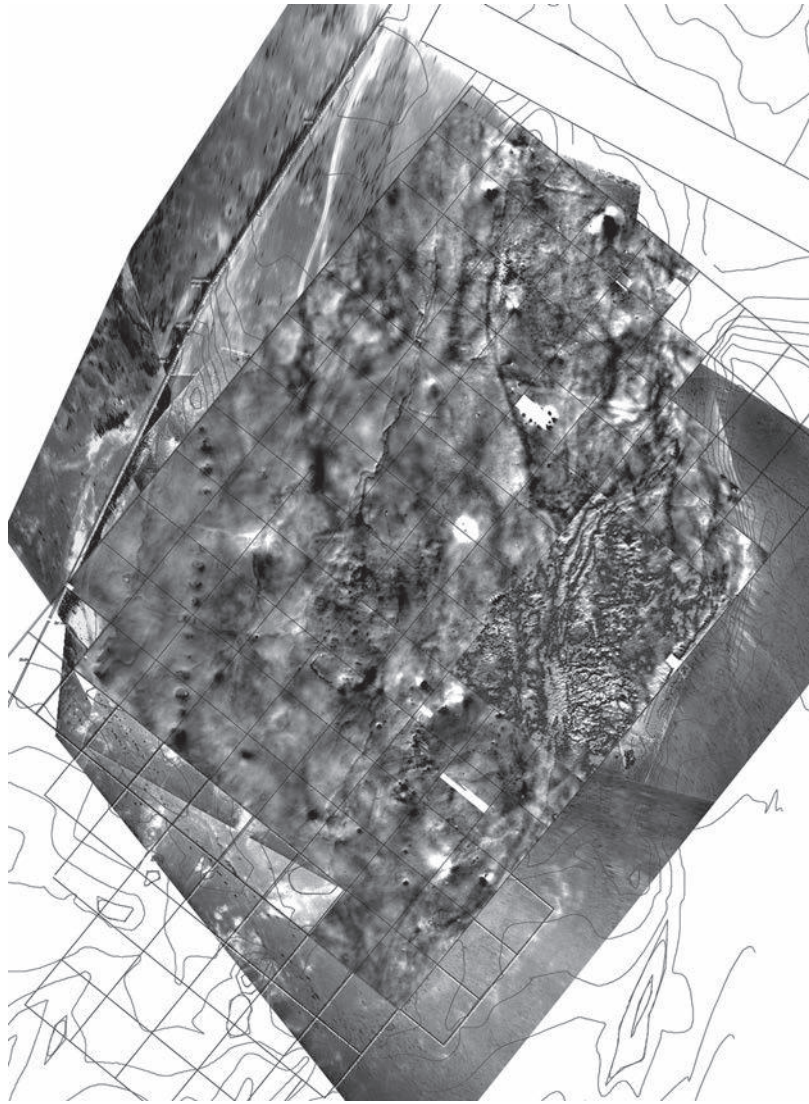
شناسایی شده، جایی که تولیدات فلات ایران از طریق تجارت راه دور برنامه‌ریزی شده در گردش بود. استفاده تولیدکنندگان فلات از مهرهایی به سبک مشهور به پروتوایلامی (تصویر ۱۶۳) هم نشان‌دهنده نوعی شبکه تجاری مرتبط است. از این رو این داده‌ها نکات دیگری را هم در مورد شهرهای قدیم میان‌رودان از جمله فرهنگ

دستاوردهای ژئوفیزیک

یورگ فاسبیندر

از قرن ۱۹ م آشکار است که خاک و خشت سوخته به شدت مغناطیسی می‌شود. خاک و خشت و سنگ و رسوبات اکسید آهن را، که بر اثر فرایند حرارت دیدن از طریق واکنش‌های شیمیایی به ماگمیت یا هماتیت تبدیل می‌شود، حفظ می‌کنند. زمانی که خشت یا سفال با درجه بالایی از گرما (حدود ۸۰۰ درجه سلسیوس) حرارت می‌بینند انعطاف می‌یابند و سرانجام در میدان مغناطیسی زمین سرد می‌شود. مارتین آیتکن و ادوارد هال از آزمایشگاه

عکس‌های هوایی و ماهواره‌ای از حدود ۱۰۰ سال پیش در خدمت بررسی‌های نظامی و شناسایی‌های هوایی بوده است. باستان‌شناسی هم از این داده‌ها، به‌ویژه برای شناسایی و مستندسازی محوطه‌های باستانی، بهره می‌برد. بررسی‌های ژئوفیزیکی هم روش‌های گوناگونی داشته و در باستان‌شناسی نقش مهمی دارد. این فناوری ابتدا در شناسایی‌های نظامی کاربردی داشته و بعدها به باستان‌شناسی هم وارد شده است.

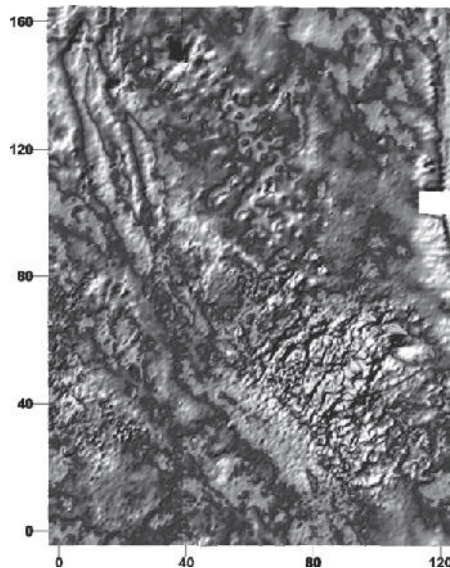


تصویر ۱۶۵. اریسمان.
تصویر هوایی
شبکه‌بندی‌شده و
مگنتوگرام (± 40)
nT، شبکه ۴۰ متر)
محوه.

پژوهشی باستان‌شناسی در آکسفورد در سال ۱۳۳۷ خ از این مسئله استفاده کردند تا در کارگاه ساختمانی بزرگراه آ ۱ مسیر شمالی در پیتربورو (انگلستان)^{۲۸۶} به جست‌وجوی کوره‌های رومی احتمالی بپردازند. این کار به عنوان نخستین کار اندازه‌گیری مغناطیسی برای باستان‌شناسی، همچنین در سطح دیگری با شبکه‌های اندازه‌گیری به فاصله ۵/۱ در ۵/۱ متر از یک‌دیگر در سطح مسطحی با حدود ۵ هکتار مساحت به مدت یک هفته پیگیری شد. با وجود این‌که آن‌ها یک کوره سفالگری پیدا کردند، در اندازه‌گیری‌های فراوان دیگر این نتیجه به دست آمد که

این نوع روش‌ها آسیب‌پذیرند و برای شناسایی گورها و محدوده‌های مسکونی مناسب نیستند.

در همکارهای گسترده میراث فرهنگی ایالت بایرن و مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه لودویک - ماکسیمیلیان مونیخ، از حدود بیش از ۳۰ سال پیش از دستگاه‌های ژئوفیزیک مورد استفاده در باستان‌شناسی استفاده و برای توسعه آن‌ها اقدام می‌شود. نتیجه این اندازه‌گیری‌ها مشابه روش‌های تصویربرداری در پزشکی است. اندازه‌گیری مغناطیسی - که در نقطه‌های اندازه‌گیری نزدیک به هم (۲۵ در ۲۵ سانتی‌متر) ثبت و به عنوان تصویر سیاه و سفید نشان داده می‌شود - امروزه به ما اجازه می‌دهد شناخت دقیقی از آثار و پدیده‌های زیرزمین تا حدود ۳ متر از سطح داشته باشیم. تصاویر به‌دست‌آمده از این نوع



تصویر ۱۶۶. شبکه
مگنتوگرام با
قطعه‌ای از سطح
اندازه‌گیری‌شده.

۲۸۶. شهری در شرق
انگلستان - مترجم.

اوروک (عراق)، محوطه مسکونی سکایی سیکا (سیبری) و پالپا و ناسکا (پرو) هستند. در ایران نیز از این روش در محوطه‌های اریسمان و تنگه بلاغی استفاده شده است. محوطه باستانی اریسمان ویژگی منحصر به فردی از نظر انباشتگی و تراکم فراوان آثار فلزکاری و ذوب مس، کوره، سرباره و جایگاه آتش (اجاق) دارد، که با غنی‌سازی عمده کانی‌های مغناطیسی در لایه‌های باستانی نمایان شده است. این وضعیت باعث شده نقشه خانه‌هایی که از خشت خام ساخته شده، فقط به صورت بقایای مبهم فراوان در صفحه نمایش دستگاه تصویربرداری دیده شود. البته در سطح حدود ۲۰ هکتار (حدود ۵۲۰ در ۳۶۰ متر) نقاط مرکزی ذوب مس و نیز محدوده کوره‌های تکی و انباشت سرباره شناسایی و بر اساس شدت مغناطیسی متفاوت طبقه‌بندی شده است (تصویر ۱۶۵).

بنابراین نتیجه نه تنها منعکس کننده گسترش کلی محوطه‌های مورد نظر است، بلکه به ما امکان می‌دهد نوع دقیق و تعداد کوره‌ها و محدوده‌های ذوب مس، اجاق‌های ساده و نیز انباشت سرباره‌ها را از یک‌دیگر مجزا کنیم و تشخیص دهیم (تصویر ۱۶۶).

با این دستاوردها می‌توان کاوش اریسمان را بر پرسش‌های پژوهشی و علمی اساسی و بنیادین متمرکز کرد، بدون این‌که از تصویر نهایی به دست آمده چشم‌پوشی شود.

باستان‌شناسی ایران در قرن ۲۱

حدود ۲۰ کار میدانی بود، که در سال ۱۳۸۵-۱۳۸۴ خ به ۲۵۰ کار رسید.^{۲۸۷} اکنون رشته باستان‌شناسی در دانشکده‌های دولتی و خصوصی فراوانی در سراسر ایران وجود دارد و باستان‌شناسان جوان فعال در بسیاری از کارهای میدانی مشترک با هیئت‌های غیرایرانی حضور پیدا می‌کنند. برای این نوع همکاری‌ها در بخش اداری و تشکیلاتی باستان‌شناسی قوانین جدیدی وضع شده است: برخلاف شیوه این تشکیلات در سال‌های پیش

اندازه‌گیری‌ها کمترین میزان نوسان میدان مغناطیسی را نشان می‌دهد که از طریق مغناطش‌های گوناگون و متفاوت و قابلیت مغناطش پدیده و ساختارهای باستان‌شناسی در زیرزمین نمایان می‌شود. در این بین دستاوردهای ژئوفیزیکی در محدوده مستقل پژوهش باستان‌شناختی همواره گسترش یافته است. در عین حال این دستاوردها در جاهای مختلف تا به امروز در خدمت باستان‌شناسی و پرسش‌های علمی آن بوده است، تاجایی که امروزه آزمایش‌های ژئوفیزیکی اغلب در ابتدای کار میدانی باستان‌شناسی صورت می‌گیرد و درحقیقت پروژه کاوش را تکمیل می‌کند. البته آزمایش‌های ژئوفیزیکی فقط زمینه‌ساز کاوش باستان‌شناختی نیست، بلکه از این روش برای بررسی یادمان‌های تاریخی گوناگون برجای مانده و مستندنگاری روشمند آن‌ها هم استفاده می‌شود. ضمن این‌که پرسش‌های پژوهشی باستان‌شناسی هم به گونه‌ای منطقی افزایش پیدا می‌کند.

از این نظر در مؤسسه باستان‌شناسی آلمان خیلی پیش‌تر از این‌ها تلاش شد از فرصت کار مشترک با اداره بایرن برای آغاز پروژه‌های پژوهشی جدید استفاده شود. نمونه‌های انجام‌یافته فراوان در همکاری با مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در بیش از ۴۰ کشور تقریباً در همه قاره‌های جهان نشان‌دهنده ظرفیت بالا و کارآمدی بسیار این روش است. نمونه‌های ممتاز برای این منظور شهر

تشکیلات باستان‌شناسی پس از انقلاب اسلامی در ایران دچار تغییر و تحول شد. سازمان ملی حفاظت آثار باستانی در سال ۱۳۶۴ خ به سازمان میراث فرهنگی کشور تبدیل و در سال ۱۳۸۳ خ با ادغام سازمان ایرانگردی و جهانگردی با آن، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری تشکیل شد. مسئولیت کارهای میدانی باستان‌شناختی از سال ۱۳۷۵ خ بر عهده پژوهشکده باستان‌شناسی بود. کارهای میدانی - اعم از کاوش و بررسی - در سال ۱۳۷۹ خ

(۱۶۸) و همچنین گردشگری و ایرانگردی و تولید نمونه‌های مولاژ یادگارهای باستانی و تاریخی رونق گرفت (تصویر ۱۶۹ تا ۱۷۱).

در طول سه دهه و پس از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، ایران دچار تغییر و تحول بسیار شد. در این بین جمعیت ایران از ۳۵ میلیون به ۷۵ میلیون تن رسید و این امر در عین حال نیازمند توسعه زیرساخت‌ها و اقتصاد کشور بود. بنابراین ایجاد بزرگراه‌ها و بناهای ضروری، کارخانه‌ها، سدها، راه‌آهن و نیروگاه‌های برق چالش جدیدی را با بحث حفاظت از میراث فرهنگی مطرح کرد. نخستین چالشی که باعث شد ایران از چندین هیئت باستان‌شناختی کشورهای دیگر هم برای حمایت از میراث فرهنگی و کار مشترک به قصد حفظ آثار باستانی و تاریخی درخواست همکاری کند، کاوش‌های نجات‌بخشی محوطه‌های باستانی سد سیوند در شمال استان فارس، بین محوطه‌های پاسارگاد و تخت جمشید انجام شد. هفت گروه از مؤسسه‌ها و دانشگاه‌های خارجی، از جمله مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، برای فعالیت میدانی باستان‌شناختی دعوت شدند. به این ترتیب از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ و پیش از این که این محدوده زیر آب برود، هیئت‌های مشترک به بررسی و کاوش و مطالعه و مستندنگاری محوطه‌هایی از دوره پیش از تاریخ و تاریخی پرداختند. در این میان، بررسی‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان بر محوطه‌های پیش از تاریخی از هزاره پنجم پم محدود بود.

از انقلاب اسلامی، اکنون فقط به هیئت‌هایی مجوز کار میدانی داده می‌شود که در آن باستان‌شناسان ایرانی از نظر علمی هم سهیم باشند و درحقیقت همه کارها به طور مشترک صورت گیرد. در حالی که پیش از انقلاب رویه‌ای دیگر برقرار بود و در هیئت‌های خارجی فعال در ایران، معمولاً فقط نماینده یا نمایندگانی از تشکیلات باستان‌شناسی ایران حضور پیدا می‌کردند.

در پی تغییرات سیاسی، آگاهی اجتماعی در مورد مفهوم و ماهیت میراث فرهنگی هم در ایران دچار تحول شده است. پس از این که علم باستان‌شناسی در سال‌های ابتدایی پس از انقلاب اسلامی مورد سوءظن عمومی قرار گرفت، بار دیگر این دیدگاه تغییر کرد. به عنوان نقطه عطف آشکار آیت‌الله رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت ایران در سال ۱۳۷۰ خ از تخت جمشید بازدید کرد. او در دفتر یادداشت بازدیدکنندگان تخت جمشید نوشت: «آثار برجای مانده باورنکردنی تخت جمشید برای هر بازدیدکننده باید باعث غرور ملی باشد».^{۲۸۸} بنابراین تحسین یادگارهای پیش از اسلام، که تا پیش از آن توسط مقامات دولتی صورت نگرفته بود، اکنون دیگر باعث تعجب نبود. اسطوره کورش بزرگ هخامنشی، به عنوان نگارنده نخستین قانون حقوق بشری در دنیا که پیش از انقلاب مورد توجه خاص قرار داشت، بار دیگر احیا شد (تصویر ۱۶۷) و یادمان‌های تاریخی و میراث فرهنگی محبوبیت ویژه پیدا کرد (تصویر

علیرضا شاپور شهبازی

حمید فهیمی

لندن گرفت و در سال ۱۳۶۷ خ در دانشگاه گوتینگن دوره فوق دکتری را با پژوهشی در مورد تاریخ ایران به پایان برد.

اساس کار پژوهشی او تاریخ دوره هخامنشی بود و در این زمینه کتاب‌های فراوانی هم منتشر کرد. او

علیرضا شاپور شهبازی (۱۳۲۱-۱۳۸۵ خ)^{۲۸۹} در خانواده‌ای سرشناس در شیراز متولد شد. او در شیراز تحصیل کرد و در سال ۱۳۴۲ خ موفق به دریافت مدرک کارشناسی تاریخ شد. سپس برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفت و مدرک دکتری باستان‌شناسی خود را از دانشگاه

۲۸۸. عبیدی ۲۰۰۱.

۲۸۹. عبیدی ۲۰۰۷.

دانشگاه‌های شیراز، تهران، هاروارد، کلمبیا و همچنین گوتینگن به تدریس تاریخ ایران پرداخت. دانشجویان وی همانند خود وی، به‌ویژه بر حوزه مطالعاتی تاریخ و باستان‌شناسی هخامنشی متمرکز بوده‌اند.

شاپور شهبازی در هنگام درگذشتش، آثار پژوهشی ناتمام فراوانی، نه‌تنها در حوزه مطالعاتی هخامنشی بلکه در دیگر دوره‌ها داشت، همچون موضوع آخرین کتاب وی: «تاریخ ساسانیان؛ روایت طبری و تکمیل آن با توجه به اسناد و پژوهش‌های معتبر». استاد شهبازی را، همان‌طور که وصیت کرده بود، در حافظیه شیراز و در کنار آرامگاه شاعر نام‌آشنای ایرانی، حافظ، به خاک سپردند.

پرواز شناسایی بر فراز جنوب ایران

باگوآن سونگ

پروژه پژوهشی از این نوع در ایران بوده و عکس‌های هوایی او همچنان از تصاویر مستند ارزشمند برای باستان‌شناسی و حفاظت آثار باستانی ایران است. در دهه ۱۳۵۰ خ عکاس و روزنامه‌نگار سوئیسی، گئورگ گرستر با هواپیمای کوچک بر فراز محوطه‌های فراوانی به‌ویژه یادمان‌های قابل مشاهده از بالا و مناظر و محوطه‌های فرهنگی پرواز کرد و در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ خ به عکاسی پرداخت. موضوع تصاویر هوایی گرستر با کیفیت بالا عموماً محوطه‌ها و یادمان‌های فرهنگی و تاریخی مشهوری است که اغلب آن‌ها امروزه در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار گرفته است.

در چهارچوب پروژه تنگه بلاغی لازم بود روش‌های گوناگون برای مستندنگاری آثار به‌کار برده شود. در این میان عکس‌برداری هوایی باستان‌شناختی اصلی‌ترین برنامه محسوب می‌شد.^{۲۹۰} مرکز پژوهشی باستان‌شناسی و بنیاد پژوهش‌های پارسه - پاسارگاد در تاریخ ۱۵ اسفندماه ۱۳۸۴ خ یک دستگاه هلی‌کوپتر در اختیار ما قرار داد. با این هدف که بتوان از حداکثر زمان پرواز

نخستین استادی بود که درباره هخامنشیان به‌گونه‌ای روشمند پژوهش کرد و کتاب‌های او در ایران و بیرون از ایران به عنوان کتاب مرجع همچنان مورد استفاده است. شاپور شهبازی در سال ۱۳۸۴ خ به دلیل پژوهش‌های ارزشمند در تاریخ ایران، موفق به دریافت جایزه هوشنگ پورشریعتی مرکز مطالعات خاورمیانه در واشنگتن شد.

او در سال ۱۳۵۲ خ بنیاد تحقیقات هخامنشی را در تخت جمشید پایه‌گذاری کرد و خودش تا سال ۱۳۵۷ خ در آنجا مشغول به کار و هم‌زمان موزه‌دار موزه ملی ایران بود و سرپرستی بخش تاریخی و مفرغ‌های لرستان این موزه را در اختیار داشت. شاپور شهبازی در

در چهارچوب کاوش‌های باستان‌شناختی نجات‌بخشی محوطه‌های تنگه بلاغی، در استان فارس در جنوب ایران، هیئت‌های باستان‌شناسی به بررسی و کاوش پرداختند (تصویر ۱۷۲). در کنار باستان‌شناسان انگلستان، فرانسه و لهستان، باستان‌شناسان شعبه تهران مؤسسه باستان‌شناسی آلمان نیز به سرپرستی باربارا هلوینگ در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ خ در این پروژه نجات‌بخشی شرکت کردند. کاوش‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در محوطه‌هایی از دوره مس - سنگی و فرهنگ باکون (هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم پم) انجام گرفت. گروهی از مؤسسه علوم باستان‌شناسی دانشگاه رور بوخوم قرار بود از ابتدای سال ۱۳۸۵ خ در بررسی و کاوش مؤسسه باستان‌شناسی آلمان با استفاده از روش‌های اکتشافی شرکت کنند و در این راستا عکس‌های هوایی باستان‌شناسی هم تهیه شد.

نخستین عکس‌برداری‌های هوایی با کاربری در باستان‌شناسی در ایران در دهه ۱۳۱۰ خ به همت اریک فریدریش اشمیت (۱۳۴۳-۱۲۷۶ خ) انجام شد. این اقدام پیشگامانه اشمیت تاکنون هم بزرگ‌ترین

راست) تصویر ۱۶۷. مولاژ گچی منشور استوانه‌ای کورش. چپ) تصویر ۱۶۸. بشقابی با طرح پادشاه و ملکه هخامنشی در تخت جمشید.



میدان دید ما قرار گرفت (تصویر ۶۳). از آن جا و در جهت شمال غرب از فراز آرامگاه‌های شاهان هخامنشی در نقش‌رستم عبور (تصویر ۶۵) و پس از آن بقایای شهر ساسانی استخر را در شرق آرامگاه‌های شاهی مشاهده کردیم. بر سر راه به طرف تنگه بلاغی و پاسارگاد، بر روی چشم‌اندازها و محوطه‌های واقع در دشت‌ها و دره‌های حاصل‌خیز بین کوه‌های فاقد پوشش گیاهی تمرکز کردیم. در آن جا بیشتر به دنبال محوطه‌های پیش‌ازتاریخی و به‌ویژه تپه‌ها بودیم. به‌ویژه در تنگه بلاغی به محوطه‌های مسکون فراوانی از این دست برخوردیم. در کنار بقایای فراوان معماری هخامنشی، آثار و بقایای محوطه‌های پیش‌ازتاریخی متعدد از بالا شناسایی و مستندنگاری شد (تصویر ۱۷۳) و درنهایت پایتخت هخامنشی، پاسارگاد و محدوده اطراف آن را بررسی کردیم (تصویر ۳۵ و ۳۶).

کاوش‌های نجات‌بخشی در پروژه سد سیوند تنگه بلاغی نشان داد که با کار مشترک باستان‌شناسان و متخصصان علوم میان‌رشته‌ای نتایج چشمگیری حاصل خواهد شد.

همه عکس‌های هوایی یادشده در این پروژه (تصویر ۳۵، ۳۶، ۶۳، ۶۵، ۶۸ و ۱۷۳) را باگوآن سونگ در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۸۴ برداشته است.



استفاده لازم را برد، این پرواز از روزها پیش با دقت برنامه‌ریزی شد. محدوده پرواز در اطراف تخت‌جمشید، تنگه بلاغی و پاسارگاد بود. محوطه‌های شناخته شده سه محدوده تاریخی باید مستندسازی و محوطه‌های موجود در فاصله این محدوده‌ها شناسایی و ثبت می‌شد.

ما در ساعت ۱۴ و ۴۸ دقیقه (به وقت محلی) با هلی‌کوپتر^{۱۹۱} از فرودگاه شیراز پرواز کردیم. علاوه بر خلبان و تکنسین، ما زیار کاظمی (مسئول پروژه تخت‌جمشید)، جاوید شکیبایی (فیلمبردار پروژه تخت‌جمشید)، باربارا هلوینگ (از مؤسسه باستان‌شناسی آلمان - شعبه تهران) و نگارنده جزو اعضای گروه بودند. پس از یک ساعت و ۴۷ دقیقه پرواز، هلی‌کوپتر در ساعت ۱۶ و ۳۵ دقیقه نزدیک آرامگاه کورش در پاسارگاد به زمین نشست. هوای طول پرواز بسیار مناسب بود و در مجموع بیش از ۳۰ محوطه شناخته‌شده و جدید عکس‌برداری و مستندنگاری شد. هلی‌کوپتر برای عکس‌برداری هوایی بسیار مناسب است و همچون تراسی ثابت عکس‌برداری را ممکن می‌کند. درهای کابین هلی‌کوپتر از هر دو طرف به طرف عقب باز می‌شد و به این ترتیب ما بدون مزاحمت و هیچ مانعی دید گسترده‌ای به پایین داشتیم.

از فرودگاه شیراز ما اول به طرف شمال شرق از فراز مرودشت عبور و به سوی تخت‌جمشید پرواز کردیم. در حدود دو و نیم کیلومتری تخت‌جمشید هر دو تپه استقرار نو سنگی، باکون الف و باکون ب (تصویر ۶۸) نمایان شد و سپس کاخ‌های هخامنشی تخت‌جمشید در

روش‌های نو

شکارورزی و شکار را به روستانشینی تعیین و بررسی کرد. امروزه مطالعات باستان‌گیاه‌شناسی تقریباً در اغلب پژوهش‌های میدانی انجام می‌شود.

امروزه همچنین بررسی استخوان‌شناسی حیوانی و استخوان‌شناسی انسانی هم در فعالیت‌های میدانی باستان‌شناختی صورت می‌گیرد. علاوه بر این بررسی و تحلیل دی‌ان‌ای و ایزوتوپ به کسب نتایج مهمی در زمینه بحث شناسایی پیشینه‌های انسانی، قبیله و تیره و نژاد و تحرکات انسانی و مهاجرت و عادات غذایی اقوام کهن منجر شده است. از آزمایش تاریخ‌گذاری کربن ۱۴ تا دهه ۱۳۷۰ خ، به دلیل درصد خطای بالای آن، به‌ویژه پژوهشگران محافظه‌کار چندان استفاده نمی‌کردند، ولی امروزه به دلیل امکان کالیبره کردن تاریخ‌گذاری‌ها، بسیار مورد توجه قرار گرفته و در بسیاری از پروژه‌های باستان‌شناختی برای تاریخ‌گذاری لایه‌ها استفاده می‌شود. عکس‌های هوایی و ماهواره‌ای - همچون کارهای اریک اشمیت در تخت‌جمشید - همچنین آزمایش‌های مغناطیسی امروزه در خدمت صرفه‌جویی اقتصادی در فعالیت‌های باستان‌شناختی است. به این ترتیب کاوش‌های باستان‌شناختی بهتر و بیشتر در خدمت پیشبرد اهداف پژوهشی باستان‌شناختی قرار می‌گیرد و زمینه برای طرح مسائل مهم‌تر در برنامه‌های پژوهشی و پرسش‌های علمی فراهم می‌شود.

مشاهدات میکروسکوپی در بررسی داده‌های ریز کاوش‌های میدانی هم نتایج شایان توجهی به دست می‌دهد. اندازه‌گیری‌های الکترونیکی و اسکن‌های لیزری همچون مدل‌سازی ۳D از جمله روش‌های جدیدی است که با استفاده از رایانه سریع و در دسترس و برنامه‌های مرتبط با آن به شکلی روزافزون در اختیار اهداف پژوهشی قرار می‌گیرد. این روش‌ها به تدوین و نمایش داده‌ها و آگاهی‌های مربوط به یافته‌های باستان‌شناختی کمک می‌کند (تصویر ۱۷۷-۱۷۹). اکنون بازسازی‌های متکی

در قرن بیست و یکم، باستان‌شناسان از روش‌های گوناگون برای پژوهش، اندازه‌گیری و مستندنگاری و تحلیل داده‌های بررسی و کاوش و غنا بخشیدن به نتایج کار علمی خود استفاده می‌کنند. امروزه استفاده از علوم طبیعی در تحلیل‌های باستان‌شناختی نقش مهمی دارد و بازسازی محیط زیست و اقلیم و وضعیت اقتصادی را در دوره‌های کهن ممکن می‌کند و بر پایه آن می‌توان چشم‌اندازهای توسعه فرهنگی را ترسیم کرد. هانس هلبک امریکایی در سال ۱۳۴۸ خ نخستین فرد در باستان‌شناسی خاورمیانه بود که تجهیزاتی برای شستن نمونه‌های گیاه‌شناسی (فلوتیشن) در محوطه نوسنگی علی‌کش برپا کرد.^{۲۹۲} داده‌های کار او تصویری از وضعیت گیاهی و بنابراین نتایجی از اقلیم و محیط زیست آن زمان، و علاوه بر این از وضعیت اقتصادی و مردم‌شناختی و تغییرات منطقه‌ای در اختیار می‌گذاشت. بسیار مهم بود که شواهد کشاورزی در داده‌های باستان‌گیاه‌شناختی امکان می‌داد که بتوان مرحله گذار از زندگی بر پایه



تصویر ۱۶۹.
کارت تبریک با
نقش سربازان گارد
جاویدان برگرفته از
نقوش برجسته تخت
جمشید با گل سرخ
در دست.



راست) تصویر ۱۷۰. جاکلیدی با تزئین سرستونی از تخت جمشید. چپ) تصویر ۱۷۱. لیوانی با طرح ریتون طلایی هخامنشی.

فریدریش کرفتر در تخت جمشید - که همچنان قابل قبول است - طراحی شده است.



بر مدل سازی ۳D نمونه های ارزشمندتر و پایدارتری از محوطه ها در اختیار می گذارند: دو شرکت در سال های اخیر مدل های بازسازی ۳D از تخت جمشید را پیشنهاد داده اند (تصویر ۱۹۲-۱۹۳). هر دو این پروژه ها بر اساس داده های اندازه گیری قدیمی ارنست هرتسفلد و

تنگه بلاغی: کاوش های نجات بخشی روی رد پای ارنست هرتسفلد و اورل اشتاین

باربارا هلوینگ

محوطه های شناسایی شده در این منطقه (حدود ۱۳۰ محوطه) را پژوهش کنند. دو محوطه از این میان به عنوان محوطه های پیش از تاریخی شناسایی و ثبت شدند که دارای سفال منقوش مشهور به سفال دوره باکون متعلق به هزاره پنجم پم بودند.

مؤسسه باستان شناسی آلمان در فعالیتی مشترک با پژوهشکده باستان شناسی در این محوطه های پیش از تاریخی در محدوده طغیان رودخانه کاوش کرد. ۲۹۴ هر دو این محوطه ها در سطحی پست و مسطح قرار داشتند که در دوره تاریخی مورد ساخت و ساز قرار گرفته بود. آیا پراکندگی - دو محوطه از ۱۳۰ محوطه - یک نوع معرف و نمونه خاص بود؟ آیا این دو محوطه تقریباً ناپیدا (ناآشکار در سطح) بقایای استقرار موقت متعلق به کوچ نشین ها بودند؟ بر پایه فرضیه های رایج، در هزاره پنجم پم قبیله های کوچ رو از دشت پست خوزستان به منطقه بلند (فلات) در فارس مهاجرت کردند و نخستین ساختارهای اجتماعی پیچیده را با خود به این منطقه

در سال ۱۳۸۵ خ سازمان میراث فرهنگی و گردشگری با چالشی بزرگ مواجه شد: قرار شد روی رودخانه پلوار در استان فارس سدی ساخته شود (تصویر ۱۷۲). از دیدگاه باستان شناسی این منطقه اهمیت فراوانی دارد؛ در هزاره اول پم از امتداد رودخانه پلوار راه شاهی هخامنشی می گذشت که پایتخت های پاسارگاد و تخت جمشید را به هم متصل می ساخت. با شروع قرن بیستم م در این جا نخستین پژوهش باستان شناسی را، ابتدا ارنست هرتسفلد و بعد در دهه ۱۳۱۰ خ هیئت اورل اشتاین انگلیسی انجام داد. تا همین اواخر در ابتدای سال (بهار) و در پاییز به مدت چند هفته گروهی از عشایر قشقایی بر سر راه بیلاق در فلات و قشلاق در دشت فیروزآباد، در این جا اقامت می کنند.

سد در دست ساخت در محدوده این راه تاریخی حدود ۲۴ کیلومتر مربع را در برمی گرفت که لازم بود مورد پژوهش نجات بخشی قرار بگیرد. سازمان میراث فرهنگی از چند مؤسسه و دانشگاه خارجی دعوت کرد

۲۹۳. رضاییان ۲۰۰۴؛
<http://www.persepolis3d.com>
۲۹۴. هلوینگ و دیگران
۲۰۱۰؛ هلوینگ و
سیدین ۲۰۱۰.



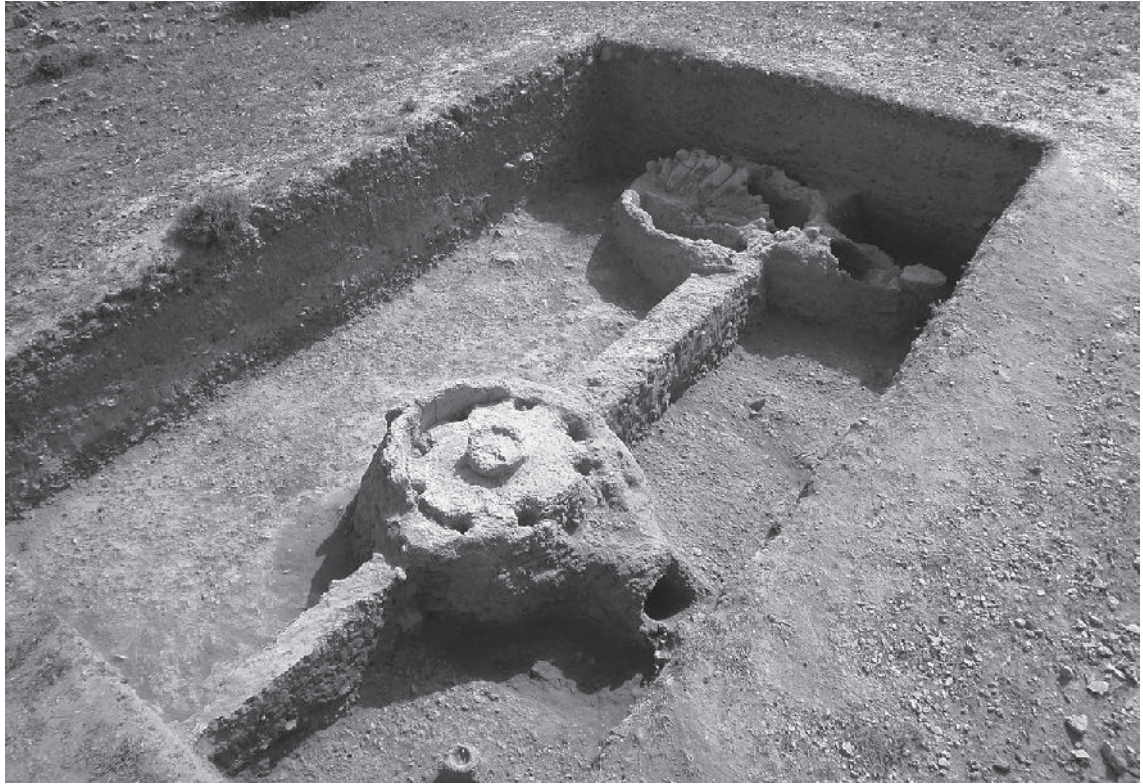
تصویر ۱۷۲.
محل ساخت سد
سیوند، عکس هوایی
۱۳۸۵خ.



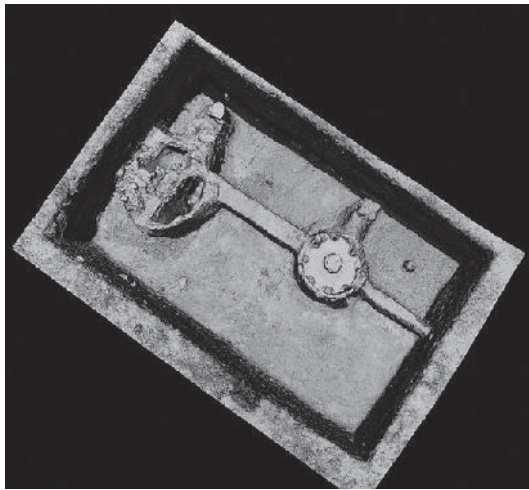
تصویر ۱۷۳.
تنگه بلاغی، عکس
هوایی از محوطه ۹۱.

شناسایی محوطه‌های دیگری از هزاره پنجم پم دور از ذهن نخواهد بود. با عکس‌برداری هوایی بر فراز این دره، تعدادی محوطه شناسایی شد که در مشاهده‌های سطحی در دید نبودند. پس از آن، توسعه چشم‌انداز

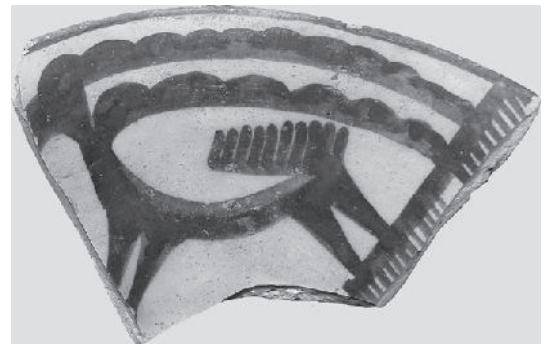
آوردند. پژوهش‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان نشان می‌دهد که کوچ‌روهای امروزی هم الگوی مناسبی برای بررسی و تحلیل و اثبات نظریه موجود هستند. پیش‌تر تصور می‌شد با به‌کارگیری روش‌های دقیق‌تر



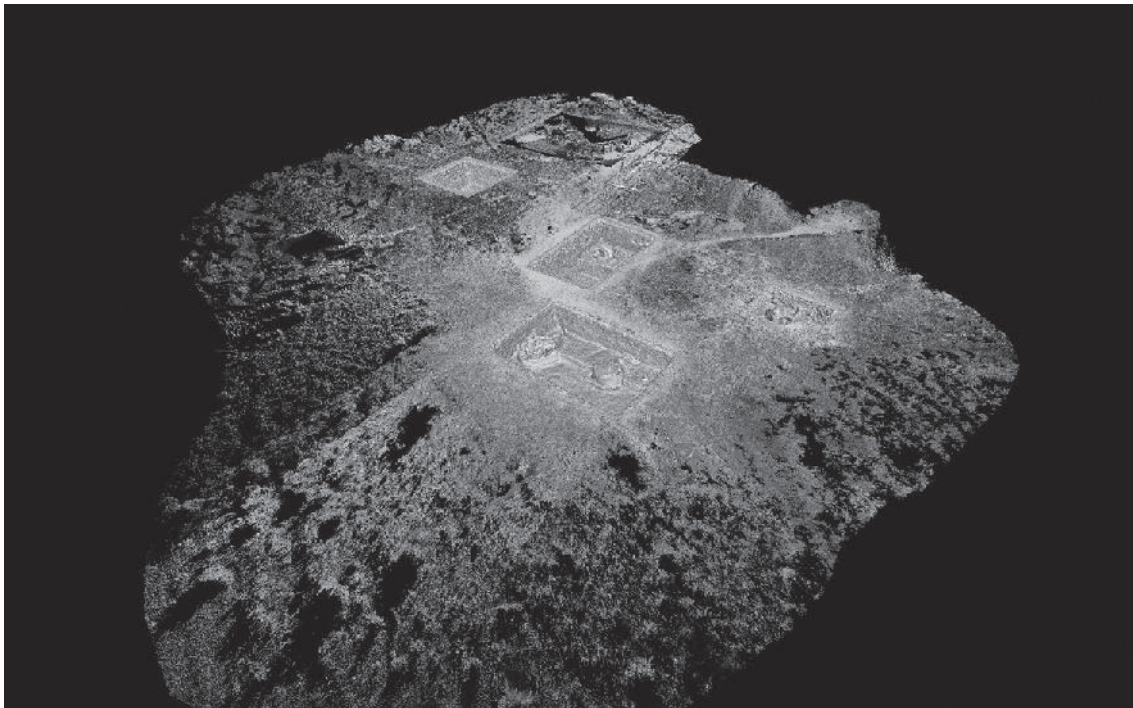
تصویر ۱۷۴.
تنگه بلاغی، محوطه
۷۳، دو کوره
سفالگری از هزاره
پنجم پ.م.



تصویر ۱۷۵ (راست).
تنگه بلاغی، محوطه
۹۱، سفال منقوش
دوره باکون، هزاره
پنجم پ.م.
تصویر ۱۷۷ (چپ).
تنگه بلاغی، محوطه
۷۳، اسکن لیزری
سه بعدی دوره
سفالگری باکون



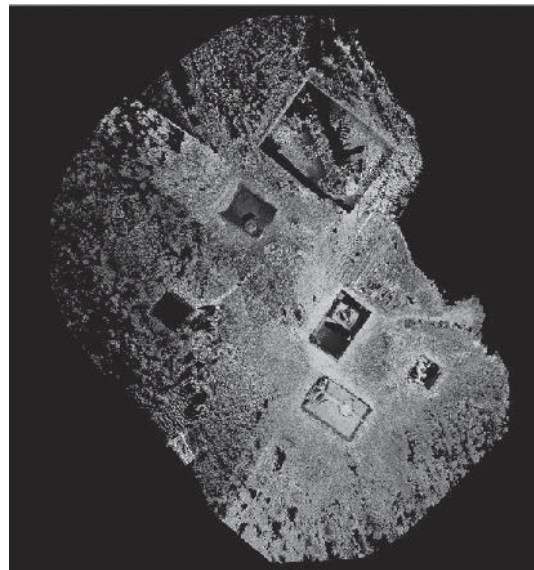
تصویر ۱۷۶.
تنگه بلاغی، محوطه
۱۳۱، ظروف سفالی
از گور دسته جمعی
دوره باکون، هزاره
پنجم پ.م.



تصویر ۱۷۸.
تنگه بلاغی، محوطه
۷۳. همه نقطه‌های
برداشت‌شده اسکن
سه‌بعدی محوطه.

پیش‌ازتاریخی به‌ویژه پای دامنه و بر لبه این دره قرار دارد. بررسی‌ها نشان داد که تصویر موجود از یافته‌های پیش‌ازتاریخ نیاز به بازنگری اساسی دارد. در هزاره پنجم پم محدوده مسکون مرکزی در مرکز دشت قرار داشت و اورل اشتاین در طول سفرش آن را به عنوان تپه مسکونی ثبت کرد. این تپه امروزه دیگر وجود ندارد، زیرا چند دهه پیش به طور کامل تسطیح شده است. این محوطه دوباره در جریان حفاری‌های عمیق زمین‌شناسی پیدا شد. فقط لایه‌های پایینی این تپه، که زیر رسوبات دشت پنهان بوده، باقی مانده است.

در بخش‌هایی از مسیر رودخانه که کوه نزدیک رودخانه قرار می‌گیرد، محوطه‌های پیش‌ازتاریخی اغلب بر اثر انباشت لایه‌های شن و ماسه پوشیده شده است. به نظر می‌رسد هرازگاهی در دامنه تنگه بلاغی نوعی فرسایش شدید رخ داده و جابه‌جایی گاه‌وبی‌گاه زمین محوطه‌های باستانی را زیر خاک پنهان کرده است. این محوطه‌ها بیشتر در حفاری‌های عمیق (اغلب زمین‌شناختی) یا کشف اتفاقی پیدا شده است. در پایان بررسی‌ها در مجموع شش محوطه پیش‌ازتاریخی از هزاره پنجم پم در این منطقه شناسایی شد.



تصویر ۱۷۹.
تنگه بلاغی، محوطه
۷۳. همه نقطه‌های
برداشت‌شده و
گمانه‌ها.

منطقه‌ای هلوسن از طریق پژوهش‌های زمین‌شناختی و حفاری‌های عمیق و برش عرضی در امتداد این دره بررسی شد.

تنگه بلاغی محدوده مسکون محصورشده بین کوه است که فقط دو ورودی طبیعی یکی در شمال و یکی در جنوب، هر دو در نزدیکی رودخانه، دارد. کف این دره را کشاورزی جدید کاملاً تغییر داده و محوطه‌های

الماسی - لوزی‌های هاشورخورد - هم در حاشیه کویر مرکز فلات ایران شاخص هستند. با وجود این کوره‌های کشف‌شده در محوطه‌های باکون تنگه بلاغی نشان می‌دهد که سفال‌های شناسایی‌شده در محل تولید شده و از آن مناطق به فارس وارد نشده است.

پس از پایان کاوش، دو کوره سفالگری تنگه بلاغی به منظور تدارک نمایشگاهی در آینده مورد حفاظت قرار گرفتند. شرکت مهندسی پرند پیمایش گیلان در برلین اسکن لیزری سه‌بعدی این کوره‌ها را انجام داد (تصویر ۱۷۷-۱۷۹). این داده‌ها و مستندنگاری همه چیز است که از کوره‌های سفالگری دوره باکون از تنگه بلاغی باقی‌مانده است. همه این محوطه‌ها پس از افتتاح سد سیوند در سال ۱۳۸۶ به زیر آب رفته‌اند.

این فرضیه قدیمی که این محوطه‌ها صرفاً دربرگیرنده سکونت‌گاه‌های موقت بوده‌اند دیگر اعتبار ندارد، زیرا سه محوطه از چهار محوطه‌ای که مورد کاوش و آزمایش مغناطیسی قرار گرفته کوره‌های سفالگری داشته است. ساکنان این محوطه‌ها در همه محوطه‌های کاوش‌شده تعداد زیادی ظرف سفالی از گونه سفال شاخص باکون تولید کرده‌اند. برای این منظور آن‌ها از کوره‌های دومحفظه‌ای زیرزمینی، نوعی اجاق که در هزاره پنجم پم برای نخستین بار به کار رفته، استفاده و به حرارت بالای ۱۰۰۰ درجه سانتی‌گراد دست پیدا کرده‌اند.

الگوها و نقش‌مایه‌های این سفال‌ها نشان‌دهنده ارتباط این مردمان با منطقه‌های دور و نزدیک است. نوارهای نردبانی در دشت خوزستان شناخته شده و نقش

تحلیل علمی یافته‌های جانوری

نوربرت بِنکه

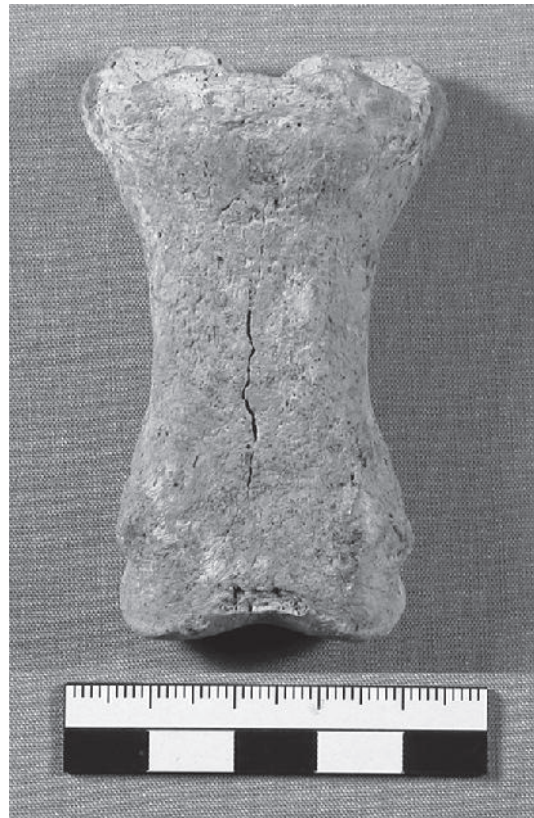
می‌پردازند که نقش بسیار مهمی در این زمینه دارند. آزمایش‌ها و تحلیل‌های این‌چنینی، به متخصصان امکان می‌دهد نظریات مهمی در مورد اقتصاد و محیط زیست و بنابراین شرایط زندگی انسان در گذشته مطرح کنند. در کاوش‌های باستان‌شناختی، علاوه بر سفال و یافته‌های سنگی و فلزی، بقایای استخوان هم به میزان فراوانی به دست می‌آید. این بقایا اغلب شامل استخوان، دندان، شاخ حیوانات، و نیز پوست حلزون و صدف است. در زمین‌های مرطوب و نمناک، مو، شاخ، پر و فلس و پولک، و گاه حتی بقایای خرچنگ‌ها و حشره‌ها هم باقی می‌ماند.

از مهم‌ترین و در عین حال مشکل‌ترین مراحل در بررسی‌های باستان‌جانورشناسی این یافته‌ها، تشخیص و طبقه‌بندی استخوان‌ها بر اساس نوع حیوان‌هاست. این کار اغلب با مقایسه مجموعه‌ها صورت می‌گیرد. در کنار گونه‌های حیوانی، بقایای برجمانده استخوانی، وضعیت حفاظت و نحوه ماندگاری یافته‌ها و دیگر ویژگی‌های آن‌ها

مهم‌ترین منابع انسان همواره گیاهان و جانوران بوده‌اند. این منابع در برنامه غذایی روزانه انسان قرار دارند و مواد خام ارزشمند او را هم تشکیل می‌دهند. انسان از گیاهان پارچه و منسوجات، پوست و رنگ و نیز دارو تهیه می‌کند و از هزاران سال پیش چوب درختان را به عنوان مصالح ساختمانی بوم‌آورد و نیز برای پخت‌وپز و گرمایش استفاده می‌کند. از مواد خام حیوانی مهم پشم، پوست و خز برای پوشاک انسان استفاده می‌شود. از شاخ، دندان و استخوان حیوانات هم اشیاء مورد نیاز روزمره انسان تولید می‌شد. تا پیش از اختراع قطار و خودرو، هر نوع جابه‌جایی و حمل‌ونقل مبتنی بر نیروی عضلانی حیوان‌های اهلی بود.

اهمیت کاربرد گیاهان و حیوان‌ها برای انسان در دوران پیش‌تاریخ و تاریخی از طریق کاوش‌های باستان‌شناسی آشکار شده است. متخصصان علوم طبیعی به آزمایش و تحلیل باقی‌مانده‌های ویژه و خاص همچون دانه‌های سوخته گیاهی، استخوان حیوانی، و چوب

هم اهمیت دارد. برای نمونه می‌توان به پستانداران اشاره کرد و این‌که بر اساس مواردی، همچون وضعیت دندان‌ها، می‌توان سن حیوان را تشخیص داد و بررسی میکروسکوپی دندان‌ها گاه حتی فصل ذبح حیوان را مشخص می‌کند. مجسمه و بدنه شاخ و استخوان لگن جنسیت حیوان را نشان می‌دهد و در مورد اندازه و فرم بدن حیوان می‌توان بر پایه میزان تراکم استخوان‌ها نتیجه‌گیری کرد. در تحلیل استخوان‌ها گاه تغییراتی در سلامت و نوع بیماری حیوان و در مورد حیوان‌های خانگی گونه و ماهیت و میزان استفاده از حیوان مشخص می‌شود. به‌تازگی آزمایش ایزوتوپ پایدار و عناصر کم‌یاب برجامانده از مواد ژنتیکی «دی‌ان‌ای» هم روی داده‌های استخوانی حیوان به دست آمده از کاوش انجام می‌شود. از این نوع آزمایش‌ها اطلاعات بیشتری درباره شرایط آب‌وهوایی در گذشته و



تصویر ۱۸۰.
بند انگشت خر اهلی
از اریسمان، اواسط
هزاره چهارم پ.م.



تصویر ۱۸۱. خر در
حال جابه‌جایی برگ
نخل خرما. سقاره،
مصر.

محیطی با میزان خشکی پایین نیاز دارد. احتمالاً گاوها در این منطقه به طور فصلی به کوهستان برده می‌شدند. این نکته بسیار مهم است که ساکنان اریسمان در آن زمان خر اهلی در اختیار داشتند و از این خرها برای حمل‌ونقل کالا و تجارت با نقاط دوردست در هزاره‌های چهارم و سوم پم استفاده می‌کردند. بنابراین خرهای اهلی در اریسمان برای فعالیت‌های فلزگری و جابه‌جایی سوخت لازم برای ذوب مس هم اهمیت داشتند.

باستان گیاه‌شناسی

رایندر نیف

صورت نبودن اکسیژن حتی بقایای گیاهی سوخته هم باقی می‌ماند. در فرایند تبدیل به زغال (غنی‌سازی کربن خالص)، بقایای گیاهی دیگر به عنوان خوراک موجودات زیرزمینی به کار نمی‌آید. فقدان مواد پس از آن تنها علل طبیعی همچون تغییر و جابه‌جایی زمین دارد. با تبدیل مواد گیاهی فقط بخش‌های مشخصی از گیاه، میوه یا دانه، غله و حبوبات و به‌ویژه چوب، باقی می‌ماند؛ برگ و شکوفه تقریباً هرگز به صورت سوخته باقی نمی‌ماند. با بررسی این بقایای گیاهی می‌توان به پرسش‌های فراوانی در خصوص کشاورزی و تغذیه دوران باستان پاسخ داد و از این طریق تصویری از زندگی روزانه انسان در گذشته به دست آورد. مواد یافت‌شده حتی در مورد تعیین وضعیت استقرار در گذشته راه‌گشاست: محوطه‌های مسکونی در دشت و علفزار قرار داشت یا در جنگل؟ در اریسمان و در قدیم‌ترین مرحله استقراری (دوره سیلک ۳، حدود ۳۶۰۰-۳۴۰۰ پم) چندین کوره سفالگری شناسایی شد؛ در مرحله استقراری جدیدتر (سیلک ۴/دوره پروتویلامی، حدود ۳۴۰۰-۳۱۰۰ پم) چندین محدوده بزرگ انباشت سرباره و بقایای کوره‌های ذوب مس از یک تأسیسات کهن تولید فلز کاوش شد. به‌طور کلی کوره‌های سفالگری و به‌ویژه فعالیت فلزکاری و تولید فلز از سنگ فلزات

زنجیره غذایی و نیز پاسخ پرسش‌هایی درخصوص اصل و نسل حیوان به دست می‌آید.

ساکنان اریسمان گوسفند، بز و گاو را اهلی کرده بودند و از گوشت و احتمالاً شیر این حیوانات و پشم گوسفند استفاده می‌کردند. در تحلیل پراکندگی آماری، نسبت بزها، که در شرایط آب‌وهوایی بسیار خشک هم طاقت بالایی دارند، بیشتر بود. درعین حال گاوها هم وجود داشتند. نکته مهم درباره گاو این است که این حیوان به

ماندگاری بقایای گیاهی اغلب حیرت‌انگیز است - حتی تا بیش از ۱۰۰۰۰ سال و در محوطه‌های مسکون و انبارهای کاوش‌شده می‌توان همچنان دانه‌ها، میوه‌ها و چوب را شناسایی کرد - اگرچه به طور کلی، مواد گیاهی از طریق موجودات زنده و ارگانیزم زمینی همچون قارچ‌ها و باکتری‌ها و کرم‌های خاکی تجزیه می‌شوند. در این مورد باید فقط بر شاخ‌وبرگ و یا شاخه‌های خشک‌شده تمرکز کرد که در جنگل به گیاه‌خاک تبدیل می‌شوند. البته شرایطی هم وجود دارد که در آن این ارگانیزم‌ها تأثیری ندارند و وارد نمی‌شوند و در نتیجه ماندگاری بقایای گیاهی طولانی‌تر و بهتر است. برای نمونه در هرچایی و به‌ویژه در شرایط محیطی بسیار خشک اتفاق می‌افتد که فعالیت‌های طبیعی و زیستی به سمت صفر میل می‌کند. نمونه بسیار مشهور آرامگاه توتان‌خامون است که در آن حتی گل‌های تزئینی و بقایای گیاهی هم سالم باقی‌مانده بود.

دست‌کم در مشرق‌زمین بقایای مواد گیاهی به شکل سوخته، و البته بیشتر زمانی که بقایای گیاهی بر اثر تماس با آتش نیمه‌سوخته شده، باقی می‌مانده است. این فرایند در حرارت حدود ۲۰۰ درجه سانتی‌گراد رخ می‌دهد. در دمای بیش از ۴۵۰ تا ۵۰۰ درجه سانتی‌گراد بقایای گیاهی سوخته به خاکستر تبدیل می‌شود؛ در



تصویر ۱۸۲.
درختچه‌های استپی
با پسته و بادام
وحشی در جبل
عبدالعزیز، سوریه.



تصویر ۱۸۳. پوشش
گیاهی، اغلب سیاه‌تاغ
در تپه‌های شن و
ماسه‌ای، آقاعلی‌عباس،
اریسمان، ایران.

در این میان این است که در نواحی مجاور اریسمان، دست‌کم امروزه، نه معدن سنگ مس و نه حجم زیاد و کافی مواد سوختی (چوب) وجود دارد. وضعیت طبیعت امروزی در اطراف اریسمان هم چندان مناسب نیست و بیشتر خشک و پوشیده از درختچه‌های کوچک است.

نیاز به حجم انبوهی از سوخت داشت. به طور معمول لازم است سنگ‌معدن طی فرایند ذوب مس مستقیماً در مجاورت حجم کافی از چوب (سوخت) قرار بگیرد و بنابراین در مناطقی که چوب کافی ندارند، طبیعتاً چوب را از دیگر مناطق وارد می‌کنند. نکته جالب توجه

درخت و درختچه گونه جنگل‌های کویری همچون پسته و بادام و گلابی وحشی دیده می‌شود (تصویر ۱۸۲).
حیرت‌انگیز است که برای فعالیت‌های فلزکاری کهن در اریسمان در طول دوره‌های سیلک ۳ و ۴ اغلب از گونه خاصی از درختچه‌های کویری به عنوان سوخت استفاده شده است. گونه سیاه‌تاغ که بیشتر دیده شده، درختچه‌ای با شاخه‌های انبوه، به بلندی حدود ۶ متر و ریشه بسیار عمیق و در دشت‌های کویری خاورمیانه و آسیای میانه پراکنده است. اغلب گیاهان این منطقه در محیط بسیار خشک و نمکزار و تپه‌های شنی هم مقاوم‌اند و می‌رویند. در این شرایط آب‌وهوایی ویژه، رویش سیاه‌تاغ تعجب‌برانگیز است (تصویر ۱۸۳).
با در نظر گرفتن پراکندگی حدود ۲۵-۵۰ تن در هر هکتار برای چوب، این پوشش گیاهی منبع بسیار مهم سوخت است. چوب قابلیت سوخت بالایی دارد و برای تهیه زغال چوب استفاده می‌شود. با وجود نیروی رویش خوب، استفاده بیش از اندازه از سیاه‌تاغ جنگلی امروزه تقریباً این پوشش گیاهی را به سوی انقراض برده است. این احتمال بسیار به حقیقت نزدیک است که بخش بزرگی از پوشش گیاهی نمکزارهای اطراف اریسمان را در گذشته دور سیاه‌تاغ‌های جنگلی تشکیل می‌داده و این درختچه‌ها از همان زمان، هزاره چهارم پم، به قصد کار فلزگری قطع شده و احتمالاً از بین رفته است.

آب‌وهوای منطقه قاره‌ای با میزان بارش سالانه کمتر از ۲۰۰ میلی‌لیتر است که برای کشت دیم مناسب نیست. وجود جنگل‌های خشک باز نیازمند بارش سالانه بیش از ۳۵۰ میلی‌لیتر است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که شرایط آب‌وهوایی در دوره‌های سیلک ۳ و ۴ منطقه اریسمان چندان متفاوت با امروز نبوده است؛ با توجه به این نکته نتیجه تحلیل ذرات زغال چوب به دست آمده از لایه‌های خاکستر کوره‌ها و انباشت‌های سرباره بسیار چشمگیر و جالب توجه بوده است. برخلاف انتظار، بیشتر چوب درخت‌های پسته و بادام جنگل‌های استپی کوه‌های کرکس به این منطقه آورده نشده، بلکه چوب در محل تأمین می‌شده است. همه قطعات چوب شناسایی‌شده از لایه‌های خاکستر کوره‌های سفالگری مربوط به شاخه‌های سیاه‌تاغ^{۲۹۵} یک تیره از خانواده بوته‌شوره^{۲۹۶} است. از میان زغال چوب‌های شناسایی‌شده از انباشت سرباره‌ها، حدود ۹۸ درصد از گونه سیاه‌تاغ تشخیص داده شد. بقیه زغال چوب‌ها شامل بوته و گونه‌های درختی سپیدار، بید و گز است. برخلاف نتیجه آزمایش و تحلیل زغال چوب به دست آمده از لایه‌های خاکستر، اندکی از این چوب‌ها برای فعالیت‌های خانگی همچون پخت‌وپز و گرمایش خانه به کار رفته و اساساً نوع آن‌ها از چوب‌های به‌کاررفته در دیگر فعالیت‌ها متفاوت است. مقدار زیادی از این چوب‌ها از گونه درختچه‌های جنگلی بوده که در میان آن‌ها، علاوه بر بید و سپیدار، تعداد شایان توجهی

تخت جمشید رنگی: پژوهش‌های نو

الکساندر ناگل

برای مرمت بقایای معماری در تخت جمشید انجام دادند. از سال ۱۳۸۵ خ بقایای رنگ‌دانه‌ها دوباره مستندنگاری (تصویر ۱۸۴، ۱۸۹) و البته با استفاده از میکروسکپ رایانه‌ای با وضوح بسیار بالا، تصویر تا هزار برابر بزرگ‌شده از سطح سنگ‌ها تهیه شد. وضعیت اغلب بقایای رنگ، که تاکنون برجای مانده،

پس از کارهای پیشگامانه هرتسفلد، در دهه ۱۳۴۰ خ مورخ تاریخ هنر یودیت آ. لرنر و زوج پژوهشگر ایتالیایی جوزپه و آن بریت تیلیا از مؤسسه ایتالیایی مطالعات آسیای میانه و شرق دور، کارهای پژوهشی ارزشمندی را در زمینه موضوع «رنگ» در تخت جمشید سرپرستی کردند. آن‌ها همچنین اقداماتی

۲۹۵

Haloxylon-Saxaul

۲۹۶

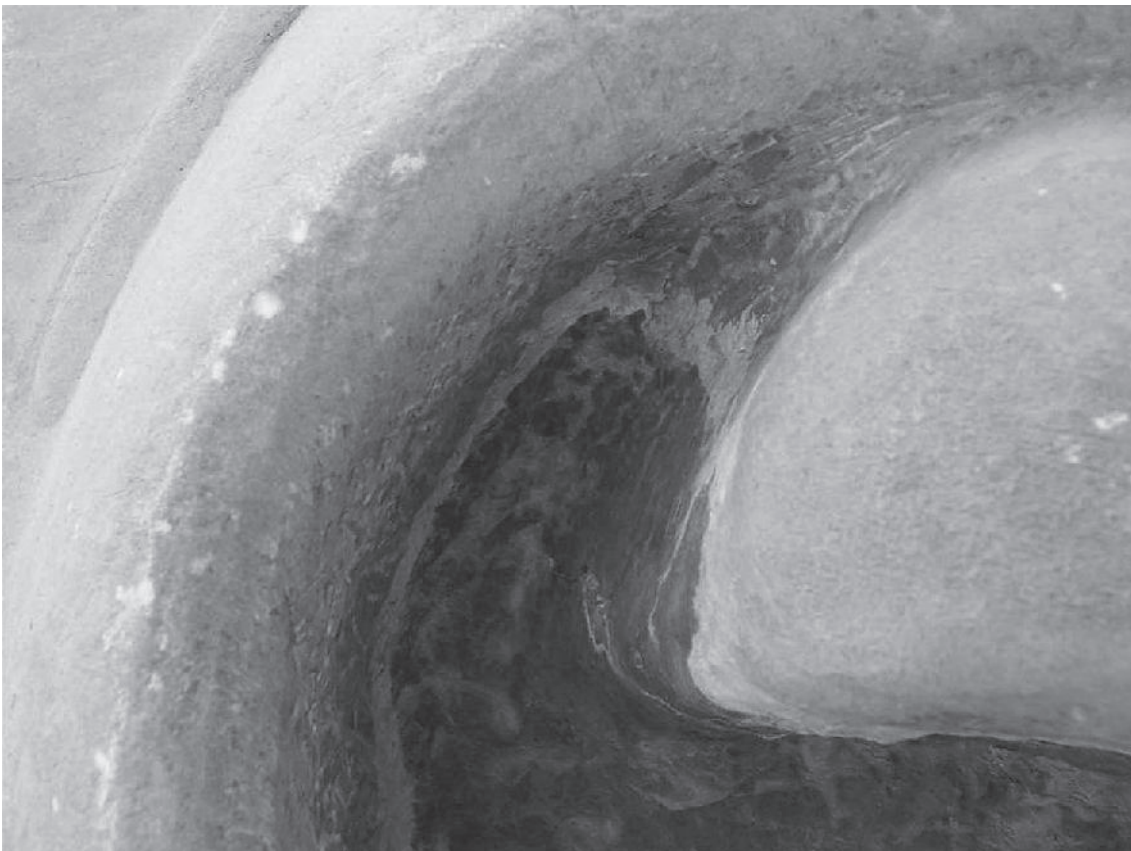
.Chenopodiaceae



نشان می‌دهد که تا همین اواخر وجود داشته و از نفوذ عوامل خارجی در امان مانده بوده است (تصویر ۱۸۵-۱۸۸). بقایای رنگ همچنین در جاهایی غیرمنتظره پنهان مانده است: روی کپی‌های کاغذی که با استفاده از آب و قلم‌مو از کتیبه‌های سنگی تهیه شده است. پیش‌از این در سده ۱۹ م بازدیدکنندگان فراوانی از کتیبه‌های تخت جمشید کپی برداشتند که هدفشان اغلب، رمزگشایی از متون هخامنشی پس از بازگشت



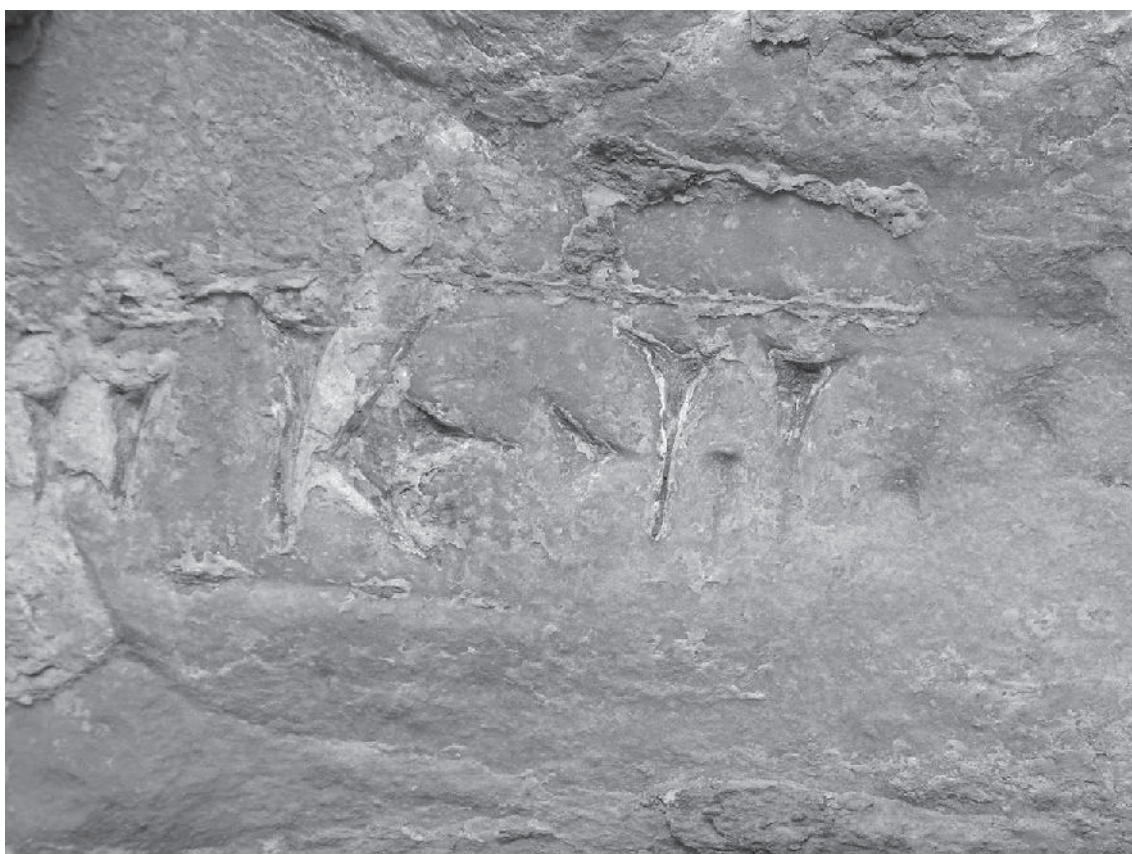
راست) تصویر ۱۸۴. تخت جمشید. بخش غربی دروازه ملل رو به تالار صدستون. (چپ) تصویر ۱۸۵. تخت جمشید. بخش غربی دروازه ملل رو به تالار صدستون، با جزئیات بقایای رنگ.



تصویر ۱۸۶. تخت جمشید، دروازه به سوی تالار صدستون. جزئیات سوراخ بینی اسفنگس دروازه جبهه غربی با بقایای رنگ روی آن.



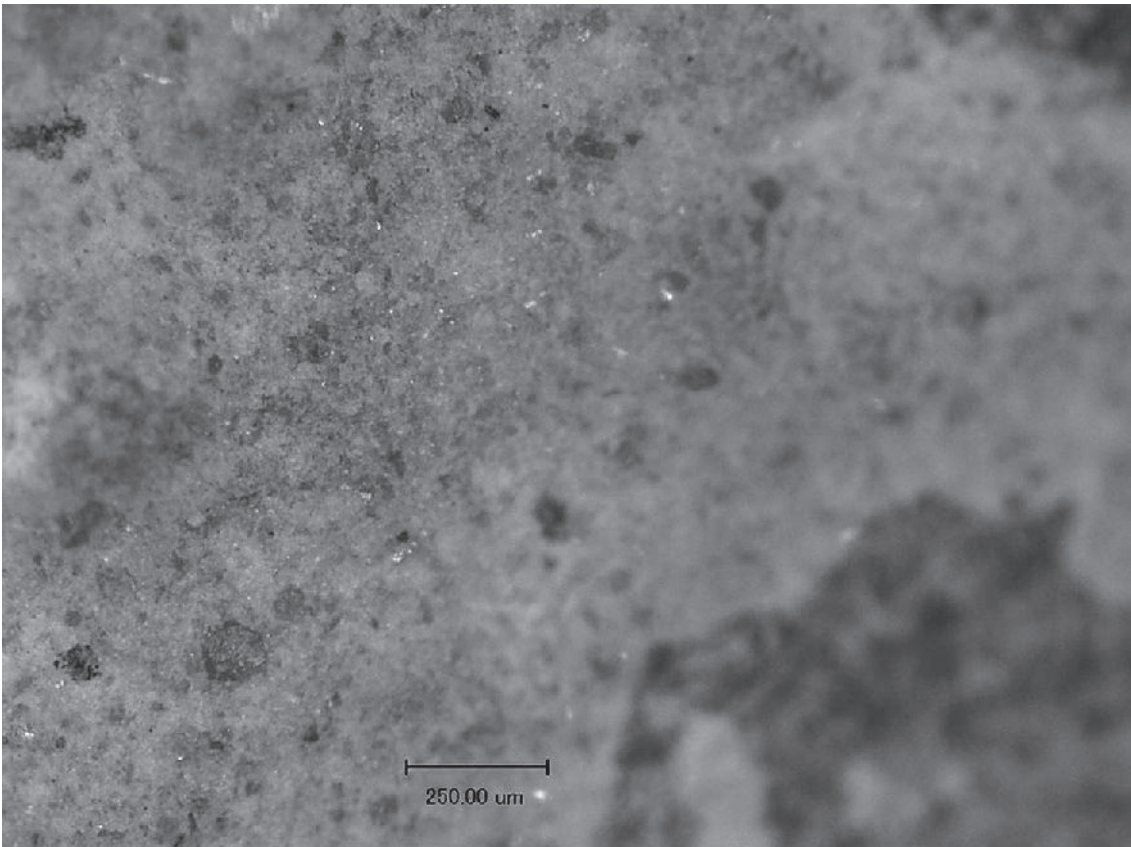
تصویر ۱۸۷.
تخت جمشید.
آرامگاه اردشیر دوم،
جزئیات جدار بیرونی
زیر سقف با بقایای
رنگ.



تصویر ۱۸۸. تخت
جمشید. جزئیات
کتیبه پارسی باستان
روی نمای آرامگاه
داریوش.



تصویر ۱۸۹. تخت
جمشید. ساختار
پژوهش میکروسکپی
در محوطه تخت
جمشید.



تصویر ۱۹۰. تخت
جمشید. تصویر
میکروسکپی از
رنگ‌دانه‌های آبی.

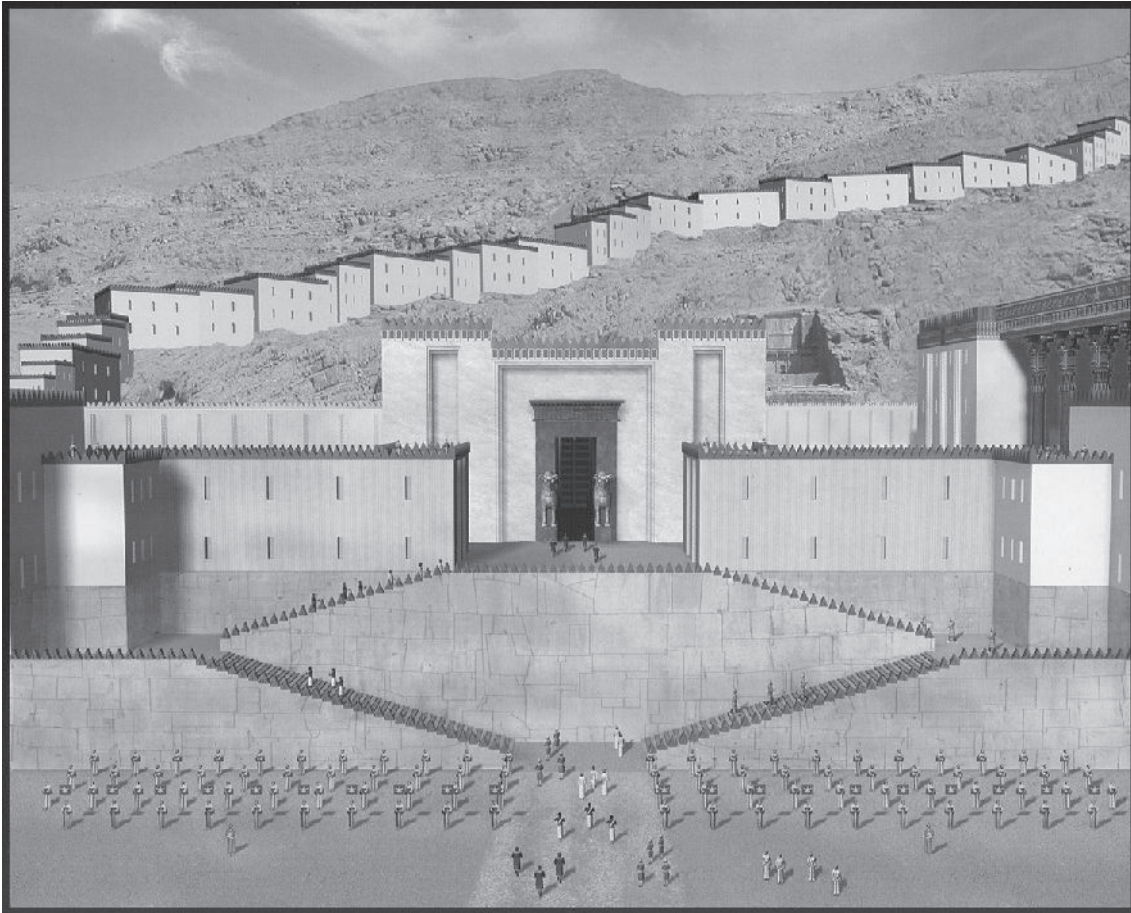


تصویر ۱۹۱. تخت جمشید. گوی‌هایی با رنگ‌دانه آبی، احتمالاً آبی مصری.

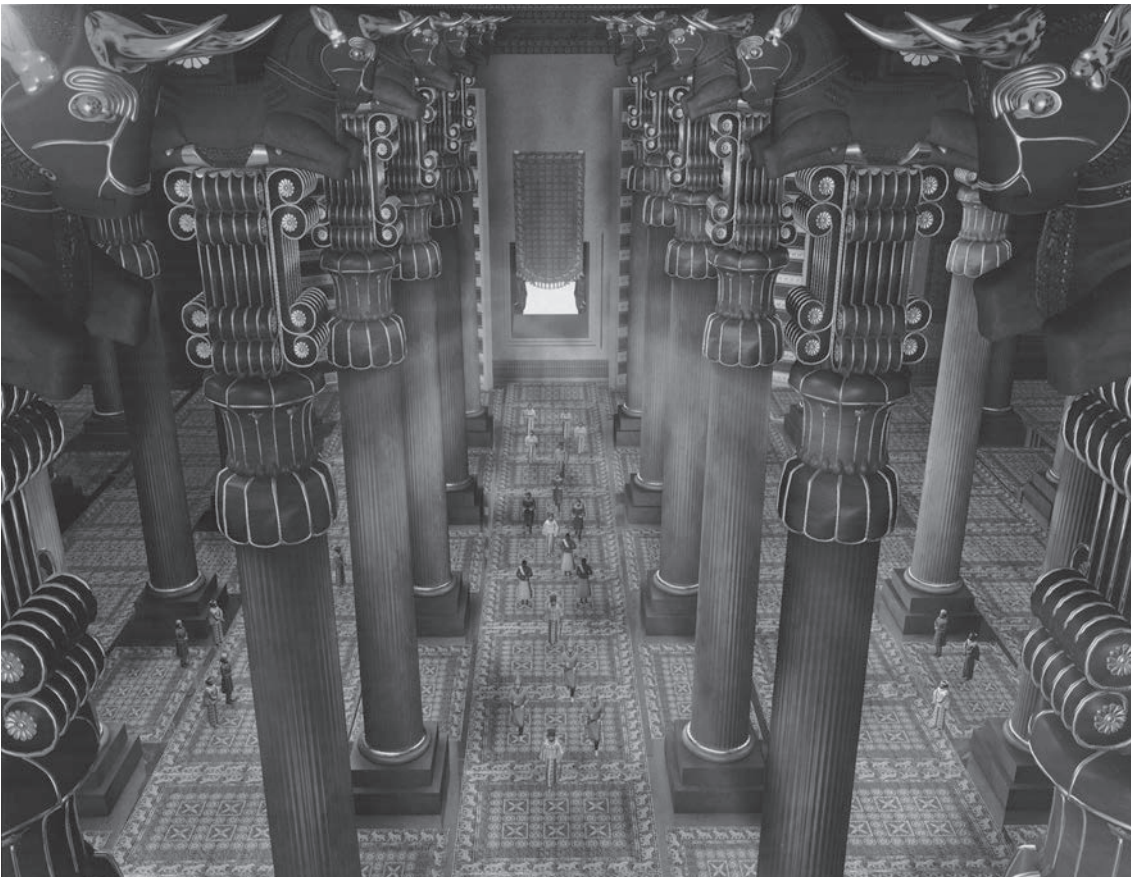
از هزاره سوم پم در ناحیه شرق دریای مدیترانه از مس، ریگ (رسوبات)، نمک قلیایی و سنگ آهک تولید می‌شده است.

امروزه نظر دیگری هم مطرح شده است. در صد سال گذشته باستان‌شناسان بارها با ظروف گلی (سفالی) با توده‌های رنگ روبه‌رو شده‌اند که مستقیماً جلو بناها خاک شده بوده است. احتمالاً کارگران حرفه‌ای پس از کار، ظرف رنگ را به طور سنتی دفن می‌کردند. ظاهراً رنگ‌های مدفن نشان‌دهنده درخواست به درگاه خداوند برای حفاظت از بناها بوده است.

به اروپا، بود. مجموعه‌های پرتعدادی از این موارد امروزه در بایگانی هرتسفلد در مؤسسه اسمیتسونین واشنگتن نگهداری می‌شود. بررسی میکروسکپی، رنگ‌دانه‌های آبی بسیار کوچکی را نشان می‌دهد که با کپی‌برداری از جای خود جدا شده است. تحلیل میکروسکپی به‌تازگی انجام‌یافته روی این رنگ‌دانه‌ها در مؤسسه اسمیتسون نشان می‌دهد که ماده این رنگ درحقیقت همان رنگ آبی مصری است (تصویر ۱۹۰-۱۹۱). این رنگ‌ماده را پیش‌تر تکسیر در قرن ۱۹ با آزمایش علمی شناسایی کرده بود. پژوهش‌های نو تأیید می‌کند که این رنگ مشهور به آبی مصری



تصویر ۱۹۲. بازسازی
سه‌بعدی تخت
جمشید، با دید از
پله‌های ورودی.



تصویر ۱۹۳. بازسازی
سه‌بعدی تخت
جمشید، فضای
درونی کاخ آپادانا.

فرضیه‌های نو

می‌پرسیدند که آیا همچنان می‌توانند پیش‌فرض‌های خود را مطرح کنند یا نه. تفسیرها کالبدشکافی و موشکافی شدند و به تناسب ضمیر خودآگاه و آگاهی‌ها بالا رفتند، همان‌گونه که دانش‌پنداری و ظاهری ما از طریق پیش‌فرض‌ها و گفتمان‌های دائمی طراحی می‌شود. در نتیجه هیچ چیز دیگر مطمئن نبود و هر تفسیر فقط یک احتمال از میان احتمالات بی‌شمار به حساب می‌آمد. تا زمان ورود به هزاره جدید فقط یک نکته به دست آمده بود که در آن هر تفسیری دلخواه و همه چیز طراحی شده در نظر گرفته می‌شد. امروزه این پاندول دوباره در جهت مخالف به چرخش درآمده است. فرآیند فرهنگی دوباره و بسیار قوی و شدید در مرکز توجه قرار گرفته و در عین حال البته در دامنه‌ای گسترده مفهوم‌سازی شده است. جایگاه پژوهش بر بررسی محوطه‌های مجزا با هدف تأمل بر چشم‌اندازهای منطقه‌ای کلی به عنوان زمینه توسعه فرهنگی قرار دارد؛ که همچنین شامل درک چشم‌اندازها به عنوان مرجع تأثیر گرفته و شکل گرفته توسط انسان و بی‌تردید همراه با درک مفاهیم انسانی آن‌هاست. بنابراین در پژوهش‌های جدید باستان‌شناسان به دنبال فرصت‌هایی هستند که بتوانند چشم‌اندازهای باستانی را به عنوان زمینه فرایندهای فرهنگی گذشته تحلیل کنند. جمع‌آوری و تدوین اطلاعات و تشخیص مجموعه روابط اجتماعی پیچیده در گذشته، که بر اثر متقابل (فعل و انفعال) میان شرایط اقلیمی، محیط زیستی و زندگی انسان موجب توسعه فرهنگی می‌شود، امروزه با رویکردی تحقیقی و به‌گونه‌ای فراینده در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای مد نظر قرار گرفته است. آن‌گونه که نمونه پژوهشی اریسمان نشان داد، فقط با همکاری متخصصان علوم طبیعی و تحلیلگران علوم انسانی می‌توان به تفسیر و تحلیل و رویکردی منطقی درباره گذشته، برپایه شواهد ملموس باستان‌شناختی دست یافت.

در سال‌های گذشته، در میان قشرهای مختلف

در دهه‌های پس از انقلاب در ایران نه تنها در زمینه روش‌های کار باستان‌شناسی، بلکه در بسیاری از زمینه‌ها پیشرفت‌های مهم و جدیدی اتفاق افتاد و در زمینه نظریه‌پردازی هم تحولات زیادی رخ داد که باعث تغییر پایدار در زمینه‌های تفسیر و شرح پدیده‌های باستان‌شناختی می‌شود.^{۲۹۷}

این دگرگونی در باستان‌شناسی پیش‌ازتاریخ، باستان‌شناسی نظام‌مند تاریخی یا تاریخ هنری هم تأثیرگذار بوده است. البته از دیدگاه‌های دیگر این اثرات کمتر نمایان است، زیرا در سایر موارد (دوره‌ها) دسترسی مستقیم به منابع تاریخی و معاصر وجود دارد. درمقابل پژوهش‌های پیش‌ازتاریخی بیش از مدل‌های نظام‌مند مستحکم دیگر دوره‌ها به مقایسه با داده‌های مشاهده‌شده در کار میدانی وابسته بوده است. زمانی که کارهای میدانی باستان‌شناسی در ایران در سال ۱۳۵۷خ به‌نوعی متوقف شد، فرایند پژوهش‌های باستان‌شناسی در اوج بود:

یک رویکرد این بود که یافته‌های باستان‌شناسی به‌عنوان مواد و داده‌های فیزیکی و مادی روندی فرهنگی محسوب می‌شدند؛ در این فرایند، باستان‌شناسان از طریق مشاهده و ملاحظه دقیق پدیده‌ها از نظر رابطه و تناسب‌اتشان با یکدیگر روند فرهنگی گذشته را بازسازی می‌کنند. تحت تأثیر و نفوذ پست‌مدرنیسم روند و دیدگاه‌های موجود در دهه ۱۳۶۰خ مورد تجدید نظر انتقادی قرار گرفت. باستان‌شناسان تشخیص می‌دادند که چگونه این دیدگاه‌ها در تفسیرهایشان برای دفاع از نظراتشان مورد استفاده بودند و مفید واقع می‌شدند.

به تدریج بازتاب انتقاد از خود، که از طریق زمینه جدید مطالعات جنسیتی^{۲۹۸} (که خیلی زود باید با پرسش‌های جنسیتی روبه‌رو و مشغول می‌شد) آشکارتر می‌شد، فضایی را به وجود آورد که در آن باستان‌شناسان بیشتر و بیشتر با این پرسش مواجه می‌شدند و

با مقایسه بین گفتمان‌های گوناگون معاصر، در عین حال باعث باز شدن چشم‌اندازی نو بر نقش باستان‌شناسی در جنبه‌های بدیهی زندگی مدرن می‌شود. فستیوال فیلم‌های کوتاه باستان‌شناسی، «تهران ۳۵ میلی‌متری»، که مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در سال ۱۳۸۴خ در برلین برگزار کرد، از نخستین گام‌ها به قصد معرفی فعالیت‌های باستان‌شناختی در ایران بود.

جامعه علاقه به تاریخ و باستان‌شناسی و مسائل مربوط به آن‌ها افزایش چشمگیر داشته است. تبادل اطلاعات و نتایج کارهای میدانی در میان باستان‌شناسان هم متداول شده است. ضمن این‌که هم سبک کار و هم نتایج پژوهش‌ها در میدان دید و توجه قرار می‌گیرد. مدت‌هاست که باستان‌شناسان در تلاش‌اند شیوه کار رسانه‌ها را منتقدانه تحلیل کنند. دیدگاه منتقدانه همراه

چشم‌انداز آتی

مشترک بین‌المللی و گردهم‌آمدن تخصص‌های گوناگون کارایی بیشتری دارد و به این ترتیب این امکان بهتر فراهم می‌شود که بتوان میراث فرهنگی جهانی را بهتر شناسایی و حفظ کرد. دانش غیرسیاسی است و فقط در شرایطی شکوفا می‌شود که فضای باز تبادل اطلاعات میان همکاران در سراسر دنیا وجود داشته باشد. هرچه انسان‌ها در دنیا از هم بیشتر بدانند، به همان اندازه هم زودتر و بیشتر یکدیگر را می‌فهمند. این درک متقابل آگاهی از تاریخ و میراث را هم شامل می‌شود که درک و حفظ آن‌ها برای نسل‌های آینده نوعی تکلیف است. در پنجاه سال پیش‌رو و حتی بیش از آن کارهای علمی فراوانی در دست خواهد بود.

پنجاه سال نخست فعالیت‌های مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در ایران - و پیشرفت‌های حاصل از آن - دربرگیرنده دوره زمانی‌ای است که از نخستین سفرهای ماجراجویانه، نقشه‌برداری‌های دستی، عکاسی‌های ابتدایی حرفه‌ای، نخستین مستندنگاری‌های یادمان‌های اغلب شناسایی نشده، تا پژوهش‌های مدرن گروه‌های پژوهشی بین‌المللی با پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و علوم طبیعی در کنار باستان‌شناسی به قصد جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها و سنجیدن فرضیه‌های تاریخی، اجتماعی و انسان‌شناسی، در آن رخ داده است. از مدت‌ها پیش تجربه نشان داده است که باستان‌شناسی به عنوان دانش، از طریق کارهای

کتاب‌شناسی

- Abdi 2001
K. Abdi, Nationalism, politics, and the development of archaeology in Iran. *American Journal of Archaeology* 105, 2001, Bd. 1, 51–76.
- Abdi 2007
K. Abdi, Doktor Ali Reza Shahpur Shahbazi dargozascht. Doktor Ali Reza Shahpur Shahbazi ist verstorben (in persischer Sprache). *Majale-je Bastanschenasi wa Tarich*, 2007, 5–6.
- Adkins 2004
L. Adkins, *Empires of the Plain: Henry Rawlinson and the lost languages of Babylon* (London 2004).
- Acle/Zoka 1983
C. Adle/Y. Zoka, Notes et documents sur la photographie Iraniënne et son histoire. *Studia Iranica* 12, 1983.
- Afshar 1982
I. Afshar, Some remarks on the early history of photography in Iran. In: H. Edmund/C. Bosworth (Hrsg.), *Qajar Iran: political, social and cultural change* (Edinburgh 1982) 161–290.
- Afshar 1992
I. Afshar, *Ganjine-ye aks-haye Iran. Ein Schatz früher iranischer Fotografien, in persischer Sprache* (Tehran 1992).
- al-Balkhi 1912
I. al-Balkhi, *Description of the province of Fars in Persia, at the beginning of the 14th cent. A.D.* (London 1912).
- Alaura 2006
S. Alaura, „Nach Boghasköi!": Zur Vorgeschichte der Ausgrabung in Bogazköy-Hattuša und zu den archäologischen Forschungen bis zum Ersten Weltkrieg. *Darstellung und Dokumente* (Münsterschwarzach Abtei 2006).
- Alizadeh 1988.
A. Alizadeh, *Mobile pastoralism and the societies in Highland Iran. The evidence from Tell-i Bakun*. PhD Dissertation, University of Chicago (Chicago 1988).
- Alizadeh 2006
A. Alizadeh, *The origins of state organizations in Prehistoric Highland Fars, Southern Iran. Excavations at Tall-e Bakun*. *Oriental Institute Publications* 128 (Chicago 2006).
- Alizadeh 2008
A. Alizadeh, Ezat O. Negahban. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 41, 2009, 361–365.
- Amanat 1997
A. Amanat, *Pivot of the universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian monarchy, 1831–1896* (London 1997).
- Amiet 1972
P. Amiet, *Glyptique susienne, des origines à l'époque des Perses Achéménides. Cachets, sceaux-cylindres et empreintes antiques découverts à Suse, de 1913 à 1967* (Paris 1972).
- Amirpur/Witzke 2004
K. Amirpur/R. Witzke, *Schauplatz Iran: ein Report* (Freiburg im Breisgau 2004).
- Anonym 1934
Anonym, *Die Firdosi-Feier in Berlin*. *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 97, 1934, 111–117.
- Ansari 1967
H. Ansari, *Deutsch-iranische Beziehungen nach dem zweiten Weltkrieg*. PhD Dissertation, Universität München (München 1967).
- Anvar 2006
S. A. Anvar, *Sendeginame wa chadamat-e elmi wa farhangi-je marhum ostad Seyed Mohammad Taghi Mostafavi. Lebensbeschreibung und wissenschaftliches und kulturelles Werk von Professoer Seyed Mohammad Taghi Mostafawy* (in persischer Sprache). *Anjoman-e Asar wa mafacher-e farhangi*, 2006, 23–38.
- Azarnoush/Helwing 2005
M. Azarnoush/B. Helwing, *Recent archaeological research in Iran – Prehistory to Iron Age*. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 37, 2005, 189–246.
- Behdad 2001
A. Behdad, *The powerful art of Qajar photography: orientalism and (self)-orientalizing in Nineteenth-Century Iran*. *Iranian Studies* 34, 2001, Bd. 1, 141–151.
- Bembeck 1997
R. Bernbeck, *Theorien in der Archäologie* (Tübingen, Basel 1997).
- Biglari 2000
F. Biglari, *Gozaresch-e barresi makanhaye noyafteh dirindeh sangi dar Bisotun*. Bericht über die Begehungen in den neugefundenen steinzeitlichen Fundstellen in Bisotun (in persischer Sprache). *Majle-ye bastanshenasi va tarikh* 14, 2000, Bd. 2, 50–60.
- Bittel 1962
K. Bittel, Hans Henning von der Osten. *Gnomon* 34, 1962, 105–108.
- Von Bluecher 1949.
W. von Bluecher, *Zeitenwende in Iran. Erlebnisse und Beobachtungen* (Biberach 1949).
- Boehmer 1961
R. M. Boehmer, *Die Keramikfunde vom Zindan-i Suleiman*. In: H. H. von der Osten/R. Naumann (Hrsg.), *Takht-i Suleiman. Vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen 1959* (Berlin 1961) 82–86.
- Boehmer 1964
R. M. Boehmer, *Volkstum und Städte der Mannäer*. *Baghdader Mitteilungen* 3, 1964, 11–24.
- Boehmer 1967
R. M. Boehmer, *Forschungen am Zendan-i Suleiman in Persisch-Aserbeidschan 1958–64*. *Archäologischer Anzeiger*, Beiblatt: *Archäologische Gesellschaft zu Berlin* 1966, Sitzungen, Sitzung am 8. Feb. 1966, 1967, 573–585.
- Boehringner 1933
E. Boehringner, *Der Caesar von Acreale* (Stuttgart 1933).
- Boehringner 1935a
R. Boehringner, *Das Antlitz des Genius, Platon* (Breslau 1935).

- Boehringer 1935 b
R. Boehringer, Platon. Bildnisse und Nachweise (Breslau 1935).
- Boehringer 1937
R. Boehringer, Das Antlitz des Genius, Homer (Breslau 1937).
- Boehringer 1939
R. Boehringer, Homer: Bildnisse und Nachweise (Breslau 1939).
- Boehringer 1959a
E. Boehringer, Pergamon. In: Deutsches Archäologisches Institut (Hrsg.), Neue deutsche Ausgrabungen im Mittelmeergebiet und im Vorderen Orient (Berlin 1959) 121–171.
- Boehringer 1959b
E. Boehringer, Vorwort. In: Deutsches Archäologisches Institut (Hrsg.), Neue deutsche Ausgrabungen im Mittelmeergebiet und im Vorderen Orient (Berlin 1959) VIII.
- Boehringer 1962
E. Boehringer, Alexander der Große. In: 5000 Jahre Kunst in Pakistan. Eine Ausstellung des Deutschen Kunstrates (Opladen 1962).
- Boehringer 1966
E. Boehringer, Geleitwort. In: J. G. Droysen, Geschichte Alexanders des Grossen. Bearbeitung von G. Rensing (Düsseldorf 1966) IX.
- Bohrer 1999
F. N. Bohrer, Sevrugain and the Persian image: photographs of Iran, 1870–1930 (Washington, Seattle 1999).
- Bonakdarian 2007
M. Bonakdarian, Great expectations: U.S. – Iranian relations, 1911–1951. In: A. Amanat/M. T. Bernhardsson (Hrsg.), U.S.-Middle East historical encounters: a critical survey (Gainesville 2007) 121–141.
- Bonetti 2010
M. F. Bonetti, La Persia Qajar (Roma 2010).
- Borbein 2005
A. H. Borbein, Zur Wirkung Stefan Georges in der Klassischen Archäologie. In: B. Böschstein (Hrsg.), Wissenschaftler im George-Kreis: die Welt des Dichters und der Beruf der Wissenschaft (Berlin [u. a.] 2005) 239–258.
- Börker-Klähn 1970
I. Börker-Klähn, Untersuchungen zur Altelamischen Archäologie. PhD Dissertation, Freie Universität Berlin, 1970.
- Börker-Klähn 1982
I. Börker-Klähn, Altvorderasiatische Bildstelen und vergleichbare Felsreliefs. Baghdader Forschungen 4 (Mainz am Rhein 1982).
- Boucharlat 2003
R. Boucharlat, Pasargadaï. In: D. O. Edzard (Hrsg.), Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie 10, Bd. 3–4 (Berlin 2003) 293–302.
- Boucher de Perthes 1864
J. M. Boucher de Perthes, Antiquités celtiques et antédiluviennes: Mémoire sur l'industrie primitive et les arts à leur origine (1864).
- vom Bruch 2010
R. vom Bruch, Aufbrüche und Zäsuren. Stationen der Berliner Wissenschaftsgeschichte. In: I. Hennig/U. Andraschke (Hrsg.), Weltwissen. 300 Jahre Wissenschaften in Berlin. Eine Ausstellung im Martin-Gropius-Bau Berlin, 24. September 2010–9. Januar 2011 (München 2010) 22–33.
- Byron 2004
R. Byron, Der Weg nach Oxania (Frankfurt am Main 2004).
- Calmeyer 1969
P. Calmeyer, Datierbare Bronzen aus Luristan und Kirmanshah. Untersuchungen zur Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie 5 (Berlin 1969).
- Calmeyer 1973a
P. Calmeyer, Reliefbronzen im babylonischen Stil. Bayerische Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-Historische Klasse, Abhandlungen Neue Folge 73 (München 1973).
- Calmeyer 1973b
P. Calmeyer, Zur Genese altiranischer Motive. Archäologische Mitteilungen aus Iran 6, 1973, 135–152.
- Calmeyer 1993
P. Calmeyer, Moortgat, Anton. In: D. O. Edzard (Hrsg.), Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie 8 (Berlin 1993) 177.
- Coon 1957
C. S. Coon, The seven caves. Archaeological exploration in the Middle East (New York 1957).
- Crüsemann 2001
N. Crüsemann, Vom Zweistromland zum Kupfergraben. Vorgeschichte und Entstehungsjahre (1899–1918) der Vorderasiatischen Abteilung der Berliner Museen vor fach- und kulturpolitischen Hintergründen. Beiheft zum Jahrbuch der Berliner Museen 2000, Neue Folge 42, 2001.
- Curtis 2011
V. S. Curtis, Fascination with the Past: Ancient Persia on the coins and banknotes of Iran. In: S. Bhandare/S. Garg (Hrsg.), Felicitas. Essays in numismatics, epigraphy and history in honour of Joe Cribb (Mumbai 2011) 81–100.
- Damm 1968
B. Damm, Geologie des Zendan-i Suleiman und seiner Umgebung (Wiesbaden 1968).
- Deutscher Kunstrat 1962
5000 Jahre Kunst in Pakistan: Eine Ausstellung des Deutschen Kunstrates (Opladen 1962).
- Dostert (Hrsg.) 2004
A. Dostert (Hrsg.), Zwischen Kulturen und Kontinenten: 175 Jahre Forschung am Deutschen Archäologischen Institut (Berlin 2004).
- Diba 1998
L. Diba, Images of power and the power of images: intention and response in Early Qajar painting (1785–1834). In: Royal Persian Paintings of the Qajar Epoch, 1785–1925. Catalogue of an Exhibition held at the Brooklyn Museum of Art, Oct. 23, 1998 – Jan. 24, 1999 (London 1998) 30–49.
- Droysen u. a. 1966
J. G. Droysen/E. Boehringer/G. Rensing, Geschichte Alexanders des Grossen (Düsseldorf 1966).

- Dusinberre 2005
E. R. M. Dusinberre, Herzfeld in Persepolis. In: A. C. Gunter/S. R. Hauser (Hrsg.), *Ernst Herzfeld and the development of Near Eastern Studies, 1900–1950* (Leiden, Boston 2005) 137–180.
- Edzard 1996
D. O. Edzard, Peter Calmeyer 5.9.1930–22.11.1995. *Zeitschrift für Assyriologie* 86, 1996, 161–162.
- Egami/Masuda 1962
N. Egami/S. Masuda, Marv-Dasht I. The Excavation at Tall-i Bakun 1956 (Tokyo 1962).
- Eilers 1959
W. Eilers, Die Ausgrabungen in Persepolis. *Zeitschrift für Assyriologie und vorderasiatische Archäologie* 53, 1959, 248–260.
- Eilers (Hrsg.) 1971
W. Eilers (Hrsg.), *Festgabe deutscher Iranisten zur 2500. Jahrfestfeier Irans* (Stuttgart 1971).
- Ekhtiar 2001
M. Ekhtiar, Nasir al-Din Shah and the Dar al-Funun: The Evolution of an Institution. *Iranian Studies* 34, 2001, Bd. 1, 153–163.
- Ellinger 2006
E. Ellinger, *Deutsche Orientalistik zur Zeit des Nationalsozialismus 1933–1945* (Echingen-Neckarhausen 2006).
- Erdmann 1941
K. Erdmann, *Das iranische Feuerheiligtum* (Berlin 1941).
- Gabriel 1952
A. Gabriel, *Die Erforschung Persiens: die Entwicklung der abendländischen Kenntnis der Geographie Persiens* (Wien 1952).
- von Gall 1972
H. von Gall, Persische und Medische Stämme. *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 5, 1972, 261–283.
- von Gall 1974
H. von Gall, Die Kopfbedeckung des persischen Ornaments bei den Achämeniden. *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 7, 1974, 145–161.
- von Gall 1977
H. von Gall, Das persische Königszelt und die Hallenarchitektur in Iran und Griechenland. In: U. Höckmann/A. Krug (Hrsg.), *Festschrift für Frank Brommer* (Mainz am Rhein 1977) 119–132.
- von Gall 1990
H. von Gall, Das Reiterkampfbild in der iranischen und iranisch beeinflussten Kunst parthischer und sassanidischer Zeit. *Teheraner Forschungen* 6 (Berlin 1990).
- Ganzer 2008
B. Ganzer, Deutsche Agenten bei iranischen Stammes 1942–1944. *Studien des Zentrums Moderner Orient* 26 (Berlin 2008).
- George 1921
S. George, *Drei Gesänge* (Berlin 1921).
- Ghanimati 2000
S. Ghanimati, New perspectives on the chronological and functional horizons of Kuh-e Khwaja in Sistan. *Iran* 38, 2000, 137–150.
- Gheissari 1998
A. Cheissari, Iranian intellectuals in the 20th century (Austin 1998).
- Gluck/Siver 1996
J. Gluck/N. Siver, *Surveyors of Persian Art: A documentary biography of Arthur Upham Pope & Phyllis Ackerman* (Ashiya 1996).
- Gnoli 1987
G. Gnoli, Er mazdesn. Zum Begriff Iran und seiner Entstehung im 3. Jahrhundert. In: *Transition periods in Iranian History. Actes du Symposium de Fribourg-en-Brisgau* (22–24 mai 1985), Bd. 5 (Paris 1987) 83–100.
- Gnoli 1989
G. Gnoli, *The idea of Iran: an essay on its origin* (Roma 1989).
- Gnoli 1993
G. Gnoli, *Iran als religiöser Begriff des Mazdaismus* (Opladen 1993).
- Göbl 1976
R. Göbl, Die Tonbulln von Tacht-e Suleiman. Ein Beitrag zur spätsasanidischen Sprachistik. *Tacht-e Suleiman 1* (Berlin 1976).
- Goff 1963
C. Goff, Excavations at Tall-i Nokhodi. *Iran* 1, 1963, 43–70.
- Goff 1964
C. Goff, Excavations at Tall-i Nokhodi, 1962. *Iran* 2, 1964, 41–52.
- Gonella/Rauch 2011
J. Gonella/C. Rauch, *Heroische Zeiten. Tausend Jahre persisches Buch der Könige* (Berlin 2011).
- Goode 2007
J. F. Goode, *Negotiating for the past: archaeology, nationalism, and diplomacy in the Middle East, 1919–1941* (Austin 2007).
- Grigor 2004
T. Grigor, Recultivating „good taste“: The early Pahlavi modernists and their Society for National Heritage. *Iranian Studies* 37, 2004, Bd. 1, 17–29.
- Grigor 2005
T. Grigor, *Cultivat(ing) modernities: the Society for National Heritage, political propaganda and public architecture in twentieth-century Iran*. PhD Dissertation, Massachusetts Institute of Technology (Boston 2005).
- Gropp 1971
G. Gropp, Beobachtungen in Persepolis. *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 4, 1971, 25–50.
- Gruben 2000
G. Gruben, *Klassische Bauforschung*. In: A. H. Borbein/T. Hölscher/P. Zanker (Hrsg.), *Klassische Archäologie. Eine Einführung* (Berlin 2000) 251–279.
- Gunter/Hauser 2005
A. C. Gunter/S. R. Hauser, *Ernst Herzfeld and Near Eastern Studies, 1900–1950*. In: A. C. Gunter/S. R. Hauser (Hrsg.), *Ernst Herzfeld and the development of Near Eastern Studies, 1900–1950* (Leiden, Boston 2005) 3–44.
- Hakemi 1997
A. Hakemi, *Shahdad: Archaeological excavations of a Bronze Age center in Iran* (Roma 1997).

- Hakemi 2011**
H. Hakemi, Celebration of the life of Ali Hakemi. Vortrag, 15. 7. 2011, Konferenz Cambridge: Shahdad and the Bronze Age in Southeast Iran.
- Halle 2005**
U. Halle, Archaeology in the Third Reich. Academic scholarship and the rise of the „lunatic fringe“. *Archaeological Dialogues* 12, 2005, Bd. 1, 91–102.
- Hauser 2004**
S. R. Hauser, Deutsche Forschungen zum Alten Orient und ihre Beziehungen zu politischen und ökonomischen Interessen vom Kaiserreich bis zum Zweiten Weltkrieg. In: W. G. Schwantitz (Hrsg.), *Deutschland und der Mittlere Osten* (Leipzig 2004) 46–65.
- Hauser 2008**
S. Hauser, Ernst Herzfeld, professeur de l'archéologie orientale à l'université de Berlin. In: Ernst-Herzfeld-Gesellschaft (Hrsg.), *Bericht über die Tagungen in Bamberg vom 1. bis 2. Juli 2005 und in Bonn vom 7. bis 8. Juli 2006* (Wiesbaden 2008) 21–40.
- Heinz 2001**
M. Heinz, 50 Jahre Vorderasiatische Archäologie – 30 Jahre »Theoretische Archäologie«. Kontinuität kontra Wandel? Ein Eindruck. In: S. Altekamp/M. R. Hofter/M. Krumme (Hrsg.), *Posthumanistische klassische Archäologie. Historizität und Wissenschaftlichkeit von Interessen und Methoden. Kolloquium Berlin 1999* (München 2001) 129–144.
- Helwing 2005**
B. Helwing, Winckelmann-Feier 2004. Early mining and metallurgy on the western Iranian Plateau: First results of the Iranian – German archaeological research at Arisman, 2000–2004. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 37, 2005, 423–434.
- Helwing u. a. 2010**
B. Helwing/M. Makki/M. Seyedin, Prehistoric settlement patterns in Darre-ye Bolaghi, Fars, Iran: Results of archaeological and geoarchaeological fieldwork. In: P. Matthiae/F. Pinnock/L. Nigro/N. Marchetti/L. Romano (Hrsg.), *Proceedings of the 6th International Congress on the Archaeology of the Ancient Near East. May, 5th–10th 2008, „Sapienza“ – Università di Roma* (Wiesbaden 2010) 233–247.
- Helwing/Seyedin 2010**
B. Helwing/M. Seyedin, Bakun-period sites in Darre-ye Bolaghi, Fars. In: R. A. Carter/G. Philip (Hrsg.), *Beyond the Ubaid: transformation and integration in the late prehistoric societies of the Middle East. Studies on Ancient Oriental Civilizations* 63 (Chicago 2010) 277–292.
- Helwing/Song 2008**
B. Helwing/B. Song, Archäologische Flugprospektion im Süd-Iran. In: *Deutsches Bergbaumuseum Bochum* (Hrsg.), *Streifzüge durch Persien. 5500 Jahre Geschichte in Ton* (Bochum 2008) 13–44.
- Hennig/Andraschke 2010**
J. Hennig/U. Andraschke, *Weltwissen. 300 Jahre Wissenschaften in Berlin. Eine Ausstellung im Martin-Gropius-Bau Berlin, 24. September 2010 – 9. Januar 2011* (München 2010).
- Herzfeld 1907**
Herzfeld, Archäologische Reise durch Luristan, Arabistan und Fars. *Petermanns Geographische Mitteilungen* 53, 1907, Bd. 3, 49–63, Karte zwischen S. 50–51; Bd. 4, 73–90, Karte zwischen S. 74–75.
- Herzfeld 1919**
E. E. Herzfeld, Vergangenheit und Zukunft der Erforschung Alt Vorderasiens. *Der neue Orient* 4, 1919, 313–323.
- Herzfeld 1920**
E. Herzfeld, Am Tor von Asien. Felsdenkmale aus Irans Heldenzeit (Berlin, 1920).
- Herzfeld 1926**
E. E. Herzfeld, Reisebericht. *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 80, 1926, 225–284.
- Herzfeld 1928**
E. Herzfeld, Rapport sur l'état actuel des ruines de Persépolis et propositions pour leur conservation (Berlin 1928).
- Herzfeld 1929a**
E. Herzfeld, Bericht über archäologische Beobachtungen im südlichen Kurdistan und in Luristan. *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 1, 1929, 65–75.
- Herzfeld 1929b**
E. E. Herzfeld, Rapport sur l'état actuel des ruines de Persépolis et propositions pour leur conservation. *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 1, 1929, 17–64.
- Herzfeld 1929c**
E. Herzfeld, Prehistoric Persia I. A neolithic settlement at Persepolis. Remarkable new discoveries. *Illustrated London News* 174, vom 25. 05. 1929, 892–893.
- Herzfeld 1932a**
E. Herzfeld, *Persepolis* (Berlin 1932).
- Herzfeld 1932b**
E. Herzfeld, *Iranische Denkmäler 1. Vorgeschichtliche Denkmäler A. Steinzeitlicher Hügel bei Persepolis – B. Niphauanda* (Berlin 1932).
- Hole 1999a**
F. Hole, Cultural anthropology in the Near East: archaeological applications. In: H. Kühne/R. Bernbeck/K. Bartl (Hrsg.), *Fluchtpunkt Uruk. Archäologische Einheit aus methodischer Vielfalt. Schriften für Hans Jörg Nissen* (Rahden/Westf. 1999) 53–60.
- Hole 1999b**
F. Hole, Revisiting the Neolithic. In: A. Alizadeh/Y. Majidzadeh/S. Malek Shamirzadeh (Hrsg.), *The Iranian World. Essays on Iranian art and archaeology presented to Ezat O. Negahban* (Tehran 1999) 13–27.
- Hrouda/Trümpelmann 1976**
B. Hrouda/L. Trümpelmann, *Sargol-i Zohab. Iranische Denkmäler Lief. 7 C* (Berlin 1976).
- Huff 1969**
D. Huff, Zur Rekonstruktion des Turmes von Firuzabad. *Istanbuler Mitteilungen* 19–20, 1969, 319–338.
- Huff 1971**
D. Huff, Qal'a-ye Dukhtar bei Firuzabad: Ein Beitrag zur sasanidischen Palastarchitektur. *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 4, 1971, 127–171.
- Huff 1972**
D. Huff, Der Takht-i Nishin in Firuzabad. Maßsysteme sasanidischer Bauwerke I. *Archäologischer Anzeiger* 1972, Bd. 3, 517–540.
- Huff 1974**
D. Huff, An archaeological survey in the area of Firuzabad, Fars, in 1972. In: F. Bagherzadeh (Hrsg.), *Pro-*

- ceedings of the 11th Annual Symposium of Archaeological Research in Iran, 1973 (Tehran 1974) 155–179.
- Huff 1975
D. Huff, Sasanian Cahar taqs in Fars. In: F. Bagherzadeh (Hrsg.), Proceedings of the 11th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, 1974 (Tehran 1975) 243–254.
- Huff 1976
D. Huff, Ausgrabungen auf Qalāye Dukhtar 1975. Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan 9, 1976, 157–173.
- Huff 1978
D. Huff, Ausgrabungen auf Qalāye Dukhtar bei Firuzabad 1976. Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan 11, 1978, 117–147.
- Huff 1982
D. Huff, Das Imamzadeh Sayyid Husain und E. Herzfelds Theorie über den sasanidischen Feuertempel. *Studia Iranica* 11, 1982, 197–212.
- Huff 1987
D. Huff, Technological observations on clay bullae from Takht-i Suleiman. *Mesopotamia* 22, 1987, 367–390.
- Huff 2000
D. Huff, Takht-i Suleiman. Tempel des sasanidischen Reichsfeuers Atur Gushnasp. In: Deutsches Archäologisches Institut (Hrsg.), Archäologische Entdeckungen: Die Forschungen des Deutschen Archäologischen Instituts im 20. Jahrhundert (Mainz 2000) Bd. 2, 102–109.
- Huff 2001
D. Huff, Germany II. Archaeological explorations and excavations. In: E. Yarshater (Hrsg.), *Encyclopedia Iranica* (Costa Mesa 2001) 519–530.
- Huff 2004
D. Huff, Iran in sasanidischer und mittelalterlich-islamischer Zeit. In: T. Stöllner/R. Slotta/A. Valandoust (Hrsg.), *Persiens antike Pracht* (Bochum 2004) 416–439.
- Huff 2005
D. Huff, The Ilkhanid palace at Takht-i Suleiman. Excavation results. In: L. Komaroff (Hrsg.), *Beyond the legacy of Genghis Khan. Islamic history and civilization 64* (Leiden, London 2006) 94–110.
- Huff 2008a
D. Huff, Formation and ideology of the Sasanian state in context of archaeological evidence. In: V. Sarkhosh Curtis/S. Stewart (Hrsg.), *The Sasanian Era. The Idea of Iran III* (London 2008) 31–59.
- Huff 2008b
D. Huff, The functional layout of the fire sanctuary at Takht-i Sulaiman. In: *Current research in Sasanian archaeology, art and history: Proceedings of a conference held at Durham University, November 3rd and 4th, 2001* (Oxford 2008) 1–13.
- Huff 2009
D. Huff, Fürsten, Festungen und Feuertempel. In: D. Stronach/A. Mousavi/G. Gerster (Hrsg.), *Irans Erbe. In Flugbildern von Georg Gerster* (Mainz 2009) 76–109.
- Huff 2010
D. Huff, Überlegungen zu Funktion, Genese und Nachfolge des Apadana. In: B. Jacobs/R. Rollinger (Hrsg.), *Der Achämenidenhof. Akten des 2. Internationalen Kolloquiums zum Thema „Vorderasien im Spannungsfeld klassischer und altorientalischer Überlieferungen“*. Landgut Castelen bei Basel, 23.–25. Mai 2007 (Wiesbaden 2010) 311–374.
- Villa Hügel 1962
7000 Jahre Kunst in Iran. Ausstellung 16. Februar bis 24. April 1962 in Villa Hügel, Essen (Essen 1962).
- Jacobs 2011
B. Jacobs, Ktesias und die Architektur Babylons. In: J. Wiesehöfer/R. Rollinger/G. B. Lanfranchi (Hrsg.), *Ktesias' Welt = Ctesias' world 1* (Wiesbaden 2011) 141–157.
- Jafari 2010
P. Jafari, *Der andere Iran. Geschichte und Kultur von 1900 bis zur Gegenwart* (München 2010).
- Jalali 2007
Bahman Jalali, Exhibition Bahman Jalali at Fundació Antoni Tàpies, Barcelona, September 28–December 9, 2007 (Barcelona 2007).
- Jansen 2008
C. Jansen, The German Archaeological Institute between transnational scholarship and foreign cultural policy. *Fragmenta* 2, 2008, 151–181.
- Junge 1944
P. J. Junge, *Dareios I: König der Perser* (Leipzig 1944).
- Kawami 2005
T. Kawami, Ernst Herzfeld, Kuh-e Khwaja, and the study of Parthian Art. In: A. C. Gunter/S. R. Hauser (Hrsg.), *Ernst Herzfeld and the development of Near Eastern Studies, 1900–1950* (Leiden, Boston 2005) 181–213.
- Kinzer 2009
S. Kinzer, *Im Dienste des Schah. CIA, MI6 und die Wurzeln des Terrors im Nahen Osten* (Weinheim 2009).
- Kleiss 1965
W. Kleiss, Takht-i Suleiman und Zendan-i Suleiman, Grabungsbericht 1963/64. Die Grabungen auf dem Zendan-i Suleiman. *Archäologischer Anzeiger* 1965, 716–746.
- Kleiss 1971
W. Kleiss, Zendan-i Suleiman: Die Bauwerke. Beiträge zur Archäologie und Geologie des Zendan-i Suleiman 2 (Wiesbaden, 1971).
- Kleiss u. a. 1976
W. Kleiss/H. Hauptmann/R. M. Boehmer, Topographische Karte von Urartu: Verzeichnis der Fundorte und Bibliographie. *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, Erg. Bd. 3 (Berlin 1976).
- Kleiss 1977
W. Kleiss, Bastam/Rusa-i-Uru.Tur: Beschreibung der urartäischen und mittelalterlichen Ruinen. Führer zu archäologischen Plätzen in Iran 1 (Berlin 1977).
- Kleiss 1979
W. Kleiss, Bastam I. Ausgrabungen in den urartäischen Anlagen 1972–1975. *Teheraner Forschungen* 4 (Berlin 1979).
- Kleiss 1988
W. Kleiss, Bastam II. Ausgrabungen in den urartäischen Anlagen 1977–1978. *Teheraner Forschungen* 5 (Berlin 1988).

- Kleiss 1996-2001
W. Kleiss, Karawanenbauten in Iran. Teile I–VI. Materialien zur Iranischen Archäologie 3–8 (Berlin 1996).
- Kleiss/Calmeyer 1996
W. Kleiss/P. Calmeyer, Bisutun: Ausgrabungen und Forschungen in den Jahren 1963–1967. Teheraner Forschungen 7 (Berlin 1996).
- Klengel 1986
H. Klengel, Ancient oriental studies at the Academy of Sciences of the GDR. In: G. Barthel (Hrsg.) Asian and North African studies in the German Democratic Republic – traditions, positions and findings (Berlin 1986) 12–16.
- Klengel/Sundermann 1991
H. Klengel/W. Sundermann (Hrsg.), Ägypten – Vorderasien – Turfan. Probleme der Edition und Bearbeitung altorientalischer Handschriften (Berlin 1991).
- Kossack 1999
G. Kossack, Prähistorische Archäologie in Deutschland im Wandel der geistigen und politischen Situation. Vorgelegt in der Sitzung vom 2. Juli 1999. Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-Historische Klasse, Bd. 4 (München 1999).
- Krauss 1973
F. Krauss, Erich Boehringer in Pergamon. In: R. Boehringer (Hrsg.), Erich Boehringer: Leben und Wirken (Düsseldorf, München 1973) 14–23.
- Krefter 1971
F. Krefter, Persepolis. Rekonstruktionen. Teheraner Forschungen 3 (Berlin 1971).
- Krefter 2011
H. Krefter, Annemarie Schwarzenbach In Persepolis. Ein Faktencheck zu Annemarie Schwarzenbachs Erzählung „Die Überlegenen“. In: Schreibende Frauen. Ein Schaubild im frühen 20. Jahrhundert, Magazin für Literatur und Kultur 45–46 (Bielefeld 2011) 169–180.
- Kröger 2005
J. Kröger, Ernst Herzfeld and Friedrich Sarre. In: A. C. Gunter/S. R. Hauser (Hrsg.), Ernst Herzfeld and the development of Near Eastern Studies, 1900–1950 (Leiden, Boston 2005) 45–99.
- Kröger 1982
J. Kröger, Sasanidischer Stuckdekor: Ein Beitrag zum Reliefdekor aus Stuck in sasanidischer und frühislamischer Zeit nach den Ausgrabungen von 1928–29 und 1931–32 in der sasanidischen Metropole Ktesiphon (Iraq) und unter besonderer Berücksichtigung der Stuckfunde vom Taht-i Sulaiman (Iran), aus Nizamabad (Iran) sowie zahlreicher anderer Fundorte. Baghdader Forschungen 5 (Mainz 1982).
- Kyrieleis 1995
H. Kyrieleis, Gründungsveranstaltung der Eurasien-Abteilung des Deutschen Archäologischen Instituts am 8. Februar 1995. Ansprache anlässlich der Eröffnung der Eurasien-Abteilung. Eurasia Antiqua 1, 1995, 3–6.
- Lambton 1969
A. K. S. Lambton, The Persian land reform, 1962–1966 (Oxford, 1969).
- Langsdorff/McCown 1942
A. Langsdorff/D. E. McCown, Tall-i Bakun A: Season of 1932. Oriental Institute Publications 59 (Chicago 1942).
- Legendre 2009
J.-P. Legendre, La vie picaresque d'Alexander Langsdorff (1898–1946). Antiquités nationales 40, 2009, 249–259.
- Löw 1998
U. Löw, Figürlich verzierte Metallgefäße aus Nord- und Nordwestiran. Altertumskunde des Vorderen Orients 6 (Münster 1998).
- Luft 2001
P. Luft, The Qajar rock reliefs. Iranian Studies 34, 2001, 31–49.
- Luschey 1968 a
H. Luschey, Iran und der Westen von Kyros bis Khosrow. Archäologische Mitteilungen aus Iran, Neue Folge 1, 1968, 15–37.
- Luschey 1968 b
H. Luschey, Der Löwe von Ekbatana. Archäologische Mitteilungen aus Iran, Neue Folge 1, 1968, 115–122.
- Luschey 1974
H. Luschey, Bisutun. Geschichte und Forschungsgeschichte. Archäologischer Anzeiger 1974, 114–149.
- Mahrad 1976
A. Mahrad, Das Schicksal jüdischer Iraner in den vom nationalsozialistischen Deutschen Reich eroberten europäischen Gebieten (Den Haag 1976).
- Mahrad 1978
A. Mahrad, Iran am Vorabend des II. Weltkrieges: eine Materialsammlung deutscher, britischer und sowjetischer Geheimberichte (Osnabrück 1978).
- Majidzadeh 2003
Y. Majidzadeh, Jiroft. The earliest oriental civilization (Tehran 2003).
- Malek Shahmirzadi 1990
S. Malek Shahmirzadi, Development of archaeological research in Iran (in persischer Sprache). In: A. M. Gamaroudi (Hrsg.), Proceedings of the First Symposium of Iranian Studies (Tehran 1990) 373–447.
- Marchand 1996
S. L. Marchand, Down from Olympus: archaeology and philhellenism in Germany, 1750–1970 (Princeton 1996).
- Marchand 2010
S. L. Marchand, German Orientalism in the Age of Empire: religion, race, and scholarship (Cambridge 2010).
- Marzahn 1991
J. Marzahn, Die Keilschriftsammlung des Vorderasiatischen Museums zu Berlin. In: H. Klengel/W. Sundermann (Hrsg.), Ägypten – Vorderasien – Turfan. Probleme der Edition und Bearbeitung altorientalischer Handschriften 23 (Berlin 1991) 30–50.
- Mattenklot 2001
G. Mattenklot, Die Griechen sind zu gut zum schnuppen, schmecken und beschwatzen. In: B. Seidensticker/M. Vöhler (Hrsg.), Urgeschichten Der Moderne: Die Antike im 20. Jahrhundert (Stuttgart, Weimar 2001) 234–248.
- Matuz 2010
J. Matuz, Das Osmanische Reich: Grundlinien seiner Geschichte (Darmstadt 2010).

- Minorskij 1964
V. F. Minorskij, Roman and Byzantine campaigns in Atropatene, completed. In: *Iranica, Entescharat-e Daneschgah-e Tehran* 11 (Tehran 1964) 108–123.
- Mode 1985
M. Mode, Wissenschaftsbereich Orientalische Archäologie 1969–1984. Verzeichnis der an der Martin-Luther-Universität Halle-Wittenberg erschienenen Schriften zur Geschichte und Kultur des Orients (Halle/Saale 1985).
- Mode 1999
M. Mode, Institut für Orientalische Archäologie und Kunst der Martin-Luther-Universität Halle-Wittenberg: Diplom- und Magisterarbeiten, Dissertationen und Habilitationsschriften 1953–1999. *Hallesche Beiträge zur Orientwissenschaft* 28, 1999, 212–218.
- Möller 2006
H. Möller, Waffen für Iran und Irak. Deutsche Rüstungsexporte und die Waffenprogramme beider Länder. Ursachen, Hintergründe, Folgen (Berlin 2006).
- Mommertz 1973
W. Mommertz, Erich Boehrings Alexanderzug: Istanbul bis Teheran. In: R. Boehringer (Hrsg.), *Erich Boehringer: Leben und Wirken* (Düsseldorf, München 1973) 77–78.
- Moortgat 1935
A. Moortgat, Frühe Bildkunst in Sumer (Leipzig 1935).
- Moortgat 1945
A. Moortgat, Die Entstehung der sumerischen Hochkultur (Leipzig 1945).
- Moortgat 1969
A. Moortgat, *The Art of ancient Mesopotamia* (London 1969).
- Mostafawy 1955
S. M. T. Mostafawy, Talasch dar rah-e chedmat be asar-e meli wa omid be ajandeh. Arbeit im Dienst der nationalen Kulturgüter und Hoffnung für die Zukunft (in persischer Sprache). In: *Gozareshchaye Bastanschenasi* 3 (Tehran 1955).
- Mostafawy 2006
S. M. T. Mostafawy, Namajeschgah-e asar-e bastani wa honari-e Iran dar Djapon. Ausstellung archäologischer und künstlerischer Objekte in Japan (in persischer Sprache). In: *Zendeginame wa chadamat-e elmi wa farhangi-je marhum ostad Seyed Mohammad Taghi Mostafavi* (Tehran 2006) 39–59.
- Motadel im Druck
D. Motadel, State visits of Persian Shahs to Germany, 1873-1905. Non-European monarchs and European theatre of power in the era of high imperialism (im Druck).
- Mousavi 2002
A. Mousavi, Persepolis in retrospect: Histories of discovery and archaeological exploration at the ruins of ancient Parseh. *Ars Orientalis* 32, 2002, 209–251.
- Mousavi 2005
A. Mousavi, Ernst Herzfeld, politics and antiquities legislation in Iran. In: A. C. Gunter/S. R. Hauser (Hrsg.), *Ernst Herzfeld and the development of Near Eastern Studies, 1900-1950* (Leiden, Boston 2005) 445–475.
- Müller 1979
M. Müller, Die Keilschriftwissenschaften an der Leipziger Universität bis zur Vertreibung Landsbergers im Jahre 1935. *Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig. Gesellschafts- und Sprachwissenschaftliche Reihe* 28, 1979, 67–86.
- Muscarella 1999
D. W. Muscarella, The Pope and the bitter fanatic. In: A. Alizadeh/Y. Majidzadeh/S. Malek Shamirzadeh (Hrsg.), *The Iranian World. Essays on Iranian Art and Archaeology presented to Ezat O. Negahban* (Tehran 1999) 5–12.
- Muscarella 2000
D. W. Muscarella, *The lie became great* (Groningen 2000).
- Nagel 1964
W. Nagel, Djamdat Nasr-Kulturen und Frühdynastische Buntkeramiker. *Berliner Beiträge zur Vor- und Frühgeschichte* 8 (Berlin 1964).
- Najmabadi 1987
A. Najmabadi, *Land reform and social change in Iran* (Salt Lake City 1987).
- Naumann 1961
R. Naumann, Takht-i Suleiman und Zendan-i Suleiman. Vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen im Jahre 1960 (1961).
- Naumann u. a. 1965
R. Naumann/D. Huff/W. Kleiss, Takht-i Suleiman und Zendan-i Suleiman. Vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen im Jahre 1963 und 1964. *Archäologischer Anzeiger* 1965, 1965, 619–802.
- Naumann u. a. 1975
R. Naumann/D. Huff/R. Schnyder, Takht-i Suleiman. Bericht über die Ausgrabungen 1965–1973. *Archäologischer Anzeiger* 1975, 1975, 109–204.
- Negahban 1969
E. Negahban, Fifth International Congress on Iranian Art and Archaeology. *Bastanschenasi va Honare Iran* 1, 1969, 8–10.
- Negahban 1997
E. O. Negahban, Morouri bar panjah sal bastanschenasi-ye Iran. Fünfzig Jahre Iranische Archäologie, in persischer Sprache (Tehran 1997).
- Negahban 2003
E. O. Negahban, Mohammadabad Kharreh Caravanserai. Field Institute of Archaeology, Tehran University. In: N. F. Miller/K. Abdi (Hrsg.), *Yeki Bud, Yeki Nabud: essays on the archaeology of Iran in honor of William M. Sumner* (Los Angeles 2003) 276–288.
- Neumann 1991
H. Neumann, Forschungen zur altorientalischen Geschichte in der DDR (1980–1990). *Altorientalische Forschungen* 18, 1991, 346–370.
- Neumann 1998
H. Neumann, Altorientalistik in der DDR (1986–1990) und ihre inhaltlich-strukturelle Umgestaltung in den neuen Bundesländern (1990/91–1995). In: W.-H. Krauth/R. Wolz (Hrsg.), *Wissenschaft und Wiedervereinigung. Asien- und Afrikawissenschaften im Umbruch* (Berlin 1998) 165–268.
- Neumann 2009
H. Neumann, *Orientalistik im Spannungsfeld von Politik und Wissenschaft – preußisch-deutsche Orient-*

- Politik und der Beginn der Altorientalistik in Deutschland. In: S. Rogge (Hrsg.), *Zypern und der Vordere Orient im 19. Jahrhundert. Die Levante im Fokus von Politik und Wissenschaft der europäischen Staaten* (Münster, New York, Berlin 2009) 199–224.
- von Niedermayer 1925
O. von Niedermayer, *Unter der Glutsonne Irans* (Dachau 1925).
- Niedermeier 2009
A. Niedermeier, *Iran: Zwischen den Fronten der Welt-politik. Der Kampf der Großmächte um die globale Vormacht an der Schnittstelle von Nahem Osten und Zentralasien* (Marburg 2009).
- Nirumand 1967
B. Nirumand, *Persien. Modell eines Entwicklungslandes oder Die Diktatur der freien Welt* (Reinbek b. Hamburg 1967).
- Nissen 1999
H. J. Nissen, *Geschichte Alt-Vorderasiens* (München 1999).
- Nöldeke 1879
Th. Nöldeke, *Karnamak. Geschichte des Artachshiri-Papakam, aus dem Pehlewi übersetzt, mit Erläuterungen und einer Einleitung versehen. In: Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen 4, Festschrift zur Feier seines fünfzigjährigen Doctorjubiläums am 24. October 1878 Herrn Theodor Benfey gewidmet* (Göttingen 1879) 22–69.
- Oelsner 2007
J. Oelsner, *Altorientalistik in Jena, Teil 1. Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft* 139, 2007, 71–81.
- Oelsner 2008
J. Oelsner, *Altorientalistik in Jena, Teil 2. Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft* 140, 2008, 75–88.
- Oelsner 2009
J. Oelsner, *Altorientalistik in Jena, Teil 3. Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft* 141, 2009, 21–43.
- Ohly 1973
D. Ohly, *Erich Boehringsers Präsidentschaft. In: R. Boehringer (Hrsg.), Erich Boehringer: Leben und Wirken* (Düsseldorf, München 1973) 55–59.
- Orthmann 1975
W. Orthmann, *Der Alte Orient. Propyläen Kunstgeschichte* 14 (1975).
- von der Osten 1956
H. H. von der Osten, *Die Welt der Perser. Grosse Kulturen der Frühzeit* (Stuttgart 1956).
- von der Osten/Naumann 1961
H. H. von der Osten/R. Naumann, *Takht-i Suleiman. Vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen 1959. Teheraner Forschungen 1* (Berlin 1961).
- Osterhammel 1998
J. Osterhammel, *Die Entzauberung Asiens: Europa und die asiatischen Reiche im 18. Jahrhundert* (1998).
- Parzinger 1995
H. Parzinger, *Perspektiven und Forschungsvorhaben der Eurasien-Abteilung des Deutschen Archäologischen Instituts. Eurasia Antiqua 1, 1995, 7–14.*
- Piemontese 1972
A. Piemontese, *The photography album of the Italian Diplomatic Mission to Persia. East and West 22, 1972, 249–311.*
- Pope 1937
A. U. Pope, *The Institute's survey of Persian architecture. Preliminary report on Takht-i Sulayman. I. The significance of the site. Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology 4, 1937, 71–83.*
- Pope 1969
A. U. Pope, *Fifth International Congress on Iranian Art and Archaeology. Bastan Shenassi va Honare Iran 1, 1969, 3–7.*
- Ramade u. a. 2001
F. Ramade/A. Bailhache/B. Ott, *Literarische Reise durch Persien: auf den Spuren von Pierre Loti, Robert Byron und Annemarie Schwarzenbach* (München 2001).
- Rawlinson 1846
H. C. Rawlinson, *The Persian Cuneiform Inscription at Behistun, decyphered and translated, with a Memoir on Persian Cuneiform Inscriptions in general, and on That of Behistun in Particular. Journal of the Royal Asiatic Society 10, 1846, 1–3.*
- Reck u. a. 1995
C. Reck/P. Zieme/W. Sundermann (Hrsg.), *Iran und Turfan. Beiträge Berliner Wissenschaftler, Werner Sundermann zum 60. Geburtstag gewidmet* (Wiesbaden 1995).
- Renger 1979
J. Renger, *Die Geschichte der Altorientalistik und der vorderasiatischen Archäologie in Berlin von 1875 bis 1945. In: W. Arenhövel/C. Schreiber (Hrsg.), Berlin und die Antike* (Berlin 1979) 151–192.
- Renger 1999
J. Renger, *Altorientalische Philologie und Geschichte. In: H. Cancik/H. Schneider/M. Landfester (Hrsg.), Der Neue Pauly 13* (Stuttgart, Weimar 1999) 101–113.
- Renger 2005
J. Renger, *Ernst Herzfeld in context: Gleanings from his personnel file and other sources. In: A. C. Gunter/S. R. Hauser (Hrsg.), Ernst Herzfeld and the development of Near Eastern Studies, 1900–1950* (Leiden, Boston 2005) 561–582.
- Renger 2006
J. Renger, *Die Altorientalistik als philologische und historische Disziplin an den deutschen Universitäten des 19. Jahrhunderts. In: L. Hanisch/O. Z. d. Martin-Luther-Universität (Hrsg.), Der Orient in akademischer Optik. Beiträge zur Genese einer Wissenschaftsdisziplin. Orientwissenschaftliche Hefte 20* (Wiesbaden 2006) 43–62.
- Rezaeian 2004
F. Rezaeian, *Persepolis Recreated* (Tehran 2004).
- Riedel 2000
V. Riedel, *Antikerezeption in der deutschen Literatur vom Renaissance-Humanismus bis zur Gegenwart: Eine Einführung* (Stuttgart 2000).
- Ringbom 1951
L. I. Ringbom, *Graltempel und Paradies: Beziehungen zwischen Iran und Europa im Mittelalter* (Stockholm 1951).

- Rock 2010
P. Rock, Macht, Märkte und Moral. Zur Rolle der Menschenrechte in der Außenpolitik der Bundesrepublik Deutschland in den sechziger und siebziger Jahren (Frankfurt am Main, Berlin, Bern, Bruxelles, New York, Oxford, Wien 2010).
- Rühlmann 1970
C. Rühlmann, Die orientalische Archäologie an der Martin-Luther-Universität Halle-Wittenberg (1948–1968). Bibliographische Übersicht über die Publikationstätigkeit der Mitarbeiter (Halle/S. 1970).
- Sadri 1381
M. Sadri, Majmue-je Magalat-e Seyed Mohammad Taghi Mostafavi. Übersicht über die Publikationen von Seyed Mohammad Taghi Mostafavi, in persischer Sprache (Tehran 1381).
- Said 1978
E. W. Said, Orientalism (New York 1978).
- Salvini 1995
M. Salvini, Geschichte und Kultur der Urartäer (Darmstadt 1995).
- Salvini 2005
M. Salvini, Archaeology and philology: Reconstructing the history of Northwest Iran in the Urartian period (9th-7th centuries B.C.). In: M. Azamouh (Hrsg.), Proceedings of the International Symposium on Iranian Archaeology: Northwestern Region (Tehran 2005) 65–76.
- Samsami 2011a
B. Samsami, Die Entzauberung des Ostens. Zur Wahrnehmung und Darstellung des Orients bei Hermann Hesse, Armin T. Wegner und Annemarie Schwarzenbach (Bielefeld 2011).
- Samsami 2011b
B. Samsami, 3. Zwischen Archäologie, Apathie und Antisemitismus. Zur werkgeschichtlichen Einordnung von Annemarie Schwarzenbachs „Die Überlegenen“. In: Schreibende Frauen. Ein Schaubild im frühen 20. Jahrhundert, Magazin für Literatur und Kultur 45–46 (Bielefeld 2011) 181–192.
- Sancisi-Weerdenburg/Drijvers 1991
H. Sancisi-Weerdenburg/J. W. Drijvers (Hrsg.), Through travellers' eyes: European travellers and the Iranian monuments. Achaemenid History 7 (Leiden 1991).
- Sarkhosh Curtis 2005
V. Sarkhosh Curtis, The legacy of Ancient Persia. In: J. Curtis/N. Tallis (Hrsg.), Forgotten Empire. The world of ancient Persia (London 2005) 250–263.
- Sarraf 1980
M. R. Sarraf, Die Keramik von Tell-i Iblis und ihre zeitliche und räumliche Beziehung zu den anderen iranischen und mesopotamischen Kulturen. Archäologische Mitteilungen aus Iran, Ergänzungsband 7 (Berlin 1980).
- Sarre 1910
F. Sarre, Denkmäler persischer Baukunst. Geschichtliche Untersuchung und Aufnahme muhammedanischer Backsteinbauten in Vorderasien und Persien (Berlin 1910).
- Sarre 1922
F. Sarre, Die Kunst des alten Persien (Berlin 1922).
- Sarre 1928
F. Sarre, Figürlicher und ornamentaler Wandschmuck spätsasanidischer Zeit. Berliner Museen 49, 1928, Bd. 1, 1–6.
- Sarre 1929
F. Sarre, Ein neues Relief aus Persepolis in der Vorderasiatischen Abteilung. Berliner Museen 50, 1929, 87–90.
- Sarre/Herzfeld 1910
F. P. T. Sarre/E. E. Herzfeld, Iranische Felsreliefs. Aufnahmen und Untersuchungen von Denkmälern aus alt- und mittelpersischer Zeit (Berlin 1910).
- Schimanski 1973
G. Schimanski, Erich Boehringers Alexanderzug: Teheran bis Karachi. In: R. Boehringer (Hrsg.), Erich Boehringer: Leben und Wirken (Düsseldorf, München 1973) 76–92.
- Schindler 1877
A. H. Schindler, Notes on some antiquities found in a mound near Damghan. Journal of the Royal Asiatic Society New Series 8, 9, 1877, 425–427.
- Schippmann 1971
K. Schippmann, Die iranischen Feuerheiligtümer. Religionsgeschichtliche Versuche und Vorarbeiten 31 (Berlin, New York 1971).
- Schmidt 1953
E. Schmidt, Persepolis I. Structures, Reliefs, Inscriptions. Oriental Institute Publications 68 (Chicago 1953).
- Schmidt 1957
E. Schmidt, Persepolis II. Contents of the Treasury and Other Discoveries. Oriental Institute Publications 69 (Chicago 1957).
- Schmidt 1970
E. Schmidt, Persepolis III. The Royal Tombs and Other Monuments. Oriental Institute Publications 70 (Chicago 1970).
- Schmitt 1991
R. Schmitt, Corpus Inscriptionum Iranicarum 1, 1: Inscriptions of the Ancient Iran, The old Persian inscriptions, Texts 2 (London 1991).
- Schmitt 2000
R. Schmitt, Old Persian inscriptions of Naqsh-e Rostam and Persepolis (London 2000).
- Schmitt 2009
R. Schmitt, Wilhelm Eilers (1906–1989). Zum 20. Todestag des renommierten Namen- und Dialektforschers. Spektrum Iran 22, 2009, 56–65.
- Schnapp 2009
A. Schnapp, Die Entdeckung der Vergangenheit. Ursprünge und Abenteuer der Archäologie (Stuttgart 2009).
- Schulze-Holthus/Holgard 1952
B. Schulze-Holthus/H. Holgard, Frührot in Iran (Eßlingen 1952).
- Schwanitz 2003
W. G. Schwanitz, „Djihad made in Germany“. Der Streit um den heiligen Krieg 1914–1915. Sozialgeschichte. Zeitschrift für historische Analyse des 20. und 21. Jahrhunderts 18, 2003, Bd. 2, 7–34.

- Schwanitz 2004
W. G. Schwanitz (Hrsg.), Deutschland und der Mittlere Osten (Leipzig 2004).
- Schwarz 1969
P. Schwarz, Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen 1 Teil 9, nebst Ergänzung zu 9 (Hildesheim, New York 1969).
- Seidl 1986
U. Seidl, Die elamischen Felsreliefs von Kurangun und Naq-e Rostam. Iranische Denkmäler, Reihe 2: Iranische Felsreliefs, Lieferung H (Reimer 1986).
- Semsar/Sarayam 2003
M. H. Semsar/F. Sarayam, Golestan Palace Photo Archive: Catalogue of Qajar selected photographs (Tehran 2003).
- Shidrang 2006
S. Shidrang, Warkaini: a new Palaeolithic site near Kermanshah in west-central Zagros, Iran. *Antiquity* 80, 2006, 310.
- Sökefeld 2007
M. Sökefeld, Problematische Begriffe: „Ethnizität“, „Rasse“, „Kultur“, „Minderheit“. In: B. Schmid-Laubert (Hrsg.), Ethnizität und Migration. Einführung in Wissenschaft und Arbeitsfelder (Berlin 2007) 31–50.
- St. John Simpson 2007
St. John Simpson, Pottering around Persepolis: Observations on early European visitors to the site. In: C. Tuplin (Hrsg.), Persian responses (Swansea 2007) 343–356.
- Stein 1928
A. Stein, Innermost Asia: detailed report of explorations in Central Asia, Kan-Su and Eastern Iran (Oxford 1928).
- Stein 1936
A. Stein, An archaeological tour in the Ancient Persia. *Iraq* 3, 1936, 112–225.
- Stein 1989
D. Stein, Three photographic traditions in Nineteenth-Century Iran. *Muqarnas* 6, 1989, 112–130.
- Stöllner u. a. 2004
T. Stöllner/R. Slotta/A. Vatandoust, Persiens Antike Pracht: Bergbau, Handwerk, Archäologie. Katalog der Ausstellung des Deutschen Bergbau-Museums Bochum vom 28. November 2004 bis 29. Mai 2005 (Bochum 2004).
- Strommenger 1962
E. Strommenger, Fünf Jahrtausende Mesopotamien. Die Kunst von den Anfängen um 5000 v. Chr. bis zu Alexander dem Großen (München 1962).
- Stronach 1978
D. Stronach, Pasargadae. A report on the excavations conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963 (Oxford, London, Glasgow 1978).
- Tabari 1973
Tabari, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden (Graz 1973).
- Tahmasbpur 2002
M. R. Tahmasbpur, Nasir-ad-Din, schah-i 'akkas: piramun-i tarih-i 'akkasi-i Iran. Nasir ad-Din, der Kaiser der Fotografien. Die älteste Geschichte der Fotografie in Iran, in persischer Sprache (Tehran 2002).
- Tahmasbpur 2006
M. R. Tahmasbpur, Italiyayih va akasi dar Iran. 1853–1862. (Italiener und die Fotografie in Iran, 1853–1862, in persischer Sprache (Tehran 2006).
- Thomalsky 2007
J. Thomalsky, Die eisenzeitliche Keramik von Zendan-e Soleiman in Iranisch-Azərbayjan. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 38, 2006, 219–289.
- Tillmann 1965
H. Tillmann, Deutschlands Araberpolitik im Zweiten Weltkrieg (Berlin 1965).
- Tosi 2011
M. Tosi, Shahdad, Shahr-i Sokhta, Tepe Yahya: Many sites for a single history. Vortrag am 15. 7. 2011 auf der Konferenz „Shahdad and the Bronze Age in Southeast Iran“ (Cambridge 2011).
- Trigger 1989
B. G. Trigger, A history of archaeological thought (Cambridge 1989).
- Trümpelmann u. a. 1988
L. Trümpelmann/M. Abka'i-Khavari/H. Lushey, Persepolis. Ein Weltwunder der Antike (Mainz 1988).
- Trümpler 2010
C. Trümpler (Hrsg.), Das Grosse Spiel. Archäologie und Politik zur Zeit des Kolonialismus (1860–1940) (Köln 2010).
- Upton 1970
J. T. Upton, Travels in Persia (Downington 1970).
- Vanden Berghe 1952
L. Vanden Berghe, Archaeologische opzoekingen in de Marv Dasht vlakte (Iran). *Jaarbericht ex Oriente Lux* 12, 1952, 212–220.
- Vatandoust u. a. 2011
A. Vatandoust/H. Parzinger/B. Helwing (Hrsg.), Early mining and metallurgy on the western Central Iranian Plateau. Report on the first five years of research of the Joint Iranian-German Research Project. *Archäologie in Iran und Turan* 9 (Mainz am Rhein 2011).
- Villa Hügel 1959
5000 Jahre Kunst Aus Indien: Ausstellung Villa Hügel Essen (Essen 1959).
- Vuurman 2011
C. J. M. Vuurman, Nineteenth-century Persia in the photographs of Albert Hotz. Images from the Hotz Photograph Collection of Leiden University Library, the Netherlands (Leiden 2011).
- Wartke 1993
R.-B. Wartke, Urartu, das Reich am Ararat (Mainz am Rhein 1993).
- Wehler 2008
H.-U. Wehler, Deutsche Gesellschaftsgeschichte 1-3 (München 2008).
- Wiedemann 2006
A. Wiedemann, Restaurierung und Digitalisierung der Bestände des Berliner Phonogramm-Archivs. In: S. Ziegler (Hrsg.), Die Wachszyylinder des Berliner Phonogramm-Archivs. SMB, Ethnologisches Museum, Staatliche Museen zu Berlin (Berlin 2006) 35–38.

- Wiesehöfer 1998**
J. Wiesehöfer, „Ist ein alt, verfallen Schloss“: Johan Albrecht von Mandelslo in Pasargadaï und Persepolis. In: M. Brosius/A. Kuhrt (Hrsg.), *Studies in Persian history. Essays in memory of David M. Lewis. Achaemenid History 11* (Leiden 1998) 7–21.
- Wiesehöfer u.a. 2011**
J. Wiesehöfer/R. Rollinger/G. B. Lanfranchi (Hrsg.), *Ktesias' Welt = Ctesias' world. Classica et orientalia 1* (Wiesbaden 2011).
- Wiesehöfer 1990**
J. Wiesehöfer, Zur Geschichte der Begriffe „Arier“ und „arisch“ in der deutschen Sprachwissenschaft und Althistorie des 19. und der ersten Hälfte des 20. Jahrhunderts. In: H. Sancisi-Weerdenburg/J. W. Drijvers (Hrsg.), *Achaemenid History 5. The Roots of the European Tradition* (Leiden 1990) 149–165.
- Will 2010**
W. Will, *Die Perserkriege* (München 2010).
- Wölffling 1974**
S. Wölffling, Zur Geschichte der deutschen archäologischen Erforschung Persiens. *Wissenschaftliche Zeitschrift der Martin-Luther-Universität Halle 23*, 1974, Bd. 4, 63–71.
- Zare 2010**
S. Zare, Jadegarhaje Mostafavi. *Erinnerungen an Mostafawi in persischer Sprache. Bastanpajuhi 2010*, 2010, 16–18.
- Ziegenaus 1973**
O. Ziegenaus, Zehn Jahre Pergamon mit Erich Boehringer. In: R. Boehringer (Hrsg.), *Erich Boehringer: Leben und Wirken* (Düsseldorf, München 1973) 65–69.
- Ziegler 2006**
S. Ziegler (Hrsg.), *Die Wachszyylinder des Berliner Phonogramm-Archivs. SMB, Ethnologisches Museum, Staatliche Museen zu Berlin* (Berlin 2006).
- Zirinsky 1986**
M. P. Zirinsky, Blood, power, and hypocrisy: The murder of Robert Imbrie and American relations with Pahlavi Iran, 1924. *International Journal of Middle East Studies 18*, 1986, Bd. 3, 275–292.
- Zoka 1997**
Y. Zoka, *Tarich-e akasi va akasaan-e pischgam dar Iran. Die Geschichte der Fotografie and Pionier Fotografen in Iran, in persischer Sprache* (Tehran 1997).

Tehran 50

Ein halbes Jahrhundert
deutsche Archäologen in Iran

Herausgeberinnen: BARBARA HELWING und PATRICIA RAHEMIPOUR
Übersetzer: HAMID FAHIMI

Mit Beiträgen von:

Norbert Benecke, Miriam Brusius, Hamid Fahimi, Jörg Fassbinder, Barbara Helwing,
Dietrich Huff, Jens Kröger, Suzanne Marchand, Olaf Matthes, Alexander Nagel,
Reinder Neef, Georg Neumann, Hans Neumann, Patricia Rahemipour, Behrang
Samsami, Harald Schulze, Baoquan Song, Mike Teufer, Judith Thomalsky, Marie
Vigener, Suzanne Ziegler



2016

Tehran 50

Ein halbes Jahrhundert deutsche Archäologen in Iran

Herausgeberinnen: BARBARA HELWING und PATRICIA RAHEMIPOUR

Übersetzer: HAMID FAHIMI

Mit Beiträgen von:

Norbert Benecke, Miriam Brusius, Hamid Fahimi, Jörg Fassbinder,
Barbara Helwing, Dietrich Huff, Jens Kröger, Suzanne Marchand,
Olaf Matthes, Alexander Nagel, Reinder Neef, Georg Neumann,
Hans Neumann, Patricia Rahemipour, Behrang Samsami,
Harald Schulze, Baoquan Song, Mike Teufer,
Judith Thomalsky, Marie Vigener,
Suzanne Ziegler